

صرف ساده

بضمیمه

صرف مقدماتی

مؤسسه انتشارات دارالعلم تلفن : ۷۴۴۲۹۸

۷۴۴۲۹۹

طباطبایی، محمدرضا، ۱۳۳۷ -
صرف ساده بضمیمه صرف مقدماتی/ مولف محمدرضا
طباطبائی. - قم: موسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۳.
۳۰۷ ص.
۳۰۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۹ بطور مجزا توسط
همین ناشر منتشر شده است.
چاپ چهل و پنجم: ۱۳۷۸.

ISBN 964-5976-15-4: ۶۵۰۰ ریال
۱. زبان عربی -- صرف. الف. عنوان. ب. عنوان:
صرف مقدماتی.

۴۹۲/۷۵

PJ۶۲.۳/ط۲۳ص۴۴

۷۳-۳۰۱۹/۷۶م

کتابخانه ملی ایران



موسسه انتشارات دارالعلم

صرف ساده «به ضمیمه صرف مقدماتی»

مؤلف: سید محمدرضا طباطبائی

تیراژ / ۵۰۰۰ جلد

قیمت / ۱۷۵۰ تومان

نوبت چاپ / شصت و سوم، ۱۳۸۵

قطع و صفحه / وزیری، ۳۰۸ صفحه

ناشر / موسسه انتشارات دارالعلم

دفتر مرکزی / قم خیابان ارم، مقابل کوچه ۲۰، پلاک ۳۵۷

تلفن / ۹ - ۷۷۴۴۲۹۸ فکس / ۷۷۴۱۷۹۸ تلفن انبار / ۲۹۱۰۱۷۷

دفتر تهران / خیابان انقلاب، ۱۲ فروردین، ساختمان تجاری ناشران

طبقه همکف شماره ۱۶/۱۸ تلفن: ۶۶۹۷۳۸۰۹-۶۶۹۵۵۴۰۵

چاپ / شرکت چاپ قدس قم، تلفن ۷۷۳۱۳۵۴ فکس ۷۷۴۳۴۴۳

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

شابک ۹۶۴-۵۹۷۶-۱۵-۴ - ISBN 964 - 5976 - 15 - 4

فهرست کتاب ۳

مقدمه مؤلف « ۱۲ »
مقدمه آیه... جنتی و آیه... خزعلی « ۱۳ »
مقدمه شهید آیه... قدوسی (ره) « ۱۴ »

فهرست صرف مقدماتی

مقدمه « ۱۷ »
۱- تعریف علم صرف « ۱۷ »
۲- فایده علم صرف « ۱۷ »
۳- تعریف کلمه « ۱۸ »
۴- اقسام کلمه « ۱۸ »
۵- جامد و مشتق « ۱۹ »
۶- حروف اصلی و زائد « ۱۹ »
۷- ابنیه کلمه « ۲۰ »
۸- وزن « ۲۱ »
۹- صحیح، معتل مهموز، مضاعف، سالم « ۲۲ »
بخش اول - فعل « ۲۵ »
مقدمه « ۲۵ »
۱- تعریف و تقسیم « ۲۵ »
۲- اصل فعل (مصدر) « ۲۶ »
۳- معلوم و مجهول « ۲۶ »
۴- صیغه‌های فعل « ۲۶ »
۵- مباحث بخش اول « ۲۷ »
مبحث اول - ثلاثی مجرد « ۲۹ »
فصل ۱- ماضی معلوم « ۲۹ »
فصل ۲- مضارع معلوم « ۳۱ »

« ۳۳ »	فصل ۳- ابواب ثلاثی مجزود
« ۳۴ »	فصل ۴- امر معلوم
« ۳۶ »	فصل ۵- ماضی مجهول
« ۳۷ »	فصل ۶- مضارع مجهول
« ۳۸ »	فصل ۷- امر مجهول
« ۳۸ »	فصل ۸- مضاعف
« ۴۱ »	فصل ۹- مهموز
« ۴۱ »	فصل ۱۰- قواعد اعلال
« ۴۴ »	فصل ۱۱- مثال
« ۴۵ »	فصل ۱۲- اجوف
« ۴۶ »	فصل ۱۳- ناقص
« ۴۸ »	فصل ۱۴- لفیف
« ۴۹ »	فصل ۱۵- مضارع مجزوم
« ۵۲ »	فصل ۱۶- مضارع منصوب
« ۵۴ »	مبحث دوّم ثلاثی مزید
« ۵۴ »	مقدمه
« ۵۶ »	فصل ۱- ابواب مشهور، باب افعال
« ۵۷ »	باب: تفعیل، مفاعله
« ۵۸ »	باب: افتعال، انفعال، تفعل
« ۵۹ »	باب: تفاعل، افعال، استفعال
« ۶۰ »	باب افعیلال
« ۶۰ »	فصل ۲- معانی ابواب
« ۶۳ »	مبحث سوّم - رباعی
« ۶۳ »	فصل ۱- رباعی مجزود
« ۶۴ »	فصل ۲- رباعی مزید
« ۶۶ »	بخش دوّم - اسم
« ۶۶ »	مقدمه

- ۱- تعریف اسم «۶۶»
- ۲- اینیہ اسم «۶۶»
- ۳- قواعد اعلال مخصوص بہ اسم «۶۷»
- ۴- تقسیمات اسم «۶۸»
- مبحث اوّل - مصدر و غیر مصدر «۷۰»
- فصل ۱- مصدر اصلی «۷۰»
- فصل ۲- مصدر میمی «۷۱»
- فصل ۳- مصدر صناعی «۷۲»
- فصل ۴- اسم مصدر «۷۲»
- مبحث دوّم - جامد و مشتقّ «۷۳»
- فصل ۱- اسم فاعل «۷۳»
- فصل ۲- اسم مفعول «۷۵»
- فصل ۳- صفت مشبہہ «۷۶»
- فصل ۴- اسم تفضیل «۷۶»
- فصل ۵- اسم میالغہ «۷۷»
- فصل ۶- اسم مکان «۷۸»
- فصل ۷- اسم زمان «۷۸»
- فصل ۸- اسم آلت «۷۸»
- مبحث سوّم - مذکر و مؤنث «۸۰»
- مبحث چہارم - متصرف و غیر متصرف «۸۲»
- فصل ۱- مثنی «۸۲»
- فصل ۲- جمع «۸۲»
- فصل ۳- منسوب «۸۴»
- فصل ۴- مصنّف «۸۴»
- مبحث پنجم - معرفہ و نکرہ «۸۶»
- علم، معرّف بـ «ال»، ضمیر، اسم اشارہ، موصول، مضاف، منادی «۸۶»

فهرست صرف ساده

مقدمه

- « ۹۲ » تعریف و فائده علم صرف
 « ۹۳ » موضوع علم صرف - تعریف و اقسام کلمه
 « ۹۴ » جامد و مشتق
 « ۹۵ » حروف اصلی و زائد - ابنیه کلمه
 « ۹۶ » وزن و قواعد آن
 « ۱۰۰ » صحیح و معتل
 « ۱۰۱ » مهموز و غیر مهموز - مضاعف و غیر مضاعف

بخش اول - فعل

- « ۱۰۶ » مقدمه
 « ۱۰۷ » مصدر (اصل فعل)
 « ۱۰۸ » معلوم و مجهول - صیغه های فعل
 مبحث اول - ثلاثی مجرد
 « ۱۱۱ » فصل ۱ - ماضی معلوم
 « ۱۱۴ » فصل ۲ - مضارع معلوم
 « ۱۱۸ » فصل ۳ - ابراب ثلاثی مجرد
 « ۱۱۹ » فصل ۴ - امر معلوم
 « ۱۲۱ » فصل ۵ - ماضی مجهول
 « ۱۲۲ » فصل ۶ - مضارع مجهول
 « ۱۲۳ » فصل ۷ - امر مجهول
 « ۱۲۴ » فصل ۸ - مجهول فعل لازم
 « ۱۲۶ » فصل ۹ - مجهول بدون معلوم
 « ۱۲۷ » تتمه
 « ۱۳۱ » فصل ۱۰ - مضاعف - قواعد ادغام

فصل ۱۱ - مهموز	« ۱۳۵ »
فصل ۱۲ - قواعد اعلال	« ۱۳۸ »
فصل ۱۳ - مثال	« ۱۴۱ »
فصل ۱۴ - اجوف	« ۱۴۳ »
فصل ۱۵ - ناقص	« ۱۴۵ »
فصل ۱۶ - لقیف	« ۱۴۷ »
فصل ۱۷ - حالات فعل ماضی	« ۱۴۹ »
فصل ۱۸ - حالات فعل مضارع	« ۱۵۱ »
بحث ۱ - فعل حال و مستقبل	« ۱۵۲ »
بحث ۲ - مضارع منفی	« ۱۵۳ »
بحث ۳ - مضارع مجزوم	« ۱۵۴ »
بحث ۴ - مضارع منصوب	« ۱۵۷ »
بحث ۵ - مضارع استفهامی	« ۱۵۸ »
بحث ۶ - مضارع مؤکد	« ۱۵۹ »

مبحث دوم - ثلاثی مزید

مقدمه	« ۱۶۴ »
فصل ۱ - باب افعال	« ۱۶۷ »
فصل ۲ - باب تفعیل	« ۱۷۱ »
فصل ۳ - باب مفاعله	« ۱۷۳ »
فصل ۴ - باب افتعال	« ۱۷۵ »
فصل ۵ - باب انفعال	« ۱۷۸ »
فصل ۶ - باب تفعّل	« ۱۷۸ »
فصل ۷ - باب تفاعل	« ۱۸۲ »
فصل ۸ - باب افعلال	« ۱۸۴ »
فصل ۹ - باب استفعال	« ۱۸۵ »
فصل ۱۰ - باب افعیلال	« ۱۸۷ »
فصل ۱۱ - ابواب غیر مشهور	« ۱۸۸ »

مبحث سوّم - رباعى

- مقدّمه « ١٩١ »
 فصل ١ - رباعى مجزؤ « ١٩٢ »
 فصل ٢ - رباعى مزيد « ١٩٣ »
 مبحث چهارم - فعل صناعى و غير متصرف - اسم فعل
 فصل ١ - فعل صناعى « ١٩٥ »
 فصل ٢ - فعل غير متصرف « ١٩٧ »
 فصل ٣ - اسم فعل « ١٩٩ »

القسم الثانى - الاسم

- مقدّمه - تعريف الاسم و ابيته « ٢٠٢ »
 تقسيمات الاسم « ٢٠٤ »
 قواعد الاعلال الخاصة بالاسم « ٢٠٥ »
 المبحث الاول - المصدر و غير المصدر
 الفصل ١ - المصدر الاصلى « ٢٠٨ »
 الفصل ٢ - المصدر الميمى « ٢١٠ »
 الفصل ٣ - المصدر الصناعى « ٢١١ »
 الفصل ٤ - المصدر المجهول « ٢١٢ »
 الفصل ٥ - اسم المصدر « ٢١٢ »
 الفصل ٦ - المرة و النوع « ٢١٣ »

المبحث الثانى - الجامد و المشتق

- الفصل ١ - اسم الفاعل « ٢١٤ »
 الفصل ٢ - اسم المفعول « ٢١٦ »
 الفصل ٣ - الصفة المشبهة « ٢١٨ »
 الفصل ٤ - اسم التفضيل « ٢١٩ »
 الفصل ٥ - اسم المبالغة « ٢٢١ »
 الفصل ٦ - اسم المكان « ٢٢٢ »
 الفصل ٧ - اسم الزمان « ٢٢٣ »

٩	فهرست كتاب
« ٢٢٣ »	الفصل ٨- اسم الآلة
« ٢٢٤ »	الفصل ٩- في تقسيم الجامد والمشتق الى الموصوف والصفة
	المبحث الثالث - المذكر والمؤنث
« ٢٢٦ »	الفصل ١- في اقسام المذكر والمؤنث
« ٢٢٩ »	الفصل ٢- اسناد الفعل الى المؤنث
« ٢٣١ »	الفصل ٣- في علامات التأنيث وآثارها ومواضعها
	المبحث الرابع - المتصرف وغير المتصرف
« ٢٣٥ »	الفصل ١- المثني
« ٢٣٨ »	الفصل ٢- الجمع
« ٢٣٨ »	البحث ١- جمع المذكر السالم
« ٢٤٠ »	البحث ٢- جمع المؤنث السالم
« ٢٤٢ »	البحث ٣- الجمع المكسر
« ٢٤٧ »	البحث ٤- القلة والكثرة
« ٢٤٧ »	البحث ٥- منتهى الجموع
« ٢٤٨ »	البحث ٦- اسم الجمع و اسم الجنس الجمعي
« ٢٤٩ »	الفصل ٣- المنسوب
« ٢٥٢ »	الفصل ٤- المصغر
« ٢٥٥ »	تكملة في شواذ التصغير و تصغير الترخيم
« ٢٥٦ »	تمه في اعلال المصغر
	المبحث الخامس - المعرفه والنكره
« ٢٥٧ »	مقدمه
« ٢٥٨ »	الفصل ١- العلم
« ٢٦٠ »	الفصل ٢- المعرف بـ «أل»
« ٢٦٢ »	الفصل ٣- الضمير
« ٢٦٦ »	الفصل ٤- اسم الاشاره
« ٢٦٧ »	الفصل ٥- الموصول
« ٢٦٩ »	الفصل ٦- المضاف

١٠	صرف سادہ
	الفصل ٧- المنادى	« ٢٧٠ »
	المبحث السادس - المعرب والمبنى	
	مقدمة	« ٢٧١ »
	الفصل ١- فى انواع الاعراب و علائمہ	« ٢٧١ »
	اسباب منع الضرف	« ٢٧٢ »
	الفصل ٢- الاعراب التقديرى	« ٢٧٤ »
	الفصل ٣- المبنى	« ٢٧٥ »
	احكام العدد	« ٢٨١ »
	خاتمة - فى مباحث شتى	
	الفصل ١- فى القراءة والكتابه	« ٢٨٦ »
	البحث ١- فى الكتابه	« ٢٨٦ »
	البحث ٢- فى ما يكتب ولا يقرء	« ٢٨٩ »
	البحث ٣- فيما يقرأ ولا يكتب	« ٢٩٠ »
	البحث ٤- فيما لا يقرأ ولا يكتب	« ٢٩١ »
	الفصل ٢- فى التقاء الساكنين	« ٢٩٢ »
	الفصل ٣- فى الوقف والابتداء بهمزة الوصل	« ٢٩٤ »
	البحث ١- فى الوقف	« ٢٩٤ »
	البحث ٢- فى الابتداء بهمزة الوصل	« ٢٩٥ »
	الفصل ٤- فى الابدال	« ٢٩٨ »
	الفصل ٥- فى الاسم المزيديه	« ٣٠٠ »
	البحث ١- الاشتقاق	« ٣٠٠ »
	البحث ٢- فى الزوائد	« ٣٠٢ »
	البحث ٣- الخروج عن الاصول	« ٣٠٤ »
	الفصل ٦- فى اللاحق وأحكامه	« ٣٠٥ »

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

تسقیباً بلافاصله پس از انتشار کتاب «صرف ساده» و روشن شدن این معنی که کتاب مذکور علیرغم نام خود، چندان هم ساده نیست، این پیشنهاد از طرف صاحب‌نظران مطرح و تکرار می‌گردید که خوبست کتاب مختصری بعنوان پیش‌درآمد بر صرف ساده معرفی و یا تهیه گردد تا هم زمینه را برای فراگیری صرف ساده آماده‌تر نماید و هم تکرار مطالب صرفی ضمن دو کتاب، موجب رسوخ بیشتر آنها در اذهان گردد.

در تابستان ۱۳۶۹ فراغتی حاصل شد و کتاب «صرف مقدماتی» که فشرده‌ای از صرف ساده است تهیه گردید. تجربه چند سال اخیر پس از انتشار آن، حکایت از تأمین دو غرض فوق در حد مطلوبی دارد خصوصاً که صرف مقدماتی + صرف ساده، بیش از «صرف ساده» به تنهایی وقت نمی‌گیرد زیرا همان مقدار وقتی که مصروف «صرف مقدماتی» می‌گردد از وقت لازم برای «صرف ساده» بدلیل سرعتی که میسر می‌گردد کسر می‌شود، بنابراین خواندن «صرف مقدماتی» را قبل از پرداختن به «صرف ساده» به همه طلاب ارجمند و دانشجویان عزیز توصیه می‌نمایم.

یادآور می‌شود که شرحی بر صرف ساده توسط بعضی از فضلاء این مدرسه در دست تهیه است که امیدواریم هرچه زودتر تکمیل و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

قم - مدرسه شهیدین - محمدرضا طباطبائی

۳/۵/۲

بسمه تعالی

کتاب صرف ساده پس از سالها تدریس در مدرسه حقانی و مراکز دیگر علمی در حوزه علمی قم و یا حوزه های دیگر و اظهار نظرهای گوناگون از ناحیه مدرسین و فضلا با دقت های فراوان و تجدیدنظر و اصلاحات زیاد در ناحیه عبارات و مفاهیم بشکل موجود آماده نشر گردید. با توجه به تلاشهای وافرو موشکافیهای بسیار، از اعتماد زیادی برخوردار است و اطمینان کامل هست که خللها بحداقل رسیده باشد. هرچند هیچ محصول فکر انسانی خالی از خلل نمی باشد. والله ولی التوفیق وله الشکر وعلیه التکلان.

ابوالقاسم خزعلی - احمد جنتی

۱۳۶۱/۳/۲۹

مقدمه

استاد شهید

آیه الله قدوسی رحمته

«بسمه تعالی»

موضوع اصلاح کتب درسی در حوزه‌های علمیه در سالهای اخیر بحثی است که مورد استقبال همگان قرار گرفته و تقریباً در همه محافل علمی با شوق و آفری از آن سخن می‌گویند. مدرسه منتظریه قم که مسئولیت اجراء برنامه خاصی^(۱) را در گوشه‌ای از این حوزه مقدسه بعهدہ گرفته، بعلت درک نیاز بیشتر به اصلاح کتب موجود از ابتداء تاسیس تاکنون هیچگاه از این فکر غافل نبود و مترصد فرصتی بود که بتواند این وظیفه خطیر را انجام دهد.

و اینک که با عنایات خاصه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه موفق شده است اولین قدم را بسوی این هدف مقدس از ابتدائی ترین کتب مورد نیاز محصلین (صرف) بردارد خداوند بزرگ را بر این نعمت شاکر و توفیق ادامه خدمتگزاری را از او خواهان است.

بر اهل فضل و ادب پوشیده نیست که کتب صرفی که از سالیان دراز در حوزه‌های علمیه مورد استفاده است با کمال اتقان و صحتی که دارد دارای نواقصی از این قبیل است.

۱- ترتیب مباحث مبتنی بر اصول آموزشی صحیح نیست، بدون مناسبت فصلی پس از فصلی و حتی گاهی در یک فصل بحثی که می‌بایست جلوتر باشد عقب‌تر قرار گرفته است.

۲- دوره‌های ابتدائی (مانند کتابهای شرح امثله، صرف میر، تصریف و...) بیشتر و یا فقط درباره فعل بحث کرده‌اند بطور ناقص و از اسم که رکن دیگر موضوع علم صرف است یا بحثی بعین نیامده و یا خیلی مبهم و مجمل است آنهم از مطالب غیر مهم!

۳- دوره‌های ثانوی (از قبیل شرح نظام، شرح رضی و...) اولاً از تمام مباحث صرفی بحث نکرده و قسمت زیادی از این مباحث را بکتب نحو واگذارده‌اند ثانیاً تفصیل زیاد بعضی مباحث و بیان مطالب پراکنده موجب این شده است که این کتب از سطح کتب درسی خارج شده، به متخصصین فن اختصاص یابد.

۴- پیچیدگی عبارت و سنگینی سبک، سبب خستگی و ملالت و بالنتیجه موجب اتلاف وقت بیشتر مراجعه کنندگان و یا همه آنها شده و کیفیت چاپ نیز پیرایه نامطلوبی را بر آن افزوده است. این کتاب که بکوشش مدرسه منتظریه^(۲) و با نظارت دوتن از اساتید محترم حوزه جناب آقای خزعلی و جناب آقای جنتی دامت برکاتهما جمع آوری شده نتیجه بررسی بیش از ۲۰ کتاب صرفی قدیم و جدید است که پس از یکدوره تدریس و سنجش قدرت فراگیری محصل اینک در دسترس عموم قرار می‌گیرد و دارای امتیازات زیر است:

۱- مباحث این کتاب بشکل مسائل ریاضی و زنجیروار مترتب بر هم است بطوری که جلو یا عقب افتادن فصلی از فصل دیگر شایسته نیست.

۲- از بکاربردن عبارات مغلق و پیچیده خودداری شده و در حفظ روانی عبارات و وضوح و روشنی مطالب حتی الامکان سعی شده است.

۳- با توجه بمقتضیات زمان مطالب در حدی که برای یک محصل ضروری و لازم است بیان گردیده و از تفصیلات و مطالب بالاتری که فقط بدرد متخصصین این فن می‌خورد خودداری شده است.

۴- برای تمام مباحث و مسائل پرسش و تمرینهای مناسب تهیه شده، بدیهی است حل این تمارین در ورزیدگی و دقت نظر و جلوگیری از سطحی‌پرورش یافتن محصل سهم بسزائی دارد.

۵- تمام مطالب از منابع معتبر و کتب متقن گرفته شده و از اعمال نظر و سلیقه خودداری شده است....

من الله التوفیق وعلیه التکلان
علی قدوسی، ۱۳۵۵ ه. ش.

۲. برنامه درسی - تربیتی سابق مدرسه منتظریه که به ابتکار شهید مظلوم آیه... دکتربهشتی رحمته تنظیم شده بود و بدست شهید آیه... قدوسی رضوان... تعالی علیه اجراء می‌گردید، در سال ۱۳۶۳ توسط جمعی از اساتید بزرگ حوزه و همکاران دو شهید فوق‌الذکر (حضرات آیات مشکینی، صامعی و جنتی دامت اظلالهم) به مدرسه جدیدی که بنام (مدرسه شهیدین بهشتی و قدوسی «ره») تأسیس گردید منتقل شد. و خدای را سپاس که هم‌اکنون آن سبک و برنامه در حد نسبتاً خوبی در بسیاری از مدارس حوزه علمیه قم و حوزه‌های دیگر باجاء گذاشته شده است.

صرف مقدماتی

فشرده‌ای از صرف ساده

۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

مقدمه

۱- تعریف علم صرف : علم صرف می آموزد چگونه کلمه
ایرا بصورت‌های گوناگون در آوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلا کلمه
«عِلْم» (بمعنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورت‌های: عِلْمٌ، يَعْلَمُ، اِعْلَمُ
و... در می آوریم تا معانی: دانست، میداند، بدان و... بدست آید و یا کلمه
«رَجُلٌ» (به معنی مرد) را بصورت‌های رَجَالٌ و رُجُلٌ در می آوریم تا معانی:
مردها و مرد کوچک حاصل شود.

۲- فایده علم صرف: در هر زبانی بسیاری از کلمات از یکدیگر
گرفته می شوند مثلا در فارسی کلمات: گفتم، گفتمی، گفت، گفتیم، گفتید،
گفتند، می گفتم... خواهم گفت... از ماده «گفتن» گرفته شده اند. بنابر این
باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم و به معانی آنها پی ببریم

و نیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. از آنچه گذشت روشن شد که فایده علم صرف شناختن کلمه و معنی آن و قدرت بر ساختن کلمه است.

۳- تعریف کلمه: کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد و به آن لفظ «مُسْتَعْمَل» هم می‌گویند در برابر لفظ بی معنی که لفظ «مُهْمَل» نام دارد.

۴- اقسام کلمه: کلمات عربی - مانند کلمات هر زبان دیگر - به سه دسته تقسیم می‌شوند: فعل، اسم، حرف.

فعل کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند و زمان آن را نیز برساند. مانند حَسَنَ (نیکو شد)، يَذْهَبُ (میرود)، اِذْهَبْ (برو).

اسم کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان مانند: عِلْمٌ (دانستن) مال (ثروت).

حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست و ربط بین کلمات دیگر است مانند في (در) در جمله (دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ) و مِنْ (از) در جمله «خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ».

توجه کنید:

صورت و شکل حرف همیشه ثابت است لذا در علم صرف از حرف، بحث نمی‌شود و هر کجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل و اسم مقصود است بنابراین این مباحث این کتاب در دو بخش فعل و اسم عنوان می‌گردد.

پرسش و تعریف

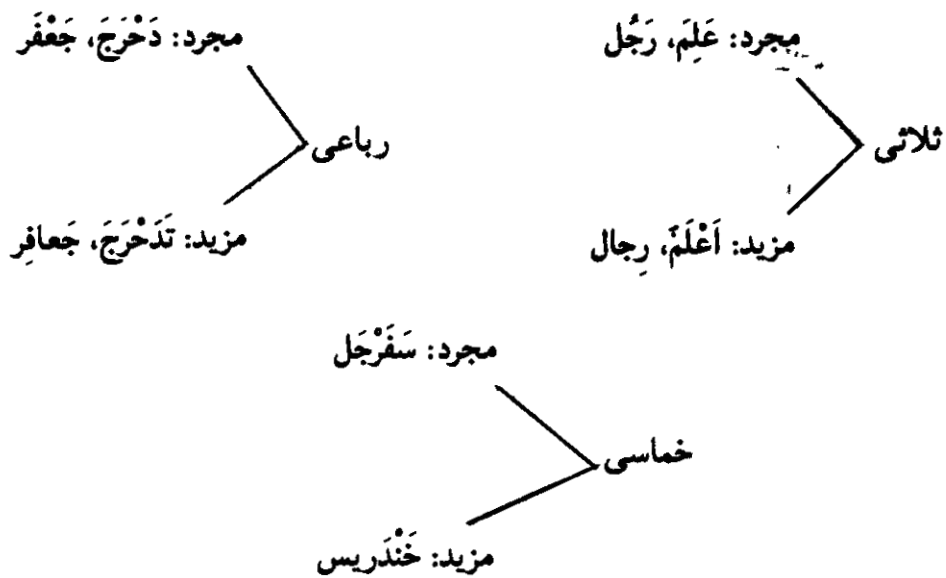
- ۱- علم صرف چه علمی است؟
- ۲- علم صرف در باره چه چیز بحث میکند؟
- ۳- کلمه و لفظ مهمل با هم چه فرقی دارند؟
- ۴- اسم و فعل را تعریف کنید؟
- ۵- چرا در علم صرف از حرف بحث نمی‌شود؟

۵- جامد و مشتق: کلمه یا جامد است یا مشتق. «جامد» کلمه‌ای است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداءً از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانش). «مشتق» کلمه ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: عالم (دانا)، عِلْم (دانش). کلمه ایرا که مشتق از آن گرفته شده باشد اصل آن کلمه می‌نامند اصل و مشتقات آنرا «کلمات همجنس» می‌گویند.

۶- حروف اصلی و زائد: از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود «حرف اصلی» و آنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائد» می‌نامند، مثلاً «در کلمات عِلْم، عالم، معلوم و... حروف «ع ل م» اصلی و بقیه زائدند.

* * *

۷- ابنيه كلمه: كلمه در زبان عربي داراي شش بناء است زيرا يا سه حرف اصلي دارد كه به آن «ثلاثي» مي گويند و يا چهار حرف اصلي كه به آن «رباعي» گفته ميشود و يا داراي پنج حرف اصلي است كه آنرا «خماسي» ناميده اند. هر کدام از اين سه قسم يا بدون حرف زائد است كه به آن «مجرد» مي گويند و يا داراي حرف زائد است كه «مزید فیه» نامیده می شود به مثالهای زیر توجه نمایید:



توجه کنید:

خماسي بودن مختص به اسم است و فعل يا ثلاثي است يا رباعي.

* * *

پرسش و تمرین

۱- فرق بین مشتق و جامد را بیان کنید؟

- ۲- در دسته‌های زیر حروف اصلی وزائد را معین کنید «خُرُوج، خَارِج، إِخْرَاج، مَخْرَاج، خَرَج، خَرَج، خَرَّاج، مَخَارِج»، «صَبْر، إِصْطِبَار، صَبُور، صَابِرین، يَصْبِرُ، إِصْبِر، صَابِر».
- ۳- اسم چند بناء دارد و فعل چند بناء؟ برای هر کدام از این‌ها چند مثال جدید بزنید.

۸- وزن: برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد مشخص شود، سه حرف (ف - ع - ل) را بترتیب بجای حروف اصلی بکار می‌برند. مثلاً «می‌گویند كَتَبَ بر وزن فَعَلَ وَعَلِمَ بر وزن فَعِلَ است و نسبت به کلمه‌ای که بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار می‌شود. پس دَرَهَم بر وزن فَعَلَل و سَفَرَجَل بر وزن فَعَلَّل است. فایده دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیله آن می‌توان نوع و بناء کلمه را شناخت.

تبصره:

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است فاء الفعل، حرفی را که مقابل «ع» است عینُ الفعل و حرفی را که مقابل «ل» است لامُ الفعل می‌نامند.

* * *

۹- صحیح، مُعْتَلّ، مَهْمُوز، مُضَاعَف، سَالِم:

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.

۱- صحیح و معتلّ: کلمه‌ای را که هیچکدام از حروف اصلی آن حرف عله نباشد صحیح گویند و کلمه‌ای را که يك يا چند حرف اصلی آن حرف عله باشد مُعْتَلّ مینامند. حروف عله عبارتند از واو، یاء و الف. و سایر حروف را صحیح می‌گویند. بنابر این کلمه صحیح مثل: سَلِمَ، سَالِم و کلمه معتلّ مانند قَوْل (گفتار)، یُسْر (آسانی)، باع (فروخت).

معتلّ هفت قسم است:

- ۱- معتل الفاء که آنرا مثال گویند مانند: یُسْر و وَقْت.
- ۲- معتل العین که آنرا اَجَوْف می‌نامند مانند: خاف و بیع.
- ۳- معتل اللام که آنرا ناقص گویند مانند: دَعَا، وَرَمَى.
- ۴- معتل الفاء واللام که آنرا لفیف مفروق گویند مانند: وَفَى و وَحَى.
- ۵- معتل العین واللام که آنرا لفیف مقرون گویند مانند: لَوَى و حَى.
- ۶- معتل الفاء و العین که آنرا نیز لفیف مقرون گویند مانند: وَبِل.
- ۷- معتل الفاء و العین و اللام مانند: واو و یاء که در اصل «وَوَو» و «یَیَی» بوده است.

۲- مهموز و غیر مهموز: کلمه‌ای را که يك يا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می‌نامند و مهموز بر سه قسم است: مهموز الفاء مانند: أَمْر، مهموز العین مانند: سَأَلَ، مهموز اللام، مانند: بَرَأَ.

۳- مضاعف و غیر مضاعف: کلمه‌ای را که عین الفعل و لام الفعل یا فاء الفعل و عین الفعل آن همجنس باشد مضاعف نامند مانند: مَدُّ، حَجٌّ، بَبْر.

تتمه: کلمه‌ای را که نه معتل باشد و نه مهموز و نه مضاعف، سالم می‌نامند مانند: ضَرَبَ و بَقَرَ.

تبصره ۱: تقسیمات فوق مخصوص ثلاثی است و رباعی و خماسی این انقسام را ندارند، فقط به مثل زَلَزَلَ و سَلَسَلَ «مضاعف» گفته شده است.
تبصره ۲: حرف عله را اگر ساکن باشد حرف «لین» نامند مانند: قَوْل، دار، حرف لین را اگر حرکت ما قبلش با آن مناسب باشد، حرف «مَدَّ» می‌نامند مانند: دار، امیر.

حرکت مناسب با واو، ضمه است و مناسب با یاء، کسره و مناسب با الف، فتحه. بنا بر این الف همیشه حرف مدّ است.

تبصره ۳: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است و ادغام این است که دو حرف پهلوی هم را از يك مخرج ادا کنیم بطوریکه در تلفظ بین آنها فاصله نیافتند. در اینصورت حرف اول را «مُدْغَم» و حرف دوم را «مُدْغَم فیه» گویند و غالباً هر دو را بصورت يك حرف و گاهی آنها را جدای از هم می‌نویسند. مانند مَدَد ← مَدُّ، الرَّجُل ← الرَّجُل.

تبصره ۴- همزه و حروف عله در معرض تغییرند. تغییر همزه را «تخفیف» گویند و آن به دو صورت است: قلب و حذف.

تخفیف قلبی: هرگاه در کلمه‌ای همزه ساکن بعد از همزه متحرک قرار

گیرد، همزه ساکن را به حرف مدّ تبدیل می‌کنند. مانند: اءمان ← ایمان ولی اگر همزه ساکن بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد تبدیل آن به حرف مدّ جایز است نه واجب مانند: شوم ← شوم.

تخفیف حذفی: قاعده مشخصی ندارد و سماعی است مانند:

أُوْخِذْ ← خُذْ، أُوْكُلْ ← كُلْ.

تغییر حرف عله را «اعلال» گویند و اعلال حرف عله بر سه قسم است: سکون و قلب و حذف. که اعمال هر کدام طبق قواعد خاص و در شرایط معینی صورت می‌گیرد.

پرسش و تعرین

۱- تخفیف همزه در کدامیک از کلمات زیر جائز است و در کدام واجب؟ چرا؟ اءدم، اءداب، مؤدب، اءخر، اءمن، اءوبی، باری، اءذان، اءذر، تأسیس، مؤاخات، مؤمن، یؤمن، مؤید، فئه، بئس، مئزر، سائر جائز، مسائل.

۲- اصطلاحات زیر را معنی کنید، حرف عله، اعلال، حرف صحیح، حرف لین حرف مدّ، کلمه: مضاعف، مهموز، صحیح، معتل، مثال، اجوف، ناقص، لفیف مفروق، لفیف مقرون، سالم.

* * *

بخش اول

فعل

مقدمه

۱- تعریف و تقسیم: فعل کلمه‌ای است که بر وقوع کار یا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضَرَبَ «زد»، يَضْرِبُ «دارد میزند یا خواهد زد»، اِضْرَبُ «بزن». و پدیدار شدن حالت مانند حَسَنَ «نیکو شد»، يَحْسُنُ «نیکو می‌شود»، اُحْسِنُ «نیکو شو».

فعل بر سه قسم است: ماضی، مُضَارِع، امر. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضَرَبَ و حَسَنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند يَضْرِبُ و يَحْسُنُ و فعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کار یا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرَبُ و اُحْسِنُ.

۲- اصل فعل (مصدر): فعل از مصدر گرفته میشود و مصدر کلمه‌ای است که تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند مانند: خروج «خارج شدن» حُسن «نیکو شدن».

آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می‌شود فعل ماضی است و اما مضارع از ماضی گرفته می‌شود و امر از مضارع:
مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر.

۳- معلوم و مجهول: فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد. مانند: ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْرًا (زید بکر را زد).

و فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود و به مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده است. نایب فاعل» می‌گویند مانند: ضَرِبَ بَكْرٌ (بکر زده شد).

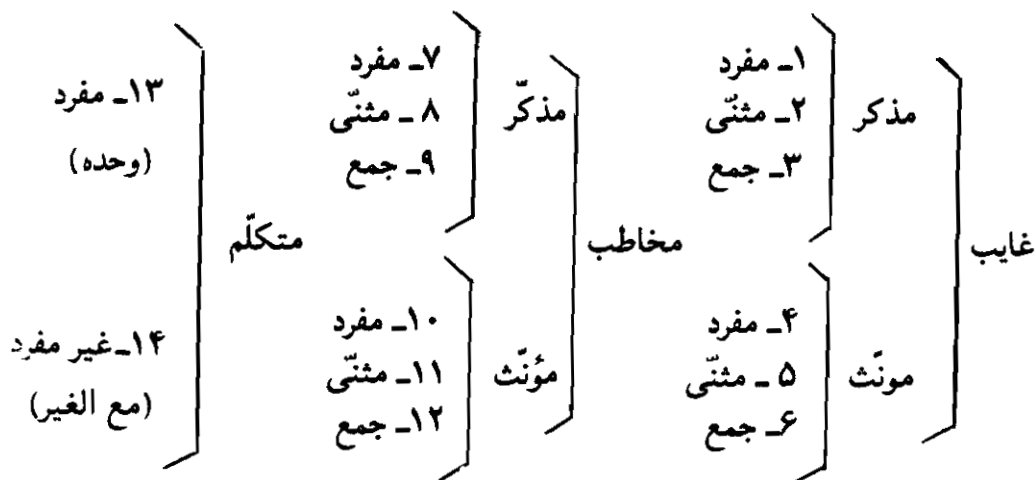
فعل مجهول را مستقیماً از مصدر نمی‌گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم و مضارع آن از مضارع معلوم و امر آن از مضارع مجهول گرفته میشود: ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول.

۴- صیغه‌های فعل: فاعل یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب و یا متکلم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب مخاطب و متکلم می‌نامند.

دو فعل غائب و مخاطب با مذکر یا مؤنث بودن فاعل یا نائب فاعل

و نیز با مفرد یا مثنیٰ و یا جمع بودن آن تغییر می‌کند و در هر مورد صورت خاصی دارد. و فعل متکلم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعل تغییر می‌کند و دارای دو صورت است، هر کدام از صور فوق را «صیغه» می‌گویند و آن را به نام فاعل یا نائب فاعل می‌خوانند. مثلا می‌گویند: صیغه مفرد مذکر غائب، صیغه مثنای مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب و همینطور...

از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای شش صیغه است و فعل مخاطب نیز دارای شش صیغه و فعل متکلم دارای دو صیغه و در نتیجه هر فعل دارای ۱۴ صیغه می‌باشد.



۵- مباحث بخش اول: مطالب این بخش در ضمن سه عنوان بحث

می‌شود که عبارتند از: ۱- ثلاثی مجرد ۲- ثلاثی مزید ۳- رباعی.

توضیح:

فعل «مجرد» به فعلی می‌گویند که در صیغه اول ماضی آن حرف

زائد نباشد و فعل «مزید فیه» به فعلی گفته می‌شود که صیغه اول ماضی آن، دارای حرف زائد باشد.

پرسش و تمرین

۱- فاعل، نائب فاعل، معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید: قرأَ زَيْدٌ الْكِتَابَ، قُرِئَ الْكِتَابُ، كَتَبْتُ الدَّرْسَ، كُتِبَ الدَّرْسُ، أَكَلْتُ فَاطِمَةُ الْخُبْزَ، أَكَلَ الْخُبْزَ شَرِيتُ الْمَاءَ، شَرِبَ الْمَاءَ، عَرَفَ زَيْدٌ، سَأَلَ التَّلْمِيذُ، نَصَرَ عَلِيٌّ، قَتَلَ الْحُسَيْنُ (ع).

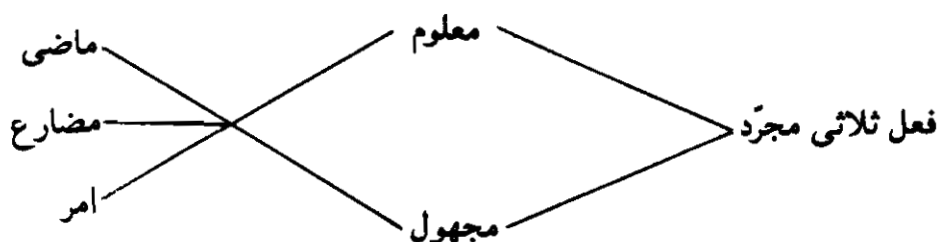
۲- فعل غائب، مخاطب، متکلم را تعریف کرده برای هر کدام بفارسی مثال بزنید.

۳- هر کدام از اقسام فعل معلوم و مجهول از چه گرفته می‌شوند؟

* * *

مبحث اول

ثلاثی مجرد



فصل ۱- ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می‌شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را - اگر دارای حرف زائد یست - انداخت فاء الفعل ولام الفعل را مفتوح و عین الفعل را متحرك نمود (نوع حرکت عین الفعل در ماضی هر مصدر سماعی است) بنابر این ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر یکی از این سه وزن است:

فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ، مانند: ذَهَابَ (رفتن) ← ذَهَبَ (رفت)، عِلِمَ

(دانستن) ← عَلِمَ (دانست)، حُسْن (نیکو شدن) ← حَسُنَ (نیکو شد).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق خود «صیغه اول» است سایر
۱۳ صیغه را از صیغه اول می‌گیریم بگونه ای که مجموع آنها بصورت زیر
در آید:

فَعَلَ	فَعَلَا	فَعَلُوا	فَعَلْتُ	فَعَلْنَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُنَّ
فَعَلْتَ	فَعَلْتُمَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُ	فَعَلْنَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُنَّ
			فَعَلْتُ	فَعَلْنَا		

وهمینطور است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (فَعِلَ وَفَعُلَ)^(۱).
ضمائر: از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه‌های ماضی ثلاثی
مجرد معلوم بترتیب عبارتست از:
«ا و ت تان ت تاتم ت تمانن ت نا» هر کدام از این علامتها را
«ضمیر» می‌نامند بجز «ت» در صیغه‌های ۴ و ۵ که فقط علامت تانیث فاعل
است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغه ۱ و ۴ به ترتیب هو وهی است که چون مقدر است
به آن «ضمیر مستتر» و سایر ضمائر را «ضمیر بارز» می‌گویند.
ضمیر بجای اسم می‌نشیند از اینرو اگر بعد از فعلی فاعل بصورت
اسم ظاهر آورده شود آن فعل خالی از ضمیر «بارز یا مستتر» خواهد بود
می‌گوییم: ذَهَبَ الرَّجُلُ، ذَهَبَ الرَّجُلَانِ، ذَهَبَ الرَّجَالُ، قَالَتْ هِنْدُ، قَالَتْ -

(۱) در آوردن کلمه ای را بصورت‌های (صیغه‌های) مختلف «صرف کردن» گویند بنابر این صرف کردن فعل
عبارت اسب از ذکر کردن صیغه‌های چهارده گانه آن.

النساء.

پرسش و تمرین

- ۱- فعل را تعریف کنید؟
- ۲- چرا ماضی ثلاثی مجرد معلوم سه وزن دارد؟
- ۳- در ماضی ثلاثی مجرد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه‌هایی هستند؟ و، تا، نَ، تَ، ثَمَا، تِ، تُ.
- ۴- افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، عَظَّمَ، شَهِدَ.

فصل ۲- مضارع معلوم

مضارع معلوم ثلاثی مجرد از ماضی آن گرفته میشود بدین طریق:
ابتدا يك ياء مفتوح «یَ» بر سر ماضی (صیغه اول ماضی) در آورده سپس فاء الفعل را ساکن و لام الفعل را مضموم می‌کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز سماعی است و ممکن است مفتوح یا مکسور و یا مضموم باشد .

بنابر این مضارع ثلاثی مجرد معلوم نیز سه وزن دارد: يَفْعَلُ، يَفْعِلُ، يَفْعُلُ، يَفْعُلُ مانند ذَهَبَ ← يَذْهَبُ (دارد می‌رود یا خواهد رفت) ، ضَرَبَ ← يَضْرِبُ (دارد می‌زند یا خواهد زد)، قَتَلَ ← يَقْتُلُ (دارد میکشد یا خواهد کشت).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق «صیغه اول» مضارع است و ۱۳ صیغه دیگر را از صیغه اول می‌گیریم بنحو یکه مجموع آنها بصورت زیر

در آید:

يَفْعَلُ	يَفْعَلَانِ	يَفْعَلُونَ	تَفَعَّلُ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلُونَ
تَفَعَّلُ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلُونَ	تَفَعَّلَيْنِ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلُونَ
			نَفَعَلُ	أَفْعَلُ	

وهمچنین است صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (يَفْعَلُ و يَفْعَلُ).

توجه کنید:

یاء، تاء، همزه و نون (حروف آتین) را که در اول صیغه‌های مضارع قرار دارند «حروف مضارعه» یا «علامت فعل مضارع» می‌نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن چهار حرفی باشد مضموم و در مضارعی که ماضی آن کمتر از چهار حرف یا بیشتر از آن باشد مفتوح می‌باشند. ضمائر: الف در تشبیه‌ها، واو در جمعهای مذکر، نون در جمعهای مؤنث، یاء در مفرد مؤنث مخاطب، ضمائر بارز فاعل است. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمیر فاعل مستتر است یعنی در صیغه ۱ هو، در صیغه ۴ هی، در صیغه ۷ أنت، در صیغه ۱۳ انا و در صیغه ۱۴ نحن.

توجه کنید:

در فعل مضارع دو صیغه جمع مؤنث مبنی و بقیه صیغه‌ها معرب است، صیغه‌های معرب بخودی خود مرفوع می‌باشند. علامت رفع در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمه لام الفعل و در تشبیه‌ها، جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می‌گویند.

در دو صیغه جمع مؤنث (۶ و ۱۲) نون مفتوحه ضمیر است نه

علامت رفع.

گاهی بر سر فعل مضارع عواملی درمیآید که آنرا - صیغه‌های معرب آنرا - مجزوم و یا منصوب میکند. از مضارع مجزوم و منصوب در فصلهای ۱۵ و ۱۶ بحث خواهد شد.

پرسش و تمرین

- ۱- فعل مضارع را تعریف کنید.
- ۲- مضارع ثلاثی مجرد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳- مضارع ثلاثی مجرد معلوم از چه گرفته می‌شود و چگونه؟

فصل ۳- ابواب ثلاثی مجرد:

باید دانست که مضارع «فَعَلٌ» ممکن است بر یکی از سه وزن «يَفْعَلُ، يَفْعَلُ، يَفْعَلُ» و مضارع فَعِلٌ ممکن است بر یکی از دو وزن «يَفْعَلُ، يَفْعَلُ» بیاید و مضارع «فَعَلٌ» فقط بر وزن «يَفْعَلُ» می‌آید. بعبارت دیگر در فعل ثلاثی مجرد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد:

مانند مَنَعَ يَمْنَعُ	(۱) فَعَلٌ يَفْعَلُ
مانند ضَرَبَ يَضْرِبُ	(۲) فَعَلٌ يَفْعَلُ
مانند نَصَرَ يَنْصُرُ	(۳) فَعَلٌ يَفْعَلُ
مانند سَمِعَ يَسْمَعُ	(۴) فَعَلٌ يَفْعَلُ
مانند حَسِبَ يَحْسِبُ	(۵) فَعَلٌ يَفْعَلُ

(۶) فَعَلَ يَفْعَلُ مانند كَرَّمَ يَكْرُمُ

هر کدام از این اقسام «ماضی مضارع» را «باب» می‌نامند. بنابر این فعل ثلاثی مجرد دارای شش باب است.

فصل ۴- امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته می‌شود. البته نه اینچنین که صیغه اول آن از مضارع وبقیه صیغه‌ها از صیغه اول، بلکه هر کدام از صیغه‌های آن از همان صیغه مضارع گرفته می‌شود. شش صیغه غائب و دو صیغه متکلم با در آوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می‌شود و شش صیغه مخاطب با تغییر خاصی در صیغه مضارع، لذا آن هشت صیغه را امر بلام یا امر غائب و متکلم و این شش صیغه را امر به صیغه یا امر حاضر مینامند.

صیغه‌ها: برای ساختن صیغه‌های غائب و متکلم امر، لام مکسوری را که به آن «لام امر» گویند در اول صیغه‌های مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن می‌اندازیم و برای ساختن صیغه‌های مخاطب آن، اولاً از اول هر کدام از صیغه‌های مضارع مخاطب حرف مضارع را می‌اندازیم. ثانیاً اگر ما بعد حرف مضارع متحرك بود از هما نجا امر را بنا می‌کنیم (و دیگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست) و اگر ساکن بود همزه متحرکی در اول آن می‌آوریم ثالثاً اگر عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم والا همزه را مکسور می‌آوریم رابعاً علامت رفع را از آخر صیغه می‌اندازیم.

بنابر این صرف صیغه‌های امر از يَفْعَلُ چنین است:

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوا لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ

اَفْعَلْ اَفْعَلَا اَفْعَلُوا اَفْعَلَى اَفْعَلَا اَفْعَلْنَ
 لِاَفْعَلْ لِاَفْعَلْ^(۱)

وازیفعل چنین است:

لِیَفْعَلْ لِیَفْعَلَا لِیَفْعَلُوا... اَفْعَلْ اَفْعَلَا اَفْعَلُوا... لِاَفْعَلْ لِاَفْعَلْ

وازیفعل چنین است:

لِیَفْعَلْ لِیَفْعَلَا لِیَفْعَلُوا... اَفْعَلْ اَفْعَلَا اَفْعَلُوا... لِاَفْعَلْ لِاَفْعَلْ

ضمائر: کیفیت ضمائر فعل امر مانند مضارع است و نیز ضمائر سائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجهول تمام این افعال، مانند ضمائر ثلاثی مجرد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع و امر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم ضمیر فاعل و در فعل مجهول، ضمیر نائب فاعل می باشد.

پرسش و تمرین

۱- فعل امر را تعریف کنید؟

۲- کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳- قاعده ساختن امر غائب و امر حاضر را بیان کنید.

۴- امر صیغه های زیر چیست؟

يَذْهَبُ، يَعْلَمُونَ، نَعْلَمُ، أَذْهَبُ، تَذْهَبِينَ، يَذْهَبَانِ، يَعْلَمْنَ، تَعْلَمْنَ، تَذْهَبُ، نَعْلَمُ.

* * *

(۱) نون مفتوحه در دو صیغه ۶ و ۱۲ چون ضمیر است همیشه ثابت میباشد.

فصل ۵- ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می‌گیریم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ما قبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور و حروف متحرك قبل از آن را (که در ثلاثی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می‌کنیم مانند: ضَرَبَ (زد) ← ضُرِبَ (زده شد)، عَلِمَ (دانست) ← عُلِمَ (دانسته شد).

بنابر این ماضی مجهول ثلاثی مجرد بیش از يك وزن ندارد و آن «فُعِلَ» است. صیغه های ماضی مجهول را همانند ماضی معلوم می‌سازیم منتهی در اینجا اختلاف صیغه ها و ضمائر به خاطر اختلاف نائب فاعل است نه فاعل (در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه‌ها چنین است:

فُعِلَ	فُعِلُوا	فُعِلَتْ	فُعِلْنَا	فُعِلْنَ
فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمَا	فُعِلْتِ	فُعِلْتُمَا	فُعِلْتُنَّ
فُعِلْتُ		فُعِلْنَا		

پرسش و تمرین

- ۱- ماضی مجهول را تعریف کنید؟
- ۲- در فعل مجهول اختلاف صیغه‌ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است. این مطلب را توضیح دهید؟
- ۳- مجهول أَكَلَ، قَتَلَ، عَلِمَ را صرف کنید.

فصل ۶- مضارع مجهول:

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته میشود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم وما قبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح میکنیم مانند: **يَعْلَمُ** (می داند) ← **يُعْلَمُ** (دانسته می شود)، **يَضْرِبُ** (می زند) ← **يُضْرَبُ** (زده می شود)، **يَنْصُرُ** (یاری می کند) ← **يُنْصَرُ** (یاری می شود).

بنابر این مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط يك وزن دارد و آن «يُفَعْلُ» است. صیغه سازی مضارع مجهول همانند معلوم و صرف آن از این قرار است:

يُفَعْلُنَ	تُفَعِّلَانِ	تُفَعِّلُ	يُفَعِّلُونَ	يُفَعِّلَانِ	يُفَعِّلُ
تُفَعِّلَنَ	تُفَعِّلَانِ	تُفَعِّلِينَ	تُفَعِّلُونَ	تُفَعِّلَانِ	تُفَعِّلُ
		نُفَعِّلُ	أُفَعِّلُ		

پرسش و تمرین

- ۱- مضارع مجهول را تعریف کنید؟
- ۲- مضارع مجهول ثلاثی مجرد چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳- مجهول افعال زیر چیست؟ **يَأْكُلُ**، **يَعْلَمُ**، **يَأْمُرُ**، **يَكْتُبُ**.
- ۴- بین مضارع معلوم و مجهول در اشتقاق چه فرقی است؟

* * *

فصل ۷- امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می‌شود و همانند امر معلوم هر صیغه آن از همان صیغه مضارع. برای تبدیل هر کدام از صیغه های مضارع مجهول به امر، لام امر مکسور در اول آن درآورده علامت رفع را از آخر می‌اندازیم مانند یُعَلِّمُ (دانسته می‌شود) ← لِيُعَلِّمُ (باید دانسته شود)، تَضْرِبُ (زده می‌شوی) ← لِتَضْرِبْ (باید زده شوی). بنابر این تمام صیغه های امر مجهول بالام امر ساخته می‌شود و صرف آن چنین است:

لِيُفَعِّلَ	لِيُفَعِّلَا	لِيُفَعِّلُوا	لِتَفْعَلْ	لِتَفْعَلَا	لِيُفَعِّلَنَّ
لِتَفْعَلْ	لِتَفْعَلَا	لِتَفْعَلُوا	لِتَفْعَلِي	لِتَفْعَلَا	لِتَفْعَلَنَّ
			لِنَفْعَلْ	لِنَفْعَلْ	

پرسش و تمرین

- ۱- بین امر معلوم و مجهول در ساختن صیغه ها چه فرقی است؟
- ۲- امر معلوم و مجهول یُعَلِّمُ و يَكْتُبُ را صرف کنید.

فصل ۸- مضاعف^(۱):

گذشت که مضاعف کلمه‌ای است که فاء وعین یا عین ولام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء وعین آن همجنس باشد شنیده نشده است بنابر این فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین

(۱) مثالهایی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم کلمه بود. اینک در ضمن چند فصل مضاعف، مهموز و معتل را ملاحظه خواهید کرد.

الفعل ولام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَد (کشید) و سَدَد (بست).
 فعل مضاعف (چنانکه در مقدمه گذشت) در معرض ادغام است.
 ادغام در بعضی از صیغه های فعل مضاعف واجب ودر بعضی جائز ودر
 بعضی ممتنع است بدین شرح:

ماضی: در پنج صیغه اول ماضی ادغام واجب ودر بقیه صیغه ها ممتنع
 می باشد.

صرف آن از مَدَّ (کشید) بر وزن فَعَلَ چنین است:
 معلوم: مَدَّ مَدًّا... مَدَدْنَ مَدَدَتَ...
 مجهول: مَدَّ مَدًّا... مَدَدْنَ مَدَدَتَ...

مضارع: ادغام در دو صیغه جمع مؤنث مضارع ممتنع و در بقیه صیغه ها واجب

است. صرف آن از یَمَدُّ (می کشد) بر وزن یَفْعَلُ چنین است:
 معلوم: یَمَدُّ یَمَدَّانِ یَمَدُّونَ تَمَدُّ تَمَدَّانِ یَمَدُّونَ
 تَمَدُّ تَمَدَّانِ تَمَدُّونَ تَمَدِّینَ تَمَدَّانِ تَمَدُّونَ
 مجهول: یَمَدُّ... یَمَدُّونَ تَمَدُّ... تَمَدُّونَ اَمَدُّ نَمَدُّ

امر: ادغام در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر جائز ودر صیغه های ۶ و
 ۱۲ ممتنع ودر بقیه واجب است. در صیغه هائیکه ادغام جائز است اگر
 بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می تواند
 فتحه یا کسره و اگر عین الفعل مضموم است فتحه یا کسره یا ضمه باشد
 بنابر این در مضموم العین چهار وجه ودر غیر آن سه وجه جائز است.

در پنج صیغه اول امر حاضر در صورت ادغام، همزه امر می‌افتد زیرا فاء الفعل به حرکت عین الفعل متحرك می‌شود و دیگر احتیاجی به همزه نیست.

صرف صیغه های امر معلوم يَعَضُّ (می‌گزد) بر وزن يَفْعَلُ چنین است:

«لِيَعَضُّ يَعَضُّ لِيَعَضُّ»... «أَعَضُّ عَضُّ عَضًّا»...
«لِأَعَضُّ لَأَعَضُّ لَأَعَضُّ»...

صرف صیغه های امر معلوم يَفِرُّ (فرار می‌کند) بر وزن يَفْعَلُ چنین است:

«لِيَفِرُّ لِيَفِرُّ لِيَفِرُّ»... «أَفِرُّ فِرًّا فِرًّا»... «لِأَفِرُّ لِأَفِرُّ لِأَفِرُّ»...
صرف صیغه های امر معلوم يُمْدُّ (می‌کشد) بر وزن يَفْعَلُ چنین است:

«لِيُمْدُّ لِيُمْدُّ لِيُمْدُّ»... «أُمْدُّ مَدًّا مَدًّا»... «لِأُمْدُّ لِأُمْدُّ لِأُمْدُّ»...
لِأُمْدُّ لِأُمْدُّ لِأُمْدُّ»...

*** پرسش و تمرین ***

- ۱- ادغام چیست؟
- ۲- عَضُّ را که بر وزن فَعَلٍ وَمَدُّ و فَرًّا را که بر وزن فَعَلٍ هستند صرف کنید.
- ۳- يُمْدُّ، يَفِرُّ و يَعَضُّ را صرف کنید.
- ۴- امر يُمْدُّ، يَفِرُّ و يَعَضُّ را صرف کنید.
- ۵- ماضی مجهول مَدُّ زمضارع مجهول فَرًّا و امر مجهول عَضُّ را صرف کنید.

* * *

فصل ۹- مهموز:

مهموز بر سه نوع است:

- ۱- مهموز الفاء مانند أَمَرَ (فرمان داد).
- ۲- مهموز العین مانند سَأَلَ (پرسید).
- ۳- مهموز السَّلام مانند قَرَأَ (خواند). نوع دوم و سوم مانند سالم است و امتیازی ندارد و اما نوع اول محلّ جریان قاعده تخفیف همزه^(۱) می باشد بدین ترتیب که:

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع و امر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم و جوباً

تخفیف می شود مانند:

معلوم: يَاأَمْرُ يَاأَمْرَانِ... أَمْرٌ نَأْمُرُ لِيَأْمُرَ... أَوْمَرُ... لِأَمْرٍ لِنَأْمُرَ
 مجهول: يُؤْمَرُ يُؤْمَرَانِ... أَوْمَرُ نُوْمَرُ لِيُؤْمَرَ... لِتُؤْمَرَ... لِأَوْمَرَ لِتُؤْمَرَ.
 و در بقیه صیغه های مضارع و امر تخفیف آن جائز است مانند يَاأَمْرُ...
 وَيُؤْمَرُ...

فصل ۱۰- قواعد اعلال:

چنانکه قبلاً اشاره شد حروف عله در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اعلال» می نامند. اینک لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتل تغییراتی را که در حروف عله عارض می شود بشناسیم. این تغییرات در چهار چوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می گیرد.
 قاعده اول: «واو» و «یاء» متحرک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ما

(۱) قاعده تخفیف همزه در تبصره ۴ قسمت نهم مقدمه گذشت.

قبلشان حرف صحیح وساکن باشد، حرکتشان به ما قبل داده می شود مانند
 يَقُولُ ← يَقُولُ، يَبِيعُ ← يَبِيعُ، يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ (← يَخَافُ).

قاعده دوّم: واو ویا مضموم یا مکسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند وعین
 الفعل یا لام الفعل باشند وما قبلشان حرف صحیح و متحرک باشد پس از
 سلب حرکت ما قبل، حرکتشان به ما قبل داده می شود مانند: قَوْلٌ ←
 قَوْلٌ، (← قِيلَ)، بُيْعٌ ← بَيْعٌ، يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ (←
 يَدْعُونَ)، رَضِيُوا ← رَضِيُوا (رَضُوا).

قاعده سوم: واو مضموم ما قبل مضموم ویا مضموم یا مکسور ما قبل
 مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می افتد مانند: يَدْعُوْ ←
 يَدْعُوْ، يَرْمِيْ ← يَرْمِيْ، رَامِيْ ← رَامِيْ.

قاعده چهارم: واو ساکن ما قبل مکسور قلب به یاء می شود مانند:
 (قَوْلٌ ← قَوْلٌ ← قِيلٌ، مِوزَانٌ ← مِيزَانٌ).

قاعده پنجم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مکسور قلب به
 یاء می شود مانند دُعُوْ ← دُعِيْ، دُعُوْنَ ← دُعِيْنَ، دَاعِيُوْ ← دَاعِيُوْ
 (← دَاعِيُوْنَ ← دَاعِيُوْ) بخلاف رَخُوْ وَرَجُوْ (← رَجَا).

قاعده ششم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد وما قبل آن مفتوح قلب به یاء
 می شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند يَدْعُوْ ←

يُدْعَى (← يُدْعَى)، يُدْعَوْنَ ← يُدْعَيْنَ بخلاف دَعَوْ (← دَعَا).

باید توجه داشت که این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری می‌شود و سپس قاعده هشتم.

قاعده هفتم: یاء ساکن ما قبل مضموم قلب به واو می‌شود مشروط بر اینکه فاء الفعل باشد مانند يُبْسِرُ ← يُوسِرُ، مُبْسِرٌ ← مُوسِرٌ.

قاعده هشتم: «واو» و «یاء» متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف می‌شوند^(۱).

وهمچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند (يَخَوْفُ ← يَخَافُ، يُبْيِعُ ← يُبَاعُ). تبصره: این قاعده در فاء الفعل جاری نمی‌شود مانند: يُوَدُّ و تَيَسَّرُ.

قاعده نهم: الف ما قبل مضموم قلب به واو و الف ما قبل مکسور قلب به یاء می‌شود مانند قَابِلٌ ← قَابِلٌ، قُوبِلٌ ← قُوبِلٌ، مُصْبِحٌ ← مُصْبِحٌ.

قاعده دهم: حرف عله در التقاء ساکنین حذف می‌شود مانند قَوْلٌ ← قُلٌّ،

(۱) مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد.

بِيعَ ← بَعِ، خَافَ ← خَفَ.

فصل ۱۱ - مثال:

۱- مثال بر دو نوع است: ۱- واوی مانند وَعَدَ (وعده داد) ۲- یائی مانند یَسَرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی است:

۱- از مصدر آن اگر بر وزن «فَعَلَ» باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به ما بعد می افتد و به جای آن يك تاء در آخر آورده می شود مانند: وَعَدَ (وعده دادن) ← عِدَّة، وَضَلَ ← صِلَّة بخلاف مثل وَذَرَ. گاهی در مصدر بر وزن «فَعَلَ» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می شود مانند: وَسَعَ ← سَعَةٌ، وَضَعَ ← ضَعَةٌ، لکن غالباً جاری نمی شود مانند: وَقَتَ وَوَزَنَ و...

۲- از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «يَفْعَلُ» (مكسور العين) باشد فاء الفعل حذف می شود مانند يُوْعِدُ ← يَعِدُ. این قاعده در چند مضارع مفتوح العين نیز جاری می شود از قبیل: يُوَسِّعُ ← يَسِّعُ، يُوَضِّعُ ← يَضِّعُ، يُوَقِّعُ ← يَقِّعُ، يُوَدِّعُ ← يَدِّعُ، يُوَرِّعُ ← يَرِّعُ، يُوَطِّأُ ← يَطِّأُ، يُوَذِّرُ ← يَذِّرُ، يُوَهِّبُ ← يَهِّبُ (يُوَسِّعُ و يُوَضِّعُ نیز شنیده شده است).

امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محذوف الفاء خواهد

بود مانند: لِيَعِدَّ لِيَعِدَا لِيَعِدُوا... عِدَّ عِدَا عِدُوا... اما در مضارع و امر مجهول،
واو حذف نمی شود می گوییم: يُوعِدُ يُوعِدَانِ... لِيُوعِدَ لِيُوعِدَا...

*** پرسش و تمرین ***

- ۱- معتل را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.
- ۲- مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟ هَبَّ، سَعَى، جَدَّ، مَقَى، دَبَّ.
- ۳- مضارع معلوم يَعِدُ، مضارع مجهول يَصِلُ، امر معلوم يَهْبُ و امر مجهول يَضَعُ را صرف کنید؟

فصل ۱۲- اجوف:

قاعده خصوصی اجوف ثلاثی مجرد عبارت است از اینکه:

مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (يَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغه ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مکسور العین (يَفْعَلُ یا يَفْعِلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می گردد.

در ماضی معلوم الْقَوْلُ (گفتن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است

می گوییم:

قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَ قُلْتَا... قُلْتَا...

و در مجهول آن می گوییم: قِيلَ قِيلَا قِيلُوا قِيلَتْ قِيلَتَا قِيلْنَ قِيلْتَا...

در ماضی معلوم الْبَيْعُ (معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است

می گوییم:

بَاعَ باعا باعوا باعت باعتا بعن بعث...

و در مجهول آن می‌گوییم: بِيَعُ بِيَعُوا بِيَعَتْ بِيَعْتَا بِيَعْنَ بِيَعْتُ...
 و در ماضی معلوم الْخَوْفُ (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَفْعَلُ است
 می‌گوییم:

خَافَ خَافَا خَافُوا خَافَتْ خَافَتَا خَفْنَ خَفْتَا وَهَمِنْطُور...

توجه کنید:

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که در صیغه‌های
 مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می‌شود.

تمرین

۱- معلوم و مجهول ماضی قَامَ يَقُومُ (اجوف واوی) وَسَارَ يَسِيرُ (اجوف یائی) را صرف کنید.

۲- امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین فوق را صرف کنید.

فصل ۱۳- ناقص :

ناقص ثلاثی مجرد دارای يك قاعده خصوصی است و آن اینکه در
 امر - ومضارع مجزوم - آن در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ که علامت رفع
 ضمه لام الفعل است، خود لام الفعل می‌افتد.

جریان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی ایجاد
 می‌کند از این رو بعضی از قسمتهای آن را صرف می‌کنیم:

الدُّعَاءُ (الدُّعَاةُ) (خواندن و دعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ
 يَفْعَلُ است:

ماضی معلوم: دَعَا دَعَا دَعَا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتَمَا...

مضارع معلوم: يَدْعُو يَدْعُونَ يَدْعُوَانِ يَدْعُونِ تَدْعُو تَدْعُوَانِ يَدْعُونَ

تَدْعُو تَدْعَوَانِ تَدْعُونَ تَدْعِينَ تَدْعَوَانِ تَدْعُونَ
 أَدْعُو نَدْعُو

امر معلوم: لِيَدْعُ لِيَدْعُوا لِيَدْعُوا لِيَدْعُونَ
 أُدْعُ أُدْعُوا أُدْعُوا أُدْعَى أُدْعُوا أُدْعُونَ
 لِأَدْعُ لِنَدْعُ

ماضی مجهول: دُعِيَ دُعِيَا دُعُوا دُعِيَتْ دُعِيْتَا دُعِينَ
 دُعِيَتْ...

مضارع مجهول: يُدْعَى يُدْعِيَانِ يُدْعُونَ
 يُدْعَى يُدْعِيَانِ يُدْعُونَ يُدْعِيَانِ يُدْعُونَ
 يُدْعَى يُدْعِيَانِ يُدْعُونَ يُدْعِيَانِ يُدْعُونَ
 أُدْعَى نُدْعَى

امر مجهول: لِيُدْعَ لِيُدْعِيَا لِيُدْعُوا لِيُدْعِيَانِ لِيُدْعُونَ...
 الرَّمَى (پر تاب کردن) ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ است:

ماضی معلوم: رَمَى رَمِيَا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتَا رَمِينَ رَمِيَتْ...
 مضارع معلوم: يَرْمِي يَرْمِيَانِ يَرْمُونَ تَرْمِي تَرْمِيَانِ تَرْمِينِ
 تَرْمِي تَرْمِيَانِ تَرْمُونَ تَرْمِينِ تَرْمِيَانِ تَرْمِينِ
 أَرْمِي أَرْمِيَانِ

امر معلوم: لِيَرْمِ لِيَرْمِيَا لِيَرْمُوا لِيَرْمِيَانِ لِيَرْمِينِ
 أَرْمِ أَرْمِيَا أَرْمُوا أَرْمِي أَرْمِيَانِ أَرْمِينِ لَأَرْمِ لِنَرْمِ

ماضی مجهول: رُمِيَ رُمِيَا رُمُوا رُمِيَتْ رُمِيْتَا رُمِينَ
 رُمِيَتْ...

مضارع مجهول: یُرْمَى یُرْمِیَانِ یُرْمُونَ تُرْمَى تُرْمِیَانِ تُرْمِیْنِ
 تُرْمَى تُرْمِیَانِ تُرْمُونَ تُرْمِیْنِ تُرْمِیَانِ تُرْمِیْنِ
 اُرْمَى اُرْمِیَانِ
 امر مجهول: لَیْرَمُ لَیْرَمِیَا لَیْرَمُوا لَیْرَمَ لَیْرَمِیَا لَیْرَمِیْنِ
 لَیْرَمَ...

*** تمرین ***

- ۱- امر معلوم ینیکی و یَعْلُو و امر مجهول یَخْلُو و یَجْرَى را صرف کنید.
- ۲- ماضی و مضارع های زیر را صرف کنید: بَدَا یَبْدُو، مَشَى یَمْشَى، مَحَا یَمْحُو.

فصل ۱۴- لفیف:

دانستیم که لفیف بر دو قسم است:

لفیف مفروق مانند وَقَى و لفیف مقرون مانند: لَوَى.

لفیف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال و از جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی و خصوصی هر دو قسم در آن جاری می شود مثلاً «الْوَقَى» (نگهداشتن و حفظ کردن) لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است ماضی معلوم آن می شود: وَقَى ... مضارع معلوم آن: یَقَى... و امر آن لِقِ... قِ...^(۱) و مجهول آنها بترتیب وَقَى... یُوقَى... لُیُوقَ...

لفیف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف و از جهت لام

(۱) صیغه هفتم امر (صیغه اول امر حاضر) لفیف مفروق اگر از مضارع یَفْعَلُ که فاء الفعل آن واو است باشند به جهت جریان قواعد خصوصی مثال و ناقص، بکحرفی خواهد شد مانند یَفَى (وفا می کند) ← فِ، یَای (وعدده می دهد) ← اِ.

الفعل شبیه ناقص است اما در آن فقط احکام ناقص جاری می‌شود و در عین الفعل آن نه تنها قاعده خصوصی اجوف نمی‌آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی‌شود مثلاً اللّوی (پیچاندن) لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است ماضی معلوم آن: لَوِی... مضارع معلوم آن: یَلْوِی... و امر معلوم آن: لِیْلُو... الّو... است و مجهول آن بترتیب: لَوِی... یَلْوِی... لِیْلُو... با توجه به قواعد عمومی و خصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

* تذکار *

فعلی که هر سه حرف اصلیش حرف عله باشد نداریم لذا در باره معتل الفاء والعین واللام بحثی نخواهیم داشت.

* پرسش و تمرین *

- ۱- در لفیف مقرون چه قواعدی جاری است؟ و عین الفعل آن چه حکمی دارد؟
- ۲- معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر افعال زیر را صرف کنید: وَفِی یَفِی، وَآئِ یَئِی .
- ۳- امر لفیف مفروق در چه صورت یک حرفی است؟ و چرا؟
- ۴- در لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

فصل ۱۵- مضارع مجزوم:

لم، لَمَّا، لام امر، لاء نهی و اداة شرط چون برسر فعل مضارع در آیند آنرا مجزوم می‌کنند.
مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن

ساقط شود بنا بر این در پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمّه لام الفعل ودر تنبيهها وجمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، نون عوض رفعی می افتد^(۱). در ناقص مجزوم از پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ خود لام الفعل می افتد ودر اجوف مجزوم عین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنین حذف می شود و حکم مضارع مجزوم مضاعف، حکم امر مضاعف است - مراجعه نمایید - می گوئیم:

لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يَضْرِبَا لَمْ يَضْرِبُوا لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبَا لَمْ يَضْرِبْنَ ...
 لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولَا لَمْ يَقُولُوا لَمْ تَقُلْ لَمْ تَقُولَا لَمْ يَقُلْنَ ...
 لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُوا لَمْ تَدْعُ لَمْ تَدْعُوا لَمْ يَدْعُونِ ...
 «لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ ...»
 «لَمْ يَضِلُّ لَمْ يَضِلُّ لَمْ يَضِلُّ لَمْ يَضِلُّ لَمْ يَضِلُّ ...»

وهمینطور سایر حروف جزم. و مجهول فعل مضارع مانند معلوم آنست.

حروف فوق علاوه بر جزم که اثر لفظی است در معنای فعل مضارع نیز اثر می گذارند و اثر معنوی آنها از این قرار است:
 لم و لَمَّا معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می کنند مثلاً لَمْ يَضْرِبْ یعنی نزد و لَمَّا يَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است. مضارع منفی به لم و لَمَّا را «فعل جحد» نیز می گویند.

(۱) دو صیغه جمع مؤنث مبنی است و تغییر نمی کند.

لام امر معنی خبری فعل مضارع را به انشائی - که در اینجا طلب انجام است - تبدیل می کند، لِيَضْرِبُ یعنی بزند. مضارع مدخول لام امر را «فعل امر» می گویند^(۱).

لاء نهی نیز معنی خبری فعل مضارع را به انشائی - که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است - تبدیل می کند، لا يَضْرِبُ یعنی نزند. فعل مضارع مدخول لاء نهی را «فعل نهی» می گویند.

اداة شرط^(۲) بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به آینده و بعضی دیگر معنای آنرا ماضی می کند نوع اول مانند «إِنْ» و نوع دوم مانند «لَوْ» می گوئیم: إِنْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ (اگر بزنی می زنم) وَلَوْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ (اگر زده بودی می زدم).

* تمرین *

- ۱- دو فعل زیر را با لم صرف کنید: يَأْمَنُ، يَسِيرُ.
- ۲- دو فعل زیر را با لَمَّا صرف کنید: يَخْرُجُ، يَهْدِي.
- ۳- جملات زیر را معنی کنید: لَمْ أَسْأَلْ، لَمْ أَوْمَرْ، لَمْ تَكْتُبْ، لَمْ تُكْتُبُوا، لِيُقْرَأَ، لَمْ تَدْخُلِي، لَمْ نُوْخِذْ، لَمْ نَعُدْ، لَمَّا نُوْعِدْ، لَمْ يَضْرِبْ، لَمَّا نَخْرُجْ، لَمَّا نَخْرُجْ.

(۱) قبلاً گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر درهشت صیغه آن واگر مجهول باشد در تمام صیغه های آن در می آید.

(۲) اداة به معنی آلت و ابزار است و در اینجا مراد کلمه ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

۴- معلوم ومجهول دو فعل زیر را با لام امر صرف کنید: يَحْمَدُ، يَسْرُ.

۵- دو فعل زیر را با لاء نهی صرف کنید: يَغِيبُ، يَدْعُو.

فصل ۱۶- مضارع منصوب:

هر کدام از حروف آن، لَنْ، كَيْ وَاذَنْ چون در اول فعل مضارع در آیند آنرا منصوب می‌کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ لام الفعل مفتوح می‌شود و از تشبیه‌ها و جمعهای مذکر ومفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می‌افتد^(۱).

در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ناقص الفی - یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند يَرْضَى و يَدْعَى - فتحه لام الفعل مقدر است ولی در ناقص واوی ویائی مانند: يَدْعُو و يَرْمِي ظاهر می‌شود، می‌گوییم:

اَنْ يَضْرِبَ اَنْ يَضْرِبَا اَنْ يَضْرِبُوْا اَنْ تَضْرِبَ اَنْ تَضْرِبَا اَنْ يَضْرِبَنَّ ...
 اَنْ يَدْعُو اَنْ يَدْعُوْا اَنْ يَدْعُوْا اَنْ تَدْعُو اَنْ تَدْعُوْا اَنْ يَدْعُوْنَ ...
 اَنْ يَرْضَى اَنْ يَرْضَا اَنْ يَرْضُوْا اَنْ تَرْضَى اَنْ تَرْضَا اَنْ يَرْضَيْنَ ...

وهمینطور است سایر حروف نصب ومانند مضارع معلوم است

مضارع مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثر اند: «اَنْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر می‌برد یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان بجای آن

(۱) دو صیغه جمع مؤنث چون مبنی است در حالت نصبی نیز تغییر نمی‌کند.

دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «أَرَدْتُ أَنْ أُعَيِّبَهَا» یعنی اَرَدْتُ عَيَّبَهَا (۷۹ - كهف). «لَنْ» معنی مضارع را مختصّ به مستقبل کرده آنرا منفی می‌کند مانند «لَنْ تَرِيَنِي» یعنی مرا نخواهی دید (۱۴۳ - اعراف). «كَيْ» فعل مضارع را عَلَّتْ ما قبل قرار می‌دهد مانند: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود (۱۳ - قصص). «إِذَنْ» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می‌دهد مثلاً در جواب کسی که گفته است «أُزْرِكُ» می‌گوییم «إِذَنْ أَكْرِمَكَ».

* تمرین *

افعال زیر را با «لَنْ» صرف کنید: يَطْلُمُ، يَجُوزُ، يُعْصِي، يَهْدِي.

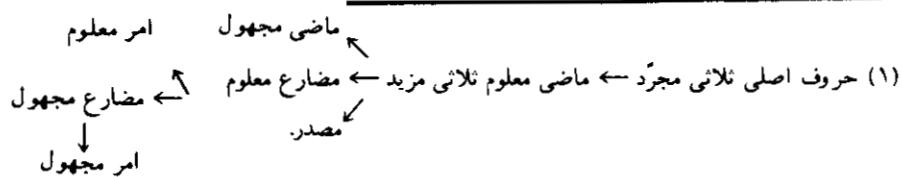
* * *

مبحث دوم

ثلاثی مزید

مقدمه: فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرد گرفته می‌شود بدین معنی که صیغه اول ماضی معلوم آن را از صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرد می‌گیریم و اما بقیه صیغه های ماضی معلوم آن از صیغه اول وسائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلوم خودش گرفته می‌شود^(۱).
بنا بر این:

فعل ثلاثی مزید آنست که صیغه اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی ویک یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجرد اضافه می‌شود حروف مخصوصی است و در جای مخصوصی از آن در می‌آید و حروف کلمه جدید (مزید فیه) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیات را بوسیله اوزان ثلاثی مزید - که خواهد آمد - می‌توان دریافت.



ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۱۰ وزن مشهور است مضارع آن نیز ۱۰ وزن دارد زیرا در غیر ثلاثی مجرد برای هر ماضی بیش از یک وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی و معین است:

ماضی مضارع مصدر	
۱- أَفْعَلُ يُفْعَلُ أفعال	۶- تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلٌ
۲- فَعَّلَ يَفْعَلُ تَفْعِيلٌ	۷- تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُلٌ
۳- فَاعَلَ يُفَاعَلُ مُفَاعَلَةٌ	۸- أَفْعَلُ يَفْعَلُ أَفْعَالٌ
۴- افْتَعَلَ يَفْتَعَلُ افْتِعَالٌ	۹- اسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعَلُ اسْتِفْعَالٌ
۵- اِنْفَعَلَ يَنْفَعَلُ اِنْفِعَالٌ	۱۰- اِفْعَالٌ يَفْعَالُ اِفْعِيَالٌ

هر کدام از ماضی مضارعه‌های فوق را - همانطور که در ثلاثی مجرد گذشت - «باب» می‌گویند و آنرا بنام مصدر می‌خوانند، مثلاً می‌گویند: باب افعال، باب تفعیل، باب مُفَاعَلَه و... بنابر این فعل ثلاثی مزید دارای ۱۰ باب مشهور است.

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم - همانطور که اشاره شد - از ماضی گرفته می‌شود و بطور کلی برای ساختن هر کدام از سه قسمت: ماضی، مضارع و مصدر هر باب باید وزن آنرا در نظر گرفت و بر طبق آن حرف زائد در آورد و حروف را متحرك وساكن نمود. (دقت کنید).

قاعده ساختن مجهول ماضی و مضارع، و معلوم و مجهول امر و صیغه سازی هر کدام از اینها همانست که در ثلاثی مجرد بیان گردید و نیز کیفیت ضمائر در ثلاثی مزید همانند ثلاثی مجرد است. قاعده ادغام، تخفیف همزه و قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب ثلاثی مزید

جاری میگردد.

علاوه بر این دو قاعده اعلال نیز در ثلاثی مزید جاری می شود:

۱- اگر «واو» و «یاء» بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند قلب

به همزه میشوند مانند: اِرْخَاو ← اِرْخَاء، اِجْرَای ← اِجْرَاء.

۲- یاء ما قبل مضموم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور

می کند مانند: تَرَجَّی ← تَرَجَّی (مصدر ناقص باب تَفَعَّلَ)، تَبَانُی ← تَبَانُی (مصدر ناقص باب تَفَاعُلَ).

پرسش و تمرین

۱- اشتقاق تمام قسمتهای فعل ثلاثی مزید را بیان کنید.

۲- آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می توان وزن دو قسمت دیگر را

دانست؟ چرا؟

۳- مضارع ماضی های زیر چیست؟ أَفْعَلُ، اِفْعَلُ، اِسْتَفْعَلُ، فَاعَلُ.

فصل ۱- ابواب مشهور ثلاثی مزید

باب اِفْعَال

مانند: كَرَّمَ ← اَكْرَمَ يُكْرِمُ اِكْرَام

ماضی معلوم: اَكْرَمَ اَكْرَمًا اَكْرَمُوا...

مضارع معلوم: يُكْرِمُ يُكْرِمَانِ يُكْرِمُونَ...

ماضی مجهول: اُكْرِمَ اُكْرِمًا اُكْرِمُوا...

مضارع مجهول: يُكْرِمُ يُكْرِمَانِ يُكْرِمُونَ...

امر معلوم: لِيَكْرِمُ	لِيَكْرِمَا	لِيَكْرِمُوا... اَكْرِمُ اَكْرِمَا اَكْرِمُوا...
امر مجهول: لِيَكْرِمُ	لِيَكْرِمَا	لِيَكْرِمُوا...
مثال: اَوْعِدُ	اَوْعِدُ	اَوْعِدُ اَوْعِدُ اَوْعِدُ ...
اجوف: اَقَامَ	اَقَامَ	اَقَامَ اَقَامَ اَقَامَ ...
مهموز الفاء وناقص: آتَى	يُؤْتِي	اَيْتَاءَ لِيُؤْتِيَ آتِ ...

باب تَفْعِيل:

مانند صَرَفَ	←	صَرَفَ	يُصَرِّفُ	تَصْرِيفٌ
ماضی معلوم: صَرَفَ	صَرَفَا	صَرَفُوا...		
مضارع معلوم: يُصَرِّفُ	يُصَرِّفَانِ	يُصَرِّفُونَ...		
امر معلوم: لِيُصَرِّفْ	لِيُصَرِّفَا	لِيُصَرِّفُوا... صَرَّفْ صَرَّفَا صَرَّفُوا...		
ماضی مجهول: صُرِّفَ	صُرِّفَا	صُرِّفُوا...		
مضارع مجهول: يُصَرِّفُ	يُصَرِّفَانِ	يُصَرِّفُونَ...		
امر مجهول: لِيُصَرِّفْ	لِيُصَرِّفَا	لِيُصَرِّفُوا...		
مضاعف: مَدَّدَ	يَمُدُّ	تَمَدَّدَ	لِيَمُدُّ... مَدَّدَ...	
اجوف: حَوَّلَ	يُحَوِّلُ	تَحْوِيلٌ	لِيُحَوِّلُ... حَوَّلَ...	
لقيف: وَصَّى	يُوصِّي	تَوْصِيَةٌ	لِيُوصِّ... وَصَّ...	

باب مُفَاعَلَه:

مانند: ضَرَبَ	←	ضَارَبَ	يُضَارِبُ	مَضَارِبَةٌ	وَضْرَابٌ
ماضی معلوم: ضَارَبَ	ضَارَبَا	ضَارَبُوا...			
مضارع معلوم: يُضَارِبُ	يُضَارِبَانِ	يُضَارِبُونَ...			

امر معلوم: لِيُضَارِبُ	لِيُضَارِبَا	لِيُضَارِبُوا... ضَارِبٌ ضَارِبَا ضَارِبُوا...
ماضی مجهول: ضُورِبَ	ضُورِبَا	ضُورِبُوا...
مضارع مجهول: يُضَارِبُ	يُضَارِبَانِ	يُضَارِبُونَ...
امر مجهول: لِيُضَارِبُ	لِيُضَارِبَا	لِيُضَارِبُوا...
مضاعف: ضَارٌّ ضَارٌّ ضَارٌّ	يُضَارُّ	مُضَارَّةٌ وَضَرَارٌ «لِيُضَارِرَ لِيُضَارِرَ لِيُضَارِرَ»...
«ضَارِرٌ ضَارٌّ ضَارٌّ»...		
مهموز: آمَرَ	يُؤَامِرُ	مُؤَامِرَةٌ
	لِيُؤَامِرَ	لِيُؤَامِرُوا... آمِرٌ...
اجوف: قَاوَمَ	يُقَاوِمُ	مُقَاوِمَةٌ
	لِيُقَاوِمَ	لِيُقَاوِمُوا... قَاوِمٌ...
لغيف: سَاوَى	يُسَاوِي	مُسَاوَاةٌ
	لِيُسَاوِيَ	لِيُسَاوُوا... سَاوٍ...

باب اِفْتَعَالِ:

مانند: كَسَبَ	←	اِكْتَسَبَ	يَكْتَسِبُ	اِكْتَسَابٌ
مضاعف: اِمْتَدَّ	يَمْتَدُّ	اِمْتِدَادٌ	«لِيَمْتَدِّدَ لِيَمْتَدِّدَ»...	«اِمْتَدِّدُ اِمْتَدِّدُ اِمْتَدِّدُ»...
اجوف: اِعْتَادَ	يَعْتَادُ	اِعْتِيَادٌ	لِيَعْتَدَّ	اِعْتَدَّ... اِعْتَدَّ
ناقص: اِرْتَضَى	يَرْتَضِي	اِرْتِضَاءٌ	لِيَرْتَضِ	اِرْتَضَى... اِرْتَضَى

باب اِنْفَعَالِ:

مانند: صَرَفَ	←	اِنصَرَفَ	يَنصَرِفُ	اِنصِرَافٌ
---------------	---	-----------	-----------	------------

باب تَفَعُّلِ:

مانند: صَرَفَ	←	تَصَرَّفَ	يَتَصَرَّفُ	تَصَرُّفٌ
مضاعف: تَخَلَّلَ	يَتَخَلَّلُ	تَخَلُّلٌ	لِيَتَخَلَّلَ	تَخَلَّلَ... تَخَلَّلَ

مثال: تَوَهُمٌ	يَتَوَهُمٌ	تَوَهُمٌ	لِيَتَوَهُمٌ	تَوَهُمٌ ...
ناقص: تَعَدَّى	يَتَعَدَّى	تَعَدَّى	لِيَتَعَدَّى	تَعَدَّى ...
لغيف: تَوَلَّى	يَتَوَلَّى	تَوَلَّى	لِيَتَوَلَّى	تَوَلَّى ...

باب تَفَاعُلٍ:

مانند ضَرَبَ ←	تَضَارَبَ	يَتَضَارَبُ	تَضَارَبُ	تَضَارَبُ
مثال: تَوَاعَدَ	يَتَوَاعَدُ	تَوَاعَدُ	لِيَتَوَاعَدُ	تَوَاعَدُ ...
اجوف: تَعَاوَنَ	يَتَعَاوَنُ	تَعَاوَنَ	لِيَتَعَاوَنُ	تَعَاوَنَ ...
ناقص: تَرَاضَى	يَتَرَاضَى	تَرَاضَى	لِيَتَرَاضَى	تَرَاضَى ...
لغيف: تَسَاوَى	يَتَسَاوَى	تَسَاوَى	لِيَتَسَاوَى	تَسَاوَى ...
مجهول: تَعَوَّنَ	يَتَعَوَّنُ	تَعَوَّنَ	لِيَتَعَوَّنَ	تَعَوَّنَ ...

باب اِفْعَالٍ:

مانند حُمِرَ ←	اِحْمَرُ	يَحْمَرُ	اِحْمَرًا	اِحْمَرًا
ماضی معلوم:	اِحْمَرُ	اِحْمَرًا	اِحْمَرُوا	اِحْمَرْتُمْ
مضارع معلوم:	يَحْمَرُ	يَحْمَرَانِ	يَحْمَرُونَ	تَحْمَرُ
امر معلوم:	«لِيَحْمَرِ	لِيَحْمَرَ	لِيَحْمَرُوا	«اِحْمَرُوا
اِحْمَرًا ...				

باب اِسْتِفْعَالٍ:

مانند خَرَجَ ←	اِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	اِسْتَخْرَجُ	اِسْتَخْرَجُ
ماضی معلوم:	اِسْتَخْرَجَ	اِسْتَخْرَجَا	اِسْتَخْرَجُوا	اِسْتَخْرَجْتُمْ
مضارع معلوم:	يَسْتَخْرِجُ	يَسْتَخْرِجَانِ	يَسْتَخْرِجُونَ	يَسْتَخْرِجُونَ ...

امر معلوم: لِيَسْتَخْرِجْ	لِيَسْتَخْرِجَا	لِيَسْتَخْرِجُوا...
ماضی مجهول: أُسْتَخْرِجُ	أُسْتَخْرِجَا	أُسْتَخْرِجُوا...
مضارع مجهول: يُسْتَخْرِجُ	يُسْتَخْرِجَانِ	يُسْتَخْرِجُونَ...
مضاعف: اسْتَمَدَّ	يَسْتَمِدُّ	اسْتَمَدَادٌ «لِيَسْتَمِدَّ لِيَسْتَمِدَّ لِيَسْتَمِدَّ»
لِيَسْتَمِدَّ لِيَسْتَمِدَّ...	«اسْتَمَدَّ اسْتَمَدَّ اسْتَمَدَّ»...	
مثال: اسْتَوْضَحْ	يَسْتَوْضِحْ	اسْتِضَاحٌ
لِيَسْتَوْضِحْ	اسْتَوْضِحْ	اسْتَوْضِحْ ...
اجوف: اسْتَقَامَ	يَسْتَقِيمُ	اسْتِقَامَةٌ
لِيَسْتَقِمَ	اسْتَقِمْ	اسْتَقِمْ ...

باب افعیال:

مانند حُمْرَةٌ ← اِحْمَارٌ	يَحْمَارُ	احْمِيرَانِ
ماضی معلوم: اِحْمَارٌ...	يَحْمَارُونَ...	
مضارع معلوم: يَحْمَارُ...	يَحْمَارُونَ...	
امر معلوم: «لِيَحْمَارِ	لِيَحْمَارِ	لِيَحْمَارِ»...

فصل ۲- معانی ابواب

فعل مجرد را برای فائده‌ای مزید فیه میکنند مثلاً:

باب افعال غالباً برای متعدی کردن فعل لازم بکار برده میشود مثل
 ذَهَبَ بَكْرٌ (بکر رفت) ← أَذْهَبَ زَيْدٌ بَكْرًا (زید بکر را روانه کرد).

باب تفعیل نیز غالباً مفید تعدیه است مثل فَرَحَ سَعِيدٌ (سعید خوشحال شد) ← فَرَّحَ مُحَمَّدٌ سَعِيداً (محمد سعید را خوشحال کرد).

باب مفاعله غالباً مفید مشارکتِ متقابل دو شخص یا دو چیز در يك فعل است مثل ضاربَ زیدٌ بکراً (زید و بکر یکدیگر را زدند).

باب افتعال غالباً مفید مطاوعه یعنی اثر پذیری است مثل جَمَعْتُ النَّاسَ فَأَجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم، پس جمع شدند).

باب انفعال فقط مفید مطاوعه است مثل كَسَرْتُ الخَشَبَ فَاِنْكَسَرَ (چوب را شکستم، پس شکست، شکسته شد).

باب تَفَعَّلَ غالباً مفید مطاوعه است مثل اَدَّبْتُهُ فَتَأَدَّبَ (او را ادب کردم، پس ادب را پذیرفت).

باب تفاعل غالباً مفید مشارکت است مثل تَعَاوَنَ زیدٌ و بکراً (زید و بکر به یکدیگر کمک کردند).

باب اِفْعَالٌ غالباً مفید داخل شدن فاعل در معنای فعل است مثل اِسْوَدَّ اللَّیْلُ (شب وارد سیاهی شد).

باب استفعال غالباً مفید طلب است مثل اَسْتَغْفِرُ اللهَ (از خداوند طلب غفران میکنم).

باب اَفْعِلَالٌ مفید تدریج و مبالغه است مثل اِحْمَارُ الحَدیدِ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد).

*** تمرین ***

۱- برای هر کدام از ابواب دهگانه ثلاثی مزید يك مثال جدید (غیر از آنچه که در کتاب آمده است) ذکر کنید. (ذکر مثال برای هر باب باینست که صیغه اول ماضی و مضارع و نیز مصدر آن باب ذکر شود).

۲- از هر کدام از ابواب، یکی از انواع فعل را از مثالهای جدیدی که ذکر کرده اید، صرف کنید مثلاً «مضارع معلوم باب افعال، ماضی مجهول باب تفعیل، امر معلوم باب مفاعله و همینطور....»

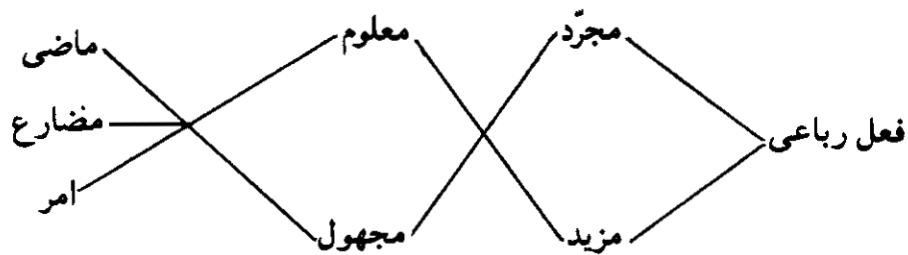
۳- برای معانی هر کدام از ابواب دو مثال جدید ذکر کنید.



مبحث سوم

رباعی

مقدمه: تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:



قاعده ساختن هر قسمت و صیغه های هر کدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدمه کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرد و مقدمه مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید). رباعی مجرد دارای يك باب و رباعی مزید دارای سه باب است:

فصل ۱- رباعی مجرد:

ماضی رباعی مجرد بر وزن فَعَلَّ، مضارع آن بر وزن يُفَعِّلُ و مصدر آن بر وزن فَعَّلَلَة است و گاهی (در بعضی افعال) بر وزن فَعَّلَل نیز می آید مانند دَخَرَجُ يُدَخِّرُ دَخْرَجَةً و دِخْرَاج (غلطاندن).

ماضی مجهول: دُخِرَجُ...

مضارع مجهول: يُدَخِّرُ...

* تمرین *

معلوم ماضی، مضارع و امر تَزَلُّوْا، اِحْرَنْجَم و اِقْشَعِرُّوْا را صرف کنید.

* * *

بخش دوم

اسم

مقدمه

۱- تعریف اسم: اسم - چنانکه در مقدمه کتاب گذشت - کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان، که اگر معنای آن بگونه‌ای باشد که خودش میتواند تحقق خارجی داشته باشد بآن «اسم ذات» یا «اسم عین» می‌گویند مانند زید، کتاب، ضارب، و اگر بگونه ایست که در تحقق خارجی باید به چیز دیگری متکی باشد بآن «اسم معنی» می‌گویند مانند: ضَرْب، عَشْرَه، بِيَاض .

۲- ابنیه اسم: و نیز همانجا گذشت که اسم سه بناء دارد: ثلاثی و رباعی و خماسی و هر کدام از این سه یا مجرد است یا مزید فیه. ثلاثی مجرد ده وزن دارد بدینترتیب: فَعْلٌ، فَعَلٌ، فَعِلٌ، فَعُلٌ، فِعْلٌ، فِعِلٌ، فِعُلٌ، فِعْلٌ.

فُعْل، فُعَل، فُعَلْ مانند: فُلْس، فَرَس، كَتِف، عَضُد، حَبْر، عِنَب، اِبِل، قُفْل، صُرَد، عُنُق.

رباعی مجرد شش وزن دارد که عبارتند از: فَعْلَل، فُعْلَل، فِعْلَل، فَعْلَل، فِعْلَل، فُعْلَل مانند: جَعْفَر، بُرْثَن، زَبْرَج، دِرْهَم، قِمَطْر، جُخْدَب.

خماسی مجرد چهار وزن دارد از اینقرار: فَعْلَلَل، فُعْلَلَل، فِعْلَلَل، فَعْلَلَل، فِعْلَلَل، فُعْلَلَل مانند: سَفْرَجَل، قُدْعَمَل، جَحْمَرِش، قِرْطَعَب.

ثلاثی مزید فیه مثل: رِجَال.

رباعی مزید فیه مثل: عُصْفُور.

خماسی مزید فیه مثل: سَلْسَبِيل.

۳- قواعد اعلال مخصوص به اسم:

قاعده اول: واو و یاء در سه مورد به همزه تبدیل می‌شوند:

۱- در موردیکه آخر اسم وبعد از الف زائد قرار گیرند مثل: رِضَاو

← رِضَاء، اِجْرَای ← اِجْرَاء.

۲- در صورتیکه بعد از الف وزن «فاعل» قرار گیرند مثل: قَاوِل ←

قَائِل، بَايِع ← بَائِع.

۳- در صورتیکه بعد از الف صیغه جمع بر وزن «فَعَائِل» و امثال آن

(مَفَاعِل و غیره) قرار گیرد مثل: عَجَاوِز (جمع عَجُوز) ← عَجَائِز، أَوَاوِل

(جمع أَوَّل) ← أَوَائِل، فَرَايِد ← فَرَائِد.

قاعده دوم: واو در چهار مورد قلب به یاء می‌شود:

۱- در صورتیکه در اسمی کنار یاء قرار گیرد و اوّلی از آندو ساکن

باشد مثل سَيُود ← سَيِّد، مَرْمُوی ← مَرْمُئِي (← مَرْمِئِي).

۲- در صورتیکه در اسمی بعد از کسره و قبل از الف قرار گیرد مثل:

قوام ← قیام، رِواض (جمع رَوْضَة) ← ریاض.

۳- در صورتیکه در آخر اسم قرار گیرد و قبل از آن (قبل از واو)

ضمه باشد مثل: تَرَجُّو (مصدر باب تَفْعُل) ← تَرَجُّی (← تَرَجَّی)،

تَدَاعُو (مصدر باب تَفَاعُل) ← تَدَاعُی (← تَدَاعَی).

۴- در صورتیکه لام الفعل اسمیکه بر وزن «فُعَلِی» است و جنبه

وصفی دارد قرار گیرد مثل: دُنُوی ← دُنِی (← دُنِیا)، عَلُوی ← عَلِی

(← عَلِیا).

قاعده سوم: یاء در يك مورد به واو تبدیل می‌شود و آن اینک: لام الفعل

اسمیکه بر وزن «فُعَلِی» است و جنبه موصوفی دارد قرار گیرد مثل: فَتِی

← فَتَوِی، تَقِی ← تَقَوِی.

قاعده چهارم: هرگاه در اسمی یاء، غیر فاء الفعل کلمه باشد و قبل از آن ضمه

باشد، ضمه به کسره تبدیل می‌گردد مثل: مَبِیع ← مَبِیع، مَرْمِی ← مَرْمِی،

تَرَجُّی ← تَرَجُّی.

۴- تقسیمات اسم: اسم تقسیماتی دارد که از آنجمله است به:

(۱) مصدر و غیر مصدر (۲) جامد و مشتق (۳) مذکر و مؤنث (۴) متصرف

و غیر متصرف (۵) معرفه و نکره. بحث پیرامون هر کدام از این تقسیمات

در يك مبحث مطرح خواهد شد. بنابر این بخش اسم در این کتاب پنج

مبحث خواهد داشت.

*** پرسش و تمرین ***

- ۱- اسم را تعریف و فرق بین اسم و فعل و حرف را بیان کنید.
- ۲- فرق اقسام و تقسیمات چیست برای هر کدام يك مثال جدید بزنید.

*** * ***

مبحث اوّل

مصدر و غیر مصدر

مصدر اسمیست که بر کاری یا حالتی دلالت کند مثل «قتل» و «حُسن». و آن بر سه قسم است: مصدر اصلی، مصدر میمی، مصدر صنّاعی.

فصل ۱- مصدر اصلی

مصدر اصلی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد: الف) مصدر فعل ثلاثی مجرد ب) مصدر سایر افعال.

اوزان مصادر افعال ثلاثی مجرد تحت ضابطه دقیقی در نمی‌آید بنا بر این وزن مصدر هر فعل را باید بخاطر سپرد. از باب نمونه مصادر پاره‌ای از افعال را ذیلاً ذکر می‌کنیم: جَلَسَ ← جُلوس ، فَرَحَ ← فَرَح، كَرُمَ ← كَرَم، فَصَحَ ← فَصاحَة، سَهَلَ ← سُهولة، زَكَمَ ← زَكام، نَفَرَ ← نِفار، اِمَارَ ← اِمارة، حُمَرَ ← حُمرة، جَالَ ← جَوْلان، غَلَى ← غَلّیان و....

و اما مصادر سایر افعال یعنی هر کدام از ابواب ثلاثی مزید، رباعی

مجرد و رباعی مزید اوزان ثابت و مشخصی دارند که در بخش اول بتفصیل ذکر گردید.

*** پرسش و تمرین ***

- ۱- فرق بین فعل و مصدر چیست؟
- ۲- ده مصدر فعل ثلاثی مجرد غیر از آنچه که در کتاب آمد ذکر کنید.
- ۳- مصادر افعال زیر را ذکر کنید: أَرْفَقَ، سَوَّى، عَادَى، اِغْتَرَى، اِنْفَكَ، تَسَلَّى، تَوَالَى، اِسْتَكَنَّ، اِصْفَرَ، اِبْيَاضَ، تَسَوَّرَ، تَزَلُّزَلَ، اِقْشَعَرَ.

فصل ۲ - مصدر میمی

تمام افعال - ثلاثی، رباعی، مجرد، مزید فیه - غیر از مصدر اصلی مصدر دیگری دارند که بدلیل وجود میم زائده در اول آن، بآن مصدر میمی می گویند.

مصدر میمی فعل ثلاثی مجرد غالباً بر وزن «مَفْعَل» است و گاهی بر وزن «مَفْعِل» مثل: ضَرَبَ ← مَضْرَبٌ، مَرَّ ← مَمَرٌ، أَخَذَ ← مَأْخَذٌ، قَالَ ← مَقَالٌ، وَعَدَّ ← مَوْعِدٌ، جَاءَ ← مَجِئٌ، حَاضَ ← مَحِيضٌ .

و مصدر میمی غیر ثلاثی مجرد بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن میم زائده بجای حرف مضارعه مثل: اَكْرَمَ ← مُكْرَمٌ، صَرَفَ ← مُصْرَفٌ، دَخَرَجَ ← مُدْخَرَجٌ و... امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصیت خود به امام مجتبی (علیه السلام) میفرماید: لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ. (نهج البلاغه نامه ۳۱).

فصل ۳ - مصدر صناعی

مصدر صناعی مصدریست که با اضافه کردن یاء مشدّد و تاء بآخر اسم ساخته می‌شود مثل: جاهل ← جاهلیّة، حیوان ← حیوانیّة، انسان ← انسانیّة و... بنابراین این ایرانیّة مثلاً یعنی ایرانی بودن و این همان معنای مصدر است.

فصل ۴ - اسم مصدر

اسم مصدر کلمه ایست که بر حاصل مصدر و نتیجه آن دلالت می‌کند مثل: حُبّ که حاصل مَحَبَّت است و بُغْض که حاصل بَغَاظَة و غُشْل که حاصل غَسَلَ است. اسم مصدر داشتن افعال و نیز وزن اسم مصدر هر دو سماعی است یعنی چنین نیست که هر فعلی علاوه بر مصدر اسم مصدر نیز داشته باشد، و هر فعلیکه اسم مصدر داشته باشد وزن اسم مصدر آنرا باید بدست آورد و بخاطر سپرد.

* تمرین *

۱- مصدر میمی ده فعل ثلاثی مجرد و هر کدام از ابواب ثلاثی مزید فیه را ذکر کنید.

۲- از ده اسم، مصدر صناعی بسازید.

۳- ده اسم مصدر فارسی یا عربی ذکر کنید.



مبحث دوم

جامد و مشتق

اسم جامد اسمی است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد مثل «رَجُلٌ» و «دِرْهَمٌ» و اسم مشتق اسمی است که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مثل «عَالِمٌ»، «مَعْلُومٌ» و «عَلِيمٌ» که همگی از کلمه «عِلْمٌ» گرفته شده‌اند.

اسم جامد بحث خاصی ندارد، در نتیجه مطالب این مبحث پیرامون اسم مشتق دور خواهد زد. و از آنجا که هشت نوع اسم مشتق داریم که عبارتند از: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مُشَبَّهَةٌ، اسم تفضیل، اسم مبالغة، اسم مکان، اسم زمان و اسم آلت از هر کدام در فصل جداگانه‌ای بحث خواهیم کرد.

متذکر می‌گردد که همه این مشتقات از فعل مضارع گرفته می‌شوند.

فصل ۱- اسم فاعل

اسم فاعل، اسمی است که بر کُننده کار، دلالت نماید، از مضا، >

معلوم گرفته می‌شود. اسم فاعل فعل ثلاثی مجرد بر وزن «فاعل» است
 مثل: ضَرَبَ يَضْرِبُ ← ضارب، عَلِمَ يَعْلَمُ ← عالم. واسم فاعل سایر
 افعال (ثلاثی مزید فیه، رباعی مجرد و رباعی مزید فیه) بر وزن مضارع
 معلوم آنست با قرار دادن میم زائده مضمومه بجای حرف مضارعه و مکسور
 کردن ما قبل آخر اگر مکسور نباشد مثل: اَكْرَمَ يُكْرِمُ ← مُكْرِم، دَخَرَجَ
 يُدَخِرُجُ ← مُدَخِرِجٌ و...

اسم فاعل شش صیغه دارد. آنچه که ذکر شد صیغه اول بود که
 اختصاص دارد به مفرد مذکر.

صیغه دوم مربوط است به مثنای مذکر و صیغه سوم به جمع مذکر،
 صیغه چهارم مربوط است به مفرد مونث و صیغه پنجم به مثنای مونث و صیغه
 ششم به جمع مونث.

صورت صیغه های مزبور از این قرار است:

از ثلاثی مجرد: فاعِلٌ فاعِلانِ فاعِلونَ فاعِلَةٌ فاعِلاتُ
 فاعلاتُ

از باب افعال: مُفَعَّلٌ مُفَعَّلانِ مُفَعَّلونَ مُفَعَّلَةٌ مُفَعَّلاتُ
 از باب تفعیل: مَفْعَلٌ مَفْعَلانِ مَفْعَلونَ مَفْعَلَةٌ مَفْعَلاتُ
 و همینطور...

*** پرسش و تمرین ***

- ۱- جامد و مشتق را تعریف کنید.
- ۲- اسماء مشتق از چه گرفته می‌شود؟

- ۳- اسم فاعل افعال زیر را ذکر کنید: يَذْهَبُ، يُوجِرُ، يُصَدِّقُ، يُعَانِدُ، يُخْتَرِعُ، يُنْصَرِفُ، يُتَصَرَّفُ، يَتَصَاعَدُ، يَسْتَخْرِجُ، يَخْضَرُ، يَدْخُرُ، يَتَزَلُّزَلُ، يَخْرُنْجُمُ.
- ۴- اسم فاعل يَذْهَبُ، يُعَانِدُ، يُتَصَرَّفُ، يَسْتَخْرِجُ و يَتَزَلُّزَلُ را صرف کنید.

فصل ۲ - اسم مفعول

اسم مفعول بر کسی یا چیزی که کاری بر او واقع شده است دلالت می‌کند و از مضارع مجهول گرفته می‌شود مثل «مَضْرُوبٍ» یعنی زده شده و «مَأْكُولٍ» یعنی خورده شده.

اسم مفعول فعل ثلاثی مجرد بر وزن «مَفْعُولٍ» است مثل: يَنْصُرُ ← مَنْصُورٌ و يَقْتُلُ ← مَقْتُولٌ. و اسم مفعول سایر افعال بر وزن مضارع مجهول آنست با قرار دادن میم مضمومه ای بجای حرف مضارع آن مثل: يَكْرُمُ ← مَكْرَمٌ، يَسْتَخْرِجُ ← مُسْتَخْرَجٌ، يَدْخُرُ ← مَدْخَرَجٌ و...

اسم مفعول نیز شش صیغه دارد و موضوع هر کدام از صیغه ها همانست که در اسم فاعل گفته شد. بنابر این صیغه های اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد از اینقرار است:

مَفْعُولٌ مَفْعُولَانِ مَفْعُولُونَ مَفْعُولَةٌ مَفْعُولَتَانِ مَفْعُولَاتٌ
 واز باب افعال از اینقرار: مَفْعَلٌ مَفْعَلَانِ مَفْعَلُونَ مَفْعَلَةٌ مَفْعَلَاتٌ
 مَفْعَلَتَانِ

واژ باب تفعیل از اینقرار:

مَفْعَلٌ مَفْعَلَانِ مَفْعَلُونَ مَفْعَلَةٌ مَفْعَلَاتٌ

* * *

فصل ۳ - صفت مُشَبَّهه

صفت مشبّهه دلالت دارد بر کسی یا چیزی که دارای صفتی است
و آن صفت برای او ثابت است مثل: کریم و شجاع و علیل.
فعل ثلاثی مجرد اگر دارای معنای رنگ یا عیب یا زینت باشد
صفت مشبّهه آن بر وزن «أَفْعَل» است مثل: حُمْرٌ ← أَحْمَرٌ، عَرَجٌ ←
أَعْرَجٌ، بَلَجٌ ← أَبْلَجٌ. و در غیر اینصورت وزن مشخصی برای صفت مشبّهه
آن نیست مانند: شَرُفٌ ← شَرِيفٌ، شَجْعٌ ← شُجَاعٌ، جُبْنٌ ← جَبَانٌ، سَادٌ
← سَيِّدٌ و ..

و اما صفت مشبّهه سایر افعال (ثلاثی مزید، رباعی مجرد، رباعی
مزید) بر وزن اسم فاعل آن است در صورتیکه دوام و ثبوت معنی اراده شود
مثل: انْقَطَعَ ← مُنْقَطِعٌ، اِعْتَدَلَ ← مُعْتَدِلٌ، اِسْتَقَامَ ← مُسْتَقِيمٌ و ..

* تمرین *

- ۱- از مجهول افعال زیر اسم مفعول بسازید: يَظْلِمُ، يَخْتَارُ، يَنْقَلِبُ.
- ۲- اسم مفعولهای افعال فوق را صرف کنید.
- ۳- صفت مشبّهه افعال زیر را ذکر کنید: باضٌ، عَوْرٌ، بَهَجٌ، اِنْبَسَطَ، اِعْتَلَّ، اِسْتَدَارَ، اَشْرَقَ.

فصل ۴ - اسم تفضیل

اسم تفضیل دلالت دارد بر اینکه کسی یا چیزی صفتی را زیادت
از غیر خود دارد مثل: «زَيْدٌ اَفْضَلُ مِنْ اَخِيهِ».

از فعل ثلاثی مجردی که دلالت بر رنگ یا عیب یا زینت داشته باشد اسم تفضیل ساخته نمی‌شود و از غیر ثلاثی مجرد نیز ساخته نمی‌شود.

اسم تفضیل بر وزن «أَفْعَلُ» است و این وزن را می‌توان در مفرد و مثنی و جمع و نیز مذکر و مؤنث بکار برد و گفت: زَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ...، الزَّيْدَانِ - أَفْضَلُ مِنْ... الزَّيْدُونَ أَفْضَلُ مِنْ... فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنْ... و همینطور مگر اینکه آنرا (یعنی اسم تفضیل را) با الف و لام (ال) بکاربریم که در این صورت مطابقت لازم است و باید بگوئیم: الزَّيْدَانِ الْأَفْضَلَانِ، فَاطِمَةُ الْفُضْلَى، الْفَوَاطِمُ الْفُضْلِيَّاتِ و...

فصل ۵ - اسم مبالغه

اسم مبالغه که بآن صیغه مبالغه نیز میگویند دلالت دارد بر کسیکه بمقدار زیاد فاعل فعلی است یا صاحب صفتی مثل: عَلَامٌ وَ حَمَالٌ.

اسم مبالغه از بسیاری از افعال ثلاثی مجرد ساخته میشود لکن ساخته شدن آن از غیر ثلاثی مجرد کم است و در هر صورت ضابطه خاصی برای وزن آن نیست یعنی وزن آن مطلقاً سماعی است مثل: كَذَبَ ← كَذُوبٌ، رَحِمَ ← رَحِيمٌ، قَامَ ← قَيُّومٌ، جَلَدَ ← جَلَادٌ، أَعْطَى ← مِعْطَاءٌ، أَنْذَرَ ← نَذِيرٌ، أَدْرَكَ ← دَرَاكٌ و...

تمرین

۱- اسم تفضیل افعال زیر را ذکر کنید: يَفْعُلُ، يَكْتُرُ، يَقِلُّ، يَدُومُ.

۲- هر کدام از اسم تفضیلهائی که از افعال فوق ساخته اید را یکبار بدون ال و یکبار با ال در

جمله‌ای بکار برید.

۳- اسم مبالغه افعال زیر را ذکر کنید: عَطَرَ، جَلَدَ، كَذَبَ، جَزَعَ، صَدَقَ، فَهَمَ، وَدَّ، عَادَ.

فصل ۶ - اسم مکان

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد و از فعل ثلاثی مجرد غالباً بر وزن «مَفْعَل» می‌آید و در مواردی بر وزن «مَفْعِل» مثل يَطْبِخُ ← مَطْبَخُ، جَرَى ← مَجْرَى، رَعَى ← مَرْعَى، يَضْرِبُ ← مَضْرِبُ، يَعِدُ ← مَوْعِدُ.

واژ غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم مفعول آنست که بنا بر این بوسیله قرائن باید فهمید که مراد از صیغه، اسم مفعول است یا اسم مکان مثل: يُجْتَمَعُ ← مُجْتَمَعٌ، يُسْتَقَرُّ ← مُسْتَقَرٌّ و...

فصل ۷ - اسم زمان

اسم زمان بر زمان وقوع فعل دلالت دارد مثل «مَغْرِبُ الشَّمْسِ سَاعَةٌ كَذَا». و وزن آن از ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد دقیقاً مثل اسم مکان است و در نتیجه فارق بین آن دو واسم مفعول و مصدر میمی (که همه اینها چنانکه گذشت غالباً در وزن مشترکند) قرینه است. یعنی باید بوسیله قرائن مقصود را فهماند و یا مقصود طرف را از کار برد این وزن فهمید.

فصل ۸ - اسم آلت

اسم آلت بر ابزار انجام فعل دلالت میکند و از فعل ثلاثی مجرد بر

سه وزن «مَفْعَل»، «مَفْعَلَةٌ» و «مَفْعَال» میآید مثل نَشَرَ الخَشَبَ — مَنَشَر، مَنَشْرَةٌ مَنَشَار و فَتَحَ البَابَ — مِفْتَح، مِفْتَحَةٌ، مِفْتاح. اسم آلت از غیر ثلاثی مجرد ساخته نمیشود.

تمرین

۱- اسم مکان و اسم زمان افعال زیر چیست؟ وَكَدَ، ذَهَبَ، شَرِبَ، سَعَى، قَتَلَ، أَوَى، صَلَّى، اِغْتَسَلَ،

غَسَلَ، اِسْتَشْفَى، فَرَّ، قَرَأَ، اِنْقَلَبَ، كَسَبَ.

۲- اسم آلت افعال زیر چیست؟ كَسَحَ، طَرَقَ، لَعَقَ.

* * *

مبحث سوم

مذکر و مؤنث

هر کدام از مذکر و مؤنث دو قسم اند حقیقی و مجازی. اسم مذکر حقیقی اسمیست که در مورد مردان و یا حیوانات نر بکار برده میشود مثل: رَجُلٌ و جَمَلٌ و اسم مؤنث حقیقی اسمیست که در مورد زنان و یا حیوانات ماده بکار برده میشود، مثل: اِمْرَأَةٌ و نَاقَةٌ و اما مذکر و مؤنث مجازی آنست که مجازاً و اعتباراً مذکر یا مؤنث دانسته میشود بدون اینکه ذکوریت و انوئیت واقعی در کار باشد. مذکر مجازی مثل: قَلَمٌ و جِدَارٌ و مؤنث مجازی مثل: دَارٌ و غُرْفَةٌ.

از جهت دیگر اسم مذکر بر دو قسم است:

۱- آنکه میتوان آنرا با اضافه کردن یکی از علامات تانیث - که عبارتند از تاء مربوطه^(۱) و الف مقصوره و الف ممدوده - مؤنث کرد مثل:
عَالِمٌ ← عَالِمَةٌ، غَضِبَانٌ ← غَضِيبٌ، أَحْمَرٌ ← حَمْرَاءُ.

۲- آنکه نمیتوان علامت تانیث بآن افزود و این قسم خود بر سه

قسم است:

(۱) تاء مربوطه همان تاء گرد است و در مقابل آن تاء مبسوطة است یعنی تاء کشیده (ت).

- الف - آنکه اصلاً مؤنث ندارد مثل: کتاب و قلم.
- ب - آنکه مؤنثش لفظ مخصوص دارد مثل: آب و أم، أخ وأخت، ديك و دجاج، ثور و بقرة.
- ج - آنکه هم در مذکر و هم در مؤنث بکار برده میشود مثل بسیاری از اوزان مبالغه مانند رَجُلٌ مُنْطِقٌ و امرأةٌ مُنْطِقٌ.
- و اسم مؤنث نیز از جهتی بر دو قسم است لفظی و معنوی.
- مؤنث لفظی آنست که در آخرش یکی از علامات تانیث یعنی تاء مربوطه الف مقصوره و الف ممدوده باشد مثل: تَمْرَةٌ، حُبْلَى، صَحْرَاءُ، و مؤنث معنوی آنست که خالی از علامت تانیث باشد مثل: مَرِيَمٌ و بَثْرٌ.

تمرین

- ۱- در بین اسمهای مذکر زیر حقیقی و مجازی را مشخص کنید: شجر، ديك زید، ابن، لیل، شهر.
- ۲- در بین اسمهای مؤنث زیر حقیقی و مجازی را مشخص کنید: ارض، زینب، عین، نار، دار، هند، شاة.
- ۳- در بین اسمهای مؤنث زیر لفظی و معنوی را مشخص کنید: کلثوم، رقیة، رباب، أم، عَمَّة، اخت، قوس، صحراء، سَلْمَى، دواة، نمل، نحل، حمراء، نخلة، رُجْعَى، سُوءَى.

* * *

مبحث چهارم

متصرف و غیر متصرف

اسم متصرف اسمیست که بتوان آنرا بصورت‌های مثنی، جمع، مصغّر، و منسوب درآورد و غیر متصرف آنست که چنین نباشد از اینرو در این مبحث از حالات چهار گانه مزبور بحث خواهیم کرد.

فصل ۱- مثنی

مثنی بر دو فرد از افراد جنس خودش دلالت دارد. برای تشبیه کردن اسم مفرد لازم است علامت مثنی را که الف و نون مکسوره (ان) یا یاء ما قبل مفتوح و نون مکسوره (ین) است بآخر آن ملحق کنیم مثل: رَجُلٌ ← رَجُلَانِ یا رَجُلَيْنِ.

فصل ۲- جمع

جمع بر بیش از دو فرد از افراد جنس خود دلالت دارد و بر سه قسم است: جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم، جمع مُکَسَّرٌ. علامت جمع مذکر سالم واوِ ما قبل مضموم و نون مفتوح، یا یاء ما قبل مکسور و نون مفتوحه است که در آخر اسم مفرد در میآید و اسمی باین طریق جمع بسته میشود که مذکر باشد، خالی از تاء باشد، اسم ذوی العقل

باشد، اگر جنبه موصوفی دارد عَلم باشد و اگر جنبه وصفی دارد از آن قبیل باشد که با تاء مؤنث میشود مثل: زید ← الزَّیْدُونَ یا الزَّیْدِیْنَ، مُسْلِم ← مُسْلِمُونَ یا مُسْلِمِیْنَ. پس مثل هند وضاربه بخاطر مؤنث بودن، طلحة بخاطر تاء داشتن، غنم بخاطر اسم غیر ذوی العقل بودن، رَجُل بخاطر عَلم نبودن أَحْمَر بخاطر مؤنث شدن بغیر تاء - هیچکدام از اینها - از این طریق جمع بسته نمی‌شود.

علامت جمع مؤنث سالم الف و تاء مبسوطه است که در آخر اسم مفرد در میاید و اسمی از این طریق جمع بسته میشود که عَلم مؤنث باشد مثل: هند ← هندات، یا در آخر آن یکی از علامات تأنیث باشد مثل: ضاربه ← ضاربات، حُبلی ← حُبلیات، صَحراء ← صَحراوات، یا مذکر غیر ذی العقل باشد مثل: مطبوع ← مطبوعات یا مصدر بیش از سه حرفی باشد مثل: سؤال ← سُؤالات.

تذکر: این دو نوع جمع را از این جهت سالم می‌گویند که بناء مفرد در آنها به هم نمی‌خورد بخلاف قسم بعدی یعنی جمع مکسر. جمع مکسر علامت خاصی ندارد و راه پی بردن به آن شناخت و حفظ اوزان آنست. اوزان جمع مکسر بسیار است که برخی از آنها از اینقرار میباشد:

«أَفْعَال» مثل: قُفْل ← أَقْفَال، «أَفْعُل» مثل: شَهْر ← أَشْهُر،
 «أَفْعَلَة» مثل: زَمَان ← أَرْمَنَة، «فِعْلَة» مثل: غُلَام ← غِلْمَة،
 «فَعَال» مثل: قَصْعَة ← قِصَاع، «فِعْل» مثل: قِطْعَة ← قِطْع،
 «فُعْل» مثل: جُمْلَة ← جُمَل، «فَعَائِل» مثل: رِسالَة ← رِسائِل،
 «فَوَاعِل» مثل: شَاهِد ← شَوَاهِد، «مَفَاعِل» مثل: مَشْرِق ← مَشَارِق.

*** پرسش و تمرین ***

- ۱- فرق بین علامت مثنی و علامت جمع مذکر سالم چیست؟
- ۲- کلمات زیر را مثنی کنید: سؤال، کتاب، قلم، یوم، عام.
- ۳- از کلمات زیر کدام را میشود جمع مذکر سالم بست و کدام را نمیشود: سعید، سائل، عالم، علی، معاویه، مریم، مرء، مرأة، محمد، زید، زینب، اخضر.
- ۴- کلمات زیر را در صورتیکه میتوان جمع مؤنث سالم بست بیندید: معلوم، امتحان، عالمة، کبری، خضراء، زینب، سعاد، خصومة، جلسه، منصوب، مرفوع، مجرور، مقتول، مأکول.
- ۵- برای هر کدام از اوزان جمع مکسر که در متن آمده است سه مثال جدید ذکر کنید.

فصل ۳ - منسوب

اسم منسوب بر انتساب صاحب اسم به چیزی یا کسی یا جایی دلالت دارد و علامت آن یاء مشدّد ما قبل مکسور است که بآخر اسم ملحق می‌گردد و بآن «یاء نسبت» می‌گویند مثل: ایرانی، اسلامی، علوی.

فصل ۴ - مصغّر

مصغّر کلمه ایست که بر نوعی کمی وکاستی در معنای خود دلالت می‌کند مثل: «جُبَيْل» یعنی کوه کوچک، «عُبَيْد» یعنی عبد ذلیل، «قُبَيْلَ الظَّهْرِ» یعنی کمی قبل از ظهر، حُسَيْن یعنی حسن کوچک (کم سنّ و سال). علامت تصغیر یاء ساکنه ایست که بعد از حرف دوم اسم اضافه می‌شود و با اضافه شدن آن حرف اوّل مصغّر مضموم، حرف دوم آن مفتوح

واگر کلمه از اول بیش از سه حرف داشته است حرف بعد از حرف تصغیر در اکثر موارد مکسور می‌شود مثل: رَجُلٌ ← رُجَيْلٌ، حَسَنٌ ← حُسَيْنٌ، دِرْهَمٌ ← دُرَيْهَمٌ، مَرِيْمٌ ← مُرِيْمٌ.

* تمرین *

۱- کلمات زیر را بصورت منسوب درآورید: روح، عِلْمٌ، حُمَيْنٌ، حُسَيْنٌ، احمد، نجف، محمد، صادق، صلوات.

۲- کلمات زیر را مصغر کنید: اَوْسٌ، سَهْلٌ، جَبْرٌ، قَرَشٌ، بَرٌّ، اَسَدٌ، ثَعْلَبٌ، زَهْرٌ، مَسْجِدٌ، بَعِيْرٌ.

* * *

مبحث پنجم

معرفه و نکره

معرفه اسمی است که معنی و مصداق آن مشخص و معلوم باشد مثل
محمّد و مکه و نکره اسمی است که معنی و مصداق آن نامشخص باشد مثل
رَجُلٌ و قَرِيه. اسم نکره از جهت نکره بودن اقسام ندارد لکن معرفه بر
هفت قسم است:

علم، مُعَرَّفٌ بـ «أل»، ضمیر، اسم اشاره، موصول، مضاف، منادی.
علم اسم معرفه ایست که وضع شده باشد برای دلالت کردن بر يك
فرد معین مثل: علی و مکه .

مُعَرَّفٌ بـ «أل» اسم معرفه ایست که بمقتضای الف و لام تعریف بر
فرد معینی دلالت نماید مثل: ضَرَبَنِی الرَّجُلُ یعنی فلان مرد مرا زد.
ضمیر معرفه ایست که وضع شده است برای دلالت کردن بر فرد یا
افراد غائب یا مخاطب یا متکلم.

ضمیر چهارده صیغه دارد شش صیغه مربوط به غائب است، شش
صیغه مربوط به مخاطب و دو صیغه مربوط به متکلم. از هر کدام از شش
صیغه غائب و مخاطب سه صیغه مربوط است به مذکر (مفرد و مثنی و جمع)
و سه صیغه مربوط است به مؤنث (مفرد و مثنی و جمع). و از دو صیغه متکلم

يك صیغه مربوط است به مفرد (متكلم وحده) و يك صیغه مربوط است به جمع (متكلم مع الغير). صرف صیغه‌های ضمیر از اینقرار است:

هُوَ	هُمَا	هُمْ	هِيَ	هُمَا	هُنَّ
أَنْتَ	أَنْتُمَا	أَنْتُمْ	أَنْتِ	أَنْتُمَا	أَنْتُنَّ
		أَنَا	نَحْنُ		

اسم اشاره معرفه ایست که از طریق اشاره بر فرد یا افراد معینی از معنی دلالت می‌کند و شش صیغه دارد: «ذا» برای مفرد مذکر است و «ذان» یا «ذین» برای مثنای مذکر و «أولی» و «أولاء» برای جمع مذکر، «ذه» برای مفرد مؤنث، «تان» یا «تین» برای مثنای مؤنث و «أولی» و «أولاء» برای جمع مؤنث. وغالبا بر سر اسم اشاره «هـ» که «هـاء تنبیه» نامیده می‌شود در می‌آید مثل: هذا الرجل، هذان الرجلان، هؤلاء الرجال، هذه المرأة، هاتان المرأتان، هؤلاء النساء.

برای اشاره به مکان نزدیک «هنا» و به مکان متوسط «هناك» و به مکان بعید «هناك» بکار برده می‌شود.

موصول اسم معرفه ایست که بوسیله جمله‌ای که بعد از آن ذکر می‌شود و بآن «صلة» گفته می‌شود بر فرد یا افراد معینی دلالت می‌کند. مثل: «الَّذِي» در آیه شریفه ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾.

اسم موصول نظیر اسم اشاره شش صیغه دارد: «الَّذِي» برای مفرد مذکر است و «الَّذَانِ» یا «الَّذَيْنِ» برای مثنای مذکر و «الَّذِينَ» برای جمع مذکر و «الَّتِي» برای مفرد مؤنث و «الَّتَانِ» یا «الَّتَيْنِ» برای مثنای مؤنث و «الَّلَاتِي» برای جمع مؤنث.

موصولاتی هم داریم که بلفظ واحد در همه موارد مذکور - مذکر، مؤنث، مفرد مثنی، و جمع - بکار می‌روند و بآنها «موصول مشترك» می‌گویند که از آنجمله است «مَنْ» در مورد ذوی العقول و «ما» در مورد غیر ذوی العقول مثل: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ و «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

مضاف اسمی است که از مضاف الیه خود کسب تعریف می‌کند، بعبارت دیگر هرگاه اسم نکره‌ای به اسم معرفه اضافه شود، نکره مضاف معرفه می‌شود چرا که معنای آن مشخص و معلوم می‌گردد مثل: «غلامُ زید» و «کتابُ سعید».

ومنادی اسمی است که بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء و مورد نداء قرار گرفتن معرفه است و حروف نداء چند حرف اند که از آنجمله است «یا» و «ایا» مثل: یا شَرِطِي و ایا سائِقُ.

* پرسش و تمرین *

- ۱- معرفه و نکره را تعریف کنید.
- ۲- کدامیک از اسماء زیر علم است: کتاب، قرآن، انجیل، موسی، عیسی، سلطان، نمرود، اتاتورک، پاستور، عالم، مخترع، انیشتین، کسری، قیصر، قریش، قم، ایران.
- ۳- پنج مثال جدید برای معرف بِأَل ذکر کنید.
- ۴- هر کدام از صیغه‌های چهارده گانه ضمیر را در جمله‌ای ذکر کنید.
- ۵- هر کدام از صیغه‌های اسم اشاره را بکار ببرید.
- ۶- ده آیه از قرآن مجید که مشتمل بر اسم موصول باشد ذکر کنید.

- ۷- پنج مثال برای اضافه ایکه در آن مضاف بر اثر اضافه معرفه شده است ذکر کنید.
- ۸- پنج مثال برای منادی که در آن اسم نکره بدلیل واقع شدن بعد از حرف نداء معرفه شده است ذکر کنید.

* والحمد لله اولا و آخرا *

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيدنا محمد وآله الطيبين
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

مقدمه

۱- تعریف علم صرف: علم صرف می آموزد چگونه کلمه ایرا بصورت‌های گوناگون در آوریم تا معانی مختلف بدست آید مثلاً کلمه «عِلْم» (بمعنی دانستن) را طبق قواعد صرفی بصورت‌های: عِلِمَ، يَعْلَمُ، اِعْلَمُ و... درمی آوریم تا معانی: دانست، میدانند، بدان و... بدست آید و یا کلمه «رَجُل» (به معنی مرد) را بصورت‌های رِجَال و رُجُل درمی آوریم تا معانی: مردها و مرد کوچک حاصل شود.

۲- فایده علم صرف: در هر زبانی بسیاری از کلمات از یکدیگر گرفته می شوند مثلاً در فارسی کلمات: گفتم، گفتمی، گفتم، گفتم، گفتم، گفتم، گفتمند، می گفتم... خواهم گفت... از ماده «گفتن» گرفته شده اند. بنابراین باید علم صرف را بیاموزیم تا کلمات را بشناسیم و به معانی آنها پی ببریم و نیز بتوانیم برای معانی منظور کلمات مناسب بسازیم. از آنچه گذشت روشن شد که فایده علم صرف شناختن کلمه و معنی آن و قدرت بر ساختن کلمه است.

۳- **موضوع علم صرف:** وضماً معلوم شد که موضوع علم صرف «کلمه» است یعنی این علم فقط دربارهٔ ساختمان و خصوصیات کلمه صحبت میکند.

۴- **تعریف کلمه:** کلمه لفظ مفردی است که دارای معنی باشد و به آن لفظ «مُسْتَعْمَل» هم می‌گویند در برابر لفظ بی معنی که لفظ «مُهْمَل» نام دارد.

۵- **اقسام کلمه:** کلمات عربی - مانند کلمات هر زبان دیگر - به سه دسته تقسیم می‌شود: فعل، اسم، حرف.
 فعل کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند و زمان آن را نیز برساند مانند حَسَنَ (نیکو شد)، يَذْهَبُ (می‌رود)، اِذْهَبْ (برو).
 اسم کلمه ایست که بر معنای مستقلی دلالت کند بدون دلالت بر اقتران آن معنی به زمان مانند: عِلْم (دانستن) مال (ثروت).
 حرف کلمه ایست که معنی آن مستقل نیست و ربط بین کلمات دیگر است مانند فی (در) در جمله: «دَخَلْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ» و مِن (از) در جمله «خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ».

● توجه کنید: ●

صورت و شکل حرف همیشه ثابت است لذا در علم صرف از حرف، بحث نمی‌شود و هر کجا لفظ «کلمه» آورده شد فقط فعل و اسم مقصود است بنابراین مباحث این کتاب در دو بخش فعل و اسم عنوان می‌گردد. و یک سری مطالب متفرقه در خاتمه مطرح خواهد شد.

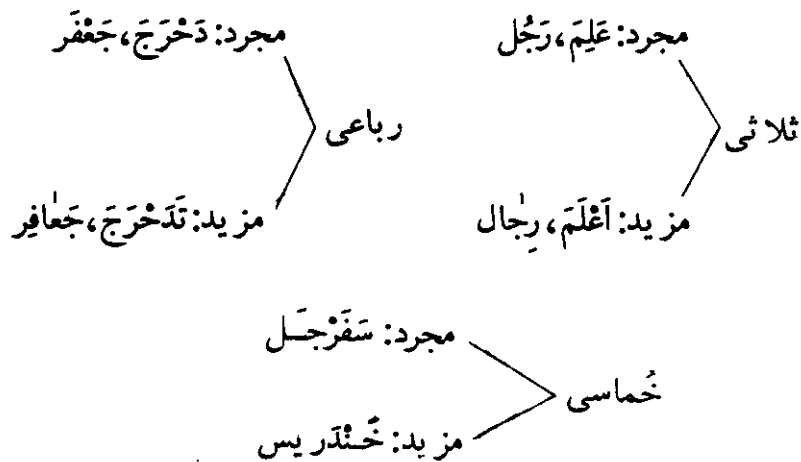
پرسش و تمرین *

- ۱- علم صرف چه علمی است؟
- ۲- علم صرف در باره چه چیز بحث میکند؟
- ۳- منظور شما از خواندن صرف چیست؟
- ۴- لفظ مهمل و مستعمل را تعریف کنید و برای هر کدام چند مثال بزنید.
- ۵- کلمه و لفظ مهمل با هم چه فرقی دارند؟
- ۶- اسم و فعل را تعریف کنید.
- ۷- در کلمات زیر هر کدام از افعال، اسماء و حروف را در ستون مخصوصی بنویسید:
 ضَحَى (چاشت) شَعْر (مو)، مِین (از)، یَأْتِی (می آید)، آسَد (شیر)، کَبِیر (بزرگ)،
 مَسْجِد، صُبْح، لَا تَشْرَبْ (نیشام)، رَجُل (مرد)، حَتَّى (تا)، اِعْلَمَ (بدان)، نَصْرْتُمْ
 (یاری کردید)، عِشاء (اول شب)، حَسَن، اَحْمَد، ذَخْرَج (غلطانید)، عِلْم (دانستن)،
 یَقْتُلُ (می کُشد)، لِی (برای)، شَارِع (خیابان)، زُقَاق (کوچه)، نَمَا (رشد کرد)، نَام
 (خوابید)، سَمَاء (آسمان)، لَیْل (شب)، ذَهَاب (رفتن)، نَهَار (روز)، بَقَر (گاو)،
 طَائِر (پرنده)، اِلِی (تا)، جِن، مَلک.
- ۸- بر کلمات هر ستون چند کلمه دیگر اضافه کنید.
- ۹- بین فعل و اسم از جهت معنی چه فرقی است؟
- ۱۰- چرا در علم صرف از حرف بحث نمی شود؟

- ۶- **جامد و مشتق**: کلمه یا جامد است یا مشتق. «جامد» کلمه ای است که از کلمه دیگر گرفته نشده باشد یعنی حروف آن ابتداءً از حروف الفباء گرفته شده باشد مانند: حَجَر (سنگ)، عِلْم (دانستن)، عَسَى (امید است).
 «مشتق» کلمه ایست که از کلمه دیگر گرفته شده باشد مانند: معلوم (دانسته شده)، عَالِم (دانا)، عِلِمَ (دانست).
 کلمه ای را که مشتق از آن گرفته شده باشد - جامد باشد یا مشتق - اصل آن کلمه می نامند.
 از یک اصل کلمات چندی گرفته می شود. اصل و مشتقات آنرا «کلمات همجنس» می گویند.

۷ - حروف اصلی وزائده: از حروف کلمه حرفی را که در تمام کلمات همجنس آورده شود «حرف اصلی» و آنرا که در بعضی آورده شود نه در تمام، «حرف زائده» می نامند، مثلاً در کلمات عِلْم، عَالِم، مَعْلُوم، عَلِيم، اَعْلَم و... حروف «ع ل م» اصلی و بقیه زائدهند.

۸ - ابنیه کلمه: کلمه در زبان عربی دارای شش بنا است زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثلاثی» می گویند و یا چهار حرف اصلی که به آن «رُباعی» گفته می شود و یا دارای پنج حرف اصلی است که آنرا «خُماسی» نامیده اند. هر کدام از این سه قسم یا بدون حرف زائده است که به آن «مُجَرَّد» می گویند و یا دارای حرف زائده است که «مَزِيدٌ فِيهِ» نامیده می شود، به مثالهای زیر توجه نمایید:



• توجه کنید: •

خماسی بودن مختص به اسم است و فعل یا ثلاثی است یا رباعی.

* پرسش و تمرین *

- ۱- فرق بین مشتق و جامد، اصل و مشتق، اصل و جامد را بیان کنید.
- ۲- سه دسته کلمات همجنس ذکر کنید.
- ۳- در دسته های زیر حروف اصلی و زائد را معین کنید «خُرُوج، خَارِج، إِخْرَاج، مَخْرَج، خَرَج، خَرَّاج، مَخَارِج»، «صَبْر، إِضْطِبَار، صَبُور، صَابِرین، یَغْفِرُ، إِضْبِر، صَابِر»، «سُؤَال، مَسْأَلَة، سَائِل، مَسْأَل، مَسْؤُول، سُؤَالَات»
- ۴- بناء کلمات زیر را معین کنید: حَسَن، حُسَین، صَابِر، صَبْر، دِرْهَم، دَرَاهِم، دُرْهَم، خَرَج، خُرُوج، خَارِج، قَمَطَر، قَمَطَع، بَرْتَن، صَدَق، صَدِیق.
- ۵- اسم چند بناء دارد و فعل چند بناء؟ برای هر کدام از اینها چند مثال جدید بنویسید.

۹- وزن و قواعد آن: برای اینکه حروف اصلی کلمه از حروف زائد

مشخص شود، سه حرف (ف-ع-ل) را بترتیب بجای حروف اصلی بکار می برند. مثلاً می گویند کَتَبَ بَرُوزنَ فَعَلٍ وَعَلِمَ بَرُوزنَ فَعِلٍ است و همینطور... در ساختن وزن کلمات قواعد زیر باید رعایت شود:

۱- در مقابل حروف اصلی بترتیب ف-ع-ل قرار می گیرد و اگر کلمه ای

بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار می شود بنابراین وزن ثلاثی دارای یک لام و وزن رباعی دارای دو لام، و وزن خماسی دارای سه لام خواهد بود. مثلاً سَأَلَ بَرُوزنَ فَعَلٍ، دِرْهَمَ بَرُوزنَ فَعَلٍ، سَفَرَجَلَ بَرُوزنَ فَعَلَّلٍ است.

۲- اگر در کلمه ای حرف زائد بود چنانچه حرف زائد تکرار حرف اصلی

باشد مثل سَلَّمَ وَجَلَّبَ در وزن نیز حرفی که مقابل حرف تکرار شده قرار می گیرد تکرار می شود مانند: سَلَّمَ = فَعَلَّ وَجَلَّبَ = فَعَلَّلَ و اگر چنین نبود خود زائد را در وزن می آورند مانند عَلِمَ = فَاعِلٍ وَمَعْلُومٌ = مَفْعُولٌ.

۳- حرکت هر کدام از حروف وزن باید مانند حرکت همان حرفی باشد

که در مقابل آن قرار می گیرد. بنابراین عَلِمَ بَرُوزنَ فَعِلٍ وَعَلِمَ بَرُوزنَ فَعِلٍ وَمَعْلُومٌ بَرُوزنَ فَعُولٍ خواهد بود. مگر اینکه حرکت بر اثر قواعد اعلال و غیره که خواهد آمد

تغییر کرده باشد که در اینصورت حرکت اصلی مراعات می شود.

مثلاً می گوئیم قَالَ بَرَوَزَن فَعَلَ است زیرا در اصل قَوْلَ بوده است. و نیز می گوئیم يَمُدُّ بَرَوَزَن يَفْعُلُ است زیرا در اصل يَمُدُّ بوده است و همینطور...

۴ - اگر در کلمه ای «حرف مشدد» که نمودار دو حرف همجنس است باشد با مراجعه به کلمات همجنس باید ببینیم آن دو حرف هردو اصلیند یا هردو زائد یا یکی اصلی و دیگری زائد. در صورت اول وزن را بدون حرف مشدد می آوریم. مانند مَرَّ (مرور کرد) که می گوئیم بَرَوَزَن فَعَلَ است و در صورت دوم همان زائد مشدد را در وزن می آوریم مانند اِجْلُوْاز (بهم چسبیدن) که می گوئیم بَرَوَزَن اِفْعُوْال است. و در صورت سوم هرگاه نتوان تشخیص داد که حرف اول از دو حرف همجنس زائد است یا دوم، هر کدام از ف ع ل وزن را که مقابل آن حرف قرار گرفته باشد مشدد می کنیم مثلاً می گوئیم: سَلَّمَ بَرَوَزَن فَعَلَ و اِحْمَرَ بَرَوَزَن اِفْعَلَ است و هرگاه بدانیم کدامیک از آن دو زائد است و کدام اصلی، وزن را بدون حرف مشدد می آوریم مثلاً می گوئیم: سَيَد بَرَوَزَن فَيَعِل است و عَلَي بَرَوَزَن فَعِيل!

۵ - اگر بعضی از حروف اصلی کلمه طبق قواعد اعلال و غیره که خواهد آمد حذف شود، از وزن نیز حرفی که مقابل آن است حذف می شود مثلاً می گوئیم قُلُّ (بگو، از قَالَ يَقُولُ) بَرَوَزَن قُلُّ و هَبُّ (ببخش، از وَهَبَ يَهَبُ) بَرَوَزَن عَلُّ و فِ (وفا کن، از وَفَى يَقِي) بَرَوَزَن ع است.

۶ - اگر در کلمه ای «قلب» (قلب مکانی) واقع شده بود، یعنی ترتیب اصلی فاء و عین و لام بهم خورده بود در وزن نیز ترتیب ف، ع، ل بهم خواهد خورد

مثلاً می‌گوییم جاه بروزن عَقْل است زیرا با مراجعه به کلمات همجنس آن از قبیل وَجِه، وَجِيه، وَجَاهَت و غیره معلوم می‌شود «ج» عین الفعل و «ا» که منقلب از واو است فاء الفعل می‌باشد.

فایده دانستن وزن کلمات تشخیص حروف است که بوسیله آن می‌توان نوع و بناء کلمه را شناخت.^۱

● تبصره: ●

در کلمه، حرفی را که برابر «ف» است فاء الفعل، حرفی را که مقابل «ع» است عین الفعل و حرفی را که مقابل «ل» است لام الفعل می‌نامند. لام الفعلهای رباعی را لام الفعل اول و دوم و لام الفعلهای خماسی را لام الفعل اول، دوم و سوم نامیده‌اند.

* پرش و تمرین *

۱- وزن چیست؟

۲- با رعایت قواعد ۱ و ۳ وزن کلمات دسته اول و با رعایت سه قاعده اول، وزن کلمات دسته دوم و با رعایت چهار قاعده اول، وزن کلمات دسته سوم و با رعایت تمام قواعد، وزن کلمات دسته چهارم از کلمات زیر را معین کنید:

۱- وزن در دو مقام مورد استفاده قرار می‌گیرد:

۱) در مقام تعلیم که هرگاه استاد بخواهد حروف اصلی و زائد کلمه را به دانش آموز تعلیم دهد بجای اینکه یک یک حروف اصلی و زائد را معرفی کند، وزن کلمه را به او می‌گوید و او با توجه به وزن، حروف اصلی و زائد را تشخیص می‌دهد.

۲) در مقام فراگیری، در این مقام دانستن وزن از این جهت وسیله تشخیص حروف اصلی از زائد است که علماء صرف ابنیه کلمه را همانطور که گذشته به چند دسته تقسیم کرده و اوزان هر بناء را بدست آورده‌اند. محصل با حفظ کردن و در نظر گرفتن اوزان هنگام برخورد به کلمه‌ای بدون مراجعه به کلمات همجنس، وزن آنرا از میان اوزان مضبوطه پیدا میکند و حروف اصلی و زائد آنرا با توجه به وزن بدست می‌آورد.

(شرح رضی الدین استرآبادی رَحِمَهُ اللهُ بِرَشَافِيهِ اِبْنِ حَاجِبٍ بِيْرُوتِ ج ۱ ص ۱۲)

دسته اول: كَرْمٌ، كَتَبَ، قَرَسَ، فُفِلَ، كَتِفٌ، عَصُدٌ، صَغَبٌ، عَتَبٌ، ضِرْسٌ.
دسته دوم: عَالِمٌ، عُلَمَاءٌ، غَلَامَةٌ، مَخَارِجٌ، خُرُوجٌ، إِسْلَامٌ، مُسْلِمٌ، دَرَاهِمٌ، ذَرَاهِمٌ،
دِخْرَاجٌ، تَدَخَّرَجَ.

دسته سوم: غَفَارٌ، جَعْفَرِيٌّ، تَعَلَّمَ، خَرَجَ، سَلَّمَ، قَرَارٌ، مَقَرَّ، مَدَادٌ، مَدَّ، اسْتَمَدَّ،
مُدَّنَ، تَمَدَّنَ، جَيَّدَ، لَيْسَ، عَلَوِيٌّ، نَبِيٌّ، وَفِيٌّ، خُدَامٌ، جَبَّارٌ، قَوِيٌّ.

دسته چهارم: قَوٌ (باتوجه به وَفِيٌّ، وَقَايَةٌ)، سَلٌ (باتوجه به سَأَلَ و سُؤَالَ)، حَادِي
(باتوجه به وَاحِدٌ، وَحْدَةٌ، تَوْحِيدٌ)، أَيَسٌ (باتوجه به يَأْسٌ، يَأْسٌ، يَأْيَسَةُ)، طَأْمَنَ
(باتوجه به طَمَأَنَّ، إِطْمَأَنَّ، إِطْمِئْنَانَ).

۳ — باتوجه به تمام قواعد وزن، وزن کلمات زیر را معین کنید: اسْتِغْلَامٌ، مُعَلِّمٌ
مُسْتَعَلِّمٌ، إِحْسَانٌ، اسْتِحْسَانٌ، تَحْسِينٌ، تَكَاثُلٌ، اسْتِكْمَالٌ، كَمَالٌ، كَمَلٌ، مُكَمِّلٌ،
كَمَّلِينَ.

۴ — فاء، عین و لام الفعل کلمات زیر را معین کنید: كَلَامٌ، تَكَلَّمَ، اسْتِشْلَامٌ،
اسْتِغْفَارٌ، غَفَارٌ، صُبُورٌ، سُؤَالَ، تَقْوُلٌ، فَعَالَ، سَفَرَجَلٌ، رُجُلٌ، دِرْهَمٌ، زَبْرَجٌ، صَدْرٌ
كَرِيمٌ.

۵ — اسم رباعی مجرد دارای شش وزن است: فَعَّلَلٌ، فَعْلَلٌ، فَعْلَلٌ، فَعْلَلٌ، فَعْلَلٌ، فَعْلَلٌ،
فَعْلَلٌ و اسم خماسی مجرد دارای چهار وزن: فَعْلَلَلٌ، فَعْلَلَلٌ، فَعْلَلَلٌ، فَعْلَلَلٌ با توجه به
اوزان فوق بنام کلمات زیر را معین کنید: جَعَاوِرٌ، فُدْعَمِيلٌ، دَرَاهِمٌ، زَبْرَجٌ، قِرْمِزٌ،
جَحْمَرِشٌ، تَغْلَبٌ.

۶ — حروف اصلی و زائد کلمات موزون زیر را معین کنید: إِحْمَارٌ=إِفْعَالٌ،
تَسَوُّكٌ= تَفْعُلٌ، اسْتِحْشَاحٌ= اسْتِيفْعَالٌ، إِجَارَةٌ= إِفَالَةٌ و فَعَالَةٌ، صَبُورٌ= فَعُولٌ، مِشَاقٌ=
مِيفْعَالٌ، تَوَكِيلٌ= تَفْعِيلٌ، تَفَاعُلٌ= تَفَاعُلٌ، تِجَارَةٌ= فَعَالَةٌ، جَوْلَانٌ= فَعْلَانٌ، كَرَاهِيَةٌ=
فَعَالِيَّةٌ، ضَمْرُورَةٌ= فَعُولَةٌ، جَهْوَرٌ= فَعُولٌ، حَوْقَلٌ= فَعُولٌ، شَيْطَنَةٌ= فَعِيلَةٌ، تَمَسْكُنٌ=
تَمَفْعُلٌ، اسْتَحَى= اسْتَفْعَلَ، مَقْضِيٌّ= مَفْعُولٌ، مَهْدِيٌّ= مَفْعُولٌ، يَخْشَوْنَ= يَفْعَوْنَ،
مَلَى= فَعِيلٌ، مَبِيعٌ= مَفْعِيلٌ.

۱۰ - صحيح، معتل، مهموز، مضاعف، سالم:

کلمه از نظر چگونگی حروف اصلی سه تقسیم دارد.^۱

۱- صحيح و معتل: کلمه ای را که هیچکدام از حروف اصلی آن حرف عله نباشد صحيح گویند و کلمه ای را که یک یا چند حرف اصلی آن حرف عله باشد معتل مینامند. حروف عله عبارتند از واو، یاء و الف.^۲ و سایر حروف را صحيح می گویند. بنابراین کلمه صحيح مثل: سَلِمَ، سَالِم و کلمه معتل مانند یَسَرَ (آسان شد)، باع (فروخت)، رَمَى (پرتاب کرد).

معتل هفت قسم است:

- ۱ - معتل الفاء که آنرا مثال گویند مانند: یَسَرَ و وَقْتُ.
- ۲ - معتل العین که آنرا اجوف می نامند مانند: خَافَ و بَيعَ.
- ۳ - معتل اللام که آنرا ناقص گویند مانند: دَعَا و رَمَى.
- ۴ - معتل الفاء واللام که آنرا لفیف مفروق گویند مانند: وَفَى و وَحَى.
- ۵ - معتل العین واللام که آنرا لفیف مقرون گویند مانند: لَوَى و حَى.
- ۶ - معتل الفاء و العین که آنرا نیز لفیف مقرون گویند مانند: وِئِلَ.
- ۷ - معتل الفاء و العین و اللام مانند: وَاو و يَاء که در اصل «وَوَو» و «يِيِي» بوده است.

۱- شرح رضی ج ۱ ص ۳۳.

۲- این سه حرف دائماً حرف عله اند. واو و یاء و الف در حروف معانی مثل: لَوَى، فَى، مَا و در اسم مبنی مثل لَهْوَى، آيِنَ، إِذَا نوعاً اصلی (غیر منقلب از حرف دیگر) اند. اما در فعل مطلقاً و در اسم معرب الف اصالت ندارد. مثل دَعَا که در اصل دَعَوَ بوده است و فَنَى که در اصل فَنَى بوده است. لکن واو و یاء گاهی اصلیند مثل قَوْل و بَيعَ و گاهی غیر اصلی مانند: يُوقِنُ (علم می آورد) که در اصل يُتَقَرَّنُ بوده و میزان (ترازو) که در اصل مِوْزَان بوده است. (شرح رضی ج ۳: ۶۶).

۲ — مهموز و غیر مهموز: کلمه ای را که یک یا چند حرف اصلی آن همزه باشد مهموز می نامند مانند: **أَمَرَ، سَأَلَ، بَرَأَ** و مهموز بر سه قسم است: مهموز الفاء مانند: **أَمَرَ و آمِرٌ**؛ مهموز العین مانند: **سَأَلَ و سَائِلٌ**؛ مهموز اللام مانند: **بَرَأَ و بَارِئٌ**.

۳ — مضاعف و غیر مضاعف: کلمه ای را که عین الفعل و لام الفعل یا فاء الفعل و عین الفعل آن همجنس باشد مضاعف نامند مانند: **مَدَّ، حَجَّ، بَيَّرَ، دَدَنَ (لهو ولعب)**.^۱

تَيَمَّه: کلمه ای را که نه معتل باشد و نه مهموز و نه مضاعف، سالم می نامند مانند: **ضَرَبَ و بَقَرَ**.

تبصره ۱: تقسیمات فوق مخصوص ثلاثی است و رباعی و خماسی این انقسام را ندارند، فقط به مثل **زَلَزَلَ و سَلَسَلَ** «مضاعف» گفته شده است.^۲

تبصره ۲: باید توجه داشت که یک کلمه ممکن است هم صحیح باشد هم مهموز مانند: **أَمَرَ، سَأَلَ**. یا هم صحیح باشد و هم مضاعف مانند **مَدَّ، دَدَنَ**. همچنین کلمه می تواند هم معتل باشد و هم مهموز مانند: **تَيَسَّ و أُبِي**. یا هم معتل

۱ — بنا بر این کلمه ای را که فاء و لام آن همجنس باشد مثل **قَلَقَ (اضطراب)**، **سَلِسَ (روان)** مضاعف نمی گویند.

۲ — در زبان عربی کلمه رباعی و خماسی که در آن دو حرف اصلی متماثل و متصل به هم باشند نداریم و کلماتی نظیر **قَرَدَدَ (نوعی زمین) = قَعَلَل، جَلَبَبَ (لباس فراخ پوشید) = قَعَلَلِمْشَمَلَل (تند رفت) = قَعَلَل**، ثلاثی مزید هستند نه رباعی و کلماتی نظیر: **إِقْتَسَسَ (امتناع کرد) = إِفْعَلَل، حَقَيْدَدَ (شتر مرغ نر) = قَعَبَلَل، أَلْتَجَجَ (خوب، چوبی خوشبو) = أَفْعَلَل** نیز ثلاثی مزید هستند نه خماسی، دلیل و توجیه این امر در خاتمه خواهد آمد. (شرح رضی ج ۱ ص ۶۰ و لسان العرب ج ۳ ص ۲۳۸).

باشد و هم مضاعف مانند حَیَّ و وَدَّ و نیز کلمه می تواند هم مهموز باشد و هم مضاعف مانند اَنَّ (ناله کرد)، أَزَّ (جوشید) و اما کلمه سالم همیشه صحیح است.

تبصره ۳: حرف عله را اگر ساکن باشد حرف «لین» نامند مانند: قَوْل، بَيْع، دَار، آمیر و حرف لین را اگر حرکت ماقبلش با آن مناسب باشد، حرف «مَدَّ» نیز می نامند مانند دَار، آمیر.

حرکت مناسب با واو، ضمه است و مناسب با یاء، کسره و مناسب با الف، فتحه. بنابراین الف همیشه حرف مد است زیرا خود ساکن است و تا ماقبلش مفتوح نباشد قابل تلفظ نیست.

تبصره ۴: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است و ادغام این است که دو حرف پهلوی هم را از یک مخرج ادا کنیم بطوریکه در تلفظ بین آنها فاصله نیافتد. در اینصورت حرف اول را «مُدَّعَم» و حرف دوم را «مُدَّعَم فیه» گویند و غالباً هر دو را بصورت یک حرف و گاهی آنها را جدای از هم می نویسند. مانند مَدَّ ← مَدَّ، الرَّجُل ← الرَّجُل. بحث تفصیلی درباره ادغام، در فعل مضاعف ثلاثی مجرد خواهد آمد.

تبصره ۵: همزه و حروف عله در معرض تغییرند. تغییر همزه را «تخفیف» گویند و آن به دو صورت است: قلب و حذف.

تخفیف قلبی: هرگاه در کلمه ای همزه ساکن بعد از همزه متحرک قرار گیرد، همزه ساکن را به حرف مد تبدیل می کنند. مانند **أَمَنَ** ← **أَمَّنَ**، **أَمُرُّ** ← **أُمُرُّ**، **إِئْمَان** ← **إِئْمَان**. ولی اگر همزه ساکن بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد، تبدیل آن به حرف مد جایز است نه واجب مانند: **رَأْس** ← **رَأَس**، **شُوم** ← **شُوم**، **ذُوب** ← **ذُوب** و در بعضی کلمات دیگر نیز که وضعیت فوق را ندارد، تبدیل همزه شنیده شده است مانند: **أَيِّمَّة** ← **أَيِّمَّة**، **نَبِيٌّ** ← **نَبِيٌّ**، **نَبِيٌّ** ← **نَبِيٌّ**، **نُبُوَّة** ← **نُبُوَّة**، **مَقْرُوء** ← **مَقْرُوء**.

تخفیف حذفی: قاعده مشخصی ندارد و سماعی است مانند: **أَوْخَذُ** ← **أَوْكُلُ**، **أَوْكُلُ** ← **كُلُّ**.

تغییر حرف عله را «اعلال» گویند و اعلال حرف عله بر سه قسم است: سکون و قلب و حذف. که اعمال هر کدام طبق قواعد خاص و در شرایط معینی صورت می گیرد. تفصیل آن در فصل ۱۲ بخش اول و مقدمه بخش دوم خواهد آمد.

*

————— * پرشش و تمرین * —————

- ۱ - نوع و بناء کلمات موزون زیر را معین کنید: **مَرَّه** = **فَعْل**، **تَقَلَّب** = **فَعْلَل**، **سَلْسَلَة** = **فَعْلَلَة**، **سَنِم** = **فَعِل**، **قَدَازَة** = **فَعَالَة**، **إِجَارَة** = **فَعَالَة**، **بَرَاءَة** = **فَعَالَة**، **فَرَار** = **فَعَال**، **بَر** = **فَعْل**، **رَأَى** = **فَعْلَل**، **قَوَى** = **فَعِل**، **مَائِل** = **فَاعِل**، **جَرِيَان** = **فَعْلَان**، **أَجَارَى** = **فَاعِل**، **قَسَاوَة** = **فَعَالَة**، **قَيْض** = **فَعْل**، **قَيْضَان** = **فَعْلَان**، **قِيَاض** = **فَعَال**، **مَدَاد** = **فَعَال**، **ذَر** = **فَعْل**، **سَلَام** = **فَعَال**، **سَالِم** = **فَاعِل** (راهنمایی: در حل این تمرین و همچنین تمرین بعدی می گوئیم: **مَرَّه**: ثلاثی مجرد مهموز، **تَقَلَّب**: رباعی مجرد و همبناطور...).
- ۲ - معتل، مهموز، مضاعف و سالم را در کلمات موزون زیر معین کنید: **حَيَّ** = **فَعْل**،

وَلَى = فَعِيل، يَاء = فَعَل، مُؤْتَمِر = مُفْتَقِل، أَتَى = فَعَلَ، مَرَأة = فَعَلَة، مَرْتَبَى = مَفْعَل، حَرِير = فَعِيل، تَوَدَّع = تَفْعِيل، حُكَّام = فُعَال، طَيْر = فَعْل، طَيَّارَة = فَعَالَة، يَأْقُوت = فُعُول، وَخَشَة = فَعَلَة، وَضُول = فُعُول، صَابِر = فَاعِل، سَدَّ = فَعْل، صُدُود = فُعُول، سَمَّاك = فَعَال، أَيْم = فَيْعِل، دَيَّان = فَعَال، عَلَى = فَعِيل، غَلَوَى = فَعِيلَى، أَخْمَر = أَفْعَل.

۳ - حروف اصلی و زائد کلمات زیر را معین کنید: اَلْتَدَد (دشمن سرسخت) = اَفْعَل، عَفَّجَج (کلفت نادان) = فَعْتَلَل. مَهْدَد (اسم زنی است) = فَعَلَل، دِرْهَم = فِعْلَل، جَعْفَر = فَعْلَل، شَرَشَرَة (قطعه قطعه کردن) = فَعَلَلَة. يَلْتَدَد (دشمن سرسخت) = يَفْعَلَل، زَمْزَمَة = فَعَلَلَة، إِخْرَجَم = إِفْعَلَل، تَزَلُّل = تَفْعَلَل، خَدَب (پیر) = فَعْل، بُرْزَن (پنجه شیر) = فُعْلَل.

۴ - برای هریک از اقسام کلمه که در تبصره شماره ۲ به آنها اشاره شده است سه مثال بزنید.

۵ - چرا الف همیشه حرف مد است؟

۶ - حروف عله، مد و لین را در تمرین شماره ۲ مشخص کنید.

۷ - ادغام، مدغم و مدغم فيه را تعریف کنید.

۸ - لام «أل» در حروف شمسی که عبارتند از ۱۴ حرف: «ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن» ادغام می شود مانند: اَلتَّقْوَى، اَلثَّوَاب و... اَل نام بقیه حروف چیست؟ ۲- برای ادغام لام (أل) در هریک از حروف شمسی دو مثال بزنید و آنها را تلفظ کنید.

۹ - برای لزوم تبدیل شدن همزه به حرف مد چند شرط وجود دارد؟ نام ببرید.

۱۰ - موارد قیاسی و سماعی تخفیف همزه را با ذکر مثال بیان کنید.

۱۱ - تخفیف همزه در کدامیک از کلمات زیر جایز است و در کدام واجب؟ چرا؟ اَعْدَم، اَعْدَاب، مُتَوَدَّب، اَعْمَرَ، اَعْمَنَ، اَوْتَى، بَارَى، اِعْذَانَ، اَعْدَرَ، تَأْسِيسَ، مُؤَاحِثَات، مُؤْمِن، يُؤْمِنُ، مُؤَيَّد، مُؤْن، فِتْنَة، يَأْس، مِئْزَر، سَائِر، جَائِز، مَسَائِل.

۱۲ - اصطلاحات زیر را معنی کنید: حرف عله، اعلال، حرف صحیح، حرف لین، حرف مد، کلمه: مضاعف، مهموز، صحیح، معتل، مثال، اجوف، ناقص، لفیف مفروق، لفیف مقرون، سالم.

۱۳ - هر کدام از حروف عله اصلی اند یا منقلب؟

بخش اول

بخش اول

فعل

مقدمه

۱- تعریف و تقسیم: فعل کلمه‌ای است که بر وقوع کاریا پدیدار شدن حالتی در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند. واقع شدن کار مانند ضَرَبَ (زد)، يَضْرِبُ (دارد میزند یا خواهد زد)، اِضْرَبْ (بزن). و پدیدار شدن حالت مانند حَسَنَ (نیکو شد)، يَحْسُنُ (نیکومی شود)، اُحْسِنُ (نیکوشو).

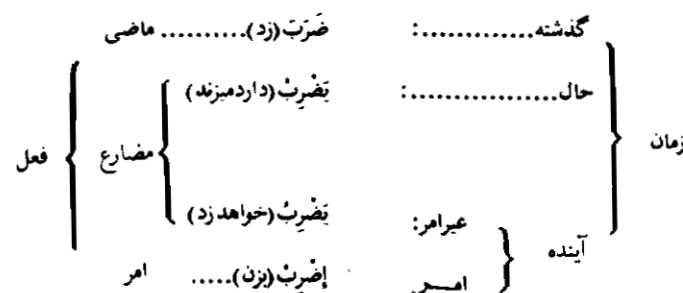
فعل بر سه قسم است: ماضی، مضارع، امر. فعل ماضی فعلی است که بر وقوع کاریا حالتی در زمان گذشته دلالت کند مانند ضَرَبَ و حَسَنَ، فعل مضارع فعلی است که بر وقوع کاریا حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند مانند يَضْرِبُ و يَحْسُنُ و فعل امر فعلی است که بر طلب ایجاد کاریا حالتی دلالت نماید مانند اِضْرَبْ و اُحْسِنُ^۱.

۱- کیفیت انقسام فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر چنین است: زمان که جزئی از معنای فعل است بر سه قسم است: ماضی، حال، مستقبل (گذشته، حال، آینده). فعل نیز ابتدا به این سه قسم تقسیم میگردد. فعل مسعمل بر دو قسم است: امر و غیر امر. مستقبل غیر امر با فعل حال لفظاً مشترکند لذا آن دو را «مضارع» نامیده‌اند در سجع فعل به سه قسم ماضی، مضارع و امر تقسیم شده است. نمودار زیر این کیفیت را مشخص می‌کند: ←

۲- اصل فعل (مصدر): فعل از مصدر گرفته می شود و مصدر

کلمه ای است که تنها بر وقوع کاریا حالتی دلالت کند مانند: خُرُوج (خارج شدن)، حُسن (نیکوشدن). علامت مصدر این است که در آخر ترجمه فارسی آن «تن» یا «دن» آورده شود مشروط براینکه اگر «ن» را برداشتیم تبدیل به فعل ماضی شود بنابراین کلماتی مانند عُنُق (گردن) و خُاضِع (فروتن) مصدر نیستند^۱.

آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می شود تنها فعل ماضی است و اما مضارع و امر چنین نیستند بلکه مضارع از ماضی گرفته می شود و امر از مضارع: مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر^۲.



۱- کلمه ای که تنها بر وقوع کاریا حالتی دلالت کند مانند: خُرُوج و حُسن یا تنها معنی زمان داشته باشد مانند: اَمْسِ (دیروز)، اَلْيَوْمَ (امروز)، غَدَ (فردا) اسم است و فقط کلمه ای فعل است که هم بر کاریا حالت دلالت کند و هم بر زمان آن.

۲- از آنچه گذشت روشن شد که فعل مشتق است و اصل آن مصدر می باشد علاوه بر فعل بعضی از اقسام اسم نیز از مصدر گرفته می شود که در بخش دوم خواهد آمد و نیز افعال معدودی است که از مصدر گرفته نمی شود و در بحث چهارم همین بخش بیان خواهد شد.

* پرسش و تمرین *

- ۱ - اقسام فعل و چگونگی انقسام آنرا ذکر کنید.
- ۲ - بین فعل و مصدر چه فرقی است.
- ۳ - از کلمات زیر کدام فعل و کدام مصدر است؟: إْحْسَان (نیکی کردن)، مُسْحِین (نیکوکار)، عَدَن (نام مکانی است)، نَوْم (خوابیدن)، جَاءَ (آمد)، يَنْصُرُ (یاری می‌کند)، نَشِج (بافتن)، خُتِن (نام مکانی است).

۳ - معلوم و مجهول: فعل یا معلوم است یا مجهول. فعل معلوم فعلی است که فاعلش در کلام ذکر شده باشد مانند ضَرَبَ زَيْدٌ بَكَرًا (زید بکر را زد) و فعل مجهول فعلی است که فاعلش ذکر نشود و به مفعول نسبت داده شود. در این صورت مفعول را چون بجای فاعل گذاشته شده است «نائب فاعل» می‌گویند مانند: ضَرَبَ بَكَرٌ (بکر زده شد). بنابراین هر فعلی یا معلوم است یا مجهول یعنی یا دارای فاعل است یا دارای نائب فاعل.

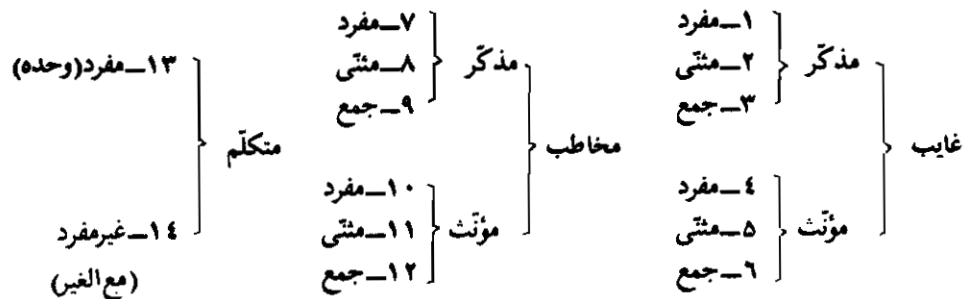
باید توجه داشت که فعل مجهول را مستقیماً از مصدر نمی‌گیریم بلکه ماضی آن از ماضی معلوم و مضارع آن از مضارع معلوم و امر آن از مضارع مجهول گرفته می‌شود:

ماضی معلوم ← ماضی مجهول، مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول
توضیح و چگونگی این اشتقاق خواهد آمد.

۴ - صیغه‌های فعل: فاعل یا نائب فاعل یا غائب است یا مخاطب و یا متکلم، به همین مناسبت فعل را در این سه حالت به ترتیب غائب، مخاطب و متکلم می‌نامند.

دو فعل غائب و مخاطب با مذکر یا مؤنث بودن فاعل یا نائب فاعل و نیز با مفرد یا مُثنیٰ و یا جمع بودن آن تغییر می‌کند و در هر مورد صورت خاصی دارد. و فعل متکلم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نائب فاعل تغییر می‌کند و دارای دو صورت است؛ هر کدام از صورت فوق را «صیغه» می‌گویند و آن را به نام فاعل یا نائب فاعل می‌خوانند. مثلاً می‌گویند: صیغه مفرد مذکر غائب، صیغه مُثنیٰ مذکر غائب، صیغه جمع مذکر غائب و همینطور...

از آنچه گذشت روشن شد که فعل غائب دارای شش صیغه است و فعل مخاطب نیز دارای شش صیغه و فعل متکلم دارای دو صیغه و در نتیجه هر فعل دارای ۱۴ صیغه می‌باشد.



۵- مباحث بخش اول: مطالب این بخش در ضمن چهار عنوان بحث

می‌شود که عبارتند از: ۱- ثلاثی مجرد ۲- ثلاثی مزید ۳- رباعی ۴- فعل صناعی، غیرمتصرف و اسم فعل.

• توضیح: •

فعل «مُجَرَّد» به فعلی می‌گویند که در صیغه اول ماضی آن حرف زائد نباشد و فعل «مَزِيدٌ فِيهِ» به فعلی گفته می‌شود که صیغه اول ماضی آن ، دارای حرف زائد باشد.

*** پرسش و تمرین ***

۱- فاعل، نائب فاعل، معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید: قَرَأَ زَيْدٌ
الْكِتَابَ، قُرِئَ الْكِتَابُ، كَتَبْتُ الدَّرْسَ، كُتِبَ الدَّرْسُ، أَكَلَتِ فَاطِمَةُ الْخُبْزَ، أَكِلَ
الْخُبْزُ. شَرِبْتُ الْمَاءَ، شُرِبَ الْمَاءُ، عَرَفَ زَيْدٌ، سَأَلَ التَّلْمِيذُ، نَعَرَ عَلِيٌّ، قُتِلَ
الْحُسَيْنُ (ع).

۲- فعل غائب، مخاطب، متکلم را تعریف کرده برای هر کدام بفارسی مثال بزنید.

۳- چرا هر کدام از دو قسم غائب و مخاطب شش صیغه و متکلم دو صیغه دارد؟ آیا در
فارسی هم همینطور است؟ توضیح دهید.

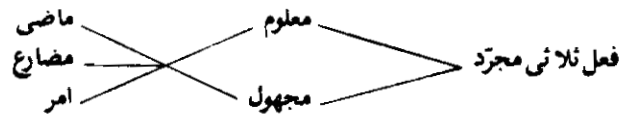
۴- شماره صیغه های زیر چیست؟ متکلم وحده، متکلم مع الغیر، مفرد مؤنث مخاطب،
مفرد مؤنث غائب، جمع مؤنث غائب، جمع مؤنث مخاطب، جمع مذکر مخاطب، تشبیه
مذکر غائب، تشبیه مؤنث مخاطب.

۵- نام صیغه های زیر را ذکر کنید: ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴.

۶- هر کدام از اقسام فعل معلوم و مجهول از چه گرفته می شوند؟

مبحث اول

ثلاثی مجرد



فصل ۱ - ماضی معلوم:

ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می شود. برای گرفتن آن از مصدر باید حرف زائد مصدر را - اگر دارای حرف زائیدیست - انداخت فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح و عین الفعل را متحرک نمود (نوع حرکت عین الفعل در ماضی هر مصدر سماعی است) بنابراین ماضی ثلاثی مجرد معلوم بر یکی از این سه وزن است:

فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ، مانند ذَهَابَ (رفتن) ← ذَهَبَ (رفت)، عَلِمَ (دانستن) ← عَلِمَ (دانست)، حُسِنَ (نیکو شدن) ← حَسَنَ (نیکو شد).

صیغه ها: هر کدام از سه وزن فوق خود «صیغه اول» است سایر ۱۳ صیغه را از صیغه اول می گیریم بدین ترتیب:

- صیغهٔ دوم: با اضافه کردن الف به آخر صیغهٔ اول: (فَعَلَ ← فَعَلَا).
- صیغهٔ سوم: با اضافه کردن واو به آخر صیغهٔ اول و مضموم کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلُوا)^۱.
- صیغهٔ چهارم: با اضافه کردن تاء ساکنه «ت» به آخر صیغهٔ اول: (فَعَلَ ← فَعَلْتَ).
- صیغهٔ پنجم: با اضافه کردن «تا» به آخر صیغهٔ اول: (فَعَلَ ← فَعَلْتَا).
- صیغهٔ ششم: با اضافه کردن نون مفتوحه «ن» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْنَ).
- صیغهٔ هفتم: با اضافه کردن تاء مفتوحه «ت» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتِ).
- صیغهٔ هشتم: با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتُمَا).
- صیغهٔ نهم: با اضافه کردن «تُم» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتُمْ).
- صیغهٔ دهم: با اضافه کردن تاء مکسوره «تِ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتِ).
- صیغهٔ یازدهم: با اضافه کردن «تُما» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتُمَا).
- صیغهٔ دوازدهم: با اضافه کردن «تُنن» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتُنن).
- صیغهٔ سیزدهم: با اضافه کردن تاء مضمومه «تُ» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْتُ).
- صیغهٔ چهاردهم: با اضافه کردن «نسا» به آخر صیغهٔ اول و ساکن کردن لام الفعل: (فَعَلَ ← فَعَلْنَا).

۱- «واو» علامت جمع مذکر چون در آخر فعل قرار گیرد بعد از آن الفی نوشته می شود که خواننده نمی شود.

بنابراین صیغه های ماضی ثلاثی مجرد معلوم چنین صرف می شود: ^۱

فَعَلْنَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُمْ	فَعَلْنَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْنَا
فَعَلْنَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْتُمْ	فَعَلْنَا	فَعَلْتُمْ	فَعَلْنَا

وهمینطور است صرف صیغه های دو وزن دیگر (فَعِلَ وَفَعَّلَ)

ضمائری: از آنچه گذشت دانستیم که علامت صیغه های ماضی ثلاثی

مجرد معلوم به ترتیب عبارتست از:

«ا و ت ت ا ن ت ت ث م ا ت م ت ث م ا ت ن ت ن ا» هر کدام از این علامتها را «ضمیر»

می نامند بجز «ت» در صیغه های ۴ و ۵ که فقط علامت تانیث فاعل است نه ضمیر.

ضمیر دو صیغه ۱ و ۴ به ترتیب هُو و هِی است که چون مُقَدَّر است به آن

«ضمیر مُسْتَتِر» و سایر ضمایر را «ضمیر بارز» می گویند.

ضمیر بجای اسم می نشیند از اینرو اگر بعد از فعلی فاعل بصورت اسم

ظاهر آورده شود آن فعل خالی از ضمیر (بارز یا مستتر) خواهد بود می گوئیم:

ذَهَبَ الرَّجُلُ، ذَهَبَ الرَّجُلَانِ، ذَهَبَ الرَّجَالُ، قَالَتْ هُنْدُ، قَالَتِ النِّسَاءُ ^۲.

۱ - در آوردن کلمه ای را بصورت ها (صیغه های) مختلف «صرف کردن» گویند بنابراین صرف کردن فعل

عبارت است از ذکر کردن صیغه های چهارده گانه آن.

۲ - اگر دیده شد که با بودن ضمیر بارز همراه فعلی اسم ظاهر نیز آورده شده است باید گفت که علامت در این

صیغه فقط علامت فاعل است نه ضمیر مانند «أَكَلُونِي الْبُرْغِيثُ»: بُرْغُوْثُ هَا مَرَا خُوْرِدُنْد (بُرْغُوْثُ: کبک). باید

توجه داشت که فاعل فقط در ۶ صیغه غائب می تواند بصورت اسم ظاهر آورده شود و در بقیه صیغه ها واجب است

بصورت ضمیر باشد.

* پرسش و تمرین *

- ۱- مطلق فعل و فعل ماضی را تعریف کنید.
- ۲- چرا ماضی ثلاثی مجرد معلوم سه وزن دارد؟
- ۳- در ماضی ثلاثی مجرد معلوم علامتهای زیر مخصوص چه صیغه‌هایی هستند؟: وُ، تَا، نَ، تَ، ثَمَا، تَ، تُ.
- ۴- صیغه‌های زیر چگونه ساخته می‌شوند؟: ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴.
- ۵- معنای صیغه‌های فوق را از فعل ذَهَبَ بیان کنید.
- ۶- بجای جملات زیر معنی مناسب ذکر کنید: دوزن رفتند، من دانستم، تورفتی، شما دو مرد رفتید. زنان نیکو شدند، ما دانستیم، شما گروه زنان رفتید، مردها دانستند.
- ۷- افعال زیر را صرف کنید: سَأَلَ، قَتَلَ، عَظَّمَ، شَهِدَ، كَبَّرَ، رَجِمَ، صَدَّقَ، رَوَّفَ.
- ۸- چگونگی ضمائر فعل ماضی را توضیح دهید.
- ۹- در فعل ماضی ضمیر صیغه‌های زیر چیست؟ ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۶.
- ۱۰- اغلاط زیر را تصحیح کنید: رَجُلٌ جَانَتْ، اِمْرَأَةٌ جَانَا، نَصَرُوا الرَّجَالَ، اِمْرَأَاتَانِ اَكَلَا، نِسَاءٌ شَرَبُوا، حَسُنَا الرَّجُلَانِ، عَلِمَتَا اِمْرَأَاتَانِ، عَلِمُوا النِّسَاءَ، نَحْنُ صَرَبْنَا، اَنْتُمَا صَرَبْتُمَا، زَيْدٌ صَرَبْتُ، هِنْدٌ وَسَعِيدَةٌ قَرَأَا، صَرَبَا الرَّجُلَانِ.

فصل ۲ - مضارع معلوم:

مضارع معلوم ثلاثی مجرد از ماضی آن گرفته می‌شود بدین طریق: ابتدا یک یاء مفتوحه «یَ» بر سر ماضی (صیغه اول ماضی) درآورده سپس فاء الفعل را ساکن و لام الفعل را مضموم می‌کنیم، حرکت عین الفعل مضارع نیز سماعی است و ممکن است مفتوح یا مکسور و یا مضموم باشد^۱.

۱- آنچه گفته شد در موردی است که فعل ماضی مفتوح العین باشد و بخواهیم مضارع آنرا بنا کنیم اما اگر مکسور العین بود، عین الفعل مضارع آن یا مفتوح است یا مکسور و اگر مضموم العین باشد عین الفعل آن فقط مضموم خواهد بود.

بنابراین مضارع ثلاثی مجرد معلوم نیز سه وزن دارد: **يَفْعَلُ**، **يَفْعِلُ**، **يَفْعُلُ**، مانند **ذَهَبَ** ← **يَذْهَبُ** (دارد می رود یا خواهد رفت)، **ضَرَبَ** ← **يَضْرِبُ** (دارد می زند یا خواهد زد)، **قَتَلَ** ← **يَقْتُلُ** (دارد می کشد یا خواهد کشت).

صیغه‌ها: هر کدام از سه وزن فوق «صیغه اول» مضارع است و ۱۳ صیغه دیگر را از صیغه اول می گیریم بدین طریق:
صیغه دوم: با اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر صیغه اول و مفتوح کردن لام الفعل: **(يَفْعَلُ** ← **يَفْعَلَانِ)**.
صیغه سوم: با اضافه کردن واو و نون مفتوحه «وَنَ» به آخر صیغه اول: **(يَفْعَلُ** ← **يَفْعَلُونَ)**.

صیغه چهارم: با تبدیل یاء حرف مضارع به تاء: **(يَفْعَلُ** ← **تَفْعَلُ)**.
صیغه پنجم: با تبدیل یاء به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن: **(يَفْعَلُ** ← **تَفْعَلَانِ)**.
صیغه ششم: با ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن یک نون مفتوحه «نَ» به آخر آن: **(تَفْعَلُ** ← **تَفْعَلُونَ)**.

صیغه هفتم: با تبدیل یاء صیغه اول به تاء: **(تَفْعَلُ** ← **تَفْعَلُ)**.
صیغه هشتم: با تبدیل یاء صیغه اول به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسوره «انِ» به آخر آن: **(تَفْعَلُ** ← **تَفْعَلَانِ)**.
صیغه نهم: با تبدیل یاء صیغه اول به تاء و اضافه کردن واو و نون مفتوحه «وَنَ» به آخر آن: **(تَفْعَلُ** ← **تَفْعَلُونَ)**.

صیغه دهم: با تبدیل یاء صیغه اول به تاء و مکسور کردن لام الفعل و اضافه کردن یاء و نون مفتوحه «يُنَ» به آخر آن: **(تَفْعَلُ** ← **تَفْعَلِينَ)**.
صیغه یازدهم: با تبدیل یاء صیغه اول به تاء و مفتوح کردن لام الفعل و

- اضافه کردن الف و نون مکسوره «ان» به آخر آن: (يَفْعَلُ ← تَفْعَلَانِ).
- صیغه دوازدهم: با تبدیل یاء صیغه اول به تاء و ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن یک نون مفتوح «ن» به آخر آن: (يَتَفَعَّلُ ← تَتَفَعَّلُنَ).
- صیغه سیزدهم: با تبدیل یاء صیغه اول به همزه: (يَفْعَلُ ← أَفْعَلُ).
- صیغه چهاردهم: با تبدیل یاء صیغه اول به نون: (يَتَفَعَّلُ ← نَتَفَعَّلُ).

• توجه کنید: •

یاء، تاء، همزه و نون (حروف آتین) را که در اول صیغه های مضارع قرار دارند «حروف مضارعه» یا «علامت فعل مضارع» می نامند، این حروف در مضارعی که ماضی آن چهارحرفی باشد مضموم و در مضارعی که ماضی آن کمتر از چهارحرفی یا بیشتر از آن باشد مفتوح می باشند. بنابراینچه گذشت صرف مضارع ثلاثی مجرد معلوم چنین است:

يَفْعَلُ	يَفْعَلَانِ	يَفْعَلُونَ	تَفَعَّلُ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلُونَ
تَفَعَّلُ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلُونَ	تَفَعَّلِينَ	تَفَعَّلَانِ	تَفَعَّلُونَ
		أَفْعَلُ	نَفَعَّلُ		

و همچنین است صرف صیغه های دو وزن دیگر (يَفْعَلُ وَيَفْعُلُ).

ضمائرت: الف در تثنيه ها، واو در جمعهای مذکر، نون در جمعهای مؤنث، یاء در مفرد مؤنث مخاطب، ضمائربارز فاعل است. در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ ضمیر فاعل مستتر است. در صیغه ۱ هُوَ، در صیغه ۴ هِيَ، در صیغه ۷ أَنْتَ، در صیغه ۱۳ أَنَا و در صیغه ۱۴ نَحْنُ.

• توجه کنید:

در فعل مضارع دو صیغه جمع مؤنث مبسوط و بقیه صیغه هاء معرب است، صیغه های معرب بخودی خود مرفوع می باشند. علامت رفع در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمه لام الفعل و در تشبیه ها، جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون آخر صیغه است که به آن نون عوض رفع می گویند.

در دو صیغه جمع مؤنث (۶ و ۱۲) نون مفتوحه ضمیر است نه علامت

رفع.

* پرشش و تمرین *

- ۱ - فعل مضارع را تعریف کنید.
- ۲ - مضارع ثلاثی مجرد معلوم چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳ - مضارع ثلاثی مجرد معلوم از چه گرفته می شود و چگونه؟
- ۴ - صیغه های زیر چگونه ساخته می شوند: ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۶، ۱۲، ۸، ۱۱.
- ۵ - نام صیغه های تمرین فوق چیست؟
- ۶ - مضارع های زیر را صرف کنید، یَعْمَلُ، یَحْسُدُ، یَقْدِفُ، یَشْرَفُ، یَكْتُبُ، یَقْرَأُ، یَضْرِبُ.
- ۷ - صیغه های زیر را از تعلّم معنی کنید: ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۳، ۱۰.
- ۸ - کیفیت ضمائر فعل مضارع را توضیح دهید.
- ۹ - حروف مضارعه و حرکت آنها در مضارع ثلاثی مجرد معلوم و کیفیت وقوع آنها را بیان کنید.
- ۱۰ - اعراب و علامت رفع در صیغه های مضارع به چه کیفیت است؟
- ۱۱ - در چه صیغه هایی از مضارع، لام الفعل ساکن است؟ و جامع بین این صیغه ها چیست؟

فصل ۳ - ابواب ثلاثی مجرد:

باید دانست که مضارع «فَعَلَ» ممکن است بر یکی از سه وزن «يَفْعَلُ»، «يَفْعِلُ، يَفْعُلُ» و مضارع فَعِلَ ممکن است بر یکی از دو وزن «يَفْعَلُ، يَفْعِلُ» بیاید و مضارع «فَعَلَ» فقط بر وزن «يَفْعُلُ» می آید. عبارت دیگر در فعل ثلاثی مجرد معلوم به این چند گونه «ماضی مضارع» برخورد خواهیم کرد:

- | | | | |
|---------------------|-----------------------|---------------------|------------------------|
| (۱) فَعَلَ يَفْعُلُ | مانند مَنَعَ يَمْنَعُ | (۴) فَعِلَ يَفْعِلُ | مانند سَمِعَ يَسْمَعُ |
| (۲) فَعَلَ يَفْعِلُ | مانند ضَرَبَ يَضْرِبُ | (۵) فَعِلَ يَفْعُلُ | مانند حَسِبَ يَحْسِبُ |
| (۳) فَعَلَ يَفْعُلُ | مانند نَصَرَ يَنْصُرُ | (۶) فَعَلَ يَفْعُلُ | مانند كَرَّمَ يَكْرُمُ |

هر کدام از این اقسام «ماضی مضارع» را «باب» می نامند. بنابراین فعل ثلاثی مجرد دارای شش باب است.

* پرسش و تمرین *

- ۱ - اینکه می گویند فعل ثلاثی مجرد معلوم شش باب دارد یعنی چه؟
- ۲ - ماضی و مضارع مصادر زیر را بسازید: أَكَلَ (خوردن) از باب ۳، قُعود (نشستن) از باب ۳، شَهَادَة (حاضر بودن) از باب ۴، ضَرَبَ (زدن) از باب ۲، رُكُوع (خم شدن) از باب ۱، سَامَة (ناراحت شدن) از باب ۴، قَتَلَ (کشتن) از باب ۳.

- ۳ - صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ ماضی و مضارعهای فوق را معنی کنید.
- ۴ - شماره ابواب زیر را معین کنید: جَاءَ يَجِيءُ، فَهَمَ يَفْهَمُ، سَأَلَ يَسْأَلُ، عَمِلَ يَعْمَلُ، حَلَمَ يَحْلُمُ، ذَهَبَ يَذْهَبُ، قَتَلَ يَقْتُلُ، عَلِمَ يَعْلَمُ، حَسَنَ يَحْسُنُ.

فصل ۴ - امر معلوم:

فعل امر از مضارع گرفته می شود. البته نه اینچنین که صیغه اول آن از مضارع و بقیه صیغه ها از صیغه اول، بلکه هر کدام از صیغه های آن از همان صیغه مضارع گرفته می شود. شش صیغه غائب و دو صیغه متکلم با درآوردن لام امر بر سر مضارع ساخته می شود و شش صیغه مخاطب با تغییر خاصی در صیغه مضارع، لذا آن هشت صیغه را امر بلام یا امر غائب و متکلم و این شش صیغه را امر به صیغه یا امر حاضر می نامند.

صیغه ها: برای ساختن صیغه های غائب و متکلم امر لام مکسوری را که به آن «لام امر» گویند در اول صیغه های مضارع درآورده، علامت رفع را از آخر آن می اندازیم و برای ساختن صیغه های مخاطب آن اولاً از اول هر کدام از صیغه های مضارع مخاطب حرف مضارع را می اندازیم. ثانیاً اگر ما بعد حرف مضارع متحرک بود از همانجا امر را بنا می کنیم (و دیگر احتیاج به زیاد کردن چیزی نیست) و اگر ساکن بود همزه متحرکی در اول آن می آوریم ثالثاً اگر عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم و الا همزه را مکسور می آوریم رابعاً علامت رفع را از آخر صیغه می اندازیم.

بنابراین صرف صیغه های امر از یَفْعَلُ چنین است:

لِيَفْعَلَنَّ	لِيَفْعَلَا	لِيَفْعَلُوا	لِيَفْعَلْ	لِيَفْعَلَنَّ	لِيَفْعَلَنَّ
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَا	أَفْعَلُوا	أَفْعَلْ	أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ
		لَا أَفْعَلَنَّ	لَا أَفْعَلَنَّ		

و از یَفْعِلُ چنین است:

لَيَفْعِلَنَّ لَيَفْعِلَنَّ... إِفْعِلْ إِفْعِلْ... لِأَفْعِلَنَّ لِأَفْعِلَنَّ

و از يَفْعُلُ چنین است:

لَيَفْعُلَنَّ لَيَفْعُلَنَّ... أَفْعُلْ أَفْعُلْ... لِأَفْعُلَنَّ لِأَفْعُلَنَّ

• دونکته: •

۱- لام امر را چون بعد از واو یا فاء یا ثَمَّ قرار گیرد می توانیم ساکن کنیم مانند: «وَلَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» «فَلْيَتَّبِعُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (قرآن مجید).

۲- همزه امر، همزه وصل است یعنی چون صیغه امر در اثناء کلام واقع شود همزه در تلفظ ساقط می شود و ماقبل آن به ما بعد وصل می گردد مانند: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ» (۴- الملک)

ضمائرها: کیفیت ضمائرها فعل امر مانند مضارع است و نیز ضمائرها سائر افعال یعنی ثلاثی مزید معلوم، رباعی مجرد معلوم، رباعی مزید معلوم و مجهول تمام این افعال، مانند ضمائرها ثلاثی مجرد معلوم است ماضی مانند ماضی، مضارع و امر مانند مضارع، البته روشن است که ضمیر در فعل معلوم، ضمیر فاعل و در فعل مجهول، ضمیر نائب فاعل می باشد.

* پرسش و تمرین *

۱- فعل امر را تعریف کنید.

۲- کیفیت اشتقاق امر از مضارع را بیان کنید.

۳- قاعده ساختن امر غائب و امر حاضر را بیان کنید.

- ۴ - امر صیغه های زیر چیست؟ **يَذْهَبُ، يَتَلَمَّنْ، نَعْلَمُ، اَذْهَبْ، تَذْهَبِينَ، تَذْهَبَانِ، يَذْهَبَانِ، يَتَلَمَّنْ، تَتَلَمَّنْ، تَذْهَبْ، تَعْلَمُ.**
- ۵ - امر **يَقْرَأُ، يَكْتُبُ، يَضْرِبُ** را صرف نموده، صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲، ۵، ۶، ۹ آنها (امرها) را معنی کنید.
- ۶ - در **سُورَةُ الْاَنْعَامِ** مجید ده فعل امر حاضر را که همزه آن ساقط شده باشد پیدا کنید.
- ۷ - کیفیت ضمائر فعل امر را بیان کنید.
- ۸ - ضمائر زیر در چه صیغه هایی از مضارع و امر بکار میروند؟ **اَنْ، هُوَ، اَنَا، نَحْنُ.**
- ۹ - در صیغه های زیر از مضارع و امر چه ضمیری بکار می رود و بارز است یا مستتر: **۳، ۴، ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴.**

فصل ۵ - ماضی مجهول:

گذشت که ماضی مجهول را از ماضی معلوم می گیریم. برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول، ما قبل آخر را اگر مکسور نباشد مکسور و حروف متحرک قبل از آن را (که در ثلاثی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می کنیم مانند: **ضَرَبَ (زد) ← ضَرِبَ (زده شد)، عَلِمَ (دانست) ← عَلِمَ (دانسته شد).**

بنابراین ماضی مجهول ثلاثی مجرد بیش از یک وزن ندارد و آن «فُعِلَ» است. صیغه های ماضی مجهول را همانند ماضی معلوم می سازیم منتهی در اینجا اختلاف صیغه ها و ضمائری به خاطر اختلاف نایب فاعل است نه فاعل (و در این جهت سائر افعال مجهول مانند ماضی مجهول است) صرف صیغه ها چنین است:

فُعِلَ	فُعِلَا	فُعِلُوا	فُعِلَتْ	فُعِلْتَا	فُعِلْتَا
فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمْ
فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْتُمْ	فُعِلْنَا	فُعِلْنَا	فُعِلْنَا

* برستی و تمرین *

- ۱- ماضی مجهول را تعریف کنید.
- ۲- در فعل مجهول اختلاف صیغه‌ها بخاطر اختلاف نائب فاعل است، این مطلب را توضیح دهید.
- ۳- کیفیت ضمائر ماضی مجهول را بیان کنید.
- ۴- صیغه‌های ۱ تا ۶ مجهول عَلِمَ و ۷ تا ۱۲ مجهول ضَرَبَ و متکلم مجهول نَصَرَ را بسازید.
- ۵- مجهول أَكَلَ، قَتَلَ، عَلِمَ و آمَرَ را صرف کنید.

فصل ۶- مضارع مجهول:

مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته می‌شود. برای تبدیل مضارع معلوم به مجهول، حرف مضارع را اگر مضموم نباشد مضموم و ماقبل آخر را اگر مفتوح نباشد مفتوح می‌کنیم مانند: يَعْلَمُ (می‌داند) ← يُعْلَمُ (دانسته می‌شود)، يَضْرِبُ (می‌زند) ← يُضْرَبُ (زده می‌شود)، يَنْصُرُ (یاری می‌کند) ← يُنْصَرُ (یاری می‌شود).

بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن «يُفَعِّلُ» است. صیغه‌سازی مضارع مجهول همانند معلوم و صرف آن از این قرار است:

يُفَعِّلُ	يُفَعَّلَانِ	يُفَعَّلُونَ	تُفَعِّلُ	تُفَعِّلَانِ	تُفَعِّلُونَ
تُفَعِّلُ	تُفَعَّلَانِ	تُفَعَّلُونَ	تُفَعِّلِينَ	تُفَعَّلَانِ	تُفَعِّلُونَ
		أُفَعِّلُ	تُفَعِّلُ		

• پرسش و تمرین •

- ۱ - مضارع مجهول را تعریف کنید.
- ۲ - مضارع مجهول ثلاثی مجرد چند وزن دارد؟ چرا؟
- ۳ - مجهول افعال زیر چیست؟: يَا كُلُّ، يَقْتُلُ، يَقْلَمُ، يَا مَرُّ، يَكْتُبُ.
- ۴ - صیغه های زیر را از مجهولهای تمرین سابق بسازید: ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴.
- ۵ - اختلاف ضمایر در مضارع مجهول به چه مناسبت است کیفیت آنها را بیان کنید.
- ۶ - بین مضارع معلوم و مجهول در اشتقاق چه فرقی است؟

فصل ۷ - امر مجهول:

امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می شود و همانند امر معلوم هر صیغه آن از همان صیغه مضارع. برای تبدیل هر کدام از صیغه های مضارع مجهول به امر، لام امر مکسور در اول آن درآورده علامت رفع را از آخر می اندازیم مانند يُسَلِّمُ (دانسته می شود) ← لِئُغَلِّمَ (باید دانسته شود)، تُضْرَبُ (زده می شوی) ← لِتُضْرَبَ (باید زده شوی). بنابراین تمام صیغه های امر مجهول با لام امر ساخته می شود و صرف آن چنین است:

لِيُفَعِّلَنَّ	لِيُفَعِّلَا	لِيُفَعِّلَنَّ	لِيُفَعِّلُوا	لِيُفَعِّلَا	لِيُفَعِّلَنَّ
لِيُفَعِّلَنَّ	لِيُفَعِّلَا	لِيُفَعِّلَنَّ	لِيُفَعِّلُوا	لِيُفَعِّلَا	لِيُفَعِّلَنَّ
		لِيُفَعِّلَنَّ	لِيُفَعِّلَنَّ		

* برشش و تمرین *

- ۱- بین امر معلوم و مجهول در ساختن صیغه‌ها چه فرقی است؟
- ۲- امر معلوم و مجهول یَتَلَّمُ، یَكْتُبُ، یَسْأَلُ را صرف کنید.
- ۳- صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۳، ۹، ۶، ۱۲ چند امر مجهول تمرین فوق را معنی کنید.
- ۴- چه صیغه‌هایی از امر مجهول ضمیر مستتر دارد و آن ضمیر یا ضمایر چیست؟
- ۵- ضمایر بارز امر مجهول و محل هر یک را ذکر کنید.

فصل ۸- مجهول فعل لازم:

دانستیم که در فعل مجهول باید مفعول را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل قرار داد. از اینرو فعلی را که بخواهیم مجهول کنیم باید «متعّدی» یعنی دارای مفعول باشد مانند ضَرَبَ که فعل علاوه بر فاعل به مفعول به نیز احتیاج دارد می‌گوییم: «ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْرًا» و در مجهول آن می‌گوییم «ضُرِبَ بَكْرًا»^۱.
و اما فعل لازم مانند ذَهَبَ را که مفعول ندارد نمی‌توان مجهول کرد مگر اینکه آنرا بوسیله حرف جرّ متعّدی نماییم.
متعّدی کردن فعل لازم با حرف جرّ چنین است که حرف جرّی بر سر اسم درآورده بعد از فعل قرار دهیم مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت) — ذَهَبَ زَيْدٌ بِبَكْرٍ (زید بکر را برد) — ذَهَبَ بِبَكْرٍ (بکر برده شد)^۲.

۱- مفعول که منصوب است چون نائب فاعل قرار گیرد مرفوع می‌شود.

۲- فعلی را که خود به خود متعّدی باشد «متعّدی بنفسه» و مفعول آنرا «مفعول بی واسطه» و فعلی را که بوسیله حرف جرّ متعّدی شود «متعّدی بحرف جرّ» و مفعول آنرا «مفعول با واسطه» می‌گویند.

فصل ۹ - مجهول بدون معلوم:

در زبان عرب چند فعل مجهول وجود دارد که یا معلوم آن استعمال نشده است مثل **أُغْمِيَ عَلَيْهِ** (بیهوش شد) و یا اصل معنای معلوم در آن حفظ نشده است مثل: **أُولِعَ بِهِ** (به او علاقه زیاد پیدا کرد یا به آن چیز یا کار حرص شد یا حرص بود)، **حُمِّمَ** (تبدار شد)، **عُشِيَ عَلَيْهِ** (غش کرد)، **جُنَّ** (دیوانه شد)، **أُتْرِيَ** (آیا گمان می کنی) **عُنِيَ** به (با و اهتمام ورزید) و...

* پرشش و تمرین *

- ۱ - اصطلاحات زیر را معنی کنید: فعل لازم، فعل متعدی، متعدی بنفسه، متعدی بحرف جرّ، جاز و مجرور، مفعول با واسطه، مفعول بی واسطه.
- ۲ - از سوره های نَصْر و انشراح برای اصطلاحات فوق مثال بیاورید.
- ۳ - فعل لازم را چگونه مجهول می کنند؟ و چرا؟
- ۴ - ماضی و مضارع مجهول افعال زیر را صرف کنید: **خَرَجَ مِثُّهُ**، **ذَخَلَ فِيهِ**، **سَأَلَ عَثَّةً**، **نَظَرَ إِلَيْهِ**.
- ۵ - صیغه های زیر را از ماضی و مضارع های مجهول فوق معنی کنید: ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴.
- ۶ - امر مجهول مضارع های تمرین سابق (۴) را صرف کنید و صیغه های ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۲ از امر مجهولها را معنی کنید.
- ۷ - ضمایر مجهول فعل لازم و کیفیت تخلف (جانشین شدن) اسم ظاهر از آنها را بیان کنید.
- ۸ - بنظر شما علت آوردن فعل مجهول بجای معلوم یعنی ذکر نکردن فاعل چه چیزها می تواند باشد؟
- ۹ - آیا قواعدی که برای ساختن مجهول گفته شد عمومی است یا مختص به ثلاثی مجرد؟ به چه دلیل؟
- ۱۰ - کیفیت ضمایر معلوم و مجهول عمومی است یا خصوصی؟ چرا؟

تتمه

چنانکه در خلال فصلهای اخیر روشن شد فعل مجهول (چه مجهول متعدی بنفسه و چه مجهول متعدی بحرف جر) فقط به یک صورت صرف می شود و ۱۴ صیغه دارد و همین طور است فعل معلوم لازم، لکن فعل معلوم متعدی (چه متعدی بنفسه و چه متعدی به حرف جر) برای هر صیغه آن در رابطه با مفعول ۱۴ صیغه متصوّر است که از ضرب ۱۴×۱۴، ۱۹۶ صورت بدست می آید، هر چند تمام این صور مورد استفاده قرار نمی گیرد. دو جدول زیر صور آنرا در حالتی که مفعول ضمیر متصل باشد نشان می دهد:

و بر همین قیاس است صرف مضارع و امر.

در مجهول کردن هر کدام از صیغه‌های جدول شماره (۲) فعل را مجهول کرده، ضمیر فاعلی را حذف نموده و جاز و مجرور را بعنوان نائب فاعل بعد از فعل می‌آوریم مانند: **ذَهَبُوا بِرَيْدٍ — ذَهَبَ بِرَيْدٍ.**

اما در مجهول کردن هر کدام از صیغه‌های جدول شماره (۱) فعل را مجهول کرده ضمیر فاعلی را حذف می‌کنیم و ضمیر مفعولی را به ضمیر فاعلی معادل خود تبدیل کرده و بعنوان نائب فاعل به فعل مجهول ملحق می‌کنیم. (روشن است که در برخی از صیغه‌ها ضمیر نائب فاعل مستتر خواهد بود) مثلاً **مَجْهُولٌ نَصْرُوهُنَّ — نُصِرْنَ** و **مَجْهُولٌ نَصْرُوهُنَّ — نُصِرُوا** و ...

در جدول زیر معادله بین ضمائر فاعلی و مفعولی مشخص شده است:

ضمائر فاعلی مضارع و امر	ضمائر مفعولی	ضمائر فاعلی ماضی
هُوَ (مستتر)	هُ	هُوَ (مستتر)
أ	هُمَا	أ
و	هُم	و
هِيَ (مستتر)	هَا	هِيَ (مستتر)
أ	هُمَا	أ
نَ	هُنَّ	نَ
أَنْتَ (مستتر)	كَ	أَنْتَ (مستتر)
أ	كُما	أ
و	كُنَّ	و
نِي	لِي	نِي

ا	←————→	كَمَا	←————→	تَمَا
نَ	←————→	كُنَّ	←————→	تُنَّ
أَنَا (مستتر)	←————→	نِي	←————→	تِي
نَحْنُ (مستتر)	←————→	نَا	←————→	تَا

فصل ۱۰ — مضاعف ۱:

گذشت که مضاعف کلمه‌ای است که فاء و عین یا عین و لام آن همجنس باشد، لکن در زبان عربی، فعلی که فاء و عین آن همجنس باشد شنیده نشده است بنابراین فعل مضاعف منحصر است در فعلی که عین الفعل و لام الفعل آن همانند باشد مانند مَدَدَ (کشید) و سَدَدَ (بست).

فعل مضاعف (چنانکه در مقدمه گذشت) در معرض ادغام است. ادغام در بعضی از صیغه‌های فعل مضاعف واجب و در بعضی جائز و در بعضی ممتنع است.^۲

۱ — مثالهایی که در مباحث سابق گذشت از نوع سالم کلمه بود. اینک در ضمن چند فصل مضاعف، مهموز، معتل و کیفیت اجراء قواعد ادغام، تخفیف همزه و اعلال را در آنها ملاحظه خواهید کرد.

۲ — ادغام در دو مورد است: ۱) در دو حرف متماثل مانند مَدَدَ ← مَدَّ ۲) در دو حرف متقارب مانند مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ ← مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ (دو حرف را در صورتی متقارب گویند که در مخرج به هم نزدیک یا در صفت باهم متحد باشند). موارد وجوب ادغام عبارتند از:

الف: ادغام دو حرف متماثل در دو صورت:

۱) در صورتیکه اولی ساکن و دومی متحرک باشد. خواه در یک کلمه باشند مثل الْمُتَعَلِّمِ ← الْمُتَعَلِّمِ

و خواه در دو کلمه مانند: أَكْرِمُ مُحَمَّدًا.

(از مورد اول استثناء می‌شود جایی که حرف اول از دو حرف مُتَمَازِل، حرف مَدَّ باشد بطوریکه اگر

ادغام کنیم، وزن کلمه با وزن قیاسی دیگری اشتباه می‌شود مانند قُوُولٌ وَتُقُوُولٌ بخلاف مثل مَغْرُورٌ وَعَلِيٌّ وَمَقْرُورٌ و بَرِيٌّ که ادغام در اینها نیز واجب است. و از مورد دوم نیز استثناء می‌شود جایی که حرف اول از دو حرف متماثل حرف مَدَّ باشد مانند: فِي يَوْمٍ، قَالُوا وَمَا).

حرف دَوَم ساکن و سکون آن به جهت اتصال به ضمیر رفع متحرک است.
صرف آن از مَدَّ (کشید) بروزن فَعَلَ چنین است:

معلوم: مَدَّ مَدًّا ... مَدَدَنْ مَدَدَتْ ...
مجهر: مُدَّ مُدًّا ... مُدَدَنْ مُدَدَتْ ...

مضارع: ادغام در دو صیغه جمع مؤنث مضارع ممتنع و در بقیه صیغه‌ها واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که در ماضی گفته شد. صرف آن از یَمُدُّ (می‌گشاید) بروزن یَفْعَلُ چنین است:

معلوم:	یَمُدُّ	یَمُدَّانِ	یَمُدُّونَ	تَمُدُّ	تَمُدَّانِ	تَمُدُّونَ
	تَمُدُّ	تَمُدَّانِ	تَمُدُّونَ	تَمُدَّانِ	تَمُدُّونَ	تَمُدُّونَ
مجهر:	یَمُدُّ	یَمُدَّدَنْ	یَمُدَّدَنْ	تَمُدُّ	تَمُدَّدَنْ	تَمُدَّدَنْ

امر: ادغام در صیغه‌های ۴، ۱، ۷، ۱۳، ۷ و ۱۴ امر جائر و در صیغه‌های ۶ و ۱۲ ممتنع و در بقیه واجب است. دلیل امتناع و وجوب همان است که گذشت و دلیل جواز— در آن پنج صیغه — اینست که حرف دوم بخاطر عامل جزم یا بناء ساکن است.^۱ روشن است که در این پنج صیغه اگر بخواهیم ادغام کنیم باید حرف دوم را حرکت دهیم، حرکت آن می‌تواند فتحه یا کسره و اگر عین الفعل مضموم است فتحه یا کسره یا ضمه باشد بنابراین در مضموم العین چهاروجه و در غیر آن سه وجه جائر است.

در پنج صیغه اول امر حاضر در صورت ادغام، همزه امر می‌افتد زیرا

۱. امر بلام مجزوم است به لام امر و امر بصیغه مبنی است. فعل ماضی نیز مبنی است و فعل مضارع باستانی دوصیغه ۶ و ۱۲ معرب است.

فَاءِ الْفَعْلِ بِه حَرَكَةُ عَيْنِ الْفَعْلِ مَتَحَرِّكٌ مِي شُود وَ دِيْگَرِ اَحْتِيَاجِي بِه هَمْزِه نِيْست.

صِرْفِ صَيْغَه هَايِ اَمْرِ مَعْلُومِ يَعْضُ (مِي گِزْد) بَرُوزِنِ يَفْعَلُ چِنينِ

اَسْت:

«لِيَعْضُضْ لِيَعْضَ لِيَعْضَ» لِيَعْضَا... «اِعْضُضْ عَضَّ عَضَّ» عَضَا...
«لِاِعْضُضْ لِاِعْضَ لِاِعْضَ» ...

صِرْفِ صَيْغَه هَايِ اَمْرِ مَعْلُومِ يَفْعَلُ (فِرَارِ مِي كِنْد) بَرُوزِنِ يَفْعَلُ چِنينِ اَسْت:

«لِيَفْرُزُ لِيَفْرَ لِيَفْرَ» لِيَفْرَا... «اِفْرُزُ فَرَّ فَرَّ» فِرَا... «لِاِفْرُزُ لِاِفْرَ لِاِفْرَ» ...

صِرْفِ صَيْغَه هَايِ اَمْرِ مَعْلُومِ يَمْذُ (مِي كَشْد) بَرُوزِنِ يَفْعَلُ چِنينِ اَسْت:

«لِيَمْذُذُ لِيَمْذَ لِيَمْذَ لِيَمْذَ» لِيَمْذَا... «اَمْذُذُ مَذَّ مَذَّ مَذَّ» مَذَا... «لِاَمْذُذُ
لِاَمْذَ لِاَمْذَ لِاَمْذَ» ...

نَبْرَه: مَادَه هَايِ «اَلْحَيَاةَ» (زِنْدِه شَدِن) وَ «اَلْعَيَّ» (عَا جَز شَدِن) وَ

اَمْثَالِ اَنْ هَمْ مَضَاعِفِ اَنْدِ وَ هَمْ لَفِيْفِ، بِنَابِرِ اَيْنِ حَكْمِ هَر دُورَا مِي تُوَانِ دَرِ اَنْهَا

جَارِي كَرْدِ وَ كَفْت: حَيِيَ حَيَّيَا حَيُّوَا... (حَيُّوَانِيْزِ سَمَاعاً جَائِزِ اَسْت) يَحْيِيْ

يَحْيِيَانِ يَحْيُوْنَ... لِيَحْيَ لِيَحْيِيَا لِيَحْيُوَا... اِحْيَ اِحْيِيَا اِحْيُوَا... وَ يَا حَيَّ حَيَّا

حَيُّوَا... يَحْيُ يَحْيِيَانِ يَحْيُوْنَ... «لِيَحْيِيْ لِيَحْيَ لِيَحْيَ» لِيَحْيَا لِيَحْيُوَا...

وَهْمِيْنَ طُورِ مَادَه هَايِ دِيْگَرِ اَزِ اَيْنِ قَبِيْلِ. دَرِ بَعْضِيِ اَزِ صَيْغَه هَايِ چِنينِ اَفْعَالِيِ

تَغْيِيْرَاتِيِ عَارِضِ مِي شُودِ كِه جِهْتِ اَنْ دَرِ فِصْلَهَايِ اَيْنِدِه خِوَاهِدِ اَمْد.

- ۱ - ادغام چیست؟
- ۲ - حکم ادغام کلمات زیر چیست؟ چرا؟: **وَنَزَلَ إِلَيْنَا لُحْمًا ذُنُوبًا يَذُوبًا، يَجْرُورُ مَرُورًا، سَارٌّ عَوُودٌ، مُخَمَّرٌ دُزُّو حُرٌّ، مَسْجُوحٌ. تَنُوبٌ، مُجَلَّلٌ، مَرْزَةٌ، إِشْتَدَدٌ، يَشْدُدُّنَّ، تُعْوُونَ، مُضَارٌّ، تَحْرُورٌ، بَيْرٌ، لَمْ يَعْضُضْ، إِفْرَزٌ، إِخْلِيلٌ، قَرَرْتُمْ، مُسْتَقَرٌّ، سَدَدْتُمَا، مِثْوَالٌ، يُوْبُّبُ.**
- ۳ - دو حرف متقارب را تعریف کنید.
- ۴ - آیا قاعده ادغام به فعل یا اسم اختصاص دارد؟
- ۵ - آیا انقسام به صحیح، معتل، مهموز، مضاعف، سالم مخصوص کلمه ثلاثی است؟
- ۶ - ضمائر فعل را ضمیر رفع یا مرفوع می گویند چرا؟
- ۷ - **عَضَّ** را که بروزن **فِعَلٌ** و **مَدَّ** و **فَرَّ** را که بروزن **فَعَلٌ** هستند صرف کنید.
- ۸ - ادغام در چه مواردی واجب، در چه مواردی جائز و در چه مواردی ممتنع است؟ (اجمالاً ذکر کنید).
- ۹ - **يَمُدُّ، يَفِرُّ** و **يَعْضُّ** را صرف کنید.
- ۱۰ - خصوصیت امر از جهت ادغام نسبت به مضارع چیست؟
- ۱۱ - **عَلَّتْ** هر کدام از وجوه صیغه های چند وجهی امر را می دانید؟ آن عت چیست؟
- ۱۲ - امر **يَمُدُّ، يَفِرُّ** و **يَعْضُّ** را صرف کنید.
- ۱۳ - ماضی مجهول **مَدَّ** و مضارع مجهول **فَرَّ** و امر مجهول **عَضَّ** را صرف کنید.

فصل ۱۱ - مهموز:

مهموز بر سه نوع است:

- ۱ - مهموز الفاء مانند **أَمَرَ** (فرمان داد).
- ۲ - مهموز العين مانند **سَأَلَ** (پرسید).
- ۳ - مهموز اللام مانند **قَرَأَ** (خواند). نوع دوم و سوم مانند سالم است و

امتیازی ندارد و اما نوع اول محلّ جریان قاعده تخفیف همزه^۱ می باشد بدین ترتیب که:

همزه در صیغه های ۱۳ مضارع و امر و ۷ تا ۱۲ امر معلوم و جوباً تخفیف می شود مانند:

معلوم: يَا مُرُّ يَا مُرَّانِ... أَمْرًا مُرُّ لِيَا مُرُّ... أَمْرٌ... لِأَمْرٍ لِيَا مُرُّ
مجهول: يُؤْمَرُ يُؤْمَرَانِ... أَوْمَرُ نَوْمَرُ لِيَوْمَرُ... لِيَوْمَرٍ... لِأَوْمَرٍ لِيَوْمَرُ

و در بقیه صیغه های مضارع و امر تخفیف آن جائز است مانند يَا مُرُّ...
و يُؤْمَرُ...

چند مورد استثنائی: ۱ و ۲ و ۳: اخذ (گرفتن)، اكل (خوردن)، أمر (فرمان دادن):

امر حاضر معلوم این سه ماده از قواعد عمومی استثناء شده چنین صرف می شود:

خُذْ خُذًا خُذُوا... كُلْ كُلًّا كُلُوا... مُرُّ مُرًّا مُرُّوا...
یعنی نه تنها همزه امر نمی گیرد بلکه همزه فاء الفعل نیز می افتد. البته این عمل در دو ماده اول واجب و در ماده سوم جائز است یعنی امر آنرا اینچنین نیز می توان صرف کرد: أَوْمَرُ أَوْمَرًا أَوْمَرُوا...

۱ - قاعده تخفیف همزه در تبصره ۵ قسمت دهم مقدمه گذشت، یادآور میشود که مهموز الفاء مضاعف مثل آژ یاژ در معرض این قاعده نیست.

۴ - سُؤال (پرسیدن):

در ماضی، مضارع و امر معلوم این ماده جایز است همزه عین الفعل را به الف تبدیل کنیم پس می‌گوییم:

سَأَلَ سَأَلًا سَأَلُوا يَا سَأَلُ سَأَلَانِ... يَسْأَلُ يَسْأَلَانِ... يَا يَسْأَلُ
يَسْأَلَانِ... لَيْسَأَلُ... إِسْأَلُ... يَا: لَيْسَلُ... سَلُ....

(در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ و نیز ۶ و ۱۲ امر، الف به التقاء ساکنین می‌افتد) در صیغه‌های ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ سَلَا، سَلُوا و سَلَى نیز شنیده شده است. و در صورتیکه واو یا فاء بر سر صیغه امر درآید مانند وَأَسْأَلُ وَقَسَأَلُوا تبدیل همزه آن بالف شنیده نشده است.

۵ - رَأَى [رُؤْيَةً] (دیدن): از معلوم و مجهول مضارع و امر این مصدر

همزه عین الفعل پس از نقل حرکت آن به ماقبل حذف می‌شود می‌گوییم:

يَرَى يَرَانِ، يَرَوْنَ... لِيَرَةَ لِيَرَانِ، لِيَرُوا... رَهْ يَا، رَوْا... يُرَى، يُرَانِ،
يُرَوْنَ... لِيُرَةَ لِيُرَانِ، لِيُرُوا...

در بعضی از صیغه‌های این فعل تغییراتی عارض می‌شود که جهت آن در بحث «ناقص» خواهد آمد.

• پرسش و تمرین •

- ۱ - سالم، صحیح، مضاعف و مهموز را تعریف کنید.
- ۲ - تبدیل همزه به حرف مد در کجا واجب و در کجا جائز است؟
- ۳ - مضارع معلوم و مجهول اَمَرَ يَا مَرُّ و اَمَرَ يَا مَرُّ و امر معلوم آن‌دو را صرف کنید.
- ۴ - امر معلوم و مجهول يَا أَخْذُ، يَا كُلُّ و يَا مَرُّ را صرف کنید.
- ۵ - ماضی معلوم، مضارع معلوم و مجهول و امر معلوم و مجهول رَأَى يَرَى را صرف کنید.
- ۶ - معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر سُؤال را به وجوه ممکن صرف کنید.

فصل ۱۲ - قواعد اعلال:

چنانکه قبلاً اشاره شد حروف عله در معرض تغییرند که تغییر آنها را «اعلال» می‌نامند. اینک لازم است قبل از بررسی اقسام فعل معتلّ تغییراتی را که در حروف عله عارض می‌شود بشناسیم. این تغییرات در چهارچوب قواعدی که به «قواعد اعلال» معروفند صورت می‌گیرد. قواعد اعلال بعضی مخصوص نوع خاصی از انواع کلمه‌اند مثلاً مخصوص فعل مضارع مثال واوی یا ماضی اجوف یا امر ناقص میباشند. و بعضی دیگر چنین نبوده و نسبتاً عمومی‌اند. از قواعد عمومی نسبی اعلال بعضی بیشتر در فعل مورد دارند و بعضی فقط در اسم. دسته اول از قواعد عمومی اعلال در اینجا و دسته دوم در مقدمه بخش اسم بیان می‌شود. و هرکدام از قواعد خصوصی در موضع مخصوص به خود خواهد آمد.

قاعده اول: «واو» و «باء» متحرک اگر عین الفعل کلمه واقع شوند و ماقبلشان حرف صحیح و ساکن باشد، حرکتشان به ماقبل داده می‌شود مانند **يَقُولُ** ← **يَقُولُ**، **يَبِيعُ** ← **يَبِيعُ**، **يَخُوفُ** ← **يَخُوفُ** (← **يَخَافُ**)^۱، بخلاف «فُتِيَّة» مثلاً.

قاعده دوم: واو و یاء مضموم یا مکسور اگر در اثناء کلمه واقع شوند و عین الفعل یا لام الفعل باشند و ماقبلشان حرف صحیح و متحرک باشد پس از سلب حرکت ماقبل، حرکتشان به ماقبل داده می‌شود مانند: **قُولَ** ← **قَوْلَ** (← **قِيلَ**)، **بُيَعَ** ← **بِيعَ**، **يَدْعُوْنَ** ← **يَدْعُوْنَ** (← **يَدْعُونَ**)، **رَضِيُوا** ← **رَضِيُوا** (← **رَضُوا**).

۱. چند مورد از قاعده فوق مستثنی است که در «بصره بر قواعد اعلال» خواهد آمد.

قاعده سوم: واو مضموم ماقبل مضموم و یاء مضموم یا مکسور ماقبل مکسور اگر در آخر کلمه قرار گیرند حرکتشان می افتد مانند: **يَدْعُوْهُ — يَدْعُوْهُ، يَزِيْمِيْ — يَزِيْمِيْ، رَامِيْ — رَامِيْ، ثَانِيْ — ثَانِيْ.**

قاعده چهارم: واو ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء می شود مانند **قَوْلٌ — قَيْلٌ، مِوْزَانٌ — مِيزَانٌ.**

قاعده پنجم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ماقبل آن مکسور قلب به یاء می شود مانند **دُعِيْ — دُعِيْ، دُعُوْنَ — دُعِيْنَ، دَاعِيْوُ — دَاعِيْ (— دَاعِيْ نٌ — دَاعِيْ) بخلاف رَخُوْوَرَجُوْ (— رَجَا).**

قاعده ششم: واو در صورتیکه لام الفعل باشد و ماقبل آن مفتوح قلب به یاء می شود مشروط بر اینکه حرف چهارم به بعد کلمه باشد مانند **يُدْعُوْهُ — يُدْعِيْ (— يُدْعِيْ)، يُدْعُوْنَ — يُدْعِيْنَ بخلاف دَعَوَ (— دَعَا).** باید توجه داشت که این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدم است یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده باشد اول این قاعده جاری می شود و سپس قاعده هشتم.

قاعده هفتم: یاء ساکن ماقبل مضموم قلب به واو می شود مشروط بر اینکه فاء الفعل باشد مانند **يُؤَسِّرُ — يُوَسِّرُ، مِئْسِرٌ — مُؤَسِّرٌ.**

قاعده هشتم: «واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح قلب به الف می شوند مشروط به اینکه حرکت آنها عارضی نباشد و حرکتی را که قبل از

الف یا یاء نسبت یا علامت تشبیه یا نون تأکید و یا بجهت دفع التقاء ساکنین باشد عارضی گویند . مانند دَعَوَ — دَعَا، (يُدْعُو — يُدْعَى) — يُدْعَى .
 بخلاف دَعَوَا و رَضَوِي و قَتِيَانِ و قَتِيَيْنِ و إِخْشَوُنَّ (صيغه نهم امر معلوم مؤکد به نون تأکید ثقیله) و إِخْشَوُ اللّٰهَ و امثال اینها .

و همچنین است اگر واو و یاء در موضع حرکت باشند یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشند مانند (يَخْوَفُ) — يَخْوَفُ — يَخَافُ، (يُبَيِّعُ) — يُبَيِّعُ — يُبَاغُ .

نبره: این قاعده در فاء الفعل جاری نمی شود مانند: يَوَدُّ و تَيَسَّرُ^۱ .

قاعده نهم: الف ماقبل مضموم قلب به واو و الف ماقبل مکسور قلب به یاء می شود مانند قَابِلٌ — قَابِلٌ — قُوبِلٌ، مِضْبَاحٌ — مِضْبَاحٌ — مُضْبِيحٌ .

قاعده دهم: حرف عله در التقاء ساکنین حذف می شود مانند قُوْنٌ — قُلٌ، يَبِيْعٌ — يَبِغٌ، خَافٌ — خَفٌ^۲ . تفصیل این قاعده در فصل دوم خاتمه خواهد آمد.

• تذکار: •

(۱) از قواعد دهگانه فوق سه قاعده اول مربوط به اعلال سکونی است و شش قاعده بعد مربوط به اعلال قلبی و قاعده دهم مربوط به اعلال حذفی .

(۲) در تراحم بین قواعد قلبی و سکونی قاعده قلبی بر سکونی مقدم است. مثلاً خَوْفٌ می شود خَافٌ نه خَوْفٌ (که بشود خَيْفٌ) .

۱- چند مورد دیگر نیز از قاعده فوق استثناء می شود که در « نبره بر قواعد اعلال » خواهد آمد.
 ۲- در التقاء ساکنین حرف اول حذف میشود، مگر در مثل: مَبِيْعٌ — مَبِيْعٌ — مَبِيْعٌ (اسم مفعول اجوف یائی). مکسور شدن ماقبل یاء در « مَبِيْعٌ » بر طبق قاعده ایست که در مقدمه بخش دوم (اسم) خواهد آمد (قاعده ۴).

تبصره بر قواعد اعلال

حرف عله در موارد زیر در حکم حرف صحیح است و اعلال نمیشود:

- ۱) عین الفعل لفیف مقرون مانند: قَوِيّ وَيَخِيّ.
- ۲) عین الفعل کلماتیکه بمعنی عیب یا رنگ باشند مانند: عَوْر، حَوْل، قَوْد، اَسْوَد.
- ۳) عین الفعل اسم آلت مانند: مِقْوَد و مِخِيْط.
- ۴) عین الفعل جمع قلة مانند: اذْوَر (جمع دار)، اَغْيُن (جمع عین)، اَيَاب (جمع ناب)، اَسْوَرَه (جمع سوار)، اَحوال و اُخْوَالَة (جمع حَوْل و حال).
- ۵) عین الفعل مصدر مشهور باب تفعیل مانند: تَقْوِيْم و تَعْيِيْن.
- ۶) عین الفعل أَفْعَل تفضیل و أَفْعَل وصفی (صفت مشبّهة) مانند: اَهْوَن و اَبْيَض.
- ۷) عین الفعل صيغة تعجب مانند: ما اَقْوَمَ زيدا و اَقْوَمَ بزيدا.
- ۸) عین الفعل وزن «فَعْلان» مانند: جَوْلان، حَيوان، قوران، هَيجان.
- ۹) عین الفعل کلمه ای که بعد از عین الفعل آن حرف مَد است مانند: جواد، طویل، بیان، غَيور گرچه در بعضی موارد اعلال میشود مانند صوام ← صیام، مبیوع ← مبیع و تفصیل آن در بحث اجوف و مقدمه بخش اسم خواهد آمد.
- ۱۰) غیر آخر کلمه ملحق - بحث ملحق در فصل ۶ خاتمه خواهد آمد - مانند: جَهْوَر و خَوْرَتَق بخلاف مثل اِسْلَقِيّ.
- ۱۱) حرف عله مشدد مانند: صَيَّر و مُصَوِّر.

فصل ۱۳ - مثال:

۱ - مثال بر دونوع است: ۱- واوی مانند وَعَدَد (وعده داد) ۲- بائی مانند يَسَّرَ (آسان شد).

مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی است:

۱ - از مصدر آن اگر بر وزن «فَعَلَ» باشد، غالباً واو فاء الفعل پس از نقل حرکتش به مابعد می افتد و به جای آن یک تاء در آخر آورده می شود مانند: وعَد (وعده دادن) ← عِدَّة، وَضَلَ ← صِلَّة بخلاف مثل وَزَرَ (سنگینی). گاهی در مصدر بر وزن «فَعَلَ» مثال واوی نیز قاعده فوق جاری می شود مانند وَشَع ← سَعَة، وَضَع ← ضَعَة، لکن غالباً جاری نمیشود مانند: وَوَزَن وَوَزَن ...

۲ - از مضارع معلوم آن اگر بر وزن «يَفْعِلُ» (مکسورالعين) باشد فاء الفعل حذف می شود مانند يُوْعَدُ ← يَعِدُ. این قاعده در چند مضارع مفتوح العين نیز جاری می شود از قبیل: يُوَسِّعُ ← يَسَّعُ، يُوَضِّعُ ← يَضَعُ، يُوَقِّعُ ← يَقَعُ، يُوَدِّعُ ← يَدَّعُ، يُوَزِّعُ ← يَزَّعُ، يُوَطِّئُ ← يَطَّأُ، يُوَذِّرُ ← يَذِّرُ، يُوَهِّبُ ← يَهَبُ (يُوَسِّعُ و يُوَضِّعُ نیز شنیده شده است) امر معلوم چنین افعالی نیز نظیر مضارع معلوم آن محذوف الفاء خواهد بود مانند: لِيَعِدْ لِيَعِدَا لِيَعِدُوا... عِدْ عِدَا عِدُوا... اما در مضارع و امر مجهول، واو حذف نمی شود می گوئیم: يُوْعَدُ يُوْعَدَانِ... لِيُوْعَدُ لِيُوْعَدَا...

برسش و تمرین *

- ۱ - معتل را تعریف نموده اقسام آنرا نام ببرید.
- ۲ - مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟ هَيْةٌ سَعَةٌ جِدَّةٌ مَقَّةٌ يَدِيَّةٌ.
- ۳ - مضارع معلوم يَعِدُ و يَرِيثُ، مضارع مجهول يَجِدُ و يَصِلُ، امر معلوم يَكْرَهُ و يَهْبُ، امر مجهول يَضَعُ و يَطَّأُ را صرف کنید.
- ۴ - قواعد خصوصی و عمومی مثال را با ذکر دو نمونه برای هر یک ذکر نمایید.
- ۵ - امر حاضر معلوم يَدَّعُ، يَرُدُّ، يَذِّرُ و يَقِفُ را صرف کنید.

فصل ۱۴ - اجوف:

اجوف ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی می باشد که عبارتند از:

قاعده ۱- مضارع معلوم اجوف (چه واوی باشد چه یائی) اگر مضموم العین (يَفْعُلُ) باشد، ماضی معلوم و مجهول آن از صیغه ششم به بعد مضموم الفاء می شود و اگر مفتوح العین یا مکسور العین (يَفْعَلُ یا يَقْعَلُ) باشد از صیغه ششم به بعد مکسور الفاء می گردد.

در ماضی معلوم الْقَوْلُ (گفتن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَقْعَلُ است می گوئیم:

قَالَ قَالًا قَالُوا قَالَتْ قَالَتَا قُلْنَا قُلْنَا قُلْتُ...

و در مجهول آن می گوئیم: قِيلَ قِيلًا قِيلُوا قِيلَتْ قِيلَتَا قِيلْنَا قِيلْنَا قِيلْتُ...

در ماضی معلوم الْبَيْعُ (معامله کردن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَقْعَلُ است می گوئیم:

بَاعَ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتَا بَعْنَا بَعْنَا بَعْتُ...

و در مجهول آن می گوئیم: بِيَعُ بِيَعًا بِيَعُوا بِيَعَتْ بِيَعَتَا بِيَعْنَا بِيَعْنَا بِيَعْتُ...

و در ماضی معلوم الْخَوْفُ (ترسیدن) که فعل آن از باب فَعَلَ يَقْعَلُ است می گوئیم:

خَافَ خَافًا خَافُوا خَافَتْ خَافَتَا خِيفَ خِيفَتَا خِيفْتُ...

و در مجهول آن می گوئیم: خِيفَ مِنْهُ، خِيفَ مِنْهُمَا، خِيفَ مِنْهُمْ...

نبره: در فعل ماضی لَئِسَ (نیست) قاعدهٔ مزبور جاری نمی‌شود و فاء الفعل در تمام صیغه‌ها مفتوح است، می‌گوییم: لَئِسَ لَيْسًا لَيْسُوا لَيْسَتْ لَيْسَتَا لَسْنَ لَسْت... .

قاعده ۲- اجوف واوی - مجرد باشد یا مزید - اگر در مصدر آن واو ماقبل مکسور قبل از الف قرار گیرد قلب به یاء می‌شود مشروط به اینکه واو در ماضی آن اعلال شده باشد مانند: قِوَامٌ - قِیَامٌ، اِنْقِوَادٌ - اِنْقِيَادٌ بخلاف لِوَاذُو اِجْتِوَارٍ.

• توجه کنید: •

با در نظر گرفتن قواعد عمومی اعلال، تغییراتی که در صیغه‌های مختلف اجوف صورت گرفته است روشن می‌شود:

الف) در پنج صیغهٔ اول ماضی معلوم اجوف قاعدهٔ هشتم جاری می‌شود و در بقیهٔ صیغه‌ها بعد از این قاعده، قاعدهٔ دهم جاری می‌گردد.

ب) در تمام صیغه‌های مضارع معلوم قاعدهٔ اول و در دو صیغهٔ ۶ و ۱۲ قاعدهٔ دهم نیز جاری می‌شود.

ج) به جهت اجراء همین قواعد (قاعدهٔ ۱ و ۱۰) است که امر یَقُولُ را چنین صرف می‌کنیم.

لَيَقُولَنَّ لَيَقُولًا لَيَقُولُوا... قُلْ قُولًا قُولُوا

و امر يَبِيعُ را چنین: لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعًا لَيَبِيعُوا... بَعْ بَيْعًا بَيْعُوا...

و نیز اصل قِيلَ (مجهول قَالًا) قُولٌ بود که به جهت اجراء قواعد ۲ و ۴

بدین صورت درآمد و اصل بَيْعَ (مجهول بَاعَ) بَيْعٌ بود که بواسطهٔ اجرای قاعدهٔ ۲ چنین شد و همینطور...

پرسش و تمرین *

- ۱- در کلمات زیر کدام قاعده از قواعد اعلال جاری می شود؟: يَزِيْنُ، يَرْوَعُ، لَوْمٌ، قَوْمٌ بِهِ، صَبْرٌ، يَجِيءُ، جَوْلَةٌ، جُوزَانٌ، عَوْدٌ، الْقَوْلُ، مُسَيِّطٌ، مُخْتَبِرٌ، مُبْتَسِرٌ، مُخْتَوِدٌ، مُبْتَلِنٌ، مُسْتَبْوِضٌ، أَجْوَدٌ، قَوْمٌ، يُقَوِّلُ، مُخْوَلٌ، رَوَى، مَوْتَأَقٌ، إِجْلُوَانٌ، عُيْبٌ، قَوْلْتُ، سَيَّرْتُ، سَيَّرَ، قَوْمٌ، يَهَيَّبُنَّ.
- ۲- معلوم و مجهول ماضی قَامَ يَقُومُ و خَافَ يَخَافُ (اجوف واوی) و سَارَ يَسِيرُ و هَابَ يَهَابُ (اجوف یائی) را صرف کنید.
- ۳- معلوم مضارعهای تمرین سابق را صرف کنید و بیان کنید در صیغه های ۱، ۶، ۱۰، یَقُوِّلُ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود؟
- ۴- در پنج صیغه اول ماضی مجهول قَالَ و بَاعَ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود و در بقیه صیغه های آن چه قواعدی؟
- ۵- امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین دوم را صرف کنید.
- ۶- می دانید که در اجوف همیشه از صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴، ۶، ۱۲ امر، عین الفعل حذف می شود علت این مطلب چیست؟
- ۷- مجهول ماضی، مضارع و امر: خَافَ مِثَّهُ، سَارَ إِلَيْهِ، قَامَ فِيهِ را صرف کنید.
- ۸- با توجه به قواعد وزن - که در مقدمه گذشت - وزن صیغه های ماضی معلوم الْخَوْفُ و مضارع مجهول الْيَتِيْعُ و امر معلوم الْقَوْلُ را ذکر کنید.
- ۹- قواعد خصوصی اجوف را بیان نموده برای هر کدام مثال بزنید و «آئیس» را صرف کنید.
- ۱۰- ده کلمه معتل از قرآن مجید بیاورید و اعلال آنها را بیان کنید.

فصل ۱۵ - ناقص:

ناقص ثلاثی مجرد دارای یک قاعده خصوصی است و آن اینکه در امر - و مضارع مجزوم - آن در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ که علامت رفع ضمه لام الفعل است، خود لام الفعل می افتد.

جریان قواعد عمومی اعلال در ناقص نیز تغییرات زیادی ایجاد می کند
از این رو بعضی از قسمتهای آن را صرف می کنیم:

الدعاء [الدَّعْوَة] (خواندن و دعوت کردن) ناقص واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

است:

ماضی معلوم:	دَعَا	دَعَوَا	دَعَوُوا	دَعَتْ	دَعَتْنَا	دَعَوْنَا	دَعَوْتُمْ	دَعَوْتُمْ	دَعَوْتُمْ
مضارع معلوم:	يَدْعُو	يَدْعَوَانِ	يَدْعُونَ	تَدْعُو	تَدْعُونِ	تَدْعُونَ	تَدْعُونِ	تَدْعُونِ	تَدْعُونِ
امر معلوم:	ادْعُ	ادْعُوا	ادْعُوا	ادْعِي	ادْعِي	ادْعِي	ادْعِي	ادْعِي	ادْعِي
ماضی مجهول:	دُعِيَ	دُعِيَا	دُعُوا	دُعِيَتْ	دُعِيْنَا	دُعِيْنَا	دُعِيْتُمْ	دُعِيْتُمْ	دُعِيْتُمْ
مضارع مجهول:	يُدْعَى	يُدْعَيَانِ	يُدْعَوْنَ	تُدْعَى	تُدْعَيَانِ	تُدْعَوْنَ	تُدْعَيَانِ	تُدْعَوْنَ	تُدْعَوْنَ
امر مجهول:	لِيُدْعَ	لِيُدْعَيَا	لِيُدْعُوا	لِيُدْعَ	لِيُدْعَيَا	لِيُدْعُوا	لِيُدْعَ	لِيُدْعُوا	لِيُدْعُوا

امر مجهول: لِيُدْعَ لِيُدْعَيَا لِيُدْعُوا لِيُدْعَ لِيُدْعَيَا لِيُدْعُوا ...

الرَّمَى (پرتاب کردن) ناقص یائی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ است:

۱ - می گویند چون تاء در مثل «دَعَتْنَا» ساکن الاصل است حرکت آن به حساب نمی آید و لام الفعل بر اثر التقاء ساکنین می افتد پس ساکن حساب شدن آن به این جهت است نه به جهت عارضی بودن حرکت؛ زیرا در مثل «خَافَا» (ص ۸ امر معلوم) عین الفعل ساکن حذف نمی شود چون حرف بعد از آن متحرک است هر چند حرکت آن عارضی است.

ماضی معلوم: رَمَى	رَمَيَا	رَمَوْا	رَمَتْ	رَمَتَا	رَمَتَيْنِ رَمَيْتَ ...
مضارع معلوم: يَرْمِي	يَرْمِيَانِ	يَرْمُونُ	تَرْمِي	تَرْمِيَانِ	تَرْمِيْنِ
امر معلوم: لِيَرْمِ	لِيَرْمِيَا	لِيَرْمُوا	لِتَرْمِ	لِتَرْمِيَا	لِتَرْمِيْنِ
ماضی مجهول: رُمِيَ	رُمِيَا	رُمُوا	رُمِيَتْ	رُمِيَتَا	رُمِيَتَيْنِ رُمَيْتَ ...
مضارع مجهول: يُرْمَى	يُرْمِيَانِ	يُرْمُونُ	تُرْمِي	تُرْمِيَانِ	تُرْمِيْنِ
امر مجهول: لِيُرْمِ	لِيُرْمِيَا	لِيُرْمُوا	لِيُرْمِ	لِيُرْمِيَا	لِيُرْمِيْنِ لِيُرْمِ ...

* پرسش و تمرین *

- ۱- دَعَا وَرَمَى را صرف کرده اعلال تمام صیغه ها را بیان نمایید.
- ۲- دُعِيَ وَرُمِيَ را صرف کرده چگونگی اعلال هر صیغه را بیان کنید.
- ۳- يَدْعُو وَيُرْمِي را صرف کرده کیفیت اعلال تمام صیغه ها را بیان کنید.
- ۴- در يَدْعَى چه قواعدی جاری است و در يُرْمَى چه قاعده ای؟
- ۵- امر معلوم یَتَكِي و يَتَعَلَّو و امر مجهول يَخْلُو و يَجْرِي را صرف کنید.
- ۶- يَهْدِي، يَمْشِي، يَغْزُو و يَرْجُو را صرف کنید.
- ۷- ماضی های زیر را صرف کنید: بَدَأَ يَبْدُو، مَشَى يَمْشِي، مَحَا يَمْحُو.
- ۸- با توجه به قواعد وزن، وزن صیغه های ماضی معلوم الرَّمَى و مضارع معلوم الدُّعَاء و مضارع مجهول الرَّمَى را ذکر کنید.

فصل ۱۶- لفيف:

دانستیم که لفيف بردو قسم است:

- ۱- لفيف مَفْرُوق مانند وَقَى ۲- لفيف مَقْرُون مانند: لَوَى. لفيف مقرون خود بردو قسم است که معتل الفاء والعين آن مختص اسم میباشد.

لفیف مفروق از جهت فاء الفعل مانند مثال و از جهت لام الفعل مانند ناقص است لذا قواعد عمومی و خصوصی هر دو قسم در آن جاری می شود مثلاً «الْوَقَى» (نگهداشتن و حفظ کردن) لفیف مفروق از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است ماضی معلوم آن می شود: وَقَى... مضارع معلوم آن: يَقَى... و امر معلوم آن: لِيَقِ... قو...^۱ و مجهول آنها بترتیب وَقَى... يُوقَى... لِيُوقَ...

لفیف مقرون نیز از جهت عین الفعل شبیه به اجوف و از جهت لام الفعل شبیه ناقص است اما در آن فقط احکام ناقص جاری می شود و در عین الفعل آن نه تنها قاعده خصوصی اجوف نمی آید، بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نمی شود^۲ مثلاً اَللَّوَى (پیچاندن) لفیف مقرون از باب فَعَلَ يَفْعُلُ است ماضی معلوم آن: لَوَى... مضارع معلوم آن: يَلْوَى... و امر معلوم آن: لِيَلْوِ... اَلْوِ... است و مجهول آن بترتیب: لَوَى... يَلْوَى... لِيَلْوِ...

با توجه به قواعد عمومی و خصوصی اعلال صرف افعال لفیف روشن خواهد بود.

• تذکار: •

فعلی که هر سه حرف اصلیش حرف عله باشد نداریم لذا در باره معتلّ الفاء والعین واللام بحثی نخواهیم داشت.^۳

۱ - صیغه هفتم امر (صیغه اول امر حاضر) لفیف مفروق اگر از مضارع يَفْعُلُ که فاء الفعل آن واو است باشد به جهت جریان قواعد خصوصی مثال و ناقص، یکحرفی خواهد شد مانند يَقَى (وفا می کند) - ف، يَأَى (وعده می دهد) - ه.]

۲ - زیرا عین الفعل آن در حکم حرف صحیح است چنانکه در تبصره ۱ قواعد عمومی اعلال گذشت.

۳ - هر کدام از افعال معتلّ از چند باب معین از ابواب ثلاثی مجرد آمده اند، مرحوم شیخ بهائی (۹۵۳-۱۰۳۱) تفصیل این مطلب را در ضمن یک بیت بصورت رمز بیان کرده است و آن بیت این است:

وَمَسْمُكَحْ يَفْكَسُ نُومَ سَيْفِ نَشْكُو وَفَسَسَى سَفْوَى وَفَجَسَسَ
برای شرح این بیت به حاشیه کتاب «صرف میر» (جامع المقدمات ص ۳۷) مراجعه نمایید.

• پرسش و تمرین •

- ۱- وجه تسمیه لفیف چیست؟ (لفیف یعنی پیچیده شده)
- ۲- در لفیف مقرون چه قواعدی جاری است؟ و عین الفعل آن چه حکمی دارد؟
- ۳- معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امرافعال زیر را صرف کنید: وَقَى يَقِي، وَأَى يَأَى، وَجَى يُوْجَى، شَوَى يَشُوْى، عَيَى يَعْى (عَى يَعْى)، حَيَى يَحى (حَى يَحى).
- ۴- در مضارع معتل اللام چه صیغه هائی لفظاً مشابهند و وزن هر کدام چیست؟
- ۵- امر لفیف مفروق در چه صورت یکحرفی است؟ و چرا؟
- ۶- با توجه به قواعد وزن، وزن صیغه های مضارع معلوم التوئی و امر مجهول التوقی را ذکر کنید.
- ۷- در لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

فصل ۱۷- حالات فعل ماضی:

- فعل ماضی در زبان عربی از جهت معنی چهارگونه است:
- ۱) ماضی مطلق: که همان ماضی ساده است و تا بحال در مثالها از آن استفاده می کردیم مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت).
 - منفی ماضی مطلق را به دو نحوی توان ساخت:
 - الف) با درآوردن «ما» یا «لا»ی نافی بر سر فعل ماضی.
 - ب) با درآوردن «لم» که حرف نفی و جزم است بر سر فعل مضارع. (از این ترکیب در فصل بعد بحث خواهد شد) می گوئیم: «لَمْ يَذْهَبْ زَيْدٌ» یا «لَمْ يَذْهَبْ زَيْدٌ» (زید نرفت).
 - ۲) ماضی نقلی: که بر وقوع کاری در زمان گذشته و در موردی که اثر

آن تا زمان حال باقی باشد، دلالت می کند. ماضی نقلی از ترکیب «فَدَّ» با ماضی مطلق ساخته می شود می گوئیم: «قَدْ ذَهَبَ زَيْدٌ» (زید رفته است). و منفی آن از ترکیب «لَمَّا» که حرف نفی و جزم است با فعل مضارع ساخته می شود می گوئیم: «لَمَّا يَذْهَبُ زَيْدٌ» زید تا بحال نرفته است.

۳) ماضی بعید: که بر تحقق کاری در گذشته بطوری که اثر آن نیز

زائل شده است دلالت می کند. این فعل از ترکیب فعل «كَانَ» با فعل ماضی ساخته می شود؛ می گوئیم: «زَيْدٌ كَانَ ذَهَبَ» (زید رفته بود) «زَيْدٌ وَبَكَرٌ كَانَا ذَهَبَا» (زید و بکر رفته بودند) و...، گاهی قبل یا بعد از فعل «كَانَ» حرف «قَدْ» نیز آورده می شود مانند: «زَيْدٌ قَدْ كَانَ ذَهَبَ» یا «زَيْدٌ كَانَ قَدْ ذَهَبَ». و گاهی اسم را بین کان و فعل ماضی می آورند و می گویند: «كَانَ زَيْدٌ ذَهَبَ»، «كَانَ زَيْدٌ وَبَكَرٌ ذَهَبَا» و...

منفی این فعل با درآوردن «مَا» ی نافیۀ برسر کان ساخته می شود مانند: «زَيْدٌ مَا كَانَ ذَهَبَ» (زید نرفته بود)، «زَيْدٌ وَبَكَرٌ مَا كَانَا ذَهَبَا» (زید و بکر نرفته بودند).

۴) ماضی استمراری: که بر وقوع مستمر کاری در گذشته دلالت

می کند این فعل با درآوردن فعل «كَانَ» برسر فعل مضارع ساخته می شود، می گوئیم: «زَيْدٌ كَانَ يَذْهَبُ» (زید می رفت)، «زَيْدٌ وَبَكَرٌ كَانَا يَذْهَبَانِ» (زید و بکر می رفتند) و... گاهی بین کان و فعل مضارع یک یا چند کلمه فاصله می شود مانند «كَانَ زَيْدٌ يَذْهَبُ» و «كَانَ زَيْدٌ وَبَكَرٌ يَذْهَبَانِ» و «كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» (۱۷- الذاریات).

منفی ماضی استمراری با درآوردن «مَا» ی نافیۀ برسر کان یا «لَا» ی

نافیه برسر فعل مضارع ساخته می شود می گوئیم: «مَا كَانَ زَيْدٌ يَذْهَبُ» زید نمی رفت، «زَيْدٌ وَبَكْرٌ مَّا كَانَا يَذْهَبَانِ» (زید و بکر نمی رفتند)، «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ» (۷۹- مائده) و...

***** پرسش و تمرین *****

- ۱- جملات زیر را به عربی ترجمه کنید:
حسن خوابیده بود، علی می جنگید، شما درس نخوانده اید، بچه ها بازی می کردند، مادرم مرا دوست می داشت، پدرم به جبهه رفته بود، شاگردان درس نخوانده اند، هر روز به مدرسه می رفتیم.
- ۲- جملات زیر را به فارسی برگردانید:
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ، كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ، لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً، عَصَىٰ إِبْلِيسَ رَبَّهُ وَلَمَا يَنْذَرُ، قَدْ سَمِعَ اللَّهُ، كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ، قَدْ شَفَىٰ الْعَلِيلُ، كُنَّا نُكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ.
- ۳- جملات مثبت تمرین شماره ۱ را منفی و جملات منفی را مثبت کنید.
- ۴- چگونگی ساختن انواع ماضی در عربی را بیان کنید.

فصل ۱۸- حالات فعل مضارع:

فعل مضارع دارای پنج جهت و خاصیت است که عبارتند از:

- ۱- می تواند در زمان حال یا آینده استعمال شود.
- ۲- مثبت است یعنی دلالت بر واقع شدن می کند، نه واقع نشدن.
- ۳- مرفوع است.
- ۴- معنای آن خبری است و از تحقق چیزی خبر می دهد^۱.

۱- جمله بردو قسم است: (۱) خبری و آن جمله ای است که معنای آن می تواند به صلق و کذب متصف شود مثل: ذَهَبَ زَيْدٌ. (۲) انشائی و آن جمله ای است که معنای آن قابل اتصاف به صلق و کذب نمی باشد مثل: إِذْهَبْ، لَا تَذْهَبْ وَهَلْ تَذْهَبُ و... .

۵ - معنی را بطور ساده و بدون تأکید بیان می کند.^۱

گاهی به اول یا آخر فعل مضارع چیزی اضافه می شود که موجب از بین رفتن بعضی از خواص فوق می گردد. این چیزها به ترتیب تأثیر در جهات مذکور، عبارتند از:

۱ - حروف تعیین ۲ - حروف نفی ۳ - حروف جزم و حروف نصب
 ۴ - حروف استفهام ۵ - حروف تأکید. بنابراین هر دسته از این حروف حالت خاصی به فعل مضارع می دهند که آن را در معنی با حروف تعیین «فعل حال یا مستقبل» و با حروف نفی «مضارع منفی» و با حروف جزم «مضارع مجزوم» و با حروف نصب «مضارع منصوب» و با حروف استفهام «مضارع استفهامی» و با حروف تأکید «مضارع مؤکد» مینامند. اینک هر کدام را در بحثی توضیح می دهیم:

بحث ۱ - فعل حال و مستقبل:

هرگاه در اول فعل مضارع لام مفتوحه درآید مختص به زمان حال می شود مانند: لَيَذْهَبُ (دارد می رود) و اگر اول آن سین مفتوحه یا سوف درآید به زمان مستقبل اختصاص می یابد مانند: سَيَذْهَبُ یا سَوْفَ يَذْهَبُ (خواهد رفت).

سین در آینده نزدیک و سوف در آینده دور به کار می رود. به این حروف از این جهت که زمان مضارع را معین می کنند «حروف تعیین» می توان گفت. به سین و سوف «حروف تنفیس» نیز گفته می شود

۱ - جهات فوق با توجه به تعریف فعل مضارع و اینکه فعل مضارع معرب و به خودی خود مرفوع است بدست می آید.

(تنفیس به معنی وسعت دادن است).

لام مفتوحه اقسام دیگری نیز دارد که در نحو از آن بحث می شود.

بحث ۲ - مضارع منفی:

حروف نفی عبارتند از «ما» و «لا» که بر سر مضارع درآمده معنی آن را منفی می کنند: یَضْرِبُ یعنی می زند، مَا یَضْرِبُ یا لَا یَضْرِبُ یعنی نمی زند. حروف نفی به مضارع اختصاص ندارند و بر سر فعل ماضی نیز درآمده معنی آن را منفی می کنند^۱.

* پرسش و تمرین *

- ۱ - جهات پنجگانه فعل مضارع از چه و چگونه استفاده می شود؟
- ۲ - ده فعل مضارع را با حروف تعیین بکار برده معنی نمایید.
- ۳ - یَعْلَمُ، یَعِدُّ، یَقُولُ، یَهْدِي، يَقِي، يَزُورِي را با ما و لا صرف نموده، صیغه های اول هر کدام را معنی نمایید.
- ۴ - شش صیغه اول افعال زیر را با ما و لا صرف نموده صیغه اول هر کدام را معنی نمایید (در منفی کردن به لا به تکرار لا و انضمام فعل دیگر توجه داشته باشید):
أَكَلَ، جَاءَ، رَأَى، وَفَى، حَوَى.
- ۵ - هر کدام از حروف تعیین و حروف نفی کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

۱ - در آمدن «ما» بر سر فعل ماضی بدون شرط است. مَا ضَرَبْتَ یعنی نزد و «لا» در صورتی بر سر آن درمی آید که دو فعل ماضی در یک جمله آمده باشد و ماهر دورا بخواهیم منفی کنیم مانند «فَلَا صَلَّى وَلَا صَلَّى» یعنی تصدیق نکرد و نماز نخواند.

بحث ۳ - مضارع مجزوم:

حروف جزم فعل مضارع عبارتند از: لم، لقا، لام امر، لاءنهی و اداة شرط. که برسر فعل مضارع درآمده آنرا مجزوم می کنند. مجزوم شدن فعل مضارع به این است که علامت رفع از آخر آن ساقط شود بنابراین در پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمّه لام الفعل و در تشبیه ها و جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، نون عوض رفعی می افتد.^۱ در ناقص مجزوم از پنج صیغه ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ خود لام الفعل می افتد و در اجوف مجزوم عین الفعل این پنج صیغه بالتقاء ساکنین حذف می شود و حکم مضارع مجزوم مضاعف حکم امر مضاعف است - مراجعه نمایید - می گوئیم:

لَمْ يَضْرِبْ	لَمْ يَضْرِبَا	لَمْ يَضْرِبُوا	لَمْ تَضْرِبْ	لَمْ تَضْرِبَا	لَمْ يَضْرِبِينَ...
لَمْ يَقُلْ	لَمْ يَقُولَا	لَمْ يَقُولُوا	لَمْ تَقُلْ	لَمْ تَقُولَا	لَمْ يَقُلْنَ
لَمْ يَدْعُ	لَمْ يَدْعُوا	لَمْ يَدْعُوا	لَمْ تَدْعُ	لَمْ تَدْعُوا	لَمْ يَدْعُونَ...
«لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدَّ لَمْ يَمُدُّ»			لَمْ يَمُدَّا...		
«لَمْ يَضِلَّ لَمْ يَضِلَّ لَمْ يَضِلَّ»			لَمْ يَضِلَّا...		

و همینطور سایر حروف جزم. و مجهول فعل مضارع مانند معلوم آنست. حروف فوق علاوه بر جزم که اثر لفظی است در معنای فعل مضارع نیز اثر می گذارند و اثر معنوی آنها از این قرار است:

۱ - دو صیغه جمع مؤنث مبنی است و تغییر نمی کند.

لم و لَمَّا معنی مضارع را به ماضی تبدیل کرده آنرا منفی می کنند مثلاً
لَمْ يَضْرِبْ یعنی نزد و لَمَّا يَضْرِبْ یعنی هنوز نزده است^۱، مضارع منفی به لم و
لَمَّا را «فعل جَمْعَد» نیز می گویند.

لام امر معنی خبری فعل مضارع را به انشائی — که در اینجا طلب انجام
است — تبدیل می کند، لَيَضْرِبْ یعنی بزند. مضارع مدخول لام امر را «فعل امر»
می گویند^۲.

لاء نهی بیز معنی خبری فعل مضارع را به انشائی — که در اینجا
بازداشتن از انجام فعل است — تبدیل می کند، لَا يَضْرِبْ یعنی نزند. فعل مضارع
مدخول لاء نهی را «فعل نهی» می گویند.

اداة شرط^۳ بر دو قسم است، بعضی فعل مضارع را مختص به آینده و
بعضی دیگر معنای آنرا ماضی می کند نوع اول مانند «إِنْ» و نوع دوم مانند
«لَوْ» می گوئیم: إِنْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ (اگر بزنی می زنم) و لَوْ تَضْرِبْ أَضْرِبْ
(اگر زده بودی می زدم)^۴.

حروف جزم مختص به فعل مضارع اند، باستثناء ادات شرط که بر ماضی

۱ — بین لَمْ و لَمَّا سه فرق است: ۱ — لَمَّا منفی بودن فعل را تا زمان تَكَلَّمَ می فهماند بخلاف لَمْ ۲ — در لَمَّا غالباً
توقع و انتظار وقوع هست بخلاف لَمْ ۳ — منفی به لَمَّا با وجود فریبه جایزالحذف است می گوئیم: «دَخَلَ زَيْدٌ
فِي الدَّارِ وَلَمَّا» یعنی لَمَّا يَخْرُجْ. بخلاف لَمْ. (جامع المقدمات ص ۳۲۱).

۲ — قبلاً گذشت که فعل مضارع اگر معلوم باشد لام امر در هشت صیغه آن و اگر مجهول باشد در تمام صیغه های
آن درمی آید.

۳ — اداة به معنی آلت و ابزار است و در اینجا مراد کلمه ای است که معنای شرطی داشته باشد یعنی وجود
چیزی را مشروط به چیز دیگری کند.

۴ — بعد از ادات شرط دو فعل واقع می شود اولی را شرط و دومی را جزاء گویند، هر کدام از این دو، مضارع باشد
مجزوم می شود و همچنین است اگر هر دو مضارع باشند. البته باین نکته باید توجه داشت که جزم دادن «لَوْ»
محل اختلاف است و غالباً آنرا جازم نمی دانند.

نیز داخل می شود و آنرا محلاً مجزوم می کند.

تنبيه: ادوات شرط منحصر به حروف نیستند بلکه اسماء چندی بنام اسماء شرط داریم که آنها نیز بر سر فعل درآمده آنرا مجزوم میکنند. مجموع حروف جزم و ادوات شرط را «عوامل جزم» نیز نامیده اند.

• پرسش و تمرین •

- ۱- حروف جزم چند اثر بر فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
- ۲- تغییر لفظی مضارع مجزوم را توضیح دهید.
- ۳- افعال زیر را با لم صرف کنید: يَأْمُرُ، يَسِيرُ، يَدْعُو، يَفْرُ.
- ۴- افعال زیر را با لَمَّا صرف کنید: يَخْرُجُ، يَجُوزُ، يَقْصِي، يَقْفُو.
- ۵- جملات زیر را معنی کنید: لَمَّ أَسْأَلُ، لَمَّ أَوْمَرُ، لَمَّ تَكْتَبُ، لَمَّ نَكْتُبُوا، لَمَّ يَقْرَأُ، لَمَّ تَلْخُلِي، لَمَّ نُوحَدُ، لَمَّ نَعُدْ، لَمَّا نُوْعِدُ، لَمَّا يَضْبِرُ، لَمَّا تَخْرُجُ، لَمَّا نَخْرُجُ.
- ۶- در آیه ۱۴ سوره حجرات تأمل نمایید و آنچه فهمیدید بنویسید.
- ۷- آثار لام امر در فعل مضارع را توضیح دهید.
- ۸- معلوم و مجهول افعال زیر را با لام امر صرف کنید: يَحْمَدُ، يَسْرُ، يَعِدُ، يَدُلُّ، يَعُوذُ إِلَيْهِ، يَدْعُو.
- ۹- آیا بین امر به لام و امر به صیغه در معنای امری فرقی هست؟
- ۱۰- فرق بین اثر لام امر و لاء نهی در فعل مضارع را بیان کنید.
- ۱۱- افعال زیر را با لاء نهی صرف کنید: يَكْذِبُ، يَقْبَلُ، يَهْرُ، يَقِلُّ، يَقِيبُ، يَدْعُو عَلَيَّه.
- ۱۲- برای جملات زیر صیغه مناسب قرار دهید: شما مردها نزنید، آن دوزن نیابند، آن مردها نروند، ما نخواهیم، من نباید بخورم، تو مرد نباید گوش کنی، تو زن نگو، من نباید حرف بزنم، شما زنها نباید راه بروید.
- ۱۳- اثر ادوات شرط را در فعل مضارع بیان کنید.
- ۱۴- پنج جمله با «إن» و پنج جمله با «لو» آورده معنی کنید.
- ۱۵- فرق ادوات شرط با سایر حروف جزم چیست؟

بحث ۴- مضارع منصوب:

حروف نصب عبارتند از: أن، لَنْ، كَيْ، إِذَنْ که در اول فعل مضارع درآمده آنرا منصوب می‌کنند. نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ لام الفعل مفتوح می‌شود و از تشبیه‌ها و جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفعی می‌افتد.^۱

در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ناقص الفی - یعنی ناقصی که در آخرش الف مقلوب باشد مانند يَرْضَى وَيُدْعَى - فتحة لام الفعل مقدر است ولی در ناقص واوی و یائی مانند: يَدْعُو وَيَرْمِي ظاهر می‌شود، می‌گوییم:

أَنْ يَضْرِبَ	أَنْ يَضْرِبَا	أَنْ يَضْرِبُوا
أَنْ يَدْعُوَ	أَنْ يَدْعُوَا	أَنْ يَدْعُوا
أَنْ يَرْضَى	أَنْ يَرْضَيَا	أَنْ يَرْضَوْا

وهمینطور است سایر حروف نصب و مانند مضارع معلوم است مضارع

مجهول.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثراند: «أَنْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر می‌برد یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان بجای آن دو، مصدر آن فعل را گذاشت مانند: «أَزْدَتْ أَنْ أَعْيَبَهَا» یعنی أَزْدَتْ عَيْبَهَا (۷۹- کهف). «لَنْ» معنی مضارع را مختص به مستقبل کرده آنرا منفی

۱ - دو صیغه جمع مؤنث چون مینی است در حالت نصبی نیز تغییر نمی‌کند و نون آن ضمیر است نه علامت رفع لذا در تمام حالات ثابت می‌باشد.

می کنند مانند «لَنْ تَرِيَنِي» یعنی مرا نخواهی دید (۴۳-۱-اعراف). «كُنِي» فعل مضارع را عِلَّتْ ماقبل قرار می دهد مانند: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كُنِي تَقَرَّ عَيْنُهَا» او را به مادرش برگردانیدیم تا چشمش روشن شود (۱۳-قصص). «إِذْنُ» فعل مضارع را جزاء یا جواب مطلب معهودی قرار می دهد مثلاً در جواب کسی که گفته است «أزورک» می گویم «إِذْنُ الْكُرْمِکَ». حروف ناصبه مختص به مضارع اند و بر ماضی و امر داخل نمی شوند.

پرسش و تمرین *

- ۱- تغییر لفظی مضارع منصوب را توضیح دهید.
- ۲- افعال زیر را با «لَنْ» صرف کنید: يَطْلِمُ، يَهَبُ، يَجُوزُ، يُعْصِي، يُؤْفَىٰ بِهِ، يَشْهَوُ يَزْمِي.
- ۳- برای هر کدام از حروف نصب با فعل مضارع دو مثال آورده معنی نمایید.
- ۴- حروف جزم و نصب کدام جهت را از فعل مضارع می گیرند؟

بحث ۵- مضارع استفهامی:

حروف استفهام عبارتند از همزه و هل که بر سر فعل مضارع درآمده معنای خبری آنرا به انشائی- که در اینجا سؤال است- تبدیل می کنند، «هل» علاوه بر اثر مذکور مضارع را مختص به استقبال نیز می کند. حروف استفهام اثر لفظی در فعل مضارع ندارند می گویم: أَتَذْهَبُ (آیا می روی؟) هَلْ تَذْهَبُ (آیا خواهی رفت؟) قال الله تعالى: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...؟» (۴۴-بقره) «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ...؟» (۲۱۰-بقره)

پرسش و تمرین *

- ۱ - معلوم افعال زیر را با هل و مجهول آنها را با همزة استفهام صرف کنید: یَقْتَلُ، یَجُرُّ، یَعِيبُ، یَهْدِي.
- ۲ - اثر حروف استفهام در فعل مضارع چیست؟

بحث ۶ - مضارع مؤکد:

حروف تأکید عبارتند از نون تأکید ثقیله (که مشدد و متحرک است) و نون تأکید خفیفه (که یک نون ساکنه است). نون تأکید در آخر فعل مضارع معلوم و مجهول درآمده آنرا مؤکد و مختص به مستقبل می کند. تأکید در ثقیله بیش از خفیفه است.

نون ثقیله به تمام صیغه ها ملحق می شود ولی خفیفه در آخر تثنیه و جمع مؤنث در نمی آید بنابراین فقط به هشت صیغه می تواند ملحق شود. نون ثقیله در تثنیه و جمع مؤنث، مکسور و در بقیه صیغه ها مفتوح است.
اثر لفظی نون تأکید در فعل مضارع چنین است:

الف - نون تأکید در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ماقبل خود (لام الفعل) را مفتوح می کند و اگر لام الفعل الف مقلوب باشد به یاء برمی گردد: يَضْرِبُ - يَضْرِبَنَّ (البته البته خواهد زد) وَيَضْرِبَنَّ (البته خواهد زد)، يَدْعُو - يَدْعُونَ (البته البته خواهد خواند) وَيَدْعُونَ (البته خواهد خواند)،

۱ - باید توجه داشت که فعل مضارع در صورتی مؤکد می شود که دارای معنای طلب یعنی: استفهام، امر، نهی، تمنی، عرض و... باشد و یا با حرف «لا» منفی شده باشد و یا درحالیکه مثبت است بعد از قسم واقع شده باشد که تفصیل این امور در کتب نحو آمده است. بنابراین در این فصل که مضارع ساده با حروف تأکید صرف شده است، بمنظور روشن شدن صیغه و صورت فعل است.

يَرْضِيْ — يَرْضِيْنَ (البته البته راضی خواهد شد) و يَرْضِيْنَ (البته راضی خواهد شد).^۱

ب — در صیغه‌هایی که نون عوض رفعی وجود دارد آن را می‌اندازد:
يَضْرِبَانِ — يَضْرِبَانٌ.

ج — در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب «واو» و «یاء» ضمیر را نیز می‌اندازد مگر اینکه ما قبل ضمیر، مفتوح باشد که در این صورت ضمیر ثابت مانده به حرکت مناسب متحرک می‌شود — واو مضموم و یاء مکسور می‌شود — بنابراین يَضْرِبُونَ — يَضْرِبُوْنَ وَيَضْرِبُوْنَ، تَضْرِبُونَ — تَضْرِبُوْنَ وَتَضْرِبُوْنَ، تَضْرِبِينَ — تَضْرِبِيْنَ وَتَضْرِبِيْنَ، يَخْشُونَ — يَخْشَوْنَ وَيَخْشَوْنَ، تَخْشُونَ — تَخْشَوْنَ وَتَخْشَوْنَ، تَخْشِينَ — تَخْشِيْنَ وَتَخْشِيْنَ.

د — در جمع مؤنث بین نون تأکید و نون جمع، الفی فاصله می‌شود:
يَضْرِبْنَ وَتَضْرِبْنَ — يَضْرِبْنَا وَتَضْرِبْنَا.
بنابراین آنچه گذشت صرف صیغه‌های يَضْرِبُ بانون تأکید ثقیله چنین است:

يَضْرِبْنَ	يَضْرِبَانٌ	يَضْرِبُوْنَ	تَضْرِبْنَ	تَضْرِبَانٌ	تَضْرِبُوْنَ
تَضْرِبْنَ	تَضْرِبَانٌ	تَضْرِبُوْنَ	تَضْرِبِيْنَ	تَضْرِبِيْنَا	تَضْرِبِيْنَا
		أَضْرِبْنَ	نَضْرِبْنَ		

و با نون خفیفه چنین:

يَضْرِبْنَ	يَضْرِبُوْنَ	تَضْرِبْنَ	تَضْرِبُوْنَ	تَضْرِبْنَ	تَضْرِبُوْنَ	أَضْرِبْنَ	نَضْرِبْنَ
۱	۳	۴	۷	۹	۱۰	۱۳	۱۴

۱ — عِلَّتْ قَلْبٍ به الف نشدن واو و یاء در مثل يَرْضِيْنَ وَيَخْشَوْنَ، عارضی بودن حرکت آنها است چنانکه در قاعده هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت.

و صرف یَدْعُوا ثقلیه چنین است:

یَدْعُونَ	یَدْعُوا	یَدْعُ	تَدْعُونَ	تَدْعُوا	تَدْعُ
تَدْعُونَ	تَدْعُوا	تَدْعُ	نَدْعُونَ	نَدْعُوا	نَدْعُ
			أَدْعُونَ		

و با خفیفه چنین:

یَدْعُونَ	یَدْعُ	تَدْعُونَ	تَدْعُ	تَدْعُونَ	تَدْعُ	أَدْعُونَ	أَدْعُ
۱	۳	۴	۷	۹	۱۰	۱۳	۱۴

و صرف یَخْشَى با نون ثقلیه چنین است:

یَخْشُونَ	یَخْشَى	یَخْشُ	تَخْشُونَ	تَخْشَى	تَخْشُ
تَخْشُونَ	تَخْشَى	تَخْشُ	نَخْشُونَ	نَخْشَى	نَخْشُ
			أَخْشُونَ		

و با خفیفه چنین:

یَخْشُونَ	یَخْشُ	تَخْشُونَ	تَخْشُ	تَخْشُونَ	تَخْشُ	أَخْشُونَ	أَخْشُ
۱	۳	۴	۷	۹	۱۰	۱۳	۱۴

● توجه کنید: ●

نون تأکید به آخر فعل امر نیز ملحق شده معنای آنرا تأکید می کند. اثر لفظی آن در فعل امر همان است که در مضارع گذشت به اضافه اینکه عین الفعل صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر اجوف و لام الفعل همین صیغه ها از امر ناقص هنگام تأکید برمی گردد و در مضاعف این صیغه ها فقط یک وجه جایز است می گوئیم:

لِيَضْرِبَنَّ لِيَضْرِبَنَّ ... إِضْرِبَنَّ إِضْرِبَنَّ إِضْرِبَنَّ ...
 لِيَقُولَنَّ لِيَقُولَنَّ ... إِقُولَنَّ إِقُولَنَّ إِقُولَنَّ ...
 لِيَخْشَيْنَنَّ لِيَخْشَيْنَنَّ ... إِخْشَيْنَنَّ إِخْشَيْنَنَّ إِخْشَيْنَنَّ ...
 مُدِّنَّ.. لِيَمْدَنَّ.. مُدِّنَّ...

در آخر فعل نهی (مضارع مقرون به لاء ناهیه) نیز نون تأکید درمی آید و اثر آن مانند اثر در امر است. و همچنین در چند مورد دیگر که توضیح و تفصیل آن در جای خود بیان شده است.

* پرسش و تمرین *

- ۱ - فرق حرف تأکید با سایر حروفی که در مضارع داخل می شوند چیست؟
- ۲ - حروف تأکید چند اثر در فعل مضارع دارند؟ بیان کنید.
- ۳ - فرق اثر لفظی حروف تأکید با حروف نصب چیست؟
- ۴ - فرق نون تأکید ثقیله با نون تأکید خفیفه چیست؟
- ۵ - می دانید چرا بین نون ثقیله و نون جمع مؤنث الف فاصله می شود؟

۶ — يَضْرِبُ، يَمُدُّ، يَسْقُوْ، يَهْدِي وَيَفِي بِهِ را با نون ثقیله صرف کنید و صیغهٔ اول مؤکد هر کدام را معنی نمایید.

۷ — مجهول افعال تمرین سابق را با نون خفیفه صرف نمایید و صیغهٔ اول هر کدام را معنی کنید.

۸ — معلوم و مجهول امر افعال تمرین ۶ را با نون ثقیله و خفیفه صرف نمایید و صیغهٔ اول هر کدام را معنی نمایید.

۹ — حروف تأکید چه جهاتی از جهات فعل مضارع را زائل می کنند؟

۱۰ — نهی مؤکد افعال تمرین ۶ را صرف کنید.

۱۱ — فعل جحد چرا مؤکد بنون تأکید نمی شود؟

مبحث دوم

ثلاثی مزید

مقدمه: فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرد گرفته می شود بدین معنی که صیغه اول ماضی معلوم آنرا از صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرد می گیریم و اما بقیه صیغه های ماضی معلوم آن از صیغه اول و سائر قسمتهای آن (فعل ثلاثی مزید) از ماضی معلوم خودش گرفته می شود.^۱ بنابراین:

فعل ثلاثی مزید آنست که صیغه اول ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی و یک یا چند حرف زائد باشد. حروفی که برای ساختن ثلاثی مزید در ثلاثی مجرد اضافه می شود حروف مخصوصی است و در جای مخصوصی از آن درمی آید و حروف کلمه جدید (مزید) ممکن است حرکات جدیدی داشته باشد، این خصوصیات را بوسیله اوزان ثلاثی مزید — که خواهد آمد — می توان دریافت.

ماضی ثلاثی مزید معلوم دارای ۲۵ وزن است مضارع آن نیز ۲۵ وزن دارد زیرا در غیر ثلاثی مجرد برای هر ماضی بیش از یک وزن مضارع نیست. مصدر هر وزن نیز قیاسی و معین است.

۱ — حروف اصلی ثلاثی مجرد — ماضی معلوم ثلاثی مزید — مضارع معلوم — ماضی مجهول — امر معلوم — مضارع مجهول — امر مجهول — مصدر

از این ۲۵ وزن، ده وزن مشهور است یعنی افعال زیادی طبق هر کدام از آنها مزید می شود و پانزده وزن غیر مشهور. اوزان مشهور عبارتند از:

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
۱- أَفْعَلٌ	يُفْعِلُ	إِفْعَالٌ	۶- تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ
۲- فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلٌ	۷- تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ
۳- فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ	۸- إِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إِفْعَالٌ
۴- إِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ	۹- إِسْتَفَعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتِفْعَالٌ
۵- اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَالٌ	۱۰- اِنْفَعَلَّ	يَنْفَعَلُّ	اِنْفِعَالٌ ^۱

هر کدام از ماضی مضارعهای فوق را — همانطور که در ثلاثی مجرد گذشت — «باب» می گویند و آنرا بنام مصدر می خوانند، مثلاً می گویند: باب افعال، باب تفعیل، باب مُفاعله و... بنابراین فعل ثلاثی مزید دارای ۲۵ باب است.^۲

در ثلاثی مزید، مصدر هم مانند مضارع معلوم — همانطور که اشاره شد — از ماضی گرفته می شود و بطور کلی برای ساختن هر کدام از سه قسمت: ماضی، مضارع و مصدر هر باب باید وزن آن را در نظر گرفت و بر طبق آن، حرف زائد در آورد و حروف را متحرک و ساکن نمود. (دقت کنید).

قاعده ساختن مجهول ماضی و مضارع، و معلوم و مجهول امر و صیغه سازی هر کدام از اینها همانست که در ثلاثی مجرد بیان گردید و نیز کیفیت ضمائر در ثلاثی مزید همانند ثلاثی مجرد است. قاعده ادغام،

۱ — توجه کنید: ۱) در سه وزن اول یک حرف، در پنج وزن بعد دو حرف، و در دو وزن اخیر سه حرف زیاد شده است. ۲) حرف مضارع در مضارع معلوم ابوابی که ماضی آن چهار حرفی است مضموم و در غیر آن مفتوح است.
 ۲ — اوزان ماضی، مضارع و مصدر ابواب خصوصاً ده باب مشهور را باید به خاطر سپرد.

تخفیف همزه و قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص در تمام ابواب تلاثی مزید جاری می‌گردد و نیز ماضی و مضارع آن دارای حالات مختلف سابق است.^۱

علاوه براین، دو قاعده اعلال نیز در تلاثی مزید جاری می‌شود:
 (۱) اگر «واو» و «یاء» بعد از الف زائد و در آخر کلمه قرار گیرند قلب به همزه می‌شوند مانند: إِرْخَاو — إِرْخَاء، إِجْرَای — إِجْرَاء.
 (۲) یاء ما قبل مضموم اگر لام الفعل باشد ما قبل خود را مکسور می‌کند مانند: تَرَجُّجٌ — تَرَجَّجٍ (مصدر ناقص باب تَفَعَّلَ)، تَبَانُئٌ — تَبَانِيٍّ (مصدر ناقص باب تَفَاعَلَ)^۲.

بدین نکته باید توجه کامل داشت که هر تلاثی مجردی را نمی‌توان بطور دلخواه به تمام یا بعضی از ابواب تلاثی مزید برد، زیرا بعضی اصلاً مزید فیه ندارند و بعضی فقط به یک یا چند باب مخصوص برده می‌شوند.
 بنابراین مزید فیه شدن تلاثی مجرد و کیفیت آن — یعنی بابی که بدان برده می‌شود — سماعی است نه قیاسی. اینک به خصوصیات ابواب توجه نمائید:

————— * پرسش و تمرین * —————

- ۱ — اشتقاق تمام قسمتهای فعل تلاثی مزید را بیان کنید.
- ۲ — آیا در تلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می‌توان وزن دو قسمت دیگر را دانست؟ چرا؟
- ۳ — مضارع ماضی‌های زیر چیست؟ أَقْعَلٌ، إِفْعَلٌ، إِفْتَعَلَ، إِسْتَفْعَلَ، فَاغْلَ.

۱ — در مورد جریان بعضی از قواعد مزبور در تلاثی مزید استثناهایی وجود دارد که در جای خود خواهد آمد.
 ۲ — صورت کامل این دو قاعده در اول باب اسم خواهد آمد.

- ۴ — ماضی مضارع‌های زیر چیست؟ **يُفْعَلُ، يَتَّفَعَلُ، يَفْعَلُ، يَفْعَلُ، يَفْعَلُ.**
- ۵ — مضارع مصادِر زیر چیست؟ **أَفْعَالٌ، أَفْعَالٌ، أَفْعَالٌ، أَفْعَالٌ، أَفْعَالٌ.**
- ۶ — چرا به مضارع ثلاثی مجرد با اینکه دارای حرف زائد است مزید فیه گفته نمی‌شود؟
- ۷ — مشهوریت در ابواب ثلاثی مزید به چه معنی است؟
- ۸ — ابواب مشهور را نام ببرید.
- ۹ — اوزان زیر را بسازید: **إفْعَلٌ، فاعِلٌ، فاعِلٌ، فاعِلٌ، مُفَاعَلَةٌ، تَفَعَّلٌ، تَفَعَّلٌ، أَفْعَالٌ، أَفْعَالٌ، أَفْعَالٌ، أَفْعَالٌ.**
- ۱۰ — اوزان زیر را صرف کنید: **أَفْعَلٌ، فاعِلٌ، فاعِلٌ، تَفَاعَلٌ، تَفَعَّلٌ، يَفْعَلُ، يَتَّفَعَّلُ، يَفْعَلُ.**
- ۱۱ — مجهول افعال فوق را صرف کنید.
- ۱۲ — مضارع‌های تمرین ۱۰ را با لاء نهی و نون تأکید ثقیله صرف نمایید.
- ۱۳ — سماعی بودن ابواب مزید فیه را توضیح دهید.
- ۱۴ — کیفیت ضمائر ماضی، مضارع و امر را ذکر کنید.

فصل ۱ — باب افعال:

مانند: **كَرَّمَ — أَكْرَمَ يُكْرِمُ إِكْرَامًا.**

باب افعال دارای خصوصیتی است و آن اینکه همزه آن — در ماضی، مصدر و امر — همزه قطع است یعنی چون در أثناء کلام واقع شود تلفظ می‌شود و مابعد خود را از ماقبل قطع می‌کند.^۱

همزه امر آن همان همزه‌ای است که در ماضی بوده زیرا آنرا از مضارع اصلی می‌گیریم و مضارع اصلی باب افعال **يُأَفْعِلُ** است — **أَفْعَلٌ — يُأَفْعِلُ** — که چون در صیغه ۱۳ مضارع دو همزه جمع می‌شد آنرا از مضارع انداخته‌اند.

۱ — در مقابل همزه قطع، همزه وصل است که در بحث امر ثلاثی مجرد معلوم گذشت و در فصل ۳ خاتمه بحث مفصلی از همزه وصل و قطع و مواضع هر کدام خواهد آمد.

صرف بعضی از قسمتهای باب افعال چنین است:

ماضی معلوم:	أَكْرَمَ	أَكْرَمًا	أَكْرَمُوا...
مضارع معلوم:	يُكْرِمُ	يُكْرِمَانِ	يُكْرِمُونَ...
ماضی مجهول:	أُكْرِمَ	أُكْرِمَا	أُكْرِمُوا...
مضارع مجهول:	يُكْرِمُ	يُكْرِمَانِ	يُكْرِمُونَ...
امر معلوم:	لِيُكْرِمِ	لِيُكْرِمَا	لِيُكْرِمُوا... أَكْرِمِ أَكْرِمَا أَكْرِمُوا...
امر مجهول:	لِيُكْرِمِ	لِيُكْرِمَا	لِيُكْرِمُوا...
مثال:	أَوْعَدَ	يُوعِدُ	أَبْعَادَ لِيُوعِدَ أَوْعِدْ...
اجوف:	أَقَامَ	يُقِيمُ	إِقَامَةَ لِيُقِيمَ أقيم...
مهموز الفاء وناقص:	آتَى	يُؤْتِي	إِيتَاءَ لِيُؤْتِيَ آتِ...

• توضیح: •

در مصدر اجوف باب افعال پس از اینکه عین الفعل بجهت قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک تاء در آخر آورده می شود: إقَامَ ← إقَامَةٌ وإِعْوَانُ ← إِعْوَانَةٌ و... ← إِعْوَانَةٌ و...

• یک مورد استثنائی •

«رَأَى» چون به باب افعال رود عین الفعل آن پس از نقل حرکتش بما قبل حذف می شود و در مصدر بجای عین الفعل محذوف یک تاء در آخر می آورند می گوئیم: أَرَى يُرَى إِرَاءَةً (إِرْعَاءِ ← إِرْعَاءٌ ← إِرْعَاءَةٌ).

• تبصره: •

ماده هائی مانند: «الحياة» و «المتعى» چون بیاب افعال روند فقط حکم معتلّ در مورد آنها جاری میشود و نه حکم مضاعف.

معانی باب افعال: باب افعال در ده معنای زیر بکار برده می شود:

۱- تَعْدِيه یعنی متعدی کردن فعل لازم مانند ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت)
 — أَذْهَبَ زَيْدٌ بَكْرًا (زید بکر را روانه کرد). ضَجَّكَ زَيْدٌ (زید خندید)
 — أَضْحَكَنِي زَيْدٌ (زید مرا خندانند). تعدیه معنای غالبی باب افعال است.

۲- دخول فاعل در وقت: و این در افعالی است که ماده آنها وقتی از اوقات باشد مانند: أَصْبَحَ زَيْدٌ (زید داخل صبح شد) و أَمْسَى بَكْرٌ (بکر داخل عصر شد)، فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸- روم).

۳- وصول وقت: یعنی وصول وقت ماده فعل برای فاعل مانند: أَخَصَدَ الزَّرْعُ (وقت حصاد زرع رسید) حصاد: درو، أَقْطَفَ الثَّمَرُ (وقت چیدن میوه رسید).

۴- مفعول را دارای صفتی یافتن: مانند: أَعْظَمْتُ اللَّهَ (خدا را با عظمت یافتم)، أَبْخَلْتُ فُلَانًا (فلانی را بخیل یافتم).

۵- واجدیت: یعنی دارای مبدأ فعل شدن فاعل یا دارای مبدأ فعل کردن مفعول مانند: أَعَدَّ الْبَعِيرُ (شتر دارای غده شد)، أَقْفَرَ الْبِلْدُ (شهر دارای قفار یعنی ویرانی شد)، أَرْكَبْتُ أَبِي (پدرم را دارای مرکب کردم)، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (سپس او را میراند و برایش قبر قرار داد) (۲۱- عبس).

۶- سلب: یعنی سلب مبدأ فعل از فاعل یا مفعول مانند: أَشْفَى الْمَرِيضُ (شفای مریض برطرف یعنی ممتنع شد) أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ (عجمه و ابهام کتاب را برطرف نمودم)^۱.

۷- تعریض: یعنی در معرض قرار دادن مثل أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید

۱- إجماع یعنی نقطه دار کردن نوشتار.

کتابش را در معرض بیع قرار داد).

۸ - مطاوعه: یعنی اثرپذیری و این عکس معنای تعدیه است مانند: كَبَّ زَيْدٌ الْإِنَاءَ (زید کاسه را واژگون کرد) ← أَكَبَّ الْإِنَاءُ (کاسه واژگون شد).

۹ - ضمة معنای ثلاثی مجرد: مانند نَشَطْتُ الْحَبْلَ (ریمان را گره زدم) ← أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ (گره ریمان را باز کردم)¹.

۱۰ - معنای ثلاثی مجرد: مانند قَالَ أَوْ أَقَالَ زَيْدٌ الْبَيْعَ (زید معامله را بهم زد).

توجه کنید: از باب افعال و دیگر ابوابی که در بیان معانی متعدّد بکار گرفته میشوند ممکن است در یک استعمال بیش از یک معنی استفاده شود مانند «أَعْظَمْتُ اللَّهَ» که هم مفید تعدیه است و هم مفعول را دارای صفتی یافتن.

* پرسش و تمرین *

- ۱ - امر حاضر معلوم باب افعال بر چه وزنی است؟ همزه آن چه حرکتی دارد؟ چرا؟
- ۲ - همزه بر چند قسم است و خاصیت هر کدام چیست؟ برای هر کدام پنج مثال از قرآن مجید بیاورید.
- ۳ - افعال زیر را به باب افعال ببرید. (هروقت گفته می شود فلان فعل را به فلان باب ببرید باید صیغه اول ماضی و صیغه اول مضارع و بعد مصدر آنرا ذکر کنید):
خَرَجَ، مَدَّ، وَعَدَّ، مَاتَ، رَأَى، حَيَّ.
- ۴ - از باب افعال افعال فوق، ماضی معلوم سه فعل اول، مضارع معلوم سه فعل دوم، مضارع مجهول سه فعل اول، ماضی مجهول سه فعل دوم، امر معلوم سه فعل دوم و امر مجهول سه فعل اول را صرف کنید.
- ۵ - در افعال زیر کدامیک از معانی باب افعال مراد است؟. أَحْسَنَ (نیکو کرد)، أَحْوَصَ النَّخْلُ (درخت خرما خوشه دار شد)، أَضْحَى زَيْدٌ (زید چاشت کرد)،

۱ - بعضی گفته اند «إِنْفَاق» نیز در همین معنی بکار رفته است.

أَجْمَعَ الْقَوْمَ (مردم جمع شدند)، أَرَدَفَ (پشت سرهم درآورد)، أَسَخَيْتُ زَيْدًا (زید را سخی یافتیم)، أَكْمَلَ (کامل کرد)، أَقَطَرَ الصَّائِمُ (روزه دار افطار کرد)، أَسْرَعَ (تند رفت)، أَثْمَرَ الشَّجَرَةُ (درخت میوه دار شد)، أَنْتَجَبَتِ الْفَرَسَةُ (ماده اسب زائید)، أَشْفَاكَ اللَّهُ عَسَلًا (خداوند عسل را برای تو شفا قرار دهد)، أَفْرَعْتُ زَيْدًا (بیم زید را برطرف کردم)، أَقْتَلْتَنِي (مرا در معرض قتل قرار دادی)، أَخْفَيْتُ أَمْرِي (کارم را پنهان کردم با توجه به خَفَيْتُ أَمْرِي)، فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْثَرْتَهُ (۳۱-یوسف)، أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزُّكَاةَ (۳-بقره)، آتَوْنِي زُبْرًا حَدِيدًا... أَفْرَغُ عَلَيْهِ قَطْرًا (۹۶-کهف)، فَسُبْحَانَ السَّلْوِ حِينَ تُسْمُونَ وَحِينَ تُصِيبُونَ... وَحِينَ تَنْظُرُونَ (۱۷ و ۱۸-روم)، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱-عس).

۶ - اعلالی إِرَاءَةٌ، إِسَاءَةٌ، إِحَاظَةٌ را بیان کنید.

فصل ۲ - باب تفعیل :

مانند صَرَفَ ← صَرَفٌ يُصَرِّفُ تَصْرِيفًا.

مصدر سالم این باب علاوه بر وزن تفعیل گاهی بر وزن فَعَال و گاهی بر وزن فِعَال و گاهی بر وزن تَفَعَّل و گاهی بر وزن تَفَعَّلَة می آید مانند سَلَّمَ يُسَلِّمُ تَسْلِيمًا و سَلَامًا، كَذَبَ يُكْذِبُ تَكْذِيبًا و كِذَابًا و كِذَابًا، كَرَّرَ يُكْرِرُ تَكْرِيرًا و تَكْرَارًا، كَرَّمَ يُكْرِمُ تَكْرِيمًا و تَكْرِيمَةً. مصدر مهموز اللّلام و ناقص این باب غالباً فقط بر وزن تَفَعَّلَة می آید مانند هَنَأَ يُهِنُّ تَهْنِئَةً، رَبَّى يُرَبِّي تَرْبِيَةً.

صرف بعضی قسمتهای باب تفعیل چنین است:

ماضی معلوم:	صَرَفَ	صَرَفًا	صَرَفُوا...
مضارع معلوم:	يُصَرِّفُ	يُصَرِّفَانِ	يُصَرِّفُونَ...
امر معلوم:	لِيُصَرِّفْ	لِيُصَرِّفَا	صَرِّفْ صَرِّفَا صَرِّفُوا...

ماضی مجهول:	صَرَّفَ	صَرَّفَا	صَرَّفُوا...
مضارع مجهول:	يُصَرِّفُ	يُصَرِّفَانِ	يُصَرِّفُونَ...
امر مجهول:	اِيصَرِّفْ	اِيصَرِّفَا	اِيصَرِّفُوا...
مضاعف:	مَدَّدَ	يُمَدِّدُ	تَمَدِّدِ لِيُمَدِّدْ... مَدَّدْ...
اجوف:	حَوَّلَ	يُحَوِّلُ	تَحْوِيلِ لِيُحَوِّلَ... حَوَّلَ...
لغيف:	وَصَّى	يُوصِي	تَوْصِيَّةِ لِيُوصِيَ... وَصَّ...

معانی باب تفعیل: باب تفعیل در هفت معنی بکار برده می شود:

- ۱- تعدیه مانند: فَرِحَ زَيْدٌ (زید خوشحال شد) ← فَرِحَ بَكَرٌ زَيْدًا (بکر زید را خوشحال کرد). تعدیه معنی غالبی باب تفعیل است.
- ۲- تکثیر یعنی دلالت بر کثرت و زیادی یا در خود فعل مانند: طَوَّفَ زَيْدٌ (زید بسیار طواف کرد) یا در فاعل مانند مَوَّتَ الْمَاءُ (چار پایان زیاده مردند) و یا در مفعول مانند غَلَّقْتُ الْأَبْوَابَ (همه درها را بستم).
- ۳- سلب یعنی سلب مبدأ فعل از مفعول مانند: قَشَّرْتُ الْبَيْضَةَ (تخم مرغ را پوست کردم)، جَلَّدْتُ الْجَزُورَ (پوست شتر را گوسفند را کردم).
- ۴- نسبت یعنی نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول مانند: وَحَدَّ اللَّهُ (خدا را یگانه دانست) عَدَّلْتُ زَيْدًا (به زید نسبت عدالت دادم) كَفَّرْتُ بَكَرًا (بکر را کافر شمردم، به او نسبت کفر دادم).
- ۵- تدریج: مانند: نَزَّلَ (بتدریج فرو فرستاد).
- ۶- ضد معنای باب افعال مانند: فَرَّطَ (کوتاهی کرد) ، که ضِدَّ أَفْرَطَ (زیاده روی کرد) می باشد.
- ۷- معنای ثلاثی مجرد مانند: زَالَ زَيْدٌ بَيْنَ الْقَوْمِ یا زَيْلَ بَيْنَهُمْ (زید میان جمعیت تفرقه انداخت).

• پرسش و تمرین •

- ۱ - ماضی و مضارع مصادر زیر را ذکر کنید: تَقْدِیْمَةٌ، تَجِیَّةٌ، تَهِیَّةٌ، كَلَامٌ، تَمْشَالٌ.
- ۲ - افعال زیر را به باب تفعیل ببرد: صَغُرَ، وَصِعَ، جَازَ، حَدَّ، یَسَرَ، سَمَا، وَفَى، حَوَى، اَدَّبَ.
- ۳ - ماضی معلوم فعل اول، ماضی مجهول فعل دوم، مضارع معلوم فعل سوم، مضارع مجهول فعل چهارم، امر معلوم فعل پنجم، امر مجهول فعل ششم، نهی معلوم فعل هفتم، مضارع معلوم مقرون به «لَنْ» فعل هشتم و مضارع مجهول مؤکد به نون ثقیله فعل نهم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.
- ۴ - در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفعیل منظور است؟: عَدَلَ (تعدیل کرد)، عَرَفَ (شناساند)، جَلَدَ الشَّاةَ (پوست گوسفند را کند)، صَدَّقَ (تصدیق کرد)، یُسَوِّی (برابر می کند)، قَسَمَ (تقسیم کرد)، قَدَّمَ (جلو انداخت)، قَدَّمَ (جلو افتاد)، كَثَّرَ (زیاد کرد)، نَظَّمَ (دسته کرد)، اَدَّبَ (ادب کرد)، قَرَّذَ البَعِیرَ (قراد - کنه - را از شتر جدا کرد)، یَذْبَحُونَ اَبْنَاءَهُمْ (۴۹-بقره)، قَطَّقْنَ اَبْدَانَهُنَّ (۳۱-یوسف).
- ۵ - سه فعل لازم را با باب تفعیل متعدی کنید.

فصل ۳ - باب مفاعله:

مانند: ضَرَبَ ضَارِبٌ مُضَارِبَةٌ وَضِرَابٌ.
 مصدر مثال یائی این باب فقط بر وزن مُفَاعَلَةٌ می آید مانند یَاسِرٌ یَاسِرٌ
 مُیَاسِرَةٌ ولی مصدر سایر اقسام غالباً علاوه بر مُفَاعَلَةٌ بر وزن فِعَالٌ نیز می آید،
 اینک صرف بعضی از قسمتهای آن:

ماضی معلوم: ضَارَبَ ضَارِبًا ضَارِبُونَ...
 مضارع معلوم: یُضَارِبُ یُضَارِبَانِ یُضَارِبُونَ...

امر معلوم:	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ
ماضي مجهول:	ضُرِبَ	ضُرِبَ	ضُرِبَ	ضُرِبَ	ضُرِبَ	ضُرِبَ	ضُرِبَ	ضُرِبَ	ضُرِبَ
مضارع مجهول:	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ
امر مجهول:	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ	يُضَارِبُ
مضاعف:	ضَارٌّ	يُضَارُّ	يُضَارُّ	يُضَارُّ	يُضَارُّ	يُضَارُّ	يُضَارُّ	يُضَارُّ	يُضَارُّ
									«ضَارٌّ ضَارٌّ ضَارٌّ» ...
مهموز:	آمَرَ	يُؤْمِرُ	يُؤْمِرُ	يُؤْمِرُ	يُؤْمِرُ	يُؤْمِرُ	يُؤْمِرُ	يُؤْمِرُ	يُؤْمِرُ
اجوف:	قَاوَمَ	يُقَاوِمُ	يُقَاوِمُ	يُقَاوِمُ	يُقَاوِمُ	يُقَاوِمُ	يُقَاوِمُ	يُقَاوِمُ	يُقَاوِمُ
لفيف:	سَاوَى	يُسَاوِي	يُسَاوِي	يُسَاوِي	يُسَاوِي	يُسَاوِي	يُسَاوِي	يُسَاوِي	يُسَاوِي

معانی باب مفاعله: معانی معروف این باب چهار معنی است:

۱ - مشارکت: یعنی بیان شرکت دو شخص یا دو چیز در فعل - یعنی هر دو هم فاعلند و هم مفعول - مانند ضَارِبَ زَيْدٌ بَكَرًا (زید با بکر زد و خورد کردند)، شَاعَرْتُ زَيْدًا (با زید مشاعره کردم). مشارکت معنی غالبی این باب است.

۲ - تعدیه: مانند بَعُدَ (دور شد) - بَاعَدْتُهُ (اورا دور کردم).

۳ - تکثیر: مانند نَاعَمَهُ اللَّهُ (خدا زیاده او نعمت داد).

۴ - معنای ثلاثی مجرد: مانند سَفَرَ زَيْدٌ یا سَافَرَ: زید مسافرت کرد.

غالباً چون فعلی از این باب به خداوند نسبت داده شود به همین معناست مانند: قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، عَافَاكَ اللَّهُ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُم.

۱ - در ماضی مجهول اجوف باب مفاعله مانند قُوِّمَ قاعدة ادغام جاری نمی شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

* پرشش و تمرین *

- ۱ - افعال زیر را به باب مفاعله ببرید: عَمِلَ، وَضَعَ، عَادَ، عَانَ، عَدَا، سَوَى.
- ۲ - معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم و امر فعل سوم را صرف کنید و نیز مضارع معلوم عَدَا را با لاء ناهیه و مضارع مجهول سَوَى را با نون تأکید ثقیله صرف کنید (در تمام این افعال صرف باب مفاعله آنها منظور است).
- ۳ - در افعال زیر کدامیک از معانی باب مفاعله منظور است: بَارَكَ اللَّهُ (خدا زیاد کند)، صَافَحَ زَيْدٌ بَنَكْرًا (زید با بکر مصافحه کرد)، شَاهَدَتُ الْحَرْبَ (در جنگ حاضر شدم)، عَاتَيْنِ زَيْدٌ (زید دید)، صَالَحَ سَعِيدٌ زَيْدًا (سعید با زید مصالحه کرد)، فاستبشروا ببيكم الذي بایعتم به (التوبة - ۱۱۱)، «إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ (الفتح - ۱۰)، سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ (آل عمران - ۱۳۳).

فصل ۴ - باب افعال:

مانند: كَسَبَ ← اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِسَابًا.

باب افعال دارای هفت قاعده خصوصی است:

- ۱ - هرگاه فاء الفعل این باب صاد یا ضاد یا طاء یا ظاء باشد تاء باب به طاء تبدیل می گردد مانند صَبَرَ ← اِضْطَبَرَ، ضَرَبَ ← اِضْطَرَبَ، طَرَدَ ← اِطْرَدَ، ظَلَمَ ← اِظْلَمَ. در مورد اخیر اِظْلَمَ و اِطْلَمَ نیز طبق قاعده ادغام جایز است.
- ۲ - هرگاه فاء الفعل دال یا ذال یا زاء باشد تاء باب به دال تبدیل می شود مانند: دَرَكَ ← اِدْرَكَ، ذَكَرَ ← اِدْكَرَ، زَجَرَ ← اِزْجَرَ. در دو مورد اخیر نیز ادغام جایز است یعنی می توان گفت: اِدْكَرَ و اِدْكَرَ و اِزْجَرَ (اِدْجَرَ استعمال نشده است).
- ۳ - هرگاه فاء الفعل حرف عله باشد به تاء تبدیل شده سپس در تاء باب

ادغام می شود مانند وَحَدَّ ← اِتَّحَدَّ، يَسَرَ ← اِتَّسَرَ (در مورد اخیر اِتَّسَرَ نیز جائز است).

۴ - قاعده تخفیف همزه غالباً در مهموز الفاء این باب جاری نمی شود مانند اِنْتَمَنَ، اِنْتَمَّ و... بخلاف اَخَذَ ← اِنْتَحَذَ ← اِيْتَحَذَ ← اِنْتَحَذَ.

۵ - چنانچه فاء الفعل ثاء باشد ثاء باب به ثاء تبدیل سپس قاعده ادغام جاری می شود مانند ثَارَ ← اِثَارَ (انتقام خون کشته را گرفت).

۶ - هرگاه عین الفعل این باب یکی از ۱۲ حرف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد جائز است ثاء باب را از جنس عین الفعل نموده و در آن ادغام نماییم سپس فاء الفعل را مفتوح یا مکسور کنیم (مفتوح، بنابر قاعده ادغام و مکسور، بنابر قاعده التقاء ساکنین)، و چون از همزه باب مستغنی می شویم آنرا بیاندازیم مانند: اِخْتَصَمَ ← اِخْصَمَ ← اِخْصَمَ (بفتح خاء و کسر آن) ← خَصَمَ (بفتح خاء و کسر آن)، يَهْتَدِي ← يَهْدِي^۱.

۷ - در اجوف باب افتعال اگر به معنی مشارکت باشد قاعده هشتم اعمال جاری نمیشود مانند «اِرْذَوَجَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَاعْتَوْنَا» بخلاف اِعْتَادَ وَ اِخْتَارَ و امثال آن.

صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است:

مضاعف: اِمْتَدَّ يَمْتَدُّ اِمْتَدَّاد «لِيَمْتَدَّ لِيَمْتَدَّ» ... «اِمْتَدُّ اِمْتَدُّ اِمْتَدُّ» ...

اجوف: اِعْتَادَ يَعْتَادُ اِعْتِيَادُ^۲ لِيَعْتَدَ اِعْتَدَ ...

۱ - گفته اند همزه ای که در اول بابهای مزید فیه - باستانی باب افعال - وجود دارد برای دفع ابتدا به ساکن است. ولذا همزه وصل است و در درج کلام ساقط می شود.

۲ - اِعْتَادُ، اِعْتِيَادُ و امثال آن بر طبق قاعده ۲ خصوصی اجوف می باشد.

نافع: **إِرْتَضَى** يَرْتَضِي **إِرْتِضَاءً** لِيَرْتَضِيَ **إِرْتِضًا**.

معانی باب افتعال: این باب به شش معنی می آید:

۱ - **مطاوعه:** یعنی اثرپذیری مانند **جَمَعْتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا** (مردم را جمع کردم پس جمع شدند). البته چنانکه از مثال معلوم است فاعل این باب - در این معنی - مفعول ثلاثی مجرد است. **مطاوعه** معنی غالبی این باب می باشد.

۲ - **مشارکت:** مانند **إِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ** (زید و بکر باهم دشمنی کردند).

۳ - **اتخاذ:** یعنی فراهم آوردن و تهیه کردن مبدأ فعل مانند: **إِحْتَطَبَ زَيْدٌ وَاخْتَبَرَ وَاشْتَوَى** (زید هیزم تهیه کرد و نان پخت و کباب درست کرد).

۴ - **طلب:** یعنی خواستن مبدأ فعل از مفعول مانند **إِكْتَدَى زَيْدٌ بَكْرًا** (زید از بکر خواست که کوشش کند).

۵ - **کوشش:** مانند **إِكْتَسَبْتُ الْمَالَ** (با کوشش، مال بدست آوردم).

۶ - **معنای ثلاثی مجرد:** مانند **جَذَبْتُ** یا **اجْتَذَبْتُ** **رِدَاءَ زَيْدٍ** (عبای زید را کشیدم).

*** پرسش و تمرین ***

- ۱ - افعال زیر را به باب افتعال ببرد: **كَسَبَ، حَوَى، وَسِعَ، غَابَ، عَادَ، رَضِيَ، وَقَى، دَرَسَ، زَوَّجَ، ذَلَّقَ، مَدَّ، عَدَّ، زَحَمَ، صَغَّ، صَجَعُ، صَادَ، صَفَأَ، ظَلَبَ، ظَانَ، دَخَرَ، دَعَا، أَيْكَ، أَيْقَ، أَكَلَى، أَوَى، أَلَى، أَمَّ، وَهَمَّ، وَصَلَ.**
- ۲ - در افعال زیر کدامیک از معانی باب افتعال منظور است: **اجْتَمَعَ الْقَوْمُ** (مردم

۱ - اعلال **إِرْتِضَاءً** و امثال آن بر طبق قاعده ای است که در مقدمه ثلاثی مزید گذشت.

جمع شدند)، اِخْتَصَمَ الْجُنْدُ (لشکر باهم نزاع کردند)، اِكْتَحَلَتِ الْفَتَاةُ (دختر سرمه کشید)، اِضْطَادَ زَيْدٌ (زید شکار کرد)، اِقْتَسَمَ (تقسیم شد)، اِقْتَدَى (طلب قرب کرد)، اِجْتَوَزَ الْاِخْوَانَ (برادرها کنار هم جمع شدند)، اِخْتَاظَ (احتیاط نمود)، اِكْتَرَى (درخواست کرایه کرد)، وَ اِضْطَنَعْتُكَ اِنْتَفَسِي (۱۱-۱۱) فَلَا اِقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱-۱۱). اِنْ تَنَّتْهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ (۱۱-۱۱)، اِنْ يَتَّخِذُوْنَكَ اِلَّا هُرُوْا (۳۶-۳۶).

فصل ۵- باب انفعال:

مانند صَرَفَ — اِنصَرَفَ يَتَصَرَفُ اِنصِرَاف.

خصوصیت باب انفعال این است که افعال خارجی یعنی افعالی که اثر خارجی و ظاهری دارند به آن برده می شوند نه افعالی مانند عَلِمَ وَ ظَنَّ و امثال آن، این باب همیشه لازم است و متعدی ندارد.
معنای باب انفعال فقط مطاوعه است مانند صَرَفْتُهُ فَاِنصَرَفَ، قَسَمْتُهُ فَاِنقَسَمَ، كَسَرْتُهُ فَاِنكَسَرَ و...

* تمرین *

افعال زیر را به باب انفعال برده معنی نمائید: غَلَقَ (بست)، عَقَّلَ (تعطیل کرد)، غَدِمَ (نابود کرد)، هَدَمَ (خراب کرد)، صَرَفَ (گردانید)، طَلَقَ (آزاد کرد)، عَرَفَ (دانست)، فَكَّرَ (فکر کرد)، يَقِنَ (یقین کرد)، قَسَمَ (تقسیم کرد)، شَقَّ (شکافت)، سَمِعَ (شنید)، سَدَّ (بست).

فصل ۶- باب تفعل:

مانند صَرَفَ — تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّف.

در باب تفعل چهار قاعده خصوصی جاری می شود.

۱- در مضارع معلوم از صیغه های ۴ و ۵ غائب و شش صیغه مخاطب که دو تاء در اول صیغه جمع می شود جائز است تاء دوم^۱ را که تاء باب است بیاندازیم مثلاً تَتَصَرَّفُ — تَصَرَّفُ، تَتَصَرَّفَانِ — تَصَرَّفَانِ و همینطور...

۲- هرگاه فاء الفعل این باب یکی از دوازده حرف «ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ» باشد جائز است که تاء باب را همجنس فاء الفعل نموده در آن ادغام نماییم، و در مواردی که لازمه این عمل سکون اول کلمه است چون ابتداء به ساکن مُحال یا مشکل است، همزه وصل مکسوری در اول کلمه درمی آوریم بنابراین تَثَبَّتْ... — اِثْبَتَّ يَثْبُتُ اِثْبَتَّ لِيَثْبُتُ اِثْبَتَّ، تَتَّبَع... — اِتَّبَعَ يَتَّبِعُ اِتَّبَعَ لِيَتَّبِعُ اِتَّبَعَ، تَدَثَّر... — اِدْثَرَّ يَدْثُرُ اِدْثَرَّ، لِيَدْثُرُ اِدْثَرَّ.

و از این قبیل است: أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا، مَا يَدَّكُرُ، وَازْتَبَّتْ، لَا يَسْمَعُونَ، يَشْفَقُ، فَأَصْدَقَ، يَضْرَعُونَ، فَاطَّهَرُوا (قرآن مجید).

۳- در بعضی موارد چون فعل مضاعف به باب تفعل رود لام الفعل آن به یاء تبدیل می شود مانند: ظَنَّ — تَظَنَّ، تَظَنَّتْ — تَظَنَّتِي (تَظَنَّتِي) و از همین قبیل است تَسَرَّى وَتَصَدَّى.

۴- در مصدر ناقص واوی باب تَفَعَّلُ، واو لام الفعل قلب به یاء می شود و یاء ماقبل خود را مکسور می کند همچنانکه در مصدر ناقص یائی آن نیز یاء ماقبل خود را مکسور می نماید مانند: تَرَجُّو — تَرَجُّوْا — تَرَجُّوْا وَ تَوَلَّى — تَوَلَّى.

۱- اینکه محذوف، تاء دوم است قول سیبویه می باشد (شرح رضی بر شافیه ج ۳ ص ۲۹۰).

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مضارع:	تَخَلَّلَ	يَتَخَلَّلُ	تَخَلَّلَ	لِيَتَخَلَّلَ	تَخَلَّلَ ...
مثال:	تَوَهَّم	يَتَوَهَّمُ	تَوَهَّم	لِيَتَوَهَّم	تَوَهَّم ...!
ناقص:	تَعَدَى	يَتَعَدَى	تَعَدَى	لِيَتَعَدَى	تَعَدَى ...
لغیف:	تَوَلَّى	يَتَوَلَّى	تَوَلَّى	لِيَتَوَلَّى	تَوَلَّى ...

معانی باب تفعّل: باب تفعّل در نُه معنی زیر بکار برده می شود:

۱ - مطاوعه: مانند **أَدْبَتُهُ فَتَأَدَّبَ**. همانطور که از مثال معلوم است فاعل این باب در این معنی مفعول باب تفعیل است از این رو گفته می شود: «باب تفعّل برای مطاوعه باب تفعیل می باشد». مطاوعه معنای غالبی باب تفعّل است.

۲ - **تَكَلَّفَ**: یعنی بزحمت و مشقت کاری را بر خود تحمیل کردن مانند: **تَشَجَّعَ** (بزحمت از خود شجاعت نشان داد)، **تَحَلَّمَ** (بزحمت حلم را بر خود تحمیل کرد).

۳ - **اتخاذ**: به همان معنی که در باب افتعال گذشت مانند **تَوَسَّدَ** (متکا تهیه کرد)، **تَوَسَّدَ الْحَجَرَ** (سنگ را برای خود بالش قرار داد)، **تَبَتَّى زَيْدًا** (زید را بفرزندی گرفت).

۴ - **طلب**: یعنی خواستن معنای فعل مانند **تَعَجَّلْتُ الْأَمْرَ** (خواستم کار زود انجام گیرد)، **تَسَجَّرْتُ الْوَعْدَ** (وفای به وعده را خواستار شدم).

۵ - **تدریج**: مانند **تَجَرَّعَ الْمَاءَ** (آبرای جرعه جرعه نوشید)، **تَفَهَّمِ الْمَسْأَلَةَ** (مسأله را اندک اندک فهمید).

۱ - در «مثال» این باب چنانکه در تبصره قاعده هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاء للفعل طلب به الف نمی شود.

۶- نَجَّبَ: یعنی اجتناب کردن فاعل از معنای فعل مانند تَأْتَمُّم (از گناه دوری کرد)، تَذَمُّم (از مذمت کناره گرفت).

۷- صِرْوَرَت: یعنی به حالتی درآمدن مانند: تَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ (زن آیم — بی شوهر — شد).

۸- شکایت: مانند تَظَلَّمَ (از ظلم شکایت کرد).

۹- معنای ثلاثی مجرد: مانند: بَسَمَ یا تَبَسَّمَ (لبخند زد).

• پرسش و تمرین •

۱- افعال زیر را به باب تَفَعَّلْ ببرد: ذَرَجَ، سَطَحَ، شَرَفَ، صَدَرَ، ضَرَّ، ذَكَ، لَطَّ، لَعَّ، ثَبَّطَ، تَرَجَّ.

۲- افعال زیر را نیز به باب تَفَعَّلْ ببرد: يَسَّرَ، طَاعَ، حَالَ، صَبَا، وَقَى، رَوَى، جَزَأَ، وَلَّى.

۳- ماضی معلوم فعل اول، مضارع معلوم فعل دوم و سوم، امر معلوم فعل چهارم و پنجم، ماضی مجهول فعل ششم و هفتم و مضارع و امر مجهول فعل هشتم از افعال تمرین سابق را صرف کنید.

۴- کلمات زیر چه صیغه‌ای هستند از چه فعلی: اِذْرَجْ، يَصْدُرُ، اِطْوَعْ، اِزْكِيْ، لِيَزْجُ، تَصْدُرَانِ، تَصْرَفِينَ، اِصْرَرْنَا، اِثْرَحْنَ، فَاَنْتَ لَهٗ تَصْدِيْ، تَنْزِلُ الْمَلٰٓئِكَةُ، اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ.

۵- صَرَفَ و نَظَرَ را به باب تَفَعَّلْ برده و مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید.

۶- معنی باب تَفَعَّلْ را در افعال زیر بیان کنید: تَصَدَّقَ (صدقه داد)، تَعَلَّمَ (یاد گرفت)، طَلَبَ عِلْمَ كَرْدَ، تَكَسَّرَ (شکست)، تَصَرَّفَ (گردید)، تَلَحَّفَ (لحاف بسر کشید)، تَجَسَّمَ (مجسم شد)، تَغَيَّرَ (تغییر یافت)، تَخَلَّقُوا بِاٰخِلَاقِ اللّٰهِ (حدیث)، تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ (نهج البلاغه)، تَسَحَّرُوا فَاِنَّ فِي السُّحُوْرِ بَرَكَهٗ (نهج الفصاحة) اَلْتَدَلُّ لِلْحَقِّ اَقْرَبُ اِلَى الْعِزِّ مِنَ التَّعَرُّزِ بِالْبَاطِلِ (نهج الفصاحة)، فَاَنْتَ لَهٗ تَصْدِيْ (۶-مس)، تَنْزِلُ الْمَلٰٓئِكَةُ (۶-قدر)، فَمَا يَكُوْنُ لَكَ اَنْ تَتَكَبَّرَ فِيْهَا (۱۳-اعراف)، اِنْ جَاءَكُمُ فَاِسْقُ بِسَبِيْ قَتَبِيْنِ (۶-حجرات)، اَلَّذِيْ يُؤْتِيْ مَالَهٗ يَتَزَكَّى (۱۸-بن)، اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ (۳-يونس).

فصل ۷ - باب تفاعل :

مانند ضَرَبَ - تَضَارَبَ يَتَضَارَبُ تَضَارِبُ .

قواعد ۱ و ۲ و ۴ باب تفعل عیناً در باب تفاعل نیز جاری می شود. بنابراین:

الف) تَتَضَارَبُ - تَضَارِبُ، تَتَضَارَبَانِ - تَضَارِبَانِ و...

ب) تَتَابِعُ... - إِتَابِعُ يَتَابِعُ إِتَابِعُ لِيَتَابِعُ إِتَابِعُ، تَتَأَقِلُ... - إِتَأَقِلُ

يَتَأَقِلُ إِتَأَقِلُ لِيَتَأَقِلُ إِتَأَقِلُ و همینطور تَدَارِكُ، تَدَابِعُ، تَرَاوَرُ، تَسَارِعُ، تَشَاعَرَ، تَصَاعَدُ، تَضَارَعُ، تَطَابَقُ، تَطَاهَرُ.

ج) تَدَاعُو - تَدَاعَى، تَدَاعَى، تَوَالَى - تَوَالَى .

صرف بعضی از قسمتهای این باب چنین است:

مثال:	تَوَاعَدُ	يَتَوَاعَدُ	تَوَاعَدُ	لِيَتَوَاعَدُ	تَوَاعَدُوا...
اجوف:	تَعَاوَنَ	يَتَعَاوَنُ	تَعَاوَنَ	لِيَتَعَاوَنَ	تَعَاوَنُوا...
ناقص:	تَرَاضَى	يَتَرَاضَى	تَرَاضَى	لِيَتَرَاضَى	تَرَاضَ...
لغیف:	تَسَاوَى	يَتَسَاوَى	تَسَاوَى	لِيَتَسَاوَى	تَسَاوَوْا...
مجهول:	تُعَاوَنَ ^۲	يُعَاوَنُ	تُعَاوَنُ	لِيُعَاوَنُ	...

معانی باب تفاعل: این باب در پنج معنی بکار برده می شود:

۱ - مشارکت که معنای غالبی این باب است مانند: تَضَارَبَ زَيْدٌ وَعَمْرٌو.

۱ - در «مثال» این باب چنانکه در تبصره قاعده هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت فاء الفعل قلب به الف نمی شود.

۲ - در ماضی مجهول اجوف باب تفاعل قاعده ادغام جاری نمی شود چنانکه در بحث مضاعف گذشت.

نیمه: سه باب مفاعله، افتعال و تفاعل همانطور که گذشت می توانند در بیان مشارکت بکار روند با این فرق که بعد از باب مفاعله لازم است دو اسم ذکر شود یکی بصورت فاعل (مرفوع) و دیگری بصورت مفعول (منصوب). ولی در دو باب دیگر می توانیم یک اسم که دارای افرادی است بیاوریم مثلاً بگویم «إِخْتَصَمَ الْقَوْمُ» و «تَضَارَبَ الرَّجُلَانِ» و یا دو اسم که در این صورت هر دو بصورت فاعل خواهند بود مانند «إِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ»، «تَضَارَبَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ».

- ۲- مطاوعه: مانند بَاعَدْتُهُ فِتْبَاعَةً (او را دور کردم پس دور شد). باب تفاعل برای مطاوعه باب مفاعله است.
- ۳- تظاهر و تشبه: یعنی خود را به حالتی زدن مانند تَمَارَضَ (خود را به مریضی زد)، تَجَاهَلَ (خود را به نادانی زد).
- ۴- تدریج: مانند تَوَارَدَ الْقَوْمُ (جمعیت بتدریج وارد شدند).
- ۵- معنای ثلاثی مجرد: مانند تَعَالَى اللَّهُ که به معنی عَلَا است یعنی خدا بلند مرتبه است.

* پریش و تمرین *

- ۱- در باب تفاعل چه قواعدی جاری است بیان کنید.
- ۲- افعال زیر را به باب تفاعل برده مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید: عَهَدَ، وَلِيَ، عَانَ.
- ۳- افعال تمرین سابق را به باب تفاعل ببرید، از فعل اول مجهول ماضی و مضارع، از فعل دوم معلوم و مجهول امرو از فعل سوم مضارع معلوم را مؤکد به نون خفیه صرف کنید.
- ۴- افعال زیر را به باب تفاعل ببرید: تَرَكَ، تَقَفَ، دَرَسَ، ذَكَرَ، سَدَّ، شَرَطَ، صَدَفَ، ضَجِكَ، طَالَ، ظَلَفَ، رَاحَ، يَسَرَ، وَلِيَ، سَوَى، عَلَا.
- ۵- در افعال زیر کدامیک از معانی باب تفاعل مراد است: تَعَاَضَدْنَا

(همدستی کردیم)، تَبَاكَيْ (خود را به گریه زد)، تَسَاوَا (آندو با هم برابر شدند)، تَجَاهَرَا (اظهار کرد)، تَهَاجَمُوا (هجوم کردند)، تَعَاهَدُوا (با هم عهد بستند)، تَسَاقَطَ (بشدر بچ ساقط شد)، تَغَافَلَا (خود را به غفلت زد)، تَغَايَرَا (تغییر کرد)، لَا تَتَنَابَرُوا بِأَلْقَابِ (۱۱-عُجْرَات)، تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى (۲-مانند)، تَوَاضَعَا لِلْمُحْسِنِ إِلَيْكَ (نهج الصّاحه)، عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱-نباء).

فصل ۸ - باب افعال:

مانند: حُمِرَ ← إِخْمَرَ يَخْمُرُ إِخْمَارًا خصوصیت این باب اینست که غالباً در الوان و عیوب بکار میرود و همیشه لازم است. در بیان دو منظور از باب افعال استفاده می شود:

- ۱- دخول فاعل در مبدأ فعل که معنای غالبی آن است مانند إِشْوَدَّ اللَّيْلُ (شب، وارد سیاهی شد)، إِخْمَرَ الْبُشْرُ (خرمای نارس وارد قرمزی شد).
- ۲- مبالغه مانند إِخْمَرَ الْحَدِيدُ (آهن بسیار سرخ شد).
صرف بعضی از قسمتهای آن چنین است:

ماضی معلوم: إِخْمَرَ إِخْمَرًا إِخْمَرُوا إِخْمَرْتُ إِخْمَرْتُمْ إِخْمَرْنَا إِخْمَرْنَا إِخْمَرْتُمْ...
مضارع معلوم: يَخْمُرُ يَخْمُرَانِ يَخْمُرُونَ تَخْمُرُ تَخْمُرَانِ يَخْمُرْنَ...
امر معلوم: «لِيَخْمِرْ لِيَخْمِرَا لِيَخْمِرُوا...» «إِخْمِرْ إِخْمِرْ إِخْمِرْ...»
إِخْمِرْ إِخْمِرْ...

ماضی مجهول: أُخْمِرَ بِهِ أُخْمِرَ بِهِمَا أُخْمِرَ بِهِمْ...
مضارع مجهول: يُخْمَرُ بِهِ يُخْمَرُ بِهِمَا يُخْمَرُ بِهِمْ...

تمرین

- ۱ - حُمْرَةٌ، بَيَاضٌ و سَوَادٌ را به باب افعال برده معلوم و مجهول ماضی فعل اول و مضارع فعل دوم و امر فعل سوم را صرف کنید.
- ۲ - معنای باب افعال را در افعال زیر معین نمائید: اَقْطَرُ الثَّبْتَ (گیاه شروع به خشکیدن کرد)، اِغْمَزَ (یک چشمی شد)، تَخَضَّرَ الحَقْلَةُ فِي الرَّبِيعِ (در بهار باغچه سبز می شود)، اِخْوَلَ (لوچ شد)، يَضْفَرُ لَوْنُ زَيْدٍ (رنگ زید دارد زرد می شود)، يَوْمَ تَبْيَضُ وُجُوهُ و تَسْوَدُ وُجُوهُ (۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸). مَا قَامَ لِلَّذِينَ عَمُوا وَلَا اخْضَرُ لِلْآيْمَانِ عَمُودًا.
- (نهی البلاغة ۵۶-۵۷)

فصل ۹ - باب استفعال:

مانند خَرَجَ — اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْرَاجًا. باب استفعال قاعده

خصوصی ندارد و صرف اجمالی آن چنین است:

ماضی معلوم:	اِسْتَخْرَجَ	اِسْتَخْرَجَا	اِسْتَخْرَجُوا...
مضارع معلوم:	يَسْتَخْرِجُ	يَسْتَخْرِجَانِ	يَسْتَخْرِجُونَ...
امر معلوم:	اِسْتَخْرِجْ	اِسْتَخْرِجَا	اِسْتَخْرِجُوا... اِسْتَخْرِجْ اِسْتَخْرِجَا اِسْتَخْرِجُوا
ماضی مجهول:	اُسْتُخْرِجَ	اُسْتُخْرِجَا	اُسْتُخْرِجُوا...
مضارع مجهول:	يُسْتَخْرِجُ	يُسْتَخْرِجَانِ	يُسْتَخْرِجُونَ...
مضارع ناقص:	اِسْتَمَدَّ	يَسْتَمِدُّ	اِسْتَمَدَّادُ «لِيَسْتَمِدُّ لِيَسْتَمِدَّ لِيَسْتَمِدَّ»
مثال:	اِسْتَوْضَحَ	يَسْتَوْضِعُ	اِسْتِضَاحٌ لِيَسْتَوْضِعَ اِسْتَوْضِعْ... اِسْتَوْضِحْ...
اجزاف:	اِسْتَقَامَ	يَسْتَقِيمُ	اِسْتِقَامَةٌ لِيَسْتَقِيمَ اِسْتَقِيمْ... اِسْتَقِمْ...
ناقص:	اِسْتَقْتَى	يَسْتَقْتَى	اِسْتِقْتَاءٌ...

• توضیح: •

در مصدر اجوف باب استفعال — مانند باب افعال — پس از اینکه عین الفعل بجهت اجراء قواعد اعلال حذف شد بجای آن یک «تاء» در آخر آورده میشود مانند: **إِسْتَقْوَامٌ** — **إِسْتِقَامَةٌ**. و از همین قبیل است: استعاذه، استفادة، استحالة و...

• یک مورد استثنائی: •

مادة حَيِّي (حیا کرد) چون به باب استفعال رود می توان عین الفعل آن را پس از نقل حرکت آن به ماقبل انداخت و چنین صرف کرد: **إِسْتَحْيُ** **يَسْتَحْيُ** **إِسْتِحْيَاءٌ**.

معانی باب استفعال: باب استفعال دارای هفت معنی است:

۱ — طلب: که معنای غالبی این باب است مانند: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ** (از خدا طلب غفران می کنم)، **إِسْتَنْصَرَ** (طلب یاری کرد). باب استفعال در بیان این معنی متعدی است اگرچه از ثلاثی لازم باشد مانند **إِسْتَخْرَجْتُ الْمَعْدِنَ** (معدن را استخراج کردم).

۲ — تحول: مانند **إِسْتَحْجَرَ الطِّينُ** (گیل، سنگ شد).

۳ — مفعول را بر صفتی یافتن: مانند **إِسْتَعْظَمْتُ الأَمْرَ** (مطلب را بزرگ یافتم).

۴ — مفعول را به صفتی متصف کردن: مانند **إِسْتَخْلَفْتُ زَيْدًا** (زید را جانشین خود قرار دادم).

۵ — تکلف: مانند **إِسْتَجْرَأَ** (جرات را بر خود تحمیل کرد، بزحمت جرات نشان داد).

۶ — مطاوعه: مانند **أَرْخَتْ زَيْدًا فَاسْتَرَاخَ** (زید را راحت کردم پس او

راحت شد).

۷ - معنای ثلاثی مجرد: مانند قَرَّيَا إِسْتَقَرَّ (آرام گرفت).

----- * پرسش و تمرین * -----

- ۱ - افعال زیر را به باب استفعال ببرد: تَخَرَّجَ، مَدَّ، أَمِنَ، وَضَحَ، خَارَ، قَتَا، وَفَى، حَبَى، غَاثَ، جَازَهَ، حَالَ.
- ۲ - افعال تمرین سابق را به باب استفعال برده بدستور زیر صرف کنید: معلوم ماضی فعل اول، مضارع فعل دوم، امر فعل سوم، مجهول ماضی فعل چهارم، مضارع فعل پنجم، نهی فعل ششم و مضارع معلوم مؤکد به نون ثقیله فعل هفتم.
- ۳ - معنای باب استفعال را در افعال زیر معین کنید: إِسْتَمَرَّ (عبور کرد)، إِسْتَوَقَّ الْجَمَلُ (شتر نر، ماده شد)، إِسْتَجَازَ (اجازه خواست)، أَشْتَسَلَمْتُ لِلْمَوْتِ؟ (آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟)، إِسْتَوْحَشَ (وحشت کرد)، إِسْتَشْقَى (طلب سقایت کرد)، إِسْتَحْسَنَ زَيْدٌ خَالِدًا (زید خالد را نیکویافت)، وَ اسْتَفْشَوْا ثِيَابَهُمْ (۷-نوح). وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا (۶۱-مرد)، أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْنَى (۷-ملئق) فَمَا اسْتَكْأَنُوا لِرَبِّهِمْ (۷۸-مزنون). إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَفُونِي (۱۵۰-اعراف)، أَبِي وَ اسْتَكْبَرَا (۳-بقره).

فصل ۱۰ - باب افعیال:

مانند حُمْرَةٌ ← إِحْمَارٌ يَحْمَارُ إِحْمِيرًا.

خصوصیت این باب این است که غالباً در الوان و عیوب بکار می رود و همیشه لازم است. معنای این باب بیان تدریج و مبالغه است مانند إِحْمَارٌ الْحَدِيدُ (آهن تدریجاً بسیار سرخ شد)، صرف اجمالی آن:

ماضی معلوم: إِحْمَارٌ... إِحْمَارَزْنَ...
مضارع معلوم: يَحْمَارُ... يَحْمَارِرْنَ...

ماضی مجهول:	أُخْمِرَ بِهِ...
مضارع مجهول:	يُخْمَرُ بِهِ...
امر معلوم:	«لِيُخْمَرْ لِيُخْمَرْ»...
نهی:	«لَا يُخْمَرْ لِيُخْمَرْ»...

*** تمرین ***

شَهَبَ، ذَهَبَ، صَفَرُ، سَوَدَ را به باب افعیال برده ماضی معلوم و مجهول فعل اول، مضارع معلوم و مجهول فعل دوم و امر معلوم و مجهول فعل سوم و چهارم را صرف کنید.

فصل ۱۱ - ابواب غیر مشهور:

ابواب غیر مشهور که ۱۵ باب اند قاعده خصوصی ندارند و غالباً با تأکید و مبالغه معنای خود را بیان می کنند و همانطور که گذشت کمتر مورد استفاده قرار می گیرند لذا به ذکر اجمالی آنها اکتفا می شود:

۱ - باب فَوَعَلَةً (فَوَعَلَ يُفَوِّعِلُ فَوَعَلَةً) مانند حقل — حَوَقَلَ يُحَوِّقِلُ حَوَقَلَةً (پیر شدن).

۲ - باب فَيَعَلَةً (فَيَعَلَ يُفَيِّعِلُ فَيَعَلَةً) مانند شطن — شَيَطَنَ يُشَيِّطُنُ شَيَطَنَةً (شیطنت کردن).

۳ - باب فَعَنَلَةً (فَعَنَلَ يُفَعْنِلُ فَعَنَلَةً) مانند قلس — قَلَسَ يُقَلِّنِسُ قَلَسَةً (کلاه پوشاندن).

۴ - باب فَعَوَلَةً (فَعَوَلَ يُفَعْوِلُ فَعَوَلَةً) مانند جهر — جَهْوَرَ يُجَهْوِرُ جَهْوَرَةً (صدا بلند کردن).

۵- باب فَعَلَّلَ (فَعَلَّلَ يُفَعِّلُ فَعَلَّلَهُ) مانند شمل ← شَمَلٌ يُشَمِّلُ شَمَلَةً (تند رفتن).

۶- باب فَعَلَاةٌ (فَعَلَى يُفَعِّلُ فَعَلَاةً) مانند قلس ← قَلْسٌ يُقَلِّسُ قَلْسَاةً (کلاه پوشاندن).

۷- باب تَمَفَّلَ (تَمَفَّلَ يَتَمَفَّلُ تَمَفَّلًا) مانند رکز ← تَمَرَكُزٌ يَتَمَرَكُزُ تَمَرَكُزًا (ثابت شدن).

۸- باب تَفَوَّغَلَ (تَفَوَّغَلَ يَتَفَوَّغَلُ تَفَوَّغَلًا) مانند جرب ← تَجَوَّرَبٌ يَتَجَوَّرَبُ تَجَوَّرَبًا (جوراب پوشیدن).

۹- باب تَفَيَّغَلَ (تَفَيَّغَلَ يَتَفَيَّغَلُ تَفَيَّغَلًا) شطن ← تَشَيْطَنٌ يَتَشَيْطَنُ تَشَيْطَنًا (بدجنسی کردن).

۱۰- باب تَفَعَّلَلَ (تَفَعَّلَلَ يَتَفَعَّلَلُ تَفَعَّلَلًا) جلب ← تَجَلَّبَبٌ يَتَجَلَّبَبُ تَجَلَّبَبًا (لباس گشاد پوشیدن یا پوشاندن).

۱۱- باب تَفَعَّوَلٌ (تَفَعَّوَلٌ يَتَفَعَّوَلُ تَفَعَّوَلًا) مانند رهک ← تَرَهْوَكٌ يَتَرَهْوَكُ تَرَهْوَكًا (لرزان راه رفتن).

۱۲- باب إِفْعَلَّلَ (إِفْعَلَّلَ يُفَعِّلُ إِفْعَلَّلًا) مانند قعس ← إِفْعَنْسَسٌ يَفَعَّنِسُّ إِفْعَنْسَسًا (امتناع کردن و به عقب برگشتن).

۱۳- باب إِفْعَنَلَاءٌ (إِفْعَنَلَى يُفَعِّنُ إِفْعَنَلَاءً) مانند سلق ← إِسْلَنْقَى يَسْلَنْقَى إِسْلَنْقَاءً (به پشت خواباندن).

۱۴- باب إِفْعَوَالٌ (إِفْعَوَالٌ يَفَعَّوَلُ إِفْعَوَالًا) مانند جلز ← إِجْلَوَزٌ يَجْلَوُزُ إِجْلَوَازًا (بهم چسباندن).

۱۵- باب إِفْعِيْعَالٌ (إِفْعَوَعَلَ يَفَعَّوَعَلُ إِفْعِيْعَالًا) مانند حلا ← إِخْلَوَلَى يَخْلَوَلَى إِخْلِيْلَاءً (شیرین شدن).

ابواب غیر مشهور ۱۹۰

تبصره: در پنج باب: ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ قاعده اول باب تفعّل جاری می شود (مراجعه نمایید).

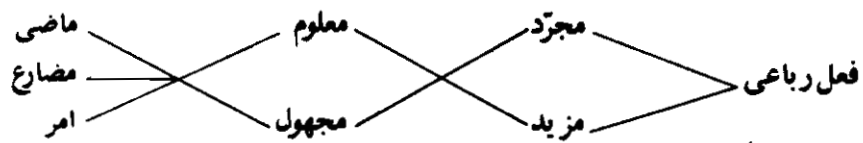
————— * پرسش * —————

- ۱ – از ابواب مشهور چه ابوابی برای تعدیه و چه ابوابی برای طلب و چه ابوابی برای تدریج بکار می روند؟
- ۲ – حرف مضارع (حروف مضارعه) در چه ابوابی از مشهور و غیر مشهور مضموم است؟ چرا؟ و در کدام مفتوح است؟ چرا؟

مبحث سوم

رباعی

مقدمه: تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:



قاعده ساختن هر قسمت و صیغه های هر کدام نیز همانطور است که گذشت (به مقدمه کتاب و اوائل مبحث ثلاثی مجرد و مقدمه مبحث ثلاثی مزید مراجعه نمایید) و نیز ماضی و مضارع رباعی مانند ماضی و مضارع ثلاثی است در حالات مختلف. رباعی مجرد دارای یک باب و رباعی مزید دارای سه باب است:

فصل ۱ - رباعی مجرد:

ماضی رباعی مجرد بر وزن فَعَلَّ، مضارع آن بر وزن يُفَعِّلُ و مصدر آن بر وزن فَعَّلَلَه است و گاهی (در بعضی افعال) بر وزن فَعَّلَلَ نیز می آید مانند دَخَرَجُ يُدَخِّرُجُ دَخَرَجَةٌ وَ دِخْرَاجٌ (غلطاندن).

ماضی مجهول:	دُخِرِجَ ...
مضارع مجهول:	يُدَخِّرُجُ ...
امر معلوم:	لِيُدَخِّرِجُ ... دَخِرِجْ ...
امر مجهول:	لِيُدَخِّرِجُ ...
نهی:	لَا يُدَخِّرِجُ ...
نهی:	لَا يُدَخِّرِجُ ...
ناکید:	يُدَخِّرِجَنَّ يُدَخِّرِجَانَّ يُدَخِّرِجُنَّ ... يُدَخِّرِجَنَّ يُدَخِّرِجُنَّ ...

* تمرین *

- ۱- اشتقاق قسمتهای مختلف فعل رباعی را بیان کنید.
- ۲- کلمات زیر یک قسمت از باب رباعی مجردند دو قسمت دیگر هر کدام را ذکر کنید: زَفَرَمَةٌ، يُزَخِرُفُ، صَحَّصَحَ، يُشَفِّقُ، شَرَّشَرَةٌ، زَخَلَفَهُ، دَأَدَأَ.
- ۳- باب زَلَزَلَ وَ زَخَزَحَ را ذکر نموده معلوم و مجهول ماضی فعل اول، مضارع و امر معلوم فعل دوم را صرف کنید.

فصل ۲ - رباعی مزید:

ابواب رباعی مزید از اینقرار است:

۱ - باب تَفَعَّلَ: تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعَّلَ مانند دَخَرَجَ — تَدَخَّرَجَ
يَتَدَخَّرَجُ تَدَخَّرَجُ لِيَتَدَخَّرَجَ تَدَخَّرَجُ. در این باب نیز قاعده اول باب تَفَعَّلَ جاری
می شود و نمونه قسمتهای مختلف آن از اینقرار است:

تَدَخَّرَجُ بِهِ ...	ماضی مجهول:
يَتَدَخَّرَجُ بِهِ ...	مضارع مجهول:
لِيَتَدَخَّرَجَ بِهِ ...	امر مجهول:
لَا يَتَدَخَّرَجُ ...	نهی:
هَلْ يَتَدَخَّرَجُ ...	استفهام:
يَتَدَخَّرَجَنَّ ... يَتَدَخَّرَجَنَّ ...	تأکید:

معنی این باب مطاوعه فَعَّلَلَ (رباعی مجرد) است.

۲ - باب إِفْعِنَلَالُ: إِفْعِنَلَلُ يَفْعِنَلَلُ إِفْعِنَلَالُ مانند حَرَجَمَ — إِحْرَجَمَ
يَحْرَجِمُ إِحْرَجِمُ لِيَحْرَجِمَ إِحْرَجِمُ.
ماضی مجهول: إِحْرَجِمَ بِهِ ...
مضارع مجهول: يُحْرَجِمُ بِهِ ...
امر مجهول: لِيُحْرَجِمَ بِهِ ...

معنی این باب نیز مطاوعه است، حَرَجَمَ (جمع کرد) ← إِخْرَنْجَمَ (جمع شد).

۳- باب إِفْعِلَال: إِفْعَلَلَّ يَفْعَلِلُّ إِفْعِلَالٌ مانند قُشْعِرِيَّة ← إِقْشَعْرُ
يُقْشَعِرُ إِقْشَعِرًا.

امر معلوم: «لِيُقْشَعِرْ لِيُقْشَعِرْ لِيُقْشَعِرْ» لِيُقْشَعِرًا... «إِقْشَعِرْ إِقْشَعِرْ إِقْشَعِرْ»
إِقْشَعِرًا...

ماضی مجهول: أَقْشَعِرَ بِهِ...

مضارع مجهول: يُقْشَعِرُ بِهِ...

امر مجهول: «لِيُقْشَعِرْ بِهِ لِيُقْشَعِرْ بِهِ لِيُقْشَعِرْ بِهِ»...

این باب مفید تأکید و مبالغه است.

* تمرین *

معلوم و مجهول ماضی، مضارع و امر تزلزل، إِخْرَنْجَمَ و إِقْشَعِرًا صرف کنید.

مبحث چهارم

فعل صنّاعی - فعل غیر متصرف اسم فعل

فصل ۱ - فعل صنّاعی:

فعل صنّاعی یا منحوت فعلی است که از اسم جامد غیر مصدر و یا از جمله اسمیه یا فعلیه بر وزن یکی از افعال ساخته می شود.

در قسم اول که از اسم جامد غیر مصدر ساخته می شود شرط است که حاوی جمیع حروف اصلی اسم باشد و غالباً بر وزن یکی از ابواب مزید فیه (ثلاثی یا رباعی) می آید مانند: أَصْبَحَ (صبح کرد)، أَمْسَى (داخل شب شد)، قَشَّرَهُ (پوستش را کند)، تَبَّتْ زَيْدًا (زید را به فرزندی گرفت)، أَغْدُ البَعِيرُ (شتر غده درآورد)، أَقْفَرَ البَلَدُ (شهر ویران شد)، دَرَعَهُ (به او زره پوشانید)، أَدْرَعُ وَإِدْرَعُ (زره پوشید)، دَرِعَ الفَرَسُ (اسب سرش سیاه و سایر

اعضایش سفید شد) ۱، سَاقَهُ وَتَسَيَّفَهُ (اورا با شمشیر زد)، سَايَقُوا وَتَسَايَقُوا (با شمشیر زد و خورد کردند)، اِخْتَبَرَ الخُبْزَ (نان پخت)، اِخْتَطَبَ (هیزم فراهم کرد)، يَبِأُ البَاءَ (بَاء را نوشت)، اِحْمَرَ (سرخ شد) و همینطور است: اِيْتَصَّ وَ اِسْوَدَّ وَ اِضْفَرَ، اِحْمَارًا (بتدریج سرخی اش شدید شد)، اِسْتَوَقَّ الْجَمَلُ (شتر نر، ماده شد)، فَلَفَلَ الطَّعَامَ (در غذا فلفل ریخت)، عَضَفَرَ الثَّوْبَ (لباس را به عَضْفُر رنگ آمیزی کرد)، اِفْشَعَرَ (اورا لرزه گرفت) و... و از همین قبیل است آیه شریفه «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ...» (۱۷-روم) و حدیث شریف: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ حَتّٰى يَكُوْنَ اَبَوَاهُ يَهُودًا يَهُدٰىهِ وَ يَنْصَرَانِيَهُ وَ يُمَجْسَانِيَهُ» (بخاری ج ۲ ص ۸۸).

و در قسم دوم که از جمله اسمیه یا فعلیه ساخته می شود شرط است که یک یا چند حرف از تمام یا اکثر کلمات آن جمله گرفته شود و حروف جمع آوری شده بصورت فعلی در آورده شود تا مضمون جمله را بیان نماید و غالباً بر وزن باب رباعی مجرد آورده می شود مانند: بَسْمَلٌ وَ حَمْدَلٌ وَ حَوْقَلٌ وَ حَسْبَلٌ وَ سَبْحَلٌ (گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ، حَسْبِيَ اللّٰهُ، سُبْحَانَ اللّٰهِ)، جَعْفَلٌ (گفت: جَعَلَنِي اللّٰهُ فِدَاكَ)، طَلَبَقٌ (گفت: اَطَالَ اللّٰهُ بَقَاءَكَ)، مَسَاهُ (باو گفت مَسَاكَ اللّٰهُ بِالْخَيْرِ) یعنی دعا کرد شبش به خیر باشد و...^۳

۱. این فعل از «دَرْعَاء» بمعنی سبی که ماهش نزدیک صبح طلوع می کند - شبهای ۱۶، ۱۷، ۱۸ هر ماه - گرفته شده است.

۲. بسیاری از افعال ثلاثی مزید - مشهور و غیر مشهور - از این قبیل است.

۳. زمخشری کلمه «بُعِثْتُ» در آیه شریفه «وَ اِذَا النُّفُوسُ بُعِثَتْ» (۴ - انفطار) را منحوت از «بُعِثْتُ وَ اُبْرِثْتُ اِنْبَاهَا» دانسته است.

فصل ۲ - فعل غیر متصرف:

آنچه تاکنون گذشت درباره فعل متصرف بود و فعل متصرف فعلی است که ماضی، مضارع و امر و تمام چهارده صیغه هر کدام از اینها را داشته باشد و فعلی را که چنین نباشد غیر متصرف گویند.

افعال غیر متصرف چهار دسته اند:

- ۱- آنهایی که امر ندارند.
- ۲- آنهایی که مضارع و امر ندارند.
- ۳- آنهایی که مضارع ندارند.
- ۴- آنهایی که ماضی و مضارع ندارند.

افعال دسته اول عبارتند از: زَالِ يَزَالُ، بَرِحَ يَبْرُحُ، فَتَى يَفْتُو، اِنْفَكَّ يَنْفَكُّ، كَادَ يَكَادُ، اَوْشَكَ يُوْشِكُ، طَفِقَ يَطْفُقُ.

چهار فعل اول بمعنی «قطع شد» می باشند و دائماً با اداة نفسی بکار برده می شوند و در نتیجه دوام و اتصال را می رسانند و دو فعل بعد، بمعنی «نزدیک شد» است و فعل اخیر بمعنی «شروع کرد» میباشد.

افعال دسته دوم عبارتند از: تَبَارَكَ (مقدس و منزّه است و این فعل فقط به خداوند متعال نسبت داده می شود)^۱، خَلَا عَدَا، حَاشَا (این سه فعل در استثناء بکار برده می شوند)، سَدَّ (سخت است)، طَالَ (دیر زمانی است)، كَثُرَ (زیاد است)، قَلَّ (نیست، کم است)^۲، لَيْسَ (نیست)، دَامَ (دوام یافت،

۱. از این فعل صیغه اول و هفتم ماضی بکار برده می شود.

۲. از هفت فعل اخیر فقط صیغه اول ماضی بکار برده می شود، و بعد از چهار فعل اخیر «ما» زائده بکار می برند.

این فعل همیشه بعد از «ما» ی و قتیة مصدریّه قرار می گیرد، عسی، بحری، إخْلَوْتُقَ (این سه فعل بمعنی «امید است» می باشند)، اَنْشَأَ، جَعَلَ، أَخَذَ، عَلِقَ (این چهار فعل بمعنی «شروع کرد» می باشند)، كَرَبَ (نزدیک شد) ^۱، بَسَسَ، سَاءَ (این دو فعل بمعنی «ناپسند است» می باشند و به آنها «فعل دَم» می گویند)، نَقَمَ ^۲، حَبَّ (این دو فعل بمعنی «پسندیده است» می باشند و به آنها «فعل مدح» می گویند) ^۳ و صیغه های عقود مانند: يَغْتُ وِإِشْتَرَيْتُ و... .

افعال دسته سوّم: افعال دسته سوم عبارتند از: «أَفْعَلَّ» و «أَفْعِلَّ» بعنوان دو وزن تعجب. وزن اول همیشه بعد از «ما» استفهامیّه و قبل از اسم منصوب قرار می گیرد و دوّمی قبل از باء جازه و اسم مجرور به آن. دو وزن فوق را در ترکیبی که گذشت، دو صیغه تعجب می گویند مثلاً: «مَا أَحْسَنَ زَيْدًا» یا «أَحْسِنُ بَزَيْدٍ» یعنی چقدر زید نیکو است! (از حُسن زید تعجب می کنم) ^۴.

تذکر: عین الفعل صیغه اول تعجب، اعلال و عین الفعل صیغه دوم، اعلال و ادغام نمی شود می گوئیم: مَا أَقْوَمَ زَيْدًا، أَقْوَمَ بَزَيْدٍ و أَغْزِيْبِهِ.

افعال دسته چهارم عبارتند از: تَعَالَى (بیا)، هَاتِ (بیاور) هَاءِ (بیاور)، هَاءِ (بگیر) ^۵، هَيَّ (بشتاب) ^۶، هَبَّ (فرض کن) ^۷.

۱. از ده فعل اخیر تمام صیغه های ماضی بکار برده می شود.

۲. از سه فعل اخیر دو صیغه ۱ و ۴ ماضی بکار برده می شود.

۳. از این فعل همین یک صیغه استعمال می شود و همیشه با کلمه «ذا» که بعد از آن می آید ترکیب می شود: «حَبَّذَا» (چه خوب است).

۴. از این دو وزن فقط صیغه ای که ذکر شد بکار برده می شود.

۵. از این چهار فعل فقط شش صیغه امر مخاطب بکار برده می شود. صرف هاءِ چنین است: هَاءِ هَانِيَا هَاوُوا —

هَانِيَا هَانِيَا هَانِيَا. و صرف هاءِ چنین: هَاءِ هَاوَمَا هَاوَمَ — هَاءِ هَاوَمَا هَاوُوا.

۶. از «هَيَّ» سه صیغه امر مخاطب مذکر بکار رفته است.

۷. از «هَبَّ» همین یک صیغه بکار برده شده است.

نبره: فعل غیر متصرف مبدأ اشتقاق (مصدر) ندارد.

فصل ۳ - اسم فعل:

اسم فعل کلمه‌ای است که دارای اثر و معنی فعل باشد ولی وزن یکی از افعال را نداشته باشد و یا اگر دارد بعضی از خواص اسم (مثلاً تنوین) را می‌پذیرد مانند هَيْهَاتِ وَصَيْهٍ.

اسماء افعال بر سه دسته‌اند:

دسته اول: آنهایی که بمعنی فعل ماضی هستند مانند: هَيْهَاتِ (دور

شد).

دسته دوم: آنهایی که بمعنی فعل مضارع‌اند مانند: أُفٍّ (بیزارم).

دسته سوم: آنهایی که بمعنی فعل امراند مانند: صَيْهٍ (ساکت شو).

اسم فعل با مبالغه معنای فعل مرادف خود را می‌فهماند. توضیح بیشتر

اسم فعل در بخش اسم خواهد آمد.

* برش و تمرین *

۱ - فعل صنّاعی یا منحوت چه فعلی است؟

۲ - برای قسم اول از دو قسم فعل صنّاعی بیست مثال از ابواب ثلاثی مزید ذکر کنید.

۳ - برای قسم دوم فعل صنّاعی پنج مثال ذکر کنید و بیان نماید از چه و چگونه گرفته شده است.

- ۴ — چه فعلی را متصرف و چه فعلی را غیر متصرف گویند و اقسام فعل غیر متصرف چیست؟
- ۵ — اسم فعل چیست و بر چند قسم است؟ برای هر کدام از اقسام آن سه مثال ذکر نموده معنی کنید.
- ۶ — می گویند «در فعل، تصرف بیش از اسم است» این جمله را توضیح دهید.
- ۷ — برای مباحث بخش اول نمودار گویایی رسم کنید.

القِسْمُ الثَّانِي

القِسْمُ الثَّانِي

الإِسْمُ

مُقَدِّمَةٌ

١ - تعريفُ الإِسْمِ: الإِسْمُ - كَمَا مَرَّ - مَا دَلَّ عَلَى مَعْنَى مُسْتَقِلٍّ،
غَيْرِ مُقْتَرِنٍ وَضِعاً بِزَمَانٍ. ١ فَإِنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِ أَى مَعْنَى قَائِمٍ بِتَفْسِيهِ سُمِّيَ «إِسْمٌ ذَاتٌ» أَوْ «إِسْمٌ عَيْنِيٌّ» كَزَيْدٍ وَكِتَابٍ وَضَارِبٍ وَإِنْ دَلَّ عَلَى حَدِيثِ أَى مَعْنَى
قَائِمٍ بِغَيْرِهِ سُمِّيَ «إِسْمٌ مَعْنَى» كَضَرْبٍ وَعَشْرَةٌ وَبَيَاضٌ.

٢ - أَجْنِبِيَّةُ الإِسْمِ: قَدْ مَرَّ أَنَّ لِإِسْمِ أَجْنِبِيَّةً ثَلَاثَةً: الثَّلَاثِيَّ وَالرُّبَاعِيَّ
وَالخُمَاسِيَّ وَكُلٌّ مِنْهَا مُجَرَّدٌ أَوْ مَزِيدٌ فِيهِ فَالْأقسامُ سِتَّةٌ:

١ . قد يفتقرُ معنى الاسمِ بزَمانٍ ولا يَكُونُ الاسمُ موضوعاً له وذلك نحو استمي الفاعلي والمفعول. (راجع شرح سيدعلی خان الكبير على الصمدية ص ٢٣).

٣ - تقسيمات الاسم: للاسم ستة تقسيمات إذ هو إما:

- ١) مصدر أو غير مصدر
- ٢) جامد أو مشتق
- ٣) مذكر أو مؤنث
- ٤) متصرف أو غير متصرف
- ٥) معرفة أو نكرة

٦) مغرب أو مبنى. والبحث عن كل في مبحث فمباحث الاسم ستة^١.
وله - بل لخصوص الاسم المعرب - تقسيم آخر باعتبار حرفه
الأخير إلى المنفصو والممدود والمنفوص والصحيح وشبه الصحيح نوردُه هنا
ليقله البحث فيه:

فالمفصو ما حتم بالياء ثابتة^٢ سواء كانت متقلبة كـ «عصا» و «فتى»
أو مزيدة للتانيث كـ «عظشى» أو للإلحاق كـ «أزطى»^٣ أو لغيرهما
كـ «موسى».

والممدود ما حتم بهمزة قبلها ألف زائدة^٤ سواء كانت الهمزة أصلية كـ
«قراء» أو متقلبة كـ «سما» و «بناء» أو مزيدة للتانيث كـ «حمراء» أو
لإلحاق كـ «حرباء» (اسم ذاتية) أو لغيرهما كـ «زكرياء».

والمنفوص ما حتم بسياء ثابتة مكسورة ما قبلها^٥ كـ «القاضى» و
«المنادى».

١. نبحث عن بعض الأقسام كالمغرب والمبنى قدر ما يرتبط بالصرف إذ لا يتبعى ترك التعرض لهذا
المقدار كما سظهر وموضع اشتفاء البحث عن مثلها، علم النحو.

٢. لا غير الثابتة كـ «رأيت زيدا» فى الوقف.

٣. للإلحاق بحث يأتى فى الخاتمة إنشاء الله تعالى.

٤. بخلاف ما حتم بهمزة قبلها ألف أصلية كالماء والذاء.

٥. بخلاف غير الثابتة نحو «قلت لأبى عبد الله» مثلا وبخلاف ما تم بحثها ما قبلها نحو ظنى وسعى.

وَالصَّحِيحُ مَا خُتِمَ بِحَرْفٍ صَحِيحٍ غَيْرِ الْهَمْزَةِ الَّتِي قَبْلَهَا أَلِفٌ زَائِدَةٌ نَحْوُ
«رَجُلٍ»، «مَرءٍ» وَ «مَرَأَةٍ».

وَشِبْهُ الصَّحِيحِ مَا خُتِمَ بِوَاوٍ أَوْ يَاءٍ سَاكِنٍ مَا قَبْلَهَا نَحْوُ «دَلُو» وَ «ظَبْيٍ». ثُمَّ
«الصَّحِيحُ» وَ «الْمَنْقُوصُ» هِيَهُنَا إِضْطِلَاحٌ خَاصٌّ غَيْرُهُمَا سَبَقَ فِي الْمَقْدَمَةِ
مِنْ تَقْسِيمِ الْكَلِمَةِ إِلَى الصَّحِيحِ وَالتَّاقِصِ وَ...

السؤال والتمرين*

- ١ - بَيِّنْ مَعْنَى الْإِسْمِ وَالْفَرْقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ قَسِيمَتَيْهِ: الْفِعْلِ وَالْحَرْفِ.
- ٢ - أَعْطِ لِكُلِّ مِنْ أَقْسَامِ الْإِسْمِ خَمْسَةَ أَثْبَلَةٍ.
- ٣ - بَيِّنْ أَتْيَةَ الْإِسْمِ وَالْفِعْلِ.
- ٤ - أَعْطِ ثَلَاثَةَ أَثْبَلَةٍ عَلَى كُلِّ مِنْ أَوْزَانِ الْإِسْمِ الثَّلَاثِيِّ وَمِثَالَيْنِ عَلَى كُلِّ مِنْ أَوْزَانِ
الرُّبَاعِيِّ وَمِثَالاً عَلَى كُلِّ مِنْ أَوْزَانِ الْخُمَاسِيِّ.
- ٥ - لِمَ لَمْ يُذَكَّرْ أَوْزَانُ الْإِسْمِ التَّمْرِيدِ فِيهِ؟
- ٦ - بَيِّنْ أَنْوَاعَ الْإِسْمِ الثَّلَاثِيِّ الْمَخْدُوفِ بَعْضُ أَصُولِهِ وَأَذْكُرْ مِثَالَيْنِ لِكُلِّ مِنْهَا.
- ٧ - مَا مَعْنَى تَقْسِيمَاتِ الْإِسْمِ السِّيَةِ؟ هَلْ يَتَأْتِي جَمِيعُهَا فِي اسْمٍ وَاحِدٍ أَوْ يَخْتَصُّ
كُلُّ اسْمٍ بِقِسْمٍ؟ بَيِّنْ ذَلِكَ.
- ٨ - عَرِّفْ عِلْمَ الصَّرْفِ وَمَوْضُوعَهُ كَيْ يَتَّضِحَ لَكَ إِجْمَالاً وَجْهَ ارْتِبَاطِ بَعْضِ
التَّقْسِيمَاتِ بِالصَّرْفِ لَا التَّحْوِ.
- ٩ - لِمَ أَلْحِقَ قِسْمُ الْإِسْمِ عَنِ الْفِعْلِ وَلَمْ لَا يُبْحَثُ فِي الصَّرْفِ عَنِ الْحَرْفِ؟
- ١٠ - عَرِّفْ كُلًّا مِنْ الصَّحِيحِ وَشِبْهِ الصَّحِيحِ وَالْمَقْصُورِ وَالْمَمْدُودِ وَالْمَنْقُوصِ وَأَضْرِبْ
لِكُلِّ خَمْسَةَ أَثْبَلَةٍ.

٤ - قَوَاعِدُ الْإِعْلَالِ الْخَاصَّةِ بِالْإِسْمِ:

هُنَاكَ قَوَاعِدُ لِإِعْلَالِ تَجْرِي فِي الْإِسْمِ خَاصَّةً، مِنْهَا:

(١) تَقْلُبُ الْوَاوُ وَالْيَاءُ هَمْزَةً فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ:

الْأَوَّلُ: فِيمَا إِذَا تَطَرَّقَتْ بَعْدَ أَلِفٍ زَائِدَةٍ نَحْوِ رِضَاوٍ - رِضَاءٍ،

إِجْرَاءٌ — إِجْرَاءٌ ١

الثَّانِي: فِيمَا إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ أَلِفِ «فَاعِلٍ» وَقُرُوعِهِ نَحْوُ قَاوِلٍ — قَائِلٍ، بَايِعٍ — بَائِعٍ.

الثَّالِثُ: فِي كُلِّ جَمْعٍ عَلَى «فَعَائِلٍ» وَشَبِيهِهِ^٢ بِأَحَدِ شَرْطَيْنِ: (١) فِيمَا إِذَا كَانَ الثَّالِثُ مِنْ حُرُوفِ مُفْرَدِهِ مَدَّزَائِدًا نَحْوَ عَجَاوِزٍ (جَمْعُ عَجُوزٍ) — عَجَائِيزٍ، فَرَايِدٍ (جَمْعُ فَرِيدَةٍ) — فَرَائِدٍ^٣ بِخِلَافِ «جَدَاوِلٍ» (جَمْعُ جَدَاوِلٍ) لِتَحْرِيكِ الْوَاوِ فِي الْمُفْرَدِ وَ«مَعَائِشٍ» (جَمْعُ مَعِيشَةٍ) لِعَدَمِ زِيَادَةِ الْمَدِّ فِي الْمُفْرَدِ. (٢) فِيمَا إِذَا وَقَعَ أَلْفُهُ (أَيُّ أَلِفِ الْجَمْعِ) بَيْنَ حَرْفَيْنِ عَلِيَّةٍ نَحْوُ أَوَاوِلٍ (جَمْعُ أَوَّلٍ) — أَوَائِلٍ، نَيْسَائِفٍ (جَمْعُ نَيْسَافٍ) — نَيْسَائِفٍ. وَكَذَلِكَ تُقَلَّبُ أَوْلَى الْوَاوِ فِي هَمْزَةٍ إِذَا اجْتَمَعَتَا فِي أَوَّلِ الْجَمْعِ نَحْوُ: وَوَاوِصِلٍ (جَمْعُ وَاصِلَةٍ) — أَوَاوِصِلٍ، وَوَاوِاقِيٍّ (جَمْعُ وَاقِيَةٍ) — أَوَاوِاقِيٍّ.

٢) تُقَلَّبُ الْوَاوُ بِيَاءً فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ:

الْأَوَّلُ: فِيمَا إِذَا اتَّصَلَتْ بِيَاءً فِي كَلِمَةٍ أَوْ مَا يُشَبِّهُ الْكَلِمَةَ وَكَانَ السَّابِقُ مِنْهُمَا سَاكِنًا غَيْرَ مُنْقَلِبٍ نَحْوَ الطَّوْطُوِيٍّ — الطَّيِّ سَيُّودٍ — سَيِّدٍ، مَرْمُومِيٍّ — مَرْمُومِيٍّ، ضَارِبُومِيٍّ — ضَارِبُومِيٍّ (ضَارِبُومِيٍّ) بِخِلَافِ نَحْوِ «رَازِيُونٍ» لِعَدَمِ الْإِتِّصَالِ وَنَحْوِ «أَبُو يَاسِرٍ» لِكُونِهِمَا فِي كَلِمَتَيْنِ وَنَحْوِ «طَوِيلٍ» وَ«غَيْسُورٍ» لِكُونِ السَّابِقِ مِنْهُمَا مُتَّحَرِّكًا وَنَحْوِ «دِيَوَانٍ» لِكُونِ السَّابِقِ مُنْقَلِبًا.^٤

١. وَلَا يُغَيَّرُ بِالْفِ التَّشْبِيهُ نَحْوَ كِسَاءٍ نَوْرِدَانٍ وَلَا بِالْقَاءِ — تَاءِ التَّأْنِيثِ — فِيمَا إِذَا كَانَتْ لِلتَّأْنِيثِ الْحَقِيقِي نَحْوُ سَقَاءَةٍ وَغَزَاءَةٍ بِخِلَافِ نَحْوِ سَخَاوَةٍ وَنَهَائَةٍ وَلَا بِيَاءِ التَّنْبِ نَحْوِ رَوَائِيٍّ وَنَهَائِيٍّ.
٢. الْمَرَادُ بِشَبِيهِ فَعَائِلٍ كُلُّ جَمْعٍ بَعْدَ أَلِفِ جَمِيعِهِ حُرُوفَانِ مُتَّحَرِّكَيْنِ نَحْوُ مَكَايِدِ (وَزْنُهُ مَفَاعِلٍ).
٣. وَهَكَذَا يُعَاقَلُ مَعَ أَلِفِ نَحْوِ رَسَائِلٍ — رَسَائِلٍ.
٤. دِيَوَانٌ أَصْلُهُ دِيَوَانٌ فُلِبَّتِ الْوَاوُ الْأُولَى بِيَاءٍ عَلَى غَيْرِ الْقِيَاسِ.

القانى: ما إذا وَقَعَتْ بَعْدَ كَسْرَةٍ وَقَبْلَ أَلِفٍ فِي مَوْضِعَيْنِ:
 أ: فِي مَصْدَرِ الْأَجْوْفِ بِشَرْطِ أَنْ يَكُونَ الْوَاوُ مُعْلَلًا فِي الْمَاضِي
 نَحْوِ قِيَامٍ — قِيَامٍ بِخِلَافِ لِيُؤَادِ.^١
 ب: فِي جَمْعِ الْأَسْمَاءِ مِنَ الْأَجْوْفِ بِشَرْطِ أَنْ يَكُونَ الْوَاوُ
 سَاكِنًا فِي الْمَفْرَدِ نَحْوِ دِيَارٍ (جَمْعُ دَارٍ) — دِيَارٍ، ثَوَابٍ (جَمْعُ ثَوْبٍ)
 — ثِيَابٍ، رِيَاضٍ (جَمْعُ رَوْضَةٍ) — رِيَاضٍ بِخِلَافِ نَحْوِ طَوَالٍ جَمْعُ
 طَوِيلٍ.

وَالثَّالِثُ مَا إِذَا تَطَرَّفَتْ فِي الْأَسْمِ الْمُعْرَبِ وَسَبَقَتْهَا ضَمَّةٌ نَحْوُ
 تَرَجُّوْ — تَرَجُّجِي (— تَرَجُّجِي)، تَدَاغُوْ — تَدَاغِي (— تَدَاغِي)، أَذْلُوْ (جَمْعُ
 دَلُوْ) — أَذْلِي (— أَذْلِي) بِخِلَافِ غَيْرِ الْمُتَطَرِّفِ نَحْوِ غَيْرِ أَوِ الْمُتَطَرِّفِ فِي
 الْفِعْلِ نَحْوِ يَدْعُوْ أَوْ فِي الْأَسْمِ الْمَبْنِيِّ نَحْوِ هُوَ أَوْ الْمَسْبُوقِ بِغَيْرِ الضَّمَّةِ نَحْوِ الْفَقْوِ
 (— أَلْفَقَا).

وَالرَّابِعُ مَا إِذَا وَقَعَتْ لِأَمَّا لِيَصِفَةَ عَلِيٍّ وَزَيْنِ فَعَلِيٍّ نَحْوِ دُنُوِيٍّ —
 دُنِيِيٍّ (— دُنِيَا)، عُلُوِيٍّ — عُلِيِيٍّ (— عُلِيَا) وَشَدَّ نَحْوِ قُضُوِيٍّ.

٣) تُقْلَبُ الْيَاءُ وَأَوْأُ إِذَا وَقَعَتْ لِأَمَّا لِيَمَوْضُوفٍ عَلِيٍّ وَزَيْنِ فَعَلِيٍّ نَحْوِ قُضُوِيٍّ
 — قُضُوِيٍّ، تَقِيِيٍّ — تَقُوِيٍّ وَشَدَّ نَحْوِ رِيَا (الرَّايِحَةُ).

٤) تُبَدَلُ الضَّمَّةُ قَبْلَ الْيَاءِ كَسْرَةً فِيمَا كَانَتِ الْيَاءُ غَيْرَ فَاءٍ (أَيَّ فَاءٍ
 الْفِعْلِ) نَحْوِ مَبِيْعٍ — مَبِيْعِيٍّ، مَرْمِيٍّ — مَرْمِيِيٍّ، تَرَجُّجِيٍّ — تَرَجُّجِيِيٍّ.

١. ومن ذلك قِيَامٌ مَصْدَرٌ قَاوِمٌ. وأما « قِيَامٌ » فهو مصدر قَامَ وقد سبق ذكر هذا القسم في القسم الأول.

الْمَبْعَثُ الْأَوَّلُ

الْمَصْدَرُ وَغَيْرُ الْمَصْدَرِ

مُقَدِّمَةٌ: الْمَصْدَرُ إِسْمٌ يَدُلُّ عَلَى حَدَثٍ - أَيْ فِعْلٍ - أَوْ حَالَةٍ نَحْوُ: «قَتَلَ» وَ «حَسَنَ» وَغَيْرِ الْمَصْدَرِ بِخِلَافِهِ نَحْوُ «قَلَمٌ» وَ «رَجُلٌ»، ثُمَّ الْمَصْدَرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: أَصْلِيٍّ وَمِيَّيٍّ وَصِنَاعِيٍّ هَاكَ الْبَحْثُ عَنْهَا فِي الْفُصُولِ الْآتِيَةِ.

الْفَصْلُ ١ - الْمَصْدَرُ الْأَصْلِيُّ:

وَهُوَ عَلَى نَوْعَيْنِ: مَصْدَرُ الْفِعْلِ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ وَمَصْدَرُ غَيْرِهِ مِنَ الْأَفْعَالِ.

أَيْفُ) مَصْدَرُ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ: لَا قِيَاسَ فِي وَزْنِ هَذَا الْمَصْدَرِ بَلْ هُوَ مَوْقُوفٌ عَلَى السَّمَاعِ نَعَمْ هُنَاكَ ضَوَائِظٌ غَالِبِيَّةٌ أَهْمُهَا:

١- فَعَلَ إِذَا كَانَ لِأَزْمًا فَمَصْدَرُهُ عَلَى فُعُولٍ نَحْوُ: جَلَسَ - جُلُوسٌ.

٢- فَعِلَ إِذَا كَانَ لِأَزْمًا فَمَصْدَرُهُ عَلَى فَعَلٍ نَحْوُ: قَرَحَ - قَرَحٌ.

۳۔ فَعَلٌ وَيَكُونُ لِأَزْمَاءٍ دَائِمًا مَمْدُودَةً عَلَى فُعُولَةٍ أَوْ فِعَالَةٍ أَوْ فِعْلٍ نَحْوِ: سَهَّلَ — سَهَّوْتُهُ، فَصَحَّ — فَصَّاحَهُ، كَرَّمَ — كَرَّمَهُ.

۴۔ فَعَلٌ وَفَعِيلٌ إِذَا كَانَا مُتَعَدِّيَيْنِ فَمَمْدُودُهُمَا عَلَى فَعْلٍ نَحْوِ: كَسَبَ — كَسَبَ، فَهَمَّ — فَهَمَّ^۱.

۵۔ الثَّلَاثِيُّ الْمُجَرَّدُ مُطْلَقًا إِذَا دَلَّ عَلَى دَاءٍ أَوْ مَرِيضٍ فَمَمْدُودُهُ عَلَى فِعَالٍ نَحْوِ: زَكَمَ — زُكِمَ، سَعَلَ — سُعِلَ.

۶۔ وَإِذَا دَلَّ عَلَى صَوْتٍ فَمَمْدُودُهُ عَلَى فِعَالٍ أَوْ فَعِيلٍ نَحْوِ: صَرَخَ — صُرِخَ، صَهَلَ — صَهِيلٌ.

۷۔ وَإِذَا دَلَّ عَلَى امْتِنَاعٍ وَمُخَالَفَةٍ فَمَمْدُودُهُ عَلَى فِعَالٍ نَحْوِ: أَبَى — إِبَاءً، نَفَرَ — نِفَارٌ.

۸۔ وَإِذَا دَلَّ عَلَى حِرْقَةٍ وَصَنْعَةٍ أَوْ إِمَارَةٍ وَحُكُومَةٍ فَمَمْدُودُهُ عَلَى فِعَالَةٍ نَحْوِ: تَجَرَ — تِجَارَةٌ، حَاكَ — حِيَاكَةٌ، أَمَرَ — إِمَارَةٌ، وَلَى — وِلَايَةٌ.

۹۔ وَإِذَا دَلَّ عَلَى لَوْنٍ فَمَمْدُودُهُ عَلَى فُعْلَةٍ نَحْوِ: حُمِرَ — حُمْرَةٌ.

۱۰۔ وَإِذَا دَلَّ عَلَى سَيْرٍ وَانْتِقَالٍ فَمَمْدُودُهُ عَلَى فَعِيلٍ نَحْوِ: رَحَلَ — رَحِيلٌ.

۱۱۔ وَإِذَا دَلَّ عَلَى اضْطِرَابٍ وَانْقِلَابٍ فَمَمْدُودُهُ عَلَى فِعْلَانِ نَحْوِ: جَالَ — جَوْلَانٌ، عَلَى — عَلَيَانٌ.

وَلَهُ أَوْزَانٌ لَا ضَابِطَ لَهَا وَدُونُكَ بَعْضُهَا: شُرِبَ، حِظُّ، كَذِبٌ، صِغَرٌ، هُدَى، رَحْمَةٌ، نِشْطَةٌ، نُذْرَةٌ، غَلْبَةٌ، سَرَقَةٌ، ذَهَابٌ، صِرَافٌ، سُؤَالٌ، قَبُولٌ، سُودْدٌ، زَهَادَةٌ، دِرَايَةٌ، بُعَايَةٌ، كِرَاهِيَةٌ، بَيْثُونَةٌ، حِرْمَانٌ، غُفْرَانٌ، تِلْقَاءٌ، جُبُورٌ...

(ب) مصدر غير الثلاثي المُجَرَّدُ: هُوَ قِيَاسِيٌّ كَمَا مَرَّفِي بَابِ الْفِعْلِ، فَقَدْ سَبَقَ أَنَّ لَهُ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمَزِيدِ فِيهِ خَمْسَةٌ وَعَشْرِينَ وَزْنًا هِيَ: إِفْعَالٌ، تَفْعِيلٌ، مُفَاعَلَةٌ إِلَى آخِرِهَا وَمِنَ الرَّبَاعِيِّ أَرْبَعَةٌ أَوْزَانٌ هِيَ: فَعْلَلَةٌ، تَفَعَّلٌ، إِفْعِلَالٌ، إِفْعِلَالٌ، وَأَنَّ لِبَعْضِ الْأَبْوَابِ مَصَادِرَ أُخْرَى غَيْرَ مَعْرُوفَةٍ أَوْ مَخْتَصَّةً بِبَعْضِ

۱. تتجه هذه الضوابط الأربع عند ما لم تنطبق على المورد الضوابط التالية.

الموارد كباب التّصعيلِ والمُفاعلةِ و الفعّلة فراجع إن شئت.

* السؤال والتمرين *

- ١- ما الفرقُ بين المصدر والفعل!
- ٢- أورد مصادير الأفعال التالية: قَعَدَ، حَضَرَ، عَمِلَ، غَرَبَ، سَمَحَ، بَرَدَ، ضَرَبَ، نَصَرَ، غَضِبَ، وَعَدَ، رَمَى، سَلَكَ (يُقَالُ سَلَكَ الْمَكَانَ أَيْ دَخَلَ فِيهِ وَ سَلَكَ الطَّرِيقَ أَيْ سَارَ فِيهِ)، حَرَبَ، عَدِمَ، قَلَبَ (قَلَبَهُ أَيْ حَوَّلَهُ عَنْ وَجْهِهِ)، نَعَسَ، عَطِشَ، حَمِدَ، شَهَقَ الجِمَارُ، خَارَ البَقْرُ، عَجَّ، ضَجَّ، نَعَقَ الغُرَابُ، بَكَى، فَرَّ، خَاطَ، زَرَعَ، ذَكَ، صَفَرَ، هَاجَ، فَارَ، طَارَ، حَمَى، مَاتَ، حَرَبَ، رَكَعَ، سَجَدَ، جَمَدَ، ذَارَ.
- ٣- أعطي ما تستطيع من المِثَالِ لمصادر الثلاثي المُجرّدِ وأذكر الوزنَ الغالبِيَّ مِنْهَا.
- ٤- أورد مصادير الأفعال التالية: أَجَارَ، آخَرَ، قَاتَلَ، سَاوَى، اِغْتَادَ، اِنْتَهَى، أَرَى، اِنْقَادَ، اِشْتَرَاكَ، اِنْبَصَرَ، كَرَّرَ، اِشْهَبَ، اَمَّنَ، اَذَى، اُوْعَدَ، قَاوَمَ، سَلَسَلَ، دَاوَأَ، تَرَلَزَنَ، اِخْرَجَنِمَ، اِفْشَعَرَ.

الفصل ٢ - المصدرُ الميميّ:

لِكُلِّ فِعْلٍ - ثلاثيٍّ أَوْرُ باعِيٍّ مُجَرَّدٍ أَوْ مَزِيدٍ فِيهِ - مَصْدَرٌ قِيَاسِيٌّ غَيْرُ مَسْبُوقٍ يُقَالُ لَهُ «المصدرُ الميميّ» لِزِيَادَةِ مِيمٍ فِي أَوَّلِهِ مُطْلَقًا وَهُوَ فِي الْمَعْنَى كَأَلَا صِلَى بِلَا فَرَقٍ. فَالْمَصْدَرُ الميميُّ مَصْدَرٌ فِي أَوَّلِهِ مِيمٌ زَائِدَةٌ زِيَادَةٌ قِيَاسِيَّةٌ نَحْوُ مَنْظَرٍ = نَظَرَ، مَحْمَدَةٌ = حَمَدَ.

وَأَمَّا وَزْنُهُ فَمِنْ الْفِعْلِ الثَّلَاثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلَى «مَفْعَلٍ» - غَالِبًا - إِلَّا إِذَا كَانَ مِثَالًا وَوَاوِيًّا مَحْدُوفًا فَأُوهُ فِي الْمَضَارِعِ فَيَكُونُ عَلَى «مَفْعِلٍ» نَحْوُ ضَرَبَ - مَضْرَبٌ، مَرَّ - مَمَرٌ، أَخَذَ - مَأْخَذٌ، قَالَ - مَقَالٌ، جَرَى - مَجْرَى، حَيَى - مَحْيَى، وَجَلَّ يُوْجَلُّ - مَوْجَلٌ، وَعَدَّ يَعُدُّ - مَوْعِدٌ. وَالْمُخَالَفُ لِذَلِكَ نِهَادٌ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ نَحْوُ زَادَ - مَزِيدٌ، بَاتَ - مَبِيتٌ، صَارَ - مَصِيرٌ، جَاءَ - مَجِيءٌ، حَاضَ - مَحِيضٌ. وَقَدْ تَرَادَتْ فِي آخِرِهِ نَحْوُ: سَأَلَ

— مسألة، حميد — مخيدة ومن ذلك: محبة، مودة، مغفرة، معرفة، مغيرة، معصية، معيشة و...

ومن غير الثلاثي المجرد على وزن مضارعه المجهول يجعل ميم مضمومة مكان حرفه المضارعة نحو: أكرم — مكرم، صرف — مصرف، قاتل — مقاتل، دخرج — مدخرج، تدخرج — متدخرج و...
تنبيه: يهيم شأن المصدر الميمي في الثلاثي المجرد ويكثر الإنفعال به لكونه قياسياً بخلاف مصدره الأصلي.

————— * السؤال والتمرين * —————

- ١ — عرّف المصدر الميمي وبيّن الفرق بينه وبين المصدر الأصلي.
- ٢ — إين المصدر الميمي مما يلي من الأفعال: دخل، خرج، ظهر، حضر، جلس، شرب، أوى، سعى، وقع، رضى، جرى، هلك، غصى، ودّ، اكتسب، استغنى، انقاد، اختار.

الفصل ٣ — المصدر الصناعي:

وهو كلمة لها معنى المصدر تصاغ من زيادة ياءٍ مُشدّدة وتاءٍ على آخر الاسم مُطلقاً نحو جاهل — جاهلية، عالم — عالمية، محصول — محصولية، حيوان — حيوانية، تبع — تبعية وتُحذف عند بناؤه ياء النسب من الاسم إن اشتمل عليها نحو: ايراني — ايرانية ويجرى في الاسم عند صوغ المصدر منه ما يجرى فيه لياء النسب — وسيأتي — فنحو: شية (بمعنى العلامة) — وشوية، صغرى — صغروية، بردى — بردية وهكذا...

————— * السؤال والتمرين * —————

- ١ — صيغ المصدر الصناعي مما يلي من الأسماء: متنّي، عرب، عصبى، زخمن، رؤف، فوق، تحت، قبل، بعد، ليل، قوم، صغرى، كبرى، أشد، مظلوم، صادق.
- ٢ — ما الفرق بين المصدر الصناعي والمصدر الميمي. وما الفرق بينه وبين الأصلي.

الفصل ٤ - المصدر المجهول:

المصدر - مطلقاً - قد يكون مصدرًا لفعليه المعلوم فينسب إلى الفاعل ويقال له «المصدر المعلوم» نحو «ضرب زيد بكرًا ضربًا» و «قتل اللص صاحب الدار فليقتل لقتله» وقد يكون مصدرًا لفعليه المجهول فينسب إلى النائب عن الفاعل ويقال له «المصدر المجهول» نحو «ضرب بكرًا ضربًا» وقوله عليه السلام «وقتلًا في سبيلك فوق لنا» ومن ذلك قوله: إن يقتلوك فإن قتلك لم يكن * عارًا عليك ورُب قتل عارٌ هذا وقد ظهر أن المعلوم والمجهول من المصدر يتشابهان لفظًا ويختلفان في المعنى والإستعمال.

وقد يكون المصدر بمعنى اسم المفعول كـ «كتاب» بمعنى مكتوب ومن ذلك قوله عليه السلام في الدعاء: «والخلق كلهم عيالك».

* السؤال *

ما الفرق بين المصدر المعلوم والمصدر المجهول وما المُمَيِّزُ بينهما؟

الفصل ٥ - اسم المصدر:

وهو كلمة تدل على الحاصل من معنى المصدر ونتيجته نحو: الحُب، البُغْض، الغُسل، المشى، الهدنة... ولا قياس في وزنه بل قد يكون مُوازناً للمصدر نحو الحُب والمشى وقد يكون مغايراً له نحو البُغْض والغُسل فإن مصدرَيْهما البُغْض والغُسل. وليس لكل فعل اسم المصدر بل صوغه أيضاً سماعي.

• التمرين •

بتين معنى اسم المصدر وأعطِ عشرة أمثلة عليه. ولومن الفارسيّة—

الفصل ٦ — المرّة والنوع:

قد يُذكر مصدرٌ بعد فعلٍ لبيان أن الفعلَ لم يقع إلا مرّةً واحدةً أو لبيان نوع الفعل و كَيْفِيَّةِ وَقُوعِهِ.

فالأوّلُ يُبنى مِنَ الثَّلَاثِيّ المُجَرَّدِ عَلَى «فَعَلَّة» نحو: ضَرَبَهُ ضَرْبَةً— أى مرّةً— وَمِنْ غَيْرِهِ عَلَى الْمَصْدَرِ الْأَصْلِيِّ بِإِزَادَةِ تَاءٍ فِي آخِرِهِ نَحْو: أَكْرَمْتُهُ إِكْرَامَةً. والثَّانِي يَأْتِي مِنَ الثَّلَاثِيّ المُجَرَّدِ عَلَى «فِعْلَلَة» وَمِنْ غَيْرِهِ عَلَى الْمَصْدَرِ الْأَصْلِيِّ بِإِزَادَةِ تَاءٍ فِي آخِرِهِ وَيَلْزَمُهُ الْإِضَافَةُ نَحْو: جَلَسْتُ جَلْسَةً الْأَمِيرِ وَتَعَاضَلْنَا تَعَاضَلَةَ الْإِخْوَانِ. فَلَوْ كَانَ الْمَصْدَرُ الْأَصْلِيُّ مِنَ الثَّلَاثِيّ المُجَرَّدِ عَلَى فَعْلَلَة وَمِنْ غَيْرِهِ مَخْتِوماً بِنَاءٍ، أُخْتِيجَ فِي بَيَانِ الْمَرَّةِ بِقَيْدِ يُفِيدُ ذَلِكَ نَحْو: رَجِمْتُهُ رَجْمَةً وَاحِدَةً وَأَفَادَتِي إِفَادَةً وَاحِدَةً، وَأَمَّا فِي بَيَانِ النَّوعِ، فَالْإِضَافَةُ هِيَ الْمُبَيِّنَةُ فِي كُلِّ حَالٍ. هَذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي الْمَصْدَرِ وَأَمَّا غَيْرُ الْمَصْدَرِ فَلَا يُبْحَثُ عَنْهُ بِعُنْوَانِهِ إِذْ لَيْسَ لَهُ حُكْمٌ مِنْ حَيْثُ هُوَ غَيْرُ الْمَصْدَرِ.

• التمرين •

صنغ المَرَّةَ والنُّوعَ مِنَ الْأَفْعَالِ الثَّلَاثِيَّةِ: قَرَأَ، كَتَبَ، مَشَى، نَامَ، دَرَسَ، تَصَافَحَ، إِشْتَرَحَ، قَاتَلَ، سَانَ عَادَ.

المبحث الثاني ألجامد والمشتق

مقدمة:

ألجامد ما لم يُؤخذ من غيره نحو: «رَجُل» و «دِرْهَم» والمُشتق ما أُخذ من كلمةٍ أُخرى نحو «عَالِم» و «مَعْلُوم» و «عَلِيم» المأخوذة من العِلْم.
ثمَّ ألجامد لا يَخْتَصُّ بِحُكْمٍ وَأَمَّا المُشتقُّ فَهُوَ عَلَى ثَمَانِيَةِ أَقْسَامٍ هِيَ: ١ - اسمُ الفاعل ٢ - اسمُ المفعول ٣ - الصِّفَةُ المُشَبَّهَةُ ٤ - اسمُ التَّفْضِيل ٥ - اسمُ المُبَالَغَةِ ٦ - اسمُ المَكَان ٧ - اسمُ الزَّمَان ٨ - اسمُ الآلَةِ.
كُلُّ هَذِهِ المُشْتَقَّات تُبْنَى مِنَ المُضَارِعِ وَالمُضَارِعُ مِنَ المَاضِي وَالمَاضِي مِنَ المَصْدَرِ فَفِي صَنُوعِ كُلِّ مِئْثَةٍ مِنَ المُضَارِعِ يُلَاحِظُ وَزْنُهُ - أَيْ وَزْنُ ذَاكَ المُشْتَقِّ - وَيُعْمَلُ عَلَى حَسْبِهِ.^١

الفصل ١ - اسمُ الفاعل:

اسمُ الفاعِلِ ما دَلَّ عَلَى ما صَدَرَ عَنْهُ فِعْلٌ او قَامَ بِهِ حَالَةً حُدُوثًا - لا

١. المراد من المصدر هنا مصدر الفعل المجرد وأما مصدر الفعل المزيد فيه فهو مشتق من فعله الماضي على المشهور كما سبق.

تَوَاماً— وَيُبْنَى مِنَ الْمُضَارِعِ الْمَعْلُومِ وَوَزْنُهُ مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمَجْرَدِ عَلَى «فَاعِلٍ»
 نحو ضَرَبَ يَضْرِبُ — ضَارِبٌ، عَلِيمٌ يَعْلَمُ — عَلِيمٌ. وَمِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ
 الْمُضَارِعِ الْمَعْلُومِ بِجَعْلِ مِيمٍ زَائِدَةٍ مَضْمُومَةٍ مَكَانَ حَرْفِهِ الْمُضَارِعَةِ وَكَسْرِ مَا قَبْلَ
 الْآخِرِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَكْسُوراً نَحْوَ أَكْرَمٍ يُكْرِمُ — مُكْرِمٌ، دَخَرَجٌ يُدْخِرُجُ —
 مُدْخِرِجٌ، إِخْرَجْتَجَمُ يَخْرُجْتَجُمُ — مُخْرَجْتَجِمٌ وَهَكَذَا...

ولإسم الفاعل سِتُّ صَبِيغٌ:

الأولى للمفرد المذكر وهي ما ذكر، نحو ضاربٌ ومكرمٌ...
 الثانية للمثنى المذكر، تؤخذ من الأولى بفتح اللام وزيادة ألفٍ وتونٍ
 مكسورة في آخرها نحو ضاربٌ — ضاربان.
 الثالثة للجمع المذكر، تؤخذ من الأولى بضم اللام والحقاق واو ساكنة
 ونونٍ مفتوحةٍ بآخرها نحو ضاربٌ — ضاربون.
 الرابعة للمفرد المؤنث، تؤخذ من الأولى بفتح اللام والحقاق تاءٍ مزبوطةٍ
 بآخرها نحو ضاربٌ — ضاربةٌ.

الخامسة للمثنى المؤنث، تؤخذ من الرابعة بفتح التاء والحقاق الفٍ ونونٍ
 مكسورةٍ بآخرها نحو ضاربةٌ — ضاربتان.
 السادسة للجمع المؤنث، تؤخذ من الرابعة بإسقاط التاء المزبوطة
 والحقاق ألفٍ وتاءٍ مبسوطةٍ بآخرها نحو ضاربةٌ — ضاربات.
 فتضريفه من ضَرَبَ يَضْرِبُ كذا: ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ
 ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ وَمِنْ أَكْرَمَ يُكْرِمُ كذا: مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ
 مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ وَهَكَذَا...

وَاعْلَمْ أَنَّ النُّونَ فِي التَّثْنِيَةِ وَالْجَمْعِ، عِوَضٌ عَنِ التَّنْوِينِ فِي الْمَفْرَدِ، وَ
 الْأَلِفُ وَالْوَاوُ فِيهِمَا عَلَامَتَانِ لِلتَّثْنِيَةِ وَالْجَمْعِ وَلَيْسَا بِضَمِيرَيْنِ لِأَنَّهُ يُبَدَّلُ عَنْهُمَا
 بِالْيَاءِ فِي حَالَتِي التَّنْصِبِ وَالْجَرَاعِلِي مَا سَوْفَ يَأْتِي.

تنبية في ضمائر اسم الفاعل: إسمُ الفاعلِ كِفعلِهِ المُشْتَقِ مِنْهُ يَسْتَنِدُ إِلَى الفَاعِلِ فَلابُدَّ لَهُ مِنْ فاعِلٍ وَهُوَ إمَّا ظاهِرٌ نَحْوُ: «أضاربُ زيدٌ» أو ضَمِيرٌ نَحْوُ: «زيدٌ ضاربٌ (هُوَ)» وفي جميع الصيغِ يَسْتَتِرُ الضَمِيرُ جَوَازاً. فَالْمُسْتَتِرُ فِي الصِّيغَةِ الْأُولَى: هُوَ أُو أَنْتَ أَوْ أَنَا عَلَى اخْتِلَافِ المَوَارِدِ وَفِي الثَّانِيَةِ هُمَا أَوْ أَنْتُمَا أَوْ نَحْنُ وَفِي الثَّالِثَةِ: هُمْ أَوْ أَنْتُمْ أَوْ نَحْنُ وَفِي الرَّابِعَةِ: هِيَ أَوْ أَنْتِ أَوْ أَنَا وَفِي الخَامِسَةِ: هُمَا أَوْ أَنْتُمَا أَوْ نَحْنُ وَفِي السَّادِسَةِ: هُنَّ أَوْ أَنْتُنَّ أَوْ نَحْنُ.

• السَّوَالُ وَالتَّمْرِينُ •

- ١- عَرِّفِ الجَامِدَ وَالمُشْتَقَّ.
- ٢- بَيِّنْ مَعْنَى اسْمِ الفَاعِلِ وَأَوْضِحْهُ فِي أُسْطَلُوهِ.
- ٣- هَلْ يَدُلُّ اسْمُ الفَاعِلِ عَلَى مَا تُفِيدُهُ صِيغَةُ المَجْهُولِ؟ وَلِمَ ذَلِكَ؟
- ٤- مَا هُوَ الْأَضْلُّ لِاسْمِ الفَاعِلِ وَكَيْفَ يُشْتَقُّ مِنْهُ؟
- ٥- صُنْعِ اسْمَ الفَاعِلِ مِنَ الْأَفْعَالِ الثَّالِثَةِ: يَأْكُلُ، يَشْرَبُ، يَسْأَلُ، يُوصِي، يُعَاهِدُ، يَمْشِي، يَضْرِبُ، يَقُومُ، يَبِيعُ، يَبْعُدُ، يَهْبُ، يَصِلُ، يَمِيلُ، يَسِيلُ، يَجُوزُ، يَسْلَمُ، يَخْتَارُ، يَسْتَخْرِجُ، يُسَلِّمُ، يَقْشَعِرُ، يَرْزَلُ، يَتْرَلُزُ.
- ٦- صَرِّفْ أَسْمَاءَ الفَاعِلِينَ الثَّالِثَةَ: عَالِمٌ، صَابِرٌ، قَائِدٌ، قَاضِيٌ، وَالِيٌ، صَانِعٌ، مُعْرِمٌ، مُجَاهِدٌ، مُخْتَارٌ، مُسْتَعْفِرٌ، مُرْتَلِّزٌ، مُخْمَارٌ، مُخَمَّرٌ.
- ٧- لِمَ لَا يَكُونُ لِاسْمِ الفَاعِلِ أَكْثَرُ مِنْ سِتِّ صِيغٍ وَلَا يَكُونُ كَالْفِعْلِ؟
- ٨- اذْكُرْ ضَمَائِرَ المُضَارِعِ وَاسْمَ الفَاعِلِ.
- ٩- مَا هُوَ الفَرْقُ بَيْنَ أَلِفِ يَضْرِبَانِ وَأَلِفِ ضَارِبَانِ مَثَلًا؟

الفصل ٢ - اسمُ المفعول:

إِسْمُ المَفْعُولِ مَا دَلَّ عَلَى مَا يَقَعُ عَلَيْهِ الفِعْلُ حُلُوثًا وَيُشْتَقُّ مِنَ المُضَارِعِ المَجْهُولِ. وَوَزْنُهُ مِنَ الثَّلَاثِيَةِ المُجَرَّدِ عَلَى «مَفْعُولٍ» نَحْوُ: ضَرِبْتُ يَضْرِبُ ←

مَضْرُوبٌ. وَمِنْ غَيْرِهِ يُؤْخَذُ مِنَ الْمَضَارِعِ الْمَجْهُولِ بِجَعْلِ مِيمٍ مضمومَةٍ مَكَانَ حَرْفِهِ
الْمُضَارَعَةِ نَحْو: يُكْرَمُ ← مُكْرَمٌ، يُدْخَرُجُ ← مُدْخَرَجٌ، يُخْرَجُجُمُ بِهِ ←
مُخْرَجَجُمُ بِهِ وَهَكَذَا...

وَحَيْثُ إِنَّ اسْمَ الْمَفْعُولِ يُبْنَى مِنَ الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ فَلَا مَحَالَةَ يُبْنَى مِنَ
الْمُتَعَدَى إِمَّا بِنَفْسِهِ أَوْ بِحَرْفِ الْجَرَ. فَإِنْ بُنِيَ مِنَ الْمُتَعَدَى بِنَفْسِهِ «كَضْرَبَ» وَ
«أَكْرَمَ» فَلَهُ سِتُّ صَيَغٍ بَعَيْنِ مَا مَرَفَى اسْمَ الْفَاعِلِ فِي صَوْنِ الصِّيغِ وَالْمَعْنَى
وَالضَّمَانِ. وَهَكَذَا يُصْرَفُ: مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبَةٌ مَضْرُوبَاتٌ
مَضْرُوبَاتٌ وَمِثْلُهُ مُكْرَمٌ وَغَيْرُهُ.

وَإِنْ بُنِيَ مِنَ الْمُتَعَدَى بِحَرْفِ الْجَرَ فَلَهُ أَرْبَعُ عَشْرَةَ صَيغَةً بَعَيْنِ مَا مَرَفَى
مَجْهُولِ الْمُتَعَدَى بِحَرْفِ الْجَرَ فَتَضْرِبُ اسْمَ الْمَفْعُولِ مِنْ «دُهِبَ بِهِ يُذْهَبُ بِهِ»
هَكَذَا.

مَذْهُوبٌ بِهِ مَذْهُوبٌ بِهِمَا مَذْهُوبٌ بِهِمْ إِلَى آخِرِهِ.
وَكَذَلِكَ: مُنْكَسَرٌ بِهِ مُنْكَسَرٌ بِهِمَا مُنْكَسَرٌ بِهِمْ إِلَى الْآخِرِ.

تَبِيهٌ: تَبَيَّنَ مِمَّا سَبَقَ أَنَّ فِي غَيْرِ الثَّلَاثِ الْمَجْرَدِ يَتَّحِدُ وَزْنَ اسْمِ الْمَفْعُولِ
مَعَ الْمَصْدَرِ الْمِيمِيِّ فَيُفْرَقُ بَيْنَهُمَا بِالْقَرِيْبَةِ.

تَبْصُرَةٌ: وَرَدَتْ صَيغٌ سَمَاعِيَّةٌ تُؤَدِّي مَا يُؤَدِّيهِ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَمِنْ ذَلِكَ
«فَعُولٌ» وَ «فَعِيلٌ» وَ «فِعَالٌ» نَحْوَ رَسُولٍ وَقَتِيلٍ وَالْه.

* السَّوَالُ وَالتَّمْرِينُ *

- ۱- مَا هُوَ أَضَلُّ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَكَيْفَ يُشْتَقُّ مِنْهُ؟
- ۲- هَلْ هُنَاكَ فَرْقٌ بَيْنَ اسْمِ الْفَاعِلِ وَاسْمِ الْمَفْعُولِ فِي عَدَدِ الصِّيغِ وَلَمْ ذَلِكَ؟

- ٣- تَبَيَّنَ صَمَائِرُ اسْمِ الْمَفْعُولِ الْمَصْبُوحِ مِنَ الْمُتَعَلِّقِ بِتَشْبِيهِهِ.
- ٤- صُغِيَ اسْمُ الْمَفْعُولِ مِنْ مَجْهُولٍ مَا يَلِي مِنَ الْأَفْعَالِ الْمَعْلُومَةِ: يَطْلِمُ، يَخْتَارُ، يَتَقَلَّبُ، يَدْخُلُ، يُخْرِجُ، يُسْتَخْرِجُ، يَكْسِبُ، يَكْتَسِبُ، يَأْكُلُ، يَمُوتُ، يَنَامُ، يَصْفُرُ، يَحْمَارُ.
- ٥- صَرَفَ أَسْمَاءَ الْمَفْعُولِينَ الْقَائِلَةَ: مَمْلُوحٌ، مَقْتُولٌ، مَمْرُورٌ بِهِ، مَفْشِيٌّ عَلَيْهِ، مُصْطَفَى، مُقْتَدَى بِهِ، مُلْعَى عَلَيْهِ، مُحْمَارٌ بِهِ، مُدْخَرَجٌ، مُحْرَجٌ فِيهِ.
- ٦- فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَتَّحِدُ وَزْنًا اسْمِي الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ؟

الفصل ٣ - الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ:

وهي ما دلَّ على صفةٍ وصاحبها وثبوت تلك الصفة له والغالب فيها أن تكون بمعنى الفاعل نحو كريم، شجاع... وكونها بمعنى المفعول نحو «عليل» قليل. والصفة المشبهة تُصاغ من الفعل اللازم فقط. فمن الثلاثي المجرد تأتي على «أفعل» بشرط أن يكون الفعلُ ذالاً على لَوْنٍ أَوْ عَيْبٍ أَوْ حِلْيَةٍ نَحْوِ حَمْرٍ ← أَحْمَرٌ، عَرَجٍ ← أَعْرَجٌ، بَلَجٍ ← أَبْلَجٌ وفي غير ذلك لا يقاس في وزنها بل تأتي على أوزان شتى سماعية نحو:

شريف، شجاع، جبان، سيّد، صعب، صلب، ذلول، بطل، صفر، نجس، غضبان، غزيان...

ومن غيره - غير الثلاثي - المجرد - تُصاغ على وزن اسم الفاعل من ذلك الفعل ويُرادُ به الثبوتُ نحو: مُتَقَطِّعٌ، مُعْتَدِلٌ، مُسْتَقِيمٌ..

تنبيه: قد تأتي الصفة المشبهة من الثلاثي المجرد أيضاً على وزن اسم الفاعل أو اسم المفعول نحو: طاهر القلب ومحمود المقاصد...

تنمّة: للصفة المشبهة سببٌ صيغ غالباً لأنها تُؤنثُ بالتاء وتُنثى بـ«ان» أو «ين» وتُجمع جمع المكسر على ما سيأتي. فعليك في كل صفة بملاحظة السماع ويُلاحظ فيها ما تلاحظ في اسم الفاعل من الضمائر.

١. «أفعل» مُذَكَّرٌ وَمُؤنثَةٌ «ففلاء» نحو حمراء... كما سيأتي.

تذكرة: صوغُ الصفة المشبهة من الفعل المتمدى ك «رَحِيم» و «عَلِيم»
مَقْصُورٌ عَلَى السَّمَاعِ.

السؤال والتمرين *

- ١ - ما الفرقُ بَيْنَ اسمِ الفاعِلِ والصفةِ المُشَبَّهةِ؟
- ٢ - تَقْرَسُ وَجْهَ تَسْبِيَةِ الصِّفَةِ المُشَبَّهَةِ وَبَيِّنْهُ.
- ٣ - صُغِ الصِّفَةُ المُشَبَّهَةُ مِنَ الأَفْعَالِ التَّالِيَةِ: بَاضٌ، عَوَنٌ، حَوْلٌ، بِكَيْمٌ، زَرِيقٌ، بِيهَجٌ،
إِنْبَسَطٌ، إِشْتَمَرٌ، إِعْتَلٌ، إِشْتَمَامٌ، إِشْتَدَارٌ، أَقَامَ، أَشْرَقَ، تَوَقَّدَ.
- ٤ - مَيِّزِ الصِّفَةَ المُشَبَّهَةَ عَنْ غَيْرِهَا فِي مَا يَلِي: فَصِيحُ اللِّسَانِ، صَادِقُ القَوْلِ، حُرُّ
الضَّمِيرِ، يَقِظُ الفُؤَادِ، حَدِيثُ السِّنِّ، حَسَنُ النِّيَّةِ، جَلِيسِي فِي قِطَارٍ، حَادُ البَصَرِ،
صَاحِبِي فِي طَرِيقٍ، أَنَا حَامِي الحَقِّ، كُنْتُ حَامِيكَ مَتَى كُنْتُ مُحِقًّا، وَفَى،
كَرِيهُ الصَّوْتِ، قَبِيحُ المُنْظَرِ، حَسَنُ الخُلُقِ، حَامِضٌ، سَالِمٌ، شَابٌ، دَاءٌ قَاتِلٌ.
- ٥ - مَا هُوَ الأَضْلُ للصفةِ المُشَبَّهَةِ وَمَا هُوَ القَاعِدَةُ فِي صُوغِهَا مِنْهُ؟
- ٦ - عَيِّنِ صِيغَةَ الصِّفَاتِ المَذْكُورَةَ فِي المَثَلِ.

الفصل ٤ - إِسْمُ التَّفْضِيلِ:

وَهُوَ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى مَوْصُوفٍ وَزِيَادَةٍ وَصِفِهِ عَلَى غَيْرِهِ^١ نَحْوُ: «زَيْدٌ أَغْلَمُ
مِنْ أَخِيهِ وَأَخُوهُ أَتْقَى مِنْهُ». وَوَزْنُهُ «أَفْعَلٌ» فِي المَذْكُورِ والمُؤنَّثِ وَقَدْ بُوْنَتْ فِي المَوْثِقِ
وَيُقَالُ «فَعْلَى» عَلَى مَا سَيَأْتِي.

وَلَا يُبْنَى اسْمُ التَّفْضِيلِ إِلا مِنَ التَّلَاثِيَةِ المَجْرَدِ المَعْلُومِ التَّامِ المَتَّصِرِفِ
القَابِلِ لِلتَّفْضِيلِ غَيْرِ الدَّالِّ عَلَى اللُّوْنِ أَوِ العَيْبِ أَوِ الحِلْيَةِ. فَيُصاغُ مِنْ نَحْوِ يَعلَمُ،
يَكْبُرُ، يَحْسُنُ، يَفْضُلُ ونَحْوِ ذَلِكَ وَيُقَالُ أَغْلَمُ، أَكْبَرُ... وَلَا يُصاغُ مِنَ التَّلَاثِيَةِ
المَزِيدِ والرُّبَاعِيِّ^٢ وَلَا مِنَ المَجْهُولِ^٣ وَلَا مِنَ الناقصِ كَ «كَانَ» وَ «صَارَ»^٤
وَلَا مِنَ غَيْرِ المَتَّصِرِفِ كَ «عَسَى» وَ «لَيْسَ» وَلَا مِنَ غَيْرِ القَابِلِ لِلتَّفْضِيلِ

١. وَبِعِبَارَةٍ أُخْرَى إِنَّهُ يَدُلُّ فِي شَيْئَيْنِ اشْتَرَكَ فِي وَصِفِ عَلَى أَنَّ لأَحَدِهِمَا زِيَادَةً عَلَى الأُخَرَ.

٢. إِلا نَادِرًا نَحْوُ: «هُوَ أَعْطَاهُمُ لِلدِّينَارِ» مِنْ يُعْطَى.

٣. إِلا قَلِيلًا نَحْوُ: أَحْمَدُ وَأَحَبُّ.

٤. الفِعْلُ الناقصُ هُوَ «مَا لَا يُنْتَمِ بِالمَرْفُوعِ بِوِ كَلَامٍ» عَلَى مَا بَيَّنَّ فِي النُّحُو.

كـ «مات» وَلَا مِنْ مَا يَدُلُّ عَلَى لَوْنٍ أَوْ عَيْبٍ أَوْ جَلِيَّةٍ مِنْ نَحْوِ حَمْرٍ، عَرَجٍ وَبَلِيحٍ.
 وَإِذَا أُريدَ بَيَانُ التَّفْضِيلِ مِنَ الْفَاقِدِ لِلشُّرُوطِ يُؤْتَى بِمَصْدَرِهِ الْأَصْلِيِّ
 مَنصُوباً بَعْدَ «أَفْعَل» الْمَصْبُوعِ مِنْ فِعْلٍ آخَرَ مُنَاسِبٍ لَهُ - أَيْ لِهَذَا الْفَاقِدِ - نَحْوُ
 «الْفِعْلُ أَكْثَرُ تَصْرِيفاً مِنَ الْأَسْمِ»، «هَذَا أَشَدُّ حُمْرَةً مِنْ ذَاكَ» وَهَكَذَا... إِلَّا
 أَنْ يَكُونَ الشَّرْطُ الْمَفْقُودُ هُوَ التَّصَرُّفُ أَوْ الْقَبُولُ لِلْمُفَاضَلَةِ فَلَا يَجُوزُ حِينَئِذٍ بَيَانُ
 التَّفْضِيلِ مُطْلَقاً لِمَا لَا يَخْفَى.

تَبَيَّنَ: لِأَنَّ لِسْمِ التَّفْضِيلِ مِنْ أَنْ يُسْتَعْمَلَ عَلَى أَحَدٍ وَجْهٌ أَرْبَعَةٌ:

١ - أَنْ يُذَكَّرَ بَعْدَهُ «مِنْ» مَعَ مَجْرُورِهِ نَحْوُ: «عَلَى (ع) أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهِ».

٢ - أَنْ يُضَافَ إِلَى نَكِيرَةٍ نَحْوُ: «أَبُودَرٍّ أَضْتَقُّ رَجُلًا».

٣ - أَنْ يَكُونَ مَدْخُولاً لِأَلِي التَّعْرِيفِ نَحْوُ: «فُلَانٌ الْأَعْلَمُ».

٤ - أَنْ يُضَافَ إِلَى مَعْرِفَةٍ نَحْوُ: «عَلَى (ع) أَفْضَلُ النَّاسِ».

فَإِذَا اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الْأَوَّلِ أَوْ الثَّانِي فَوَزَنَهُ سِوَاهُ فِي الْمَذْكَرِ

وَالْمُؤَنَّثِ وَالْمُفْرَدِ وَالْمُثَنَّى وَالْجَمْعِ يُقَالُ:

زَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ... هِنْدٌ أَفْضَلُ مِنْ... الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ مِنْ... وَكَذَلِكَ

يُقَالُ: زَيْدٌ أَفْضَلُ رَجُلٍ، هِنْدٌ أَفْضَلُ امْرَأَةٍ، الزَّيْدَانِ أَفْضَلُ رَجُلَيْنِ... وَإِذَا

اسْتُعْمِلَ عَلَى الْوَجْهِ الثَّالِثِ وَجَبَ فِيهِ الْمُطَابَقَةُ مَعَ الْمَعْنَى يُقَالُ: «زَيْدٌ

الْأَفْضَلُ»، «هِنْدٌ الْفُضْلَى»، «الزَّيْدَانِ الْأَفْضَلَانِ» وَهَكَذَا... وَإِذَا اسْتُعْمِلَ عَلَى

الْوَجْهِ الرَّابِعِ جَازَ فِيهِ الْأَمْرَانِ: الْمُطَابَقَةُ وَعَدْمُهَا، وَالْأَمْثَلَةُ ظَاهِرَةٌ.

نَسْبِيَهَانِ: ١ - كَلِمَتَا «خَيْرٍ» وَ«شَرٍّ» تُسْتَعْمَلَانِ لِلتَّفْضِيلِ تَخْفِيفاً لِأَخِيرِ

وَأَشْرَوْتُونَتْ «خَيْرٍ» عَلَى «خَيْرَةٍ» وَ«شَرٍّ» عَلَى «شَرَّةٍ» وَ«شَرِيٍّ».

٢ - قَدْ يُجَرَّدُ وَزْنُ التَّفْضِيلِ مِنْ مَعْنَى الْمُفَاضَلَةِ وَيُسْتَعْمَلُ بِمَعْنَى

الصِّفَةِ المَشْبَهَةِ أو اسم الفاعِل كقوله تعالى: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (٢٧- الزوم) اى هَيْنٌ، وقوله تعالى: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (١٢٤- الانعام) اى عَالِمٌ.

السؤال والتمرين *

- ١- ماهي صيغة اسم التفضيل وما هو معناها وأصلها؟
- ٢- بيّن التفضيل فيما يلي: يَقْفُلُ، يَخْضُرُ، يَعْتَادُ، يَحْمَرُ، يَتَرَلُّزُ، يَتَهَجُّ، يَعِيشُ، يَسُودُ، يَجُوزُ، يَكْثُرُ، يَقِلُّ، يَغِيبُ، يَدُومُ، يَتَقَلَّبُ.
- ٣- أضحك في الكلمات التالية أغلاظها: أنت الأفضل متى، هي الأفضل متى، أنا أسن منها، فاطمة أكبر من غيرها، فاطمة كبرى النساء، هي أكبر النساء، هي فضلي من غيرها، أختك الأصغر، أبي الأكبر من أمي، هو الحسنى، هي أحسن من غيرها، هم أفضلو رجل.

الفصل ٥ - اسم المبالغة:

هُوَ مَا دَلَّ عَلَى مَا يَكْثُرُ صُدُورُ فِعْلٍ عَنْهُ أَوْ قِيَامُ وَصْفٍ بِهِ نَحْوُ: «عَلَامٌ» (من يَكْثُرُ عِلْمُهُ) و «حَمَالٌ» (مَنْ يَكْثُرُ حَمْلُهُ لِأَنَّ قَال) ونحو ذلك، وَيُنْبِئُ مِنَ الثَّلَاثِيِّ المَجْرَدِ كَثِيرًا وَمِنْ غَيْرِهِ عَلَى قَلَّةٍ. ووزنه سَمَاعِيٌّ مُطْلَقًا فَمِنَ الثَّلَاثِيِّ المَجْرَدِ نَحْوُ: كَذَبٌ — كَذُوبٌ، رَحِيمٌ — رَحِيمٌ، قَامٌ — قِيُومٌ، جَلَدٌ — جَلَادٌ، شَرٌّ — شَرِيرٌ، قَدَسٌ — قُدُوسٌ، دَرٌّ — مِذْرَارٌ، نَطَقَ — مِثْقَلٌ... وَمِنْ غَيْرِهِ نَحْوُ: أُعْطِيَ — مِعْطَاءٌ، أَنْذَرَ — نَذِيرٌ، أَدْرَكَ — دَرَاكٌ، أَتْلَفَ — مِثْلَافٌ ١.

تتمة: لاسم المبالغة وباقي الاسماء المشتقة يعنى اسماء المكان والزمان والآلة سئ صيغ في الغالب على حد ما سبق في الصفة المشبهة تماما. فراجع في صيغ كل اسم من هؤلاء الاسماء، المعاجم اللغوية.

١. و من الأوزان غير المشهورة: «فُعَالٌ» ككُتِبَارٌ، «فَاعُولٌ» ككُفَارُوقٌ، «فَاعِلَةٌ» كراوية، وقد تلحق بعض أوزان المبالغة تأم لل تأكيد نحو «علامة» و «فهاة».

* السؤال والتمرين *

- ١ - بيّن معنى اسم المبالغة وصيغته وأصله.
 ٢ - ما الفرق بين اسم الفاعل واسم المبالغة؟
 ٣ - هات اسم المبالغة من الكلمات التالية: عَطَرَ، جَلَدَ، كَذَبَ، نَصَحَ، لَمَرَ، جَزَعَ، صَدَّقَ، فَهِمَ، شَكَرَ، كَرَّرَ، رَثَلَ، وَدَّ، حَالَ، عَادَ، رَوَّفَ، صَبَرَ.

الفصل ٦ - إسمُ المكان:

هُوَ اسْمٌ مُشْتَقٌّ يُدُلُّ عَلَى مَحَلِّ وُقُوعِ الْفِعْلِ وَمَكَانِهِ نَحْوُ «مَجْلِسُ زَيْدٍ»
 أى محلّ جلوسه. يُصاغُ اسْمُ الْمَكَانِ مِنَ الْأَفْعَالِ كُلِّهَا - الثلاثي وغيره - ففي
 الثلاثي المجرد يكونُ على زِنَةِ «مَفْعِل» بكسرِ العَيْنِ و «مَفْعَل» بفتحِهَا. فَمَفْعِلٌ
 فى مَوْرَدَيْنِ: الْأَوَّلُ الصَّحِيحُ إِذَا كَانَ مُضَارِعُهُ مَكْسُورَ الْعَيْنِ نَحْوَ ضَرَبَ يَضْرِبُ
 - مَضْرِبٌ. الثَّانِي الْمِثَالُ إِذَا كَانَ مُضَارِعُهُ مَحذُوفَ الْفَاءِ نَحْوَ وَعَدَّ يَعُدُّ -
 مَوْعِدٌ. وَمَفْعَلٌ بِفَتْحِ الْعَيْنِ فى غَيْرِ ذَلِكَ مُطْلَقاً نَحْوَ جَرَى - مَجْرَى، وَجَلَّ
 يَوْجَلُ - مَوْجَلٌ، طَبَخَ - مَطْبَخٌ... وفى غيرِه - أَيْ غَيْرِ الثَّلَاثِيِّ الْمُجْرَدِ
 - يَكُونُ عَلَى وَزْنِ اسْمِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقاً وَيُفْرَقُ بَيْنَهُمَا بِالْقَرِينَةِ نَحْوُ: مُجْتَمَعٌ،
 مُسْتَقَرٌّ...

تنبيه: ما يُرى مِنْ نَحْوِ جَزَرَ يَجْزُرُ - مَجْزَرٌ، غَرَبَ يَغْرُبُ - مَغْرَبٌ،
 نَبَتٌ يَنْبُتُ - مَنبَتٌ، سَجَدَ يَسْجُدُ - مَسْجِدٌ، طَلَعَ يَطْلُعُ - مَطْلَعٌ، شَرِقَ
 يَشْرِقُ - مَشْرِقٌ وَمَشْرِقٌ شَادٌّ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ. نَعَمْ وَرَدَ نَحْوُ: مَسْجِدٌ وَمَطْلَعٌ وَ
 مَشْرِقٌ أَيْضاً وَهُوَ عَلَى الْقِيَاسِ.

تنبيه: قد يلحق اسم المكان تاءً مر بوظة نحو: مقبرة، مأذنة، محكمة و...

وَقَدْ يُصَاغُ مِنَ الْإِسْمِ الْجَامِدِ اسْمُ الْمَكَانِ عَلَى «مَفْعَلَةٌ» وَيَدُلُّ عَلَى كَثْرَةِ مَعْنَى ذَلِكَ الْإِسْمِ فِي الْمَكَانِ نَحْوُ: مَأْسَدَةٌ، مَكَلَّبَةٌ، مَسْبَعَةٌ، مَبْطِخَةٌ... أَيْ أَرْضٌ يَكْتَثُرُ فِيهِ الْأَسَدُ، الْكَلْبُ، السَّبْعُ، الْبَطِيخُ...»

الفصل ٧ - اسمُ الزَّمانِ:

وهو اسمٌ يدلُّ على وقتٍ وُفِعَ الفِعْلُ نَحْوُ قَوْلِنَا: «مَغْرِبُ الشَّمْسِ سَاعَةٌ كَذَا»، أَيْ زَمَانٌ غُرِبَ بِهَا، وَيَشْتَرِكُ اسْمُ الزَّمانِ مَعَ اسْمِ الْمَكَانِ فِي الصَّوْغِ وَالْوَزْنِ فَيَجْرِي فِيهِ كُلُّ مَا مَرَّ هُنَاكَ، وَالْفَارِقُ بَيْنَهُمَا بَلَّ بَيْنَ كُلِّ مِنْهُمَا وَبَيْنَ الْمَصْدَرِ المِيَمِيِّ هُوَ الْقَرِينَةُ. وَقَدْ تَلَحَّه تَاءٌ مَرْبُوطَةٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ» (البقرة - ٢٨٠) أَيْ إِلَى زَمَانِ اليُسْرِ وَأَمَّا الصَّوْغُ مِنَ الْجَامِدِ فَيَخْتَصُّ بِاسْمِ الْمَكَانِ وَلَا يُصَاغُ اسْمُ الزَّمانِ إِلَّا مِنَ الْفِعْلِ.

• التمرين •

صُغِ اسْمُ الْمَكَانِ وَالزَّمانِ مِنَ الْأَعْمَالِ التَّالِيَةِ: وَوَلَدَ، ذَهَبَ، غَرَبَ، نَامَ، شَرَبَ، سَعَى، قَتَلَ، أَوَى، صَلَّى، إِغْتَسَلَ، غَسَلَ، اسْتَشْفَى، فَرَّ، قَرَّ، إِخْمَارًا، انْقَلَبَ، كَسَبَ، زَرَعَ، إِزْدَحَمَ، إِضْطَاقًا.

الفصل ٨ - اسمُ الآلةِ:

اسْمُ الآلَةِ كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى آلَةٍ ابْتِجَادِ الْفِعْلِ وَيُصَاغُ مِنَ الْفِعْلِ الثَّلَاثِيِّ الْمَجْرَدِ قِيَّاسًا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْزَانٍ هِيَ: مِفْعَلٌ، مِفْعَلَةٌ وَمِفْعَالٌ نَحْوُ نَشْرِ الْخَشَبِ ← مِشْرٌ، مِشَارٌ، مِشْرَةٌ، فَتَحَ الْبَابَ ← مِفْتَحٌ، مِفْتَاخٌ، مِفْتَحَةٌ، عَرَجَ ← مِعْرَاجٌ،

مِعْرَاجٌ وَهَكَذَا... وَمَا وَرَدَ مِنْ نَحْوِ «مُثْخَلَةٌ»، «مُكْحَلَةٌ» و «مُثْقٌ» قَلِيلٌ لِأَيْقَاسِ عَلَيْهِ.

نَسْبِيَةٌ: تَدُلُّ عَلَى بَعْضِ الآلَاتِ أَسْمَاءِ جَوَامِدِ نَحْوِ: قَلَمٌ، جَرَسٌ، سِكِّينٌ و... وَلَا يُطْلَقُ عَلَيْهَا اسْمُ الآلَةِ فِي اضْطِلَاحِهِمْ.

* التمرين *

إِينِ اسْمِ الآلَةِ مِمَّا يَلِي: كَسَحَ، عَرَجَ، بَرَدَ، رَفَى، طَرَقَ، دَفَعَ، نَدَفَ، لَيْقَ، حَلَبَ.

الفصل ٩

فى تقسيم الجامد والمشتق إلى الموصوف والصفة:

الْمَوْصُوفُ مَا وُضِعَ إِسْمًا لِدَاتٍ أَوْ حَدَثٍ فَقَطْ نَحْوُ: «زَيْدٌ»، «أَسَدٌ»، «قَتْلٌ» وَالصِّفَةُ مَا وُضِعَ إِسْمًا لِدَاتٍ أَوْ حَدَثٍ لِإِقْتِرَانِهِمَا بِحَدَثٍ نَحْوُ: «فَاضِلٌ»، «مَفْضُولٌ»، «أَفْضَلٌ»، وَنَحْوُ: «الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ».

ثُمَّ الْجَوَامِيدُ مَوْصُوفَاتٌ كُلُّهَا— إِلَّا مَا يُلْحَقُ مِنْهَا بِالمُشْتَقِّ وَسَيَأْتِي— نَحْوُ زَيْدٍ، جَعْفَرٍ، شَجَرٍ... وَيُلْحَقُ بِالجَامِدِ هُنَا مَا تُرِكَ فِيهِ مَعْنَى الوَصْفِيَّةِ مِنَ المُشْتَقَّاتِ نَحْوَ السَّيَّارَةِ بِمَعْنَى الأُتُومِبِيلِ وَالصَّحِيفَةِ بِمَعْنَى الجَرِيدَةِ وَكَذَا الجَرِيدَةِ وَمِنْ ذَلِكَ مَا اسْتُعْمِلَ عِلْمًا مِنْهَا نَحْوُ: مُحَمَّدٌ، أَحْمَدُ، قَاسِمٌ، مَنصُورٌ... وَالمُشْتَقَّاتُ صِفَاتٌ— إِلَّا مَا أُلْحِقَ بِالجَامِدِ مِنْهَا— وَيُلْحَقُ بِالمُشْتَقِّ— هُنَا ثَلَاثَةُ جَوَامِدٍ: ١— المَنْشُوبِ نَحْوِ «إِيرَانِيٌّ» ٢— المُصَغَّرِ نَحْوِ «رُجَيْلٌ» ٣— مَا قُصِدَ مِنْهُ مَعْنَى المُشْتَقِّ نَحْوِ «أَسَدٌ» فِي قَوْلِنَا: «زَيْدٌ أَسَدٌ» أَيْ شَجَاعٌ وَمِنْ ذَلِكَ المُصَدَّرُ عِنْدَ قَصْدِ المُبَالَغَةِ نَحْوِ: «زَيْدٌ عَدْلٌ أَوْ ثِقَّةٌ».

نسيبه: ما جاء هنا من الموصوف والصفة غير ما يبحث عنه في علم التحوفان الوصف والموصوف هناك - وقد يُعبرُ عنهما بالثمت والمنتوت - يبينان رابطة خاصة بين جزأين من أجزاء الكلام فلا تُعنون كلمة وخدها بأنها موصوف أو صفة (أو قتل نعت أو منتوت) أما هنا فالوصفية والموصوفية عنوانان للكلمات بالنظر إلى أنفسهما مع قطع النظر عن نسبة كلمة إلى شيء آخر في الكلام.

* التوال والتمرين *

- ١ - الموصوف ما هو والصفة ما هي؟ أي اسم موصوف وأيه صفة؟
- ٢ - مميزات الموصوف من الصفة فيما يلي: الصبر مفتاح الفرج، الصمت زير السكوت سلامة، العلم خير من المال، التجربة علم مستفاد، الفقر سواد الوجه في الدارين، العالم سراج، لا فضل لعربي على عجمي إلا بالتقوى، الصلاة مغراج المؤمنين، صدر العالم بحر، الحكيم نمل، العدو أفعى، المنافق ثعلب، أسد على وفي الحروب نعام، العلم مكسحة الأوهام، الموت مع العز حياة والحياة مع الذلة موت، إنما الحياة عقيدة وجهاد، هو الله... الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر، محمد (ص) رسول الله وخاتم النبيين، تجارى الأمور بيد العلماء، أنا مدينة العلم وعلى بابها، أفضيكم على (ع)، مرحباً بقوم قضاوا الجهاد الأصغر وبقى عليهم الجهاد الأكبر.

المبحث الثالث

المذكر والمؤنث

الفصل ١ - فى اقسام المذكر والمؤنث:

الاسم على نوعين مذكر ومؤنث وكل منهما على قسمين «حقيقى» و «مجازى»، فالحقيقى ما دلّ على ذكر أو أنثى من الانسان والحيوانات والمجازى ما ذكر أو أنثى مجازاً واعتباراً، فالمذكر الحقيقى نحو: «رجل» و «جمل» ونحوهما والمؤنث الحقيقى نحو: «امرأة» و «ناقة» ونحوهما، والمذكر المجازى نحو: «قلم» و «جدار» والمؤنث المجازى نحو: «دار» و «غرفة».

ثم المذكر على قسمين خاصين به: ١- ما يمكن تأنيته ٢- ما لا يمكن تأنيته. فالأول منه ما يؤنث بالتاء ومنه ما يؤنث بالالف المقصورة ومنه ما يؤنث بالالف الممدودة كما سيأتى والقانى (ما لا يمكن تأنيته) على ثلاثة أقسام:

١- ما لا مؤنث له أصلاً نحو: كتاب، قلم و...

٢- ما لمؤنثه لفظ خاص نحو: أب، ابن، أخ، بعل، صهر، ديك، نور

و... فإن بإزائها: أم، بنت، أخت، زوجة، كنة، دجاج، بقرة و...

٣- ما يُسْتَعْمَلُ لِلْمَذَكَّرِ وَالْمُوْتِّ عَلَى السَّوَاءِ وَذَلِكَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدٍ:
 الف: الْمَصْدَرُ الْمَذَكَّرُ نَحْوُ «زَيْدٌ عَدْلٌ» وَ «هَيْدٌ عَدْلٌ» .
 ب: أَكْثَرُ أَوْزَانِ الْمُبَالَغَةِ نَحْوُ «رَجُلٌ مِنْطِيقٌ» وَ «امْرَأَةٌ مِنْطِيقٌ» .
 ج: «فَعُولٌ» بِمَعْنَى الْفَاعِلِ وَ «فَعِيلٌ» بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ نَحْوُ رَجُلٌ صَبُورٌ وَ امْرَأَةٌ صَبُورٌ، رَجُلٌ جَرِيحٌ وَ امْرَأَةٌ جَرِيحٌ بِخِلَافِهِمَا إِذَا كَانَا بِالْعَكْسِ مِنْ ذَلِكَ نَحْوُ رَسُولٌ وَرَحِيمٌ فَإِنَّهُ يُقَالُ امْرَأَةٌ رَسُولَةٌ وَ أُمٌّ رَحِيمَةٌ^١.

تنبيه: الصِّفَاتُ الْخَاصَّةُ بِالْأُنْثَى نَحْوُ: «حَائِضٌ»، «حَامِلٌ» وَ «مُرْضِعٌ» لَا تُؤنَّثُ غَالِبًا وَإِنْ جَازَ تَأْنِيْهُهَا.
 وَ الْمُوْتُّ أَيْضًا عَلَى قِسْمَيْنِ - يَخْتَصَّانِ بِهِ - لَفْظِيٌّ وَ مَعْنَوِيٌّ. الْفِظِيُّ مَا كَانَ فِي آخِرِهِ إِحْدَى عِلَامَاتِ التَّأْنِيثِ وَهِيَ التَّاءُ الْمَرْبُوطَةُ وَ الْأَلِفُ الْمَقْصُورَةُ وَ الْأَلِفُ الْمَمْدُودَةُ نَحْوُ: امْرَأَةٌ وَ حُبْلَى وَ حَمْرَاءُ (لَفْظِيٌّ حَقِيقِيٌّ) وَ نَحْوُ: تَمْرَةٌ وَ رُجْعِيٌّ وَ صَخْرَاءُ (لَفْظِيٌّ مُجَازِيٌّ) وَ الْمَعْنَوِيُّ مَا كَانَ خَالِيًا مِنْهَا نَحْوُ مَرِيْمٌ (مَعْنَوِيٌّ حَقِيقِيٌّ) وَ نَحْوُ: بَرٌّ (مَعْنَوِيٌّ مُجَازِيٌّ).
 تَمْتَّةٌ: الْمُوْتُّ الْمَعْنَوِيُّ قِيَاسِيٌّ فِي مَوَارِدٍ وَ سَمَاعِيٌّ فِي أُخْرَى فَالْقِيَاسِيُّ فِي أَرْبَعَةِ مَوَارِدٍ:

- ١- الْمُوْتُّ الْحَقِيقِيُّ نَحْوُ: مَرِيْمٌ، زَيْنَبٌ، هَيْدٌ، اُنْحَتٌ وَ نَحْوِ ذَلِكَ.
- ٢- أَسْمَاءُ الْبِلَادِ نَحْوُ: قُمْ، نَجْفٌ، تِهْرَانٌ، اِيْرَانٌ وَ... .
- ٣- أَسْمَاءُ الْأَعْضَاءِ الْمُرْدَوَجَةِ مِنَ الْبَدَنِ نَحْوُ: عَيْنٌ، أُذُنٌ، يَدٌ، رِجْلٌ إِلَّا بَعْضَهَا نَحْوُ: خَدٌ وَ مِرْفَقٌ وَ حَاجِبٌ.
- ٤- أَسْمَاءُ الرِّيَّاحِ نَحْوُ: صَبَاً، شَمَالٌ، جَنُوبٌ، قَبُولٌ، دَبُورٌ، حَاصِبٌ وَ... .

١. وَ بِخِلَافِ فَعِيلٍ بِمَعْنَى الْمَفْعُولِ أَيْضًا إِذَا جُرِدَ مِنْ مَعْنَى الوُضْعِيَّةِ وَ نَزَلَ مَثَرَةً الْإِسْمِ نَحْوُ وَجِيهَةٌ وَ ذَبِيحَةٌ، وَجِيهٌ وَ ذَبِيحٌ.

وأما السماعي ففى كلمات لا ضابط لها منها: أرض، إصبع، أرتب، أفعى، بشر، جحيم، سقر، حرب، دلو، دار، رجم، رحي، ربح، سين، سبيل، شمس، ضبع، عصا، عتير، فلك، قوس، كأس، نار، نعل و...
ويُعرفُ هذا القسم (القسمُ السماعي) بِجَرَ يانِ أحكامِ المؤنثِ فيه بأن يُسندَ إليه الفعلُ المؤنثُ أو يُشارَ إليه بِاسمِ الإشارةِ المؤنثِ أو يوصَفَ بِالمؤنثِ أو يُرجَعِ إليه ضميرُ المؤنثِ ونحو ذلك نحو: «وأخرجتِ الأرضُ أثقالها»، «هذه جهنمُ التي كنتم تُوعدون»، «فيها عينٌ جارية»، «والشمسُ وضحيها» و...

نسبته: هناك أمورٌ تجوزُ فيها التذكيرُ والتأنيثُ كلاهما وذلك قياساً في ثلاثة موارد:

١) عامَّةُ الكلماتِ إذا قُصِدَتْ ألفاظها. فالتذكيرُ باختيارِ «اللفظ» و التأنيثُ باختيارِ «الكلمة»، تقولُ مثلاً: اللامُ أحدُ الحروفِ الهجاءِ أو إحدِها، مِن يأتى لِمعانٍ أو تاتى، يَدْخُلُ كانَ على المُبتدأ والخبرِ أو تَدْخُلُ، زيدٌ يَلْحَقُهُ التثوينُ أو يَلْحَقُها.

٢) أسماءُ القبائلِ نحو: عاد و ثمود و أوس و خزرج قالَ اللهُ تعالى: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ» (٢٣-النمل) وقالَ تعالى: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» (١٧-صافات). فالتذكيرُ باختيارِ القومِ و التأنيثُ باختيارِ القبيلةِ.

٣) أسماءُ الأجناسِ الجمعيَّةِ (وهي ما يُفَرِّقُ بيْنَهُ و بيْنَ مُفْرَدِهِ بِناءٍ أو بِناءِ النَّسَبِ فى مُفْرَدِهِ) نحو نخلٍ و إفرنجٍ قالَ تعالى: كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (٧-الحاقة). وقالَ تعالى: كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (٢٠-النمل). فالتذكيرُ باختيارِ اللفظِ و التأنيثُ باختيارِ المعنى.

وسماعيٌّ فى أسماءٍ لا ضابط لها منها: حال، حانوت، خمر، دِرْع، ذهب، سيكين، سلم، ضحى، طريق، عضد، عُقاب، عَرَب، عُتُق، عَنكَبوت، قَرَس، قِدر، كَبِد، لِسَان، مِسك، مِلح، مَنجنيق، ماء و...

* السّؤال والتمرین *

١- مَجِيزُ الْحَقِيقِيّ عَنِ الْمَجَازِيّ فِيمَا يَلِي مِنَ الْإِسْمِ الْمَذْكُورِ: قِرْطَاسٌ، شَجَرٌ، يَبَاسٌ، نُورٌ، دِيكٌ، كَلْبٌ، سِنُورٌ، مَاءٌ، حَجَرٌ، جَمَلٌ، زَيْدٌ، إِبْنٌ، بَقْلٌ، بَابٌ، فَحْلٌ، يَوْمٌ، لَيْلٌ، شَهْرٌ.

٢- عَيِّنِ الْحَقِيقِيّ وَالْمَجَازِيّ فِيمَا يَلِي مِنَ الْإِسْمِ الْمُوَثَّقِ: سَاعَةٌ، أَرْضٌ، زَيْتَبٌ، شَاةٌ، بَسْرٌ، عَيْنٌ، كَفْتُ، ضَانٌ، مَغْرَةٌ، كَأْسٌ، نَعْلٌ، نَارٌ، جَهَنَّمُ، دَارٌ، حَرْبٌ، هِنْدٌ، شِعَارٌ، مَرْزِيمٌ، عَصَاٌ، سَاقٌ.

٣- أَعْطِ لِكُلِّ مِنَ الْأَقْسَامِ الثَّلَاثَةِ لِلْمَذْكُورِ الَّذِي لَا يُمَكِّنُ تَأْنِيثُهُ خَمْسَةَ امْتِلَآءٍ.

٤- عَيِّنِ نَوْعَ التَّأْنِيثِ - الْحَقِيقِيّ وَالْمَجَازِيّ، اللَّفْظِيّ وَالْمَعْنَوِيّ - فِي الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: كَلْبُومٌ، رُفْيَةٌ، رُبَابٌ، أُمٌّ، عَمَّةٌ، أُخْتُ، قَوْسٌ، فَيْحٌ، حَرْبٌ، تَمْرَةٌ، صَخْرَاءٌ، سَلْمَى، قَيْسَمَةٌ، صَبِيحٌ، سَمَاءٌ، أَرْضٌ، شَمْسٌ، رَجْمٌ، سَعِيدَةٌ، بَيْتٌ، رِيحٌ، يَدٌ، رَجُلٌ، امْرَأَةٌ، حَسْنَاءٌ، بَطْلِحَاءٌ، حُجْرَةٌ، ذَوَاةٌ، قِدْرٌ، شَجْرَةٌ، حَوْرَةٌ، نَعْلٌ، نَحْلٌ، إِلَى، حَتَّى، صَارَ، أَضْبَحَ، صَادٌ، فَاءٌ، عَادٌ، تَبِعَ.

الفصل ٢ - إِسْنَادُ الْفِعْلِ إِلَى الْمُوَثَّقِ:

مِنْ أَحْكَامِ الْمُوَثَّقِ تَأْنِيثُ الْفِعْلِ الْمُسْتَدِّ إِلَيْهِ - كَمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ فِي الْفَصْلِ السَّابِقِ - وَذَلِكَ قَدْ يَجِبُ وَقَدْ يَجُوزُ، بَيَانُ ذَلِكَ:

يَجِبُ تَأْنِيثُ الْفِعْلِ إِذَا أُسْنِدَ إِلَى الْمُوَثَّقِ الْحَقِيقِيِّ سَوَاءً كَانَ لَفْظِيًّا نَحْوَ امْرَأَةٍ أَوْ مَعْنَوِيًّا نَحْوَ هِنْدٍ وَسَوَاءً أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى نَفْسِهِ أَوْ إِلَى ضَمِيرِهِ نَحْوَ «جَاءَتْ امْرَأَةٌ وَذَهَبَتْ»، «سَأَلَتْ هِنْدٌ وَأُجِيبَتْ». وَكَذَا إِذَا أُسْنِدَ إِلَى ضَمِيرِ الْمُوَثَّقِ الْمَجَازِيّ نَحْوُ: «الشَّمْسُ طَلَعَتْ» وَ«البُرُ امْتَلَأَتْ» وَنَحْوِ ذَلِكَ. وَأَمَّا إِذَا أُسْنِدَ إِلَى نَفْسِ الْمُوَثَّقِ الْمَجَازِيّ - لَا إِلَى ضَمِيرِهِ - فَيَجُوزُ تَأْنِيثُهُ نَحْوُ: «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» أَوْ «طَلَعَ الشَّمْسُ».

تبيين: ١- إذا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ظَاهِرِ الْمُؤنَّثِ وَقَصَلَ بَيْنَهُمَا فَاصِلٌ فِيهِ الْمَجَازِيُّ يَحْسُنُ تَذْكَيرُ الْفِعْلِ وَفِي الْحَقِيقِيِّ يَجُوزُ ذَلِكَ نَحْوَ «طَلَعَ الْيَوْمَ الشَّمْسُ فِي سَاعَةِ كَذَا»، و«جَاءَ أَوْ جَاءَتِ الْيَوْمَ هُنْتُ».

٢- فِي الْجَمْعِ الْمُكْسَرِ وَالْمُؤنَّثِ السَّالِمِ إِذَا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ضَمِيرِهِمَا

جَازَ أَمْرَانِ:

(الف) رِعَايَةُ الْمَعْنَى وَإِرْجَاعُ ضَمِيرِ الْجَمْعِ (الْمَذْكَرِ أَوِ الْمُؤنَّثِ) إِلَيْهِ. نَحْوَ الرَّجَالِ جَاءُوا وَأَوَّاءُ الْمُسْلِمَاتُ جِنَّ وَالذُّورُ هَدِي مَنْ، «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (٢٢٨-البقرة)، «وَالْعَادِيَاتُ ضَبْحًا... فَأَنْزَلَ بِهِ نَقْعًا»

(١-٤-العاديات).

(ب) رِعَايَةُ اللَّفْظِ وَإِرْجَاعُ الضَّمِيرِ الْمُفْرَدِ الْمُؤنَّثِ إِلَيْهِ وَذَلِكَ بِإِعْتِبَارِ تَأْوِيلِهِ إِلَى الْجَمَاعَةِ تَقُولُ: الرَّجَالُ جَاءَتْ، وَالْمُؤْمِنَاتُ ذَهَبَتْ، وَالْفَتَيَاتُ آمَنَتْ.

وإذا أُسْنِدَ الْفِعْلُ إِلَى ظَاهِرِهِمَا وَجَبَ فِيهِ الْإِفْرَادُ مَعَ جَوَازِ التَّذْكَيرِ وَالتَّائِيثِ تَقُولُ: جَاءَ الرَّجَالُ وَجَاءَتِ الرَّجَالُ، جَاءَ الْمُسْلِمَاتُ وَجَاءَتِ الْمُسْلِمَاتُ، مَضَى الْآيَامُ وَمَضَتِ الْآيَامُ قَالَ تَعَالَى: «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ» (١٢-المنحة)، وَقَالَ تَعَالَى: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا (١٤-الحجرات) ١.

* التمرين *

١- أسنِدْ إِلَى كُلِّ مِّنَ الْأَسْمَاءِ الْمُؤنَّثَةِ التَّالِيَةِ فِعْلًا، مَرَّةً إِلَى نَفْسِهِ وَأُخْرَى إِلَى ضَمِيرِهِ: حَالَةٌ، عَرُوسٌ، حَانُوتٌ، سِنَّ، شِمَالٌ، كَأْسٌ، قَدَمٌ، عَلَامٌ، أُمَّةٌ، أُمَّ، أُنْحَتْ، آيَامٌ، دَارٌ، غُرْقَةٌ، شَمْسٌ، رَسُولَةٌ، مُرْتَضِعٌ، حَامِلٌ، صَاحِبَاتٌ، طَالِيَةٌ، أَرْزَمَةٌ، آيَاتٌ، أَخْوَالٌ، قُضَاةٌ، مَسَائِلٌ، رِيَّاحٌ، قَانِنَاتٌ، أَخْوَاتٌ، مُضْطَلَّحَاتٌ.

٢- ارْتَسِمِ جَدُولًا يُبَيِّنُ أَقْسَامَ الْمَذْكَرِ وَالْمُؤنَّثِ وَأَعْطِ لِكُلِّ قِسْمٍ أَمْثَلَةً مِّنْ غَيْرِ مَا ذُكِرَ.

الفصل ۳ - فی علاماتِ التَّأْنِيثِ وَآثارِهَا وَمَوَاضِعِهَا:

أَلْعَلَّامُ الثَّلَاثُ لِلتَّأْنِيثِ - وَهِيَ التَّاءُ الْمَرْبُوطَةُ وَالْأَلِفُ الْمَقْصُورَةُ وَالْأَلِفُ الْمَمْدُودَةُ كَمَا سَبَقَ - قَدْ تُفِيدُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ وَقَدْ لَا تُفِيدُ. بَيَانُ ذَلِكَ:

أَلتَّاءُ الْمَرْبُوطَةُ تُفِيدُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ غَالِباً فِي خَمْسَةِ مَوَارِدَ:

- ۱ - اسْمُ الْفَاعِلِ نَحْو: ضَارِبٌ - ضَارِبَةٌ، مُحْسِنٌ - مُحْسِنَةٌ.
- ۲ - اسْمُ الْمَفْعُولِ نَحْو: مَظْلُومٌ - مَظْلُومَةٌ، مُؤَدَّبٌ - مُؤَدَّبَةٌ.
- ۳ - الْأَوْزَانُ السَّمَاعِيَّةُ لِلصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ نَحْو: شَرِيفٌ - شَرِيفَةٌ، سَيِّدٌ - سَيِّدَةٌ، وَكَذَا الْقِيَاسِيَّةُ مِنْهَا فِي غَيْرِ الثَّلَاثِيِّ الْمَجْرَدِ نَحْو: مُتَقَطِعٌ - مُتَقَطِعَةٌ.

۴ - الْمَنْشُوبُ نَحْو: اِيرَانِيٌّ - اِيرَانِيَّةٌ، قُرَشِيٌّ - قُرَشِيَّةٌ.

- ۵ - بَعْضُ الْجَوَامِيدِ نَحْو: اِمْرَأَةٌ - اِمْرَأَةٌ، نَيْرٌ - نَيْرَةٌ وَلَا ضَابِطٌ لِهَذَا الْأَخِيرِ إِلَّا السَّمَاعُ.^۱

الْأَلِفُ الْمَقْصُورَةُ تُفِيدُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ فِي مَوْرِدَيْنِ:

- ۱ - الصِّفَةُ الَّتِي عَلَى «فَعْلَانٍ» فَإِنَّهَا تَوْنَتْ عَلَى «فَعْلِيٍّ» نَحْو سَكْرَانٍ - سَكْرِيٌّ، غَضْبَانٍ - غَضْبِيٌّ إِلَّا بِيَّتْ عَشْرَةَ صِفَةً هِيَ: مَتَّانٌ (كَثِيرُ الْمَنْ - وَالْإِحْسَانُ)، أَلِيَانٌ (عَظِيمُ الْأَلِيَّةِ)، حَبْلَانٌ (كَثِيرُ الْغَيْظِ)، خَمْصَانٌ (دَقِيقُ الْوَسَطِ ضَامِرُ الْبَطْنِ)، دَخْنَانٌ (مَا يَغْشَاهُ الدُّخَانُ)، رَيْحَانٌ (طَيِّبُ الرَّايِحَةِ)،

۱. إِفَادَةُ التَّاءِ التَّأْنِيثِ الْحَقِيقِيَّ فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ هُوَ الْغَالِبُ وَقَدْ لَا يُفِيدُ ذَلِكَ خُصُوصاً فِي اسْمِ الْمَفْعُولِ نَحْو: مَاءٌ جَارِيَةٌ، أَرْضٌ مَعْمُورَةٌ، شُرٌّ مَرْفُوعَةٌ وَهَكَذَا...

سَيْفَان (الرجل الطويل)، سَخْنَان (الحار)، صَخِيَان (الذى يأكل في الضحى)، صَوْجَان (الشديد الصلْب من الدواب)، عَلَان (الجاهل)، قَشْوَان (الضعيف)، مَصَان (اللتيم) مَوْتَان (موتَانُ الفؤد: البليد)، نَدْمَان (من يتنم)، نَصْرَان (نصراني)، فَإِنَّ هَذِهِ تَوْنَتُْ بِالتَّاءِ يُقَالُ: إِمْرَأَةٌ نَدْمَانَةٌ، نَصْرَانَةٌ ...

٢ - أَفْعَلُ التَّفْضِيلُ فَإِنَّهُ يُوْنْتُ عَلَى «فَعْلِي» نحو: أَفْضَلُ — فَضْلِي،

أَصْغَرُ — صُغْرِي ...

وَالْمَمْدُودَةُ تُفِيدُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ فِي مَوْرِدٍ وَاحِدٍ وَهُوَ الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ الَّتِي تَكُونُ عَلَى «أَفْعَلٍ» فَإِنَّهَا تَوْنَتْ عَلَى «فَعْلَاءٍ» نَحْوَ أَحْمَرَ — حَمْرَاءَ، أَعْمَى — عَمِيَاءَ، أَبْلَجَ — بَلَجَاءَ.

وَفِي غَيْرِهَا مَرَّةً إِذَا زِيدَتِ الْعَلَامَاتُ الثَّلَاثُ أَفَادَتِ التَّأْنِيثَ الْمَجَازِيَّ وَلَا قِيَاسَ لِهَذَا النَّوْعِ بَلْ يُعْرَفُ بِالسَّمْعِ، مِنْهُ: تَمْرَةٌ، ضَرْبَةٌ، عِدَّةٌ، إِقَامَةٌ ... دَعْوَى، بَرْدَى (نَهْرٌ فِي دِمَشْقَ)، رُجْعَى، أَرْبَى (الدَّاهِيَةُ)، حُبَارَى ... سَرَاءَ، صَحْرَاءَ، فُقَهَاءَ، أَرْبَعَاءَ، كَبِيرِيَاءَ، عَاشُورَاءَ ... نَعَمُ أَلْتَاءَ لَا يَخْلُومِينَ فَائِدَةٌ أُخْرَى — غَيْرُ التَّأْنِيثِ الْمَجَازِيِّ — غَالِيًا كَكَوْنِهِ لِيَبَيِّنَ الْوَحْدَةَ نَحْوَ تَمْرٍ — تَمْرَةٍ، ضَرْبٍ — ضَرْبَةٍ أَوْ عِوَضًا عَنِ الْفَاءِ نَحْوَ وَعْدٍ — عِدَّةٍ أَوْ عِوَضًا عَنِ الْعَيْنِ نَحْوَ إِقْوَامٍ — إِقَامَةٍ أَوْ عِوَضًا عَنِ اللَّامِ نَحْوَ شَفَةٍ — شَفَةِ أَوْ عِوَضًا عَنِ الزَّائِدِ نَحْوَ تَبْصِيرٍ — تَبْصِيرَةٍ أَوْ لِيُغَيِّرَ ذَلِكَ وَقَدْ لَا يُفِيدُ إِلَّا التَّأْنِيثَ الْمَجَازِيَّ نَحْوَ عُرْفَةٍ وَعِمَامَةٍ ...

تنبيه ونبذة: إِنَّ التَّاءَ وَالْأَيْفَ — بِتَوْنَعِهِ — لَا تُفِيدَانِ التَّأْنِيثَ إِلَّا عِنْدَ زِيَادَتِهِمَا وَ أَمَّا إِنْ كَانَتَا أَصْلِيَّتَيْنِ أَوْ بِحُكْمِ الْأَصْلِيَّةِ فَلَا تَوْنِيَانِ الْكَلِمَةِ أَيُّ تَأْنِيثٍ فَلْيُعْلَمْ هُنَا مَوَارِدُ أَصْلِيَّةِ هَذِهِ الْحُرُوفِ وَمَوَارِدُهَا تَكُونُ الزَّائِدَةُ بِحُكْمِ الْأَصْلِيَّةِ:

التَّاءُ أَصْلِيَّةٌ فِي كَلِمَاتٍ مَعْدُودَةٌ تُعْرَفُ بِالسَّمْعِ نَحْو: وَقْتُ، سَبْتُ ...

وَتَلْحَقُ بِهَا - وَتَكُونُ بِحُكْمِهَا فِي عَدَمِ إِفَادَةِ التَّأْنِيثِ مُطْلَقًا - التَّاءُ الزَّائِدَةُ فِي الْمُدَّكَرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوَ: طَلْحَةٍ، مُعَاوِيَةَ وَمَا زِيدَتْ لِيَبَيِّنَ الْمُبَالَغَةَ نَحْوُ: رَاوِيَةَ (مَنْ كَثُرَتْ رِوَايَتُهُ) أَوْلَيْنَا كَيْدَ الْمُبَالَغَةِ نَحْوُ: عَلَامَةٌ وَقَهَامَةٌ.

الألفُ المَقْصُورَةُ أصْلِيَّةٌ فِي التَّاقِصِ نَحْوُ: رَحِي، رِضًا، مَرْمِيٍّ...
وَتَلْحَقُ بِهَا الزَّائِدَةُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَارِدَ: ١ - الزَّائِدَةُ فِي الْمُدَّكَرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوُ: مُوسَى،
٢ - مَا زِيدَتْ سَادِسَةً نَحْوَ: بَعَثَرِي (بِكَسْرِ الْقَافِ وَفَتْحِهِ: الْقَوِيُّ مِنَ الْإِبِلِ).
٣ - الَّتِي زِيدَتْ لِلإِلْحَاقِ - وَمَعْنَى الإِلْحَاقِ يَأْتِي فِي مَحَلِّهِ - نَحْوُ: أَرْطُلِي (شَجَرِي شَبِيهُ ثَمَرُهُ الْعَنَابِ).

الألفُ المَمْلُوءَةُ أصْلِيَّةٌ فِي مَهْمُوزِ اللَّامِ وَمُعْتَلَةٍ نَحْوُ: قَرَاءِ، سَمَاءِ،
إِنَاءِ، دُعَاءِ، إِعْطَاءِ... وَتَلْحَقُ بِهَا الزَّائِدَةُ فِي مَوْرِدَيْنِ: ١ - مَا زِيدَتْ فِي
الْمُدَّكَرِ الْحَقِيقِيِّ نَحْوُ: زَكَرِيَاءَ ٢ - مَا زِيدَتْ لِلإِلْحَاقِ نَحْوُ: جِرْبَاءِ (دُوبِيَّةٌ
تَتَلَوَّنُ فِي الشَّمْسِ أَلْوَانًا مُخْتَلِفَةً يُضْرَبُ بِهَا الْمَثَلُ فِي التَّقَلُّبِ).^١

* التَّوَالُفُ وَالتَّمْرِينُ *

- ١ - أُعْطِيَ لِكُلِّ مَوْرِدٍ مِنَ الْمَوَارِدِ الَّتِي تُعِيدُ فِيهِ التَّاءُ التَّأْنِيثَ الْحَقِيقِيَّ خَمْسَةَ أَمْثَلَةٍ.
- ٢ - عَيَّنَ الْحَقِيقِيَّ وَالْمَجَازِيَّ فِيمَا يَلِي وَادَّكَّرَ الْمَآثِرَ بَيْنَهُمَا: سَمَاحَةٌ، عَلَامَةٌ،
عَالِمَةٌ، قَاعِيَّةٌ، مَشِيَّةٌ، شُورَى، حُسْنَى، حَسَنَاءٌ، طَيِّبَةٌ، وَدِيقَةٌ، صُغْرَى، صَحْرَاءٌ،
شَهْلَاءٌ، نَدْمَانَةٌ، مَضَانَةٌ، رِيحَانَةٌ، غَضْبَى، عَوْرَاءٌ، عَطِيَّةٌ، رَضِيَّةٌ، عَشِيَّةٌ، سَوْدَاءٌ،
عَاشُورَاءٌ، قُرَيْشِيَّةٌ، زَكِيَّةٌ، زَكْوِيَّةٌ، سُوءَى، حُبْلَى، سَلْمَى، صَفْرَاءٌ.

١. إِنَّ عَدَمَ إِفَادَةِ الْمُلْحَقَةِ بِالْأَصْلِيَّةِ أَيْ تَأْنِيثِ هُوَ زَائِي الْمَحَقِّقِ رَضِيَ الدِّينِ الْأَشْرَبَابَادِي رِجَمَهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يَقُولُ: التَّاءُ وَالْأَلِفُ فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ وَإِنْ يُقَالُ لَهَا تَاءُ التَّأْنِيثِ وَاللَّهُ إِلَّا أَنَّهُمَا لَا يُعِيدَانِ أَيْ تَأْنِيثَ. وَيَرَى بَعْضُ الْمُعَاصِرِينَ - وَهُوَ الْمُحَقِّقُ عَبَّاسُ حَسَنٍ فِي التَّحْوِ الْوَالِي ج ٤ ص ٤٣٨ - أَنَّهُمَا فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ تُفِيدَانِ التَّأْنِيثَ اللَّفْظِيَّ فَيَجُوزُ فِي الْكَلِمَةِ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَيْهَا وَجْهَانِ: رِعَايَةُ اللَّفْظِ وَرِعَايَةُ الْمَعْنَى وَالْأَوَّلُ عِنْدَهُ أَحْسَنُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْحَالَاتِ.

٣ - ماهي علامات التانيث؟ ومتى لا تكون تلك الحروف علائم للتانيث؟ أعط
لذلك أمثلة.

٤ - هل الأسماء التالية مؤنثة أم لا وما الدليل عليه؟: عطية (إسم رجل)، عيسى،
يحيى، علباء (مُلحق)، صنت، فتوى، زحمة، حمزة، همزة، نباتة (إسم رجل)،
زياء.



الْمَبْنَعُ الرَّابِعُ

الْمُتَّصِرْفٌ وَغَيْرُ الْمُتَّصِرْفِ

مُقَدِّمَةٌ:

الِاسْمُ عَلَى قِسْمَيْنِ مُتَّصِرْفٍ وَغَيْرِ مُتَّصِرْفٍ. الْمُتَّصِرْفُ مَا يُشْتَقُّ وَيُجْمَعُ وَيُصَغَّرُ وَيُنْسَبُ إِلَيْهِ نَحْوُ: أَسَدٌ - أَسَدَانِ، أَسْوَدٌ، أَسِيدٌ، أَسِيدِي. وَغَيْرُ الْمُتَّصِرْفِ مَا لَا يَعْرِضُهُ هَذِهِ الْحَالَاتُ.^١ فَلْتَنْبَحْ عَنْ هَذِهِ الْحَالَاتِ الْأَرْبَعَةِ وَكَيْفِيَّتِهَا وَأَحْكَامِهَا:

أَلْفَصْلُ ١ - الْمُشْتَقُّ:

الْمُشْتَقُّ مَا دَلَّ عَلَى فَرْدَيْنِ مِنْ أَفْرَادِ جَنْسِهِ بِزِيَادَةِ فِي آخِرِهِ، وَتَشْبِيهُهُ الْكَلِمَةِ، هِيَ الْحَاقُ عَلَامَةِ الْمُشْتَقِّ بِآخِرِهَا. وَعَلَامَةُ الْمُشْتَقِّ هِيَ الْأَلِفُ وَالنُّونُ الْمَكْسُورَةُ أَوِ الْيَاءُ الْمَفْتُوحُ مَا قَبْلَهَا مَعَ النُّونِ الْمَكْسُورَةِ نَحْوَ «رَجُلَانٍ» وَ«إِمْرَأَتَيْنِ». فَلَا يَكُونُ «حُسَيْنٌ» مُشْتَقًّا لِأَنَّ النُّونَ فِيهِ أَصْلِيَّةٌ وَلَا يَكُونُ «إِثْنَيْنِ» مُشْتَقًّا لِأَنَّ

١. إِنْ لَمْ يَعْرِضْ شَيْءٌ مِنْ هَذِهِ الْحَالَاتِ يُقَالُ لَهُ غَيْرُ الْمُتَّصِرْفِ مُطْلَقًا وَإِنْ عَرِضَ بَعْضُهَا دُونَ بَعْضٍ يُقَالُ لَهُ الْمُتَّصِرْفُ بِالتَّيْسِيَةِ إِلَى ذَلِكَ الْبَعْضِ وَغَيْرُ الْمُتَّصِرْفِ بِالتَّيْسِيَةِ إِلَى الْآخَرِ.

يَاءُهُ أَضْلِيَّةٌ وَلَا يَكُونُ «بَحْرَيْنِ» مُثْنَى لِأَنَّهُ لَا يَدُلُّ عَلَى فَرْدَيْنِ (بَحْرٍ وَبَحْرٍ).
 ثُمَّ كَيْفِيَّةٌ صَوْنِ الْمُثْنَى فِي الْمَوَارِدِ الْمُخْتَلِفَةِ هَكَذَا: الصَّحِيحُ وَشِبْهُهُ تَلْحَقُ
 بِأَخْرِهِمَا عِلَامَةُ الْمَثْنَى نَحْوَ أَسْدَانٍ وَظِيَّانٍ وَكَذَا الْمَنْقُوصُ الَّذِي لَمْ تُخَذَفْ
 لِأَمُّهُ نَحْوَ الْهَادِي — الْهَادِيَانِ.

وَالْمَنْقُوصُ الْمَخْدُوفُ اللَّامُ يُرَدُّ لِأَمِّهِ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نَحْوَ هَادٍ — هَادِيَانِ،
 مُهْتَدٍ — مُهْتَدِيَانِ.

وَالْمَقْصُورُ إِنْ كَانَ ثَلَاثِيًّا^١ وَكَانَتْ أَلِفُهُ مُثْقَلَةً عَنْ وَاوٍ رُدَّتْ أَلِفُهُ إِلَى
 أَضْلِيهَا نَحْوَ الْعَصَا — الْعَصَوَانِ وَالْعَصَوَيْنِ، الرَّبَا — الرَّبَوَانِ وَالرَّبَوَيْنِ...
 وَإِلَّا قَلِبَتْ يَاءٌ نَحْوَ الْفَتَى — الْفَتَيَانِ، الْمُصْطَفَى — الْمُصْطَفِيَانِ، الْمُسْتَشْفَى
 — الْمُسْتَشْفِيَانِ.

وَالْمَقْصُورُ الْمَخْدُوفُ لِأَمِّهِ لِإِتِّقَاءِ السَّاكِنَيْنِ يُرَدُّ لِأَمِّهِ عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نَحْوُ
 عَصَا (بِالتَّوِينِ) — عَصَوَانِ، فَتَى — فَتَيَانِ.

وَالْمَمْدُودُ إِنْ كَانَ هَمْزَتُهُ أَضْلِيَّةً — إِنْ كَانَ الْمَمْدُودُ كَلِمَةً مَهْمُوزَةً
 اللَّامُ — بَقِيَتْ عَلَى حَالِهَا وَإِنْ كَانَ لِلتَّأْنِيثِ قَلِبَتْ وَاوًا وَإِنْ كَانَ مُثْقَلَةً أَوْ
 مَزِيدَةً لِلْإِلْحَاقِ جَازَ فِيهَا وَجْهَانِ: إِبْقَاؤُهَا عَلَى حَالِهَا وَقَلْبُهَا وَاوًا نَحْوَ قَرَاءَ —
 قَرَاءَانِ، حَمْرَاءَ — حَمْرَاوَانِ، دُعَاءَ — دُعَاءَانِ وَدُعَاوَانِ، إِهْدَاءَ —
 إِهْدَاءَانِ وَإِهْدَاوَانِ، عِلْبَاءَ — عِلْبَاءَانِ وَعِلْبَاوَانِ.^٢

وَالثَّلَاثِيُّ الْمَخْدُوفُ لِأَمِّهِ، إِنْ لَمْ يُعَوِّضْ عَنْهُ بِشَيْءٍ وَبَقِيَ ثُنَائِيًّا رُدَّ لِأَمِّهِ
 عِنْدَ التَّثْنِيَةِ نَحْوَ أَب — أَبَوَانِ، أَخ — أَخَوَانِ — إِلَّا «يَد» وَ«قَم» فَإِنَّ
 الْمَخْدُوفَ مِنْهُمَا لَا يُرَدُّ نَحْوَ يَد — يَدَانِ، قَم — قَمَانٍ وَكَذَلِكَ «دَم» عَلَى

١. الْمُرَادُ مِنَ الثَّلَاثِيِّ هُنَا وَفِي الْأُبْحَاثِ التَّالِيَةِ مَا كَانَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَحْرَافٍ وَمِنْ فَوْقِ الثَّلَاثِيِّ مَا كَانَ حُرُوفُهُ أَكْثَرَ
 أَضْلِيًّا كَانَ الْجَمْعُ أَمْ لَمْ يَكُنْ.

٢. الْمُرَادُ مِنَ الْأَضْلِيِّ هُنَا أَنْصَرُ مِمَّا تَرَفَى التَّبَعِيَّةِ السَّابِقِ.

الأصح - وإن عُوِضَ عَنِ اللَّامِ بِشَيْءٍ يُنْتَبَى كَمَا هُوَ نَحْوُ سَنَةِ - سَنَتَانِ، إِسْمٌ
- إِسْمَانٍ وَ... .

والمُرَكَّبُ الإِضَافِيُّ يُنْتَبَى جُزْؤُهُ الأَوَّلُ نَحْوَ عَبْدِ اللَّهِ - «عَبْدَ اللَّهِ» وَ
«عَبْدِي اللَّهِ» وَ أَمَّا المَرْجِيُّ والإِسْنَادِيُّ فَيُضَافُ إِلَيْهِمَا «دَوَا» أَوْ «دَوَى» فِي
المَذْكَرِ وَ «دَوَاتَا» أَوْ «دَوَاتِي» فِي المَوْثَبِ نَحْوَ سَيَّبَوَيْهِ - «دَوَا أَوْ دَوَى
سَيَّبَوَيْهِ» تَأَبَّطَ شَرًّا - «دَوَا أَوْ دَوَى تَأَبَّطَ شَرًّا» .

تَنْبِيهُ: أَلْحِقَتْ بِالمُنْتَبَى خَمْسُ كَلِمَاتٍ هِيَ: إِثْنَانٍ، إِثْنَتَانِ، ثِنْتَانِ،
كِلَا، كِلْتَا فَإِنَّ هَذِهِ لَيْسَتْ بِمُنْتَبَيَاتٍ لِعَدَمِ انطِبَاقِ حَدِّ المُنْتَبَى عَلَيْهَا وَإِنْ وَاقَعَتْهُ
فِي الصُّورَةِ وَالمَعْنَى .

تَنْبِيهُ: قَدْ يُقْصَدُ مِنَ المُنْتَبَى أَفْرَادٌ كَثِيرَةٌ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «ثُمَّ ارْجِعِ
البَصَرَ كَرَّتَيْنِ» (١-الملك) أَيْ كَرَّاتٍ وَنَحْوَ «لَيْتَكَ» وَ «سَعْدَيْكَ» . وَذَلِكَ لِأَنَّ
المُنْتَبَى فِي حُكْمِ المَكْرَرِ وَالمُكْرَّرِ قَدْ يُفِيدُ الكَثْرَةَ نَحْوُ «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الأَرْضُ
دَكًّا دَكًّا، وَجَاءَ رَبُّكَ وَالمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (٢٢١و٢٢٢-الفرج) .

* السُّؤالُ وَالتَّمْرِينُ *

- ١ - عَرِّفِ المُنْتَصِرَ وَغَيْرَ المُنْتَصِرِ .
- ٢ - مَا هُوَ المُنْتَبَى وَالتَّنْبِيهُ وَعَلَامَةُ المُنْتَبَى؟
- ٣ - مَيِّزْ غَيْرَ المُنْتَبَى مِنَ المُنْتَبَى فِيمَا يَلِي وَادْكُرْ لِمَ لا يَكُونُ مُنْتَبَى: جَوْلَانِ، خِدْلَانِ،
فُوجَانِ (مِنْ بِلَادِ خُرَاسَانَ)، حُمَيْنِ، جَبَانَ، عَيَانَ، حُنَيْنِ، يَنْبُتَيْنِ، غَزْلَانَ .
- ٤ - كَيْفَ يُنْتَبَى المُنْتَصِرُ الصَّحِيحُ وَشِبْهُ الصَّحِيحِ؟ أَعْطِ أُسْئِلَةً عَلَى ذَلِكَ .
- ٥ - كَيْفَ يُنْتَبَى المَقْصُورُ وَالمَمْدُودُ وَالمَنْقُوصُ وَالثَّنَائِيُّ وَالمُرَكَّبُ؟ أَعْطِ لِكُلِّ نَوْعٍ
أُسْئِلَةً .
- ٦ - تَنِّ الكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ: صَحْرَاءُ، سَمَاءُ، رِضَا، بَابَوَيْهِ، فُولَوَيْهِ، بَيْتَ لَحْمٍ، بَقْلَبِكُ،
أَبُو الحَسَنِ، دَارُ مَسْجِدٍ، مَسْعَى، رَقِيقٌ، سُؤَالَ، نِدَاءٌ، مَوْلَى، نِقَّةٌ، رَاعٍ، نَامٌ، مُجْبَى .

الفصل ٢ - الجمع:

الجمعُ مادَّةٌ على أَكْثَرِ مِنِ اثْنَيْنِ بِزِيَادَةٍ فِي آخِرِهِ أَوْ تَكْسِيرِ بِنَاءِ مُفْرَدِهِ وَهُوَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: ١- جَمْعُ الْمَذْكَرِ السَّالِمِ ٢- جَمْعُ الْمُؤنَّثِ السَّالِمِ ٣- جَمْعُ الْمُكْسَرِ. هَذَا وَالْكَلَامُ فِي بَيَانِ أَقْسَامِ الْجَمْعِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ فِي أَبْحَاثٍ:

البحث ١- جمعُ المذْكَرِ السَّالِمِ: عَلامَتُهُ وَأَوْ مضمومٌ ماقبلها مَعَ نُونٍ مَفْتُوحَةٍ أَوْ ياءٍ مَكسُورَةٍ ماقبلها مَعَ نُونٍ مَفْتُوحَةٍ فِي آخِرِ الْمُفْرَدِ نَحْوِ مُسْلِمٍ — مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِينَ وَيُشْتَرَطُ فِي الْمَفْرَدِ الَّذِي يُجْمَعُ هَذَا الْجَمْعُ ثَلَاثَةُ شُرُوطٍ: ١- أَنْ يَكُونَ مُذْكَراً خَالِياً عَنِ التَّاءِ ٢- أَنْ يَكُونَ إِسْماً لَدَى عَقْلِ ٣- أَنْ يَكُونَ مِمَّا يُؤنَّثُ بِالتَّاءِ إِنْ كَانَ وَصْفاً، أَوْ يَكُونَ عَلمًا إِنْ كَانَ مَوْصُوفاً!

فَعَلِيهَذَا لَا يُجْمَعُ جَمْعُ الْمَذْكَرِ السَّالِمِ نَحْوُ «هِنْدٍ» وَ«ضَارِبَةٍ» لِأَنَّ نُونَهُ وَلَا نَحْوُ: «ظَلْحَةٍ» وَ«عَلامَةٍ» لِإِقْتِرَانِ بِالتَّاءِ وَلَا نَحْوُ كَلْبٍ وَصَاهِلٍ لِكَوْنِهِمَا اسْمَيْنِ لِيغْيِرَ ذِي الْعَقْلِ وَلَا نَحْوُ «غَضْبَانٍ» وَ«أَحْمَرَ» لِكَوْنِهِ صِفَةً تُؤنَّثُ بِغَيْرِ التَّاءِ وَلَا نَحْوُ «رَجُلٍ» وَ«عُلامٍ» إِذْ لَيْسَا بِعَلمٍ. هَذَا وَ يُسْتَشْنَى مِنَ الشَّرْطِ الثَّالِثِ أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ فَإِنَّهُ يُجْمَعُ هَذَا الْجَمْعُ مَعَ تَأْنِيهِ بِالْأَلِفِ.

١. العَلمُ ما وَضِعَ لِوَأَجِدِ بَعْتِيهِ. فَلَا يُنْتَلَى الْعَلمُ وَلَا يُجْمَعُ إِلَّا إِذَا نَكَّرَ وَسَيَأْتِي لِيذَلِكَ فَضَّلْتُ تَوْضِيحَهُ.

تُسَمُّ الْمَنْقُوصُ تُحَدَفُ يَأْوُهُ عِنْدَ الْجَمْعِ نَحْوَ الْهَادِي — الْهَادُونَ وَ
 الْهَادِينَ، الْمُهْتَدِي — الْمُهْتَدُونَ، الْمُهْتَدِينَ وَ كَذَلِكَ أَيْفُ الْمَقْصُورِ نَحْوَ
 الْمُضْطَفِي — الْمُضْطَفُونَ وَ الْمُضْطَفِينَ، مُوسَى — مُوسَى وَ مُوسِينَ، وَأَمَّا
 الْمَمْدُودُ فَحُكْمُهُ مَا سَبَقَ فِي التَّثْنِيَةِ نَحْوَ وَضَاءٍ — وَضَاؤُونَ وَوَضَائِينَ، قَرَاءٍ
 — قَرَاؤُونَ وَ قَرَائِينَ، قَرَاوُونَ وَ قَرَاوِينَ. وَالْمَرْكَبُ مُطْلَقًا يُجْمَعُ بِإِضَافَةٍ
 «ذَوُو» أَوْ «ذَوِي» إِلَيْهِ نَحْوَ «ذَوُو عَبْدِ اللَّهِ»، «ذَوُو سَيِّبِيهِ»، «ذَوُو تَابِطٍ
 شَرًّا».

تَبَيَّنَتْ: الْحَقِيقَةُ بِجَمْعِ الْمَذْكُورِ السَّالِمِ عِدَّةُ كَلِمَاتٍ مِنْهَا: «عَلِيُونَ»
 (الِعَلِيّ: الْعَلَوُ وَعَلِيُونَ إِسْمٌ لِأَعْلَى الْجَنَّةِ مَفْرُودٌ)، «عَالَمُونَ» (مَعْنَاهُ الْعَالَمُ كَمَا
 قِيلَ فَهُوَ بِمَعْنَى الْخَلْقِ كُلِّهِ، وَقِيلَ مَعْنَاهُ الْعُقَلَاءُ مِنَ الْخَلَائِقِ، فَلَا مَفْرَدَ لَهُ فِي
 شَيْءٍ مِنَ الْمَعْنِيَيْنِ)، «عِشْرُونَ» إِلَى «تِسْعِينَ»، «أُولُو» (بِمَعْنَى أَصْحَابِ وَ
 لَا مَفْرَدَ لَهُ)، «أَرْضُونَ» (جَمْعُ أَرْضٍ وَهِيَ مُؤَنَّثَةٌ)، «سِنُونَ» (جَمْعُ سَنَةٍ
 وَهِيَ أَيْضًا مُؤَنَّثَةٌ)، «بَابُ سِنُونَ» (وَهِيَ كَلِمَاتٌ ثَلَاثَةٌ حُدِفَتْ لِأَمْهَابِ وَ
 عُوِضَتْ عَنْهَا تَاءُ التَّأْنِيثِ وَ لَمْ يُجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسِيرِ) نَحْوُ: «عِضَةٌ» بِمَعْنَى
 الْكَيْدِ أَوْ التَّفْرِيقِ فَعَلَى الْأَوَّلِ أَضْلُهَا «عِضَةٌ» وَعَلَى
 الثَّانِي أَضْلُهَا «عِضُو» وَ نَحْوُ: «عِزَّةٌ» بِمَعْنَى الْفِرْقَةِ
 مِنَ النَّاسِ أَضْلُهَا «عِزِّي» وَ نَحْوُ: «ثُبَّةٌ» بِمَعْنَى الْجَمَاعَةِ
 أَضْلُهَا «ثُبِّي» فَتُجْمَعُ هَذِهِ عَلَى: عِضُونَ، عِزُونَ، ثُبُونَ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ نَحْوُ
 «يَدٌ» وَلَا نَحْوُ «زَيْنَةٌ» وَلَا نَحْوُ «شَفَّةٌ» وَ «شَاةٌ» لِعَدَمِ التَّعْوِيضِ فِي الْأَوَّلِي وَ
 كَوْنِ التَّعْوِيضِ عَنِ الْفَاءِ فِي الثَّانِيَةِ وَوُجُودِ جَمْعِ التَّكْسِيرِ فِي الثَّلَاثَةِ (شَفَّةٌ
 — شِفَاهُ، شَاةٌ — شِيَاهُ). وَ مِنَ الْمُلْحَقَاتِ: «أَهْلُونَ» (جَمْعُ أَهْلٍ وَ لَيْسَ
 عِلْمًا)، «بَنُونَ» (جَمْعُ ابْنٍ وَ هُوَ أَيْضًا غَيْرُ عِلْمٍ). وَ إِنَّمَا أَلْحَقْتُ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ
 بِالْجَمْعِ لِأَنَّ فِيهَا عَلَامَةَ الْجَمْعِ دُونَ حَدِّهِ أَوْ شُرُوطِهِ.

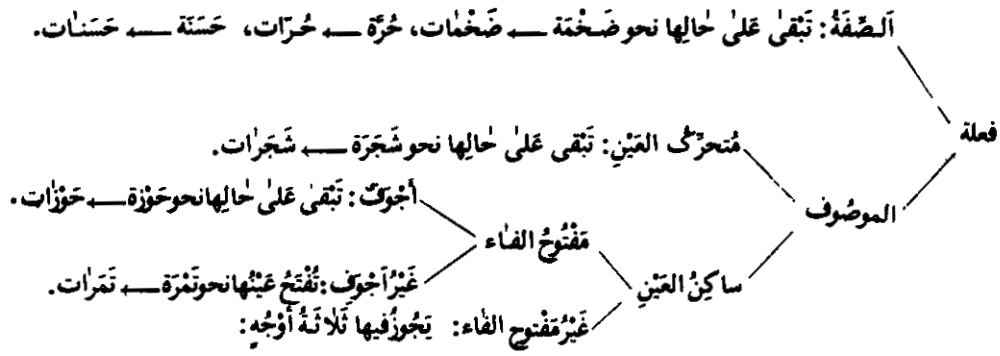
• السؤل والتمرين •

- ١- ما الفرقُ بينَ معنَى المُثَنَّى والجمعِ وما الفرقُ بينَ علامَتَيْهِمَا؟
- ٢- أجمع ما هو وكم قسماً له؟
- ٣- إجمع الكلماتِ التابعةَ لجمعِ المذكرِ السالمِ: زَيْدٌ، سَعْدٌ، سَعِيدٌ، سَائِلٌ، نَدْمَانٌ، نَضْرَانٌ، عَالِمٌ، حَرِيصٌ، طَيِّبٌ، أَكْبَرٌ، أَعْلَمٌ، قُرَيْشِيٌّ، أَصُولِيٌّ، أَخْبَارِيٌّ، عَدَلٌ.
- ٤- هل يُجمع ما يلي جمعاً مذكراً سالماً أولاً؟ لماذا؟: صَبْرٌ، عِلْمٌ، ذُو الْقَفَارِ، الْمَدِينَةُ، النَّجْفُ، طَهْرَانٌ، سَعِيدَةٌ، زَيْتَبٌ، سَكْرَانٌ، أَخْضَرٌ، أَضْفَرٌ، صُغْرِيٌّ، صَفْرَاءٌ، صُورَةٌ، كِتَابٌ، أَعْرَجٌ، حَبُولٌ، مُنْطَبِقٌ، أَعْمَى، جَرِيحٌ، حَيْرَانٌ، قَلَمٌ، رَسُولٌ، بَتُولٌ، أُمَّةٌ، رَحْمَنٌ، اللَّهُ.
- ٥- إجمع الكلماتِ التاليةَ جمعَ المذكرِ السالمِ: قَاضِيٌّ، مُفْتِيٌّ، عَالِيٌّ، رِضَاءٌ، سَلْمِيٌّ، مُوسَى، وَشَاءٌ، عَيْسَى، حَدَاءٌ، مُرْتَضَىٌّ، مُجْتَبَىٌّ، غَازِيٌّ، مُفْتَدِيٌّ، شُكْرُ اللَّهِ، بَيْتٌ لَحْمٌ، عَيْدٌ مَنَافٍ، بَابُوِيَّةٌ.
- ٦- ما هو المُلْتَقُ بجمعِ المذكرِ السالمِ ولِمَ يُسَمَّى مُلْتَقاً؟

البحث ٢ - جمعُ المؤنثِ السالمِ: علامةُ جمعِ المؤنثِ السالمِ أَلِفٌ وتاءٌ زائدتانِ في آخِرِ المُفْرَدِ نحو: «ضاربات». وَيُجمعُ بهذا الجمعُ أَرْبَعَةُ أُمُورٍ:

- ١- عَلمُ المؤنثِ نحو هُنْدٌ - هُنْدَاتٌ.
- ٢- ما فيه تاءُ التانيثِ وإن كانَ مُذَكَّرًا وَيُحذفُ مِنْهُ التاءُ عِنْدَ الجمعِ نحو ضارِبَةٌ - ضارِبَاتٌ، طَلْحَةٌ - طَلْحَاتٌ، نَمْرَةٌ - نَمْرَاتٌ وَيُسْتثنى مِنْ ذَلِكَ جِدَّةُ كَلِمَاتٍ مِنْهَا: شَفَّةٌ، شِاةٌ، أُمَّةٌ، إمرأةٌ، أُمَّةٌ، مِلَّةٌ.
- ٣- ما في آخِرِهِ أَلِفٌ التانيثِ وَحُكْمُ الأَلِفِ هُنَا حُكْمُهَا فِي التَّثْنِيَةِ نحو حُبْلِيٌّ - حُبْلِيَّاتٌ، صَخْرَاءٌ - صَخْرَاوَاتٌ.
- ويُسْتثنى مِنْ ذَلِكَ - عِنْدَ غَيْرِ الكُوفِيِّينَ - «فَعْلِيٌّ» مُؤنَّثٌ «فَعْلَانٌ» نحو «سَكْرِيٌّ» مُؤنَّثٌ «سَكْرَانٌ» و«فَعْلَاءٌ» مُؤنَّثٌ «أَفْعَلٌ» نحو «حَمْرَاءٌ» مُؤنَّثٌ «أَحْمَرٌ».

٤ - الْمَذْكَرُ غَيْرُ الْعَاقِلِ إِذَا كَانَ وَصْفًا نَحْوُ: رَأْسِي - رَأْسِيَّاتٍ، مَطْبُوعٍ - مَطْبُوعَاتٍ، جَمِيلٍ - جَمِيلَاتٍ، إِلَهِي - إِلَهِيَّاتٍ، دُرِّيهِمْ - دُرِّيهِمَاتٍ. وَكَذَا إِذَا كَانَ مَوْضُوعًا بِصُورَةِ الْمَصْدَرِ بِشَرْطِ أَنْ يَزِيدَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ نَحْوُ سُؤَالٍ - سُؤَالَاتٍ، إِمْتِحَانٍ - إِمْتِحَانَاتٍ.
وَمِمَّا يَجِبُ التَّنْبِيهُ لَهُ حَالُ الْأَسْمِ الثَّلَاثِيِّ الْمَخْتُومِ بِالتَّاءِ عِنْدَ جَمْعِهِ جَمْعَ السَّلَامَةِ وَنُبْيَانِهِ بِالْجَدْوَلِ فَتَنَّبَهُ:



١ - إِبْقَاءُ الْعَيْنِ عَلَى حَالِهَا نَحْوُ حِنْطَةٍ - حِنْطَاتٍ، جُمْلَةٍ - جُمْلَاتٍ.

٢ - إِتْبَاعُ الْعَيْنِ لِلْفَاءِ نَحْوُ حِنْطَاتٍ وَجُمْلَاتٍ.

٣ - فَتْحُ الْعَيْنِ نَحْوُ حِنْطَاتٍ وَجُمْلَاتٍ.

وَلَهُمْ كَلِمَاتٌ جُمِعَتْ عَلَى خِلَافِ الْقِيَاسِ مِنْهَا بِنْتُ - بَنَاتٍ، وَالْقِيَاسُ بِنَاتٍ، أُخْتُ - أَخَوَاتٍ، وَالْقِيَاسُ أُخْتَاتٍ، أُمٌّ - أُمَّهَاتٍ وَالْقِيَاسُ أُمَّاتٌ وَوَرَدَتْ أُمَّاتٌ أَيْضًا.

١. أَنْظَرَ النَّحْوُ الرَّافِي ج ١ ص ١٧٠ وَهَمَّعَ الْهَوَامِعُ ج ١ ص ٢٢.

تنبية: أُلْحِقْتُ بِجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ أُولَاتٍ (صاحبات) وأذرعات
(إِسْمٌ قَرِيبَةٌ بِالسَّالِمِ) وَنَحْوَهُ وَعَرَفَاتٍ (بِنَاءٍ عَلَى كَوْنِهِ مَفْرُودًا لِاجْتِمَاعِ الْعَرَفَةِ) فَإِنَّ
الْأَوَّلَ لَا مَفْرُودَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ وَمَفْرُودُهُ مِنْ مَعْنَاهُ «ذَات» بِمَعْنَى صَاحِبَةٍ وَالثَّانِي
مَفْرُودٌ رَأْسًا وَكَذَا الثَّالِثُ.

تذكار: يُقَالُ لِهَذَيْنِ التَّوَعَيْنِ مِنَ الْجَمْعِ «السَّالِمِ» أَوْ «المُصَحَّحِ» وَ
ذَلِكَ لِسَلَامَةِ بِنَاءِ الْمَفْرُودِ فِيهِمَا فِي الْغَالِبِ - بِخِلَافِ الْقِسْمِ الْآتِي -

• التَّوَالِيفُ وَالتَّمْرِينُ •

- ١ - إجماع الكلمات التابعة لجمع المؤنث السالم: زَيْتَب، مَرْزِيم، سَكِينَة، سَلْمَى،
فَاطِمَة، زَهْرَاء، بَيْضَاء، رَحْمَة، قَسَاوَة، نُورَة، حُبْلَى، حُبَارَى، كِتَاب، مَكَاتِبَة،
تَجِيَّة، مَقَالَة، تَمَائِل، سُؤَال، نَجْدَة، صَخْرَة، هَيْبَة، دَوْرَة، ثَمْرَة، صُفْرَة، عِزْلَة، عَوْدَة،
سَكْنَة، عُرْفَة، قِيَمَة، حِيلَة، تَكَامُل، كَمَال، مِثْصُوب، مَرْفُوع، مَجْرُور، مَوْصُوف،
صُفْرَى، مُصَفَّر، صَفْرَاء، أُخْت، أُم، بَيْت، قُوَّة، مُشْهَى.
- ٢ - ماهو الملحق بجمع المؤنث السالم وماوجه الحاقه؟
- ٣ - لِمَ سُمِّيَ الْجَمْعُ السَّالِمُ سَالِمًا؟

البحث ٣ - الجمعُ المُكسَّرُ: أَلْجَمْعُ الْمُكْسَّرُ مَا دَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ
فَأَكْثَرِ بَوَازِيهِ وَيَتَكَسَّرُ فِيهِ بِنَاءُ الْمَفْرُودِ بِتَغْيِيرِ حَرَكَاتِ حُرُوفِهِ أَوْ نُقْصَانِ الْحُرُوفِ
أَوْ زِيَادَتِهَا كَمَا سَيَأْتِي.
أوزانُ جَمْعِ التَّكْسِيرِ كَثِيرَةٌ تَبْلُغُ أَرْبَعِينَ^١ وَزْنَاً مِنْهَا الْأُوزَانُ الْمُطْرَدَةُ وَ
نُبِّيَتْهَا هُنَا وَمِنْهَا غَيْرُ الْمُطْرَدَةِ الَّتِي لَا سَبِيلَ إِلَى مَعْرِفَتِهَا إِلَّا الرَّجُوعُ إِلَى
الْمَعَاجِمِ اللُّغَوِيَّةِ^٢. وَفِيمَا يَلِي بَيَانُ صِيغِ الْمُطْرَدَةِ - أَى الْأُوزَانِ الْمَشْهُورَةِ -

١. انظر علوم العربية ص ٤١٩.
٢. الإطراد في جمع المكسر هو أغلبية جمع وزن مفرد على وزن جمع بحيث يكون المتخلف عنه كالشاذ.

فَاخْفِظْهَا:

الثلاثي المجرّد إن كان موصوفاً إطرّده جَمَعُهُ على «أفعال» إلا وزنين
 هما فَعَلَ وفُعِلَ، يُجْمَعُ الأوّلُ على فُعُولٍ نحو فُلُسٍ — فُلُوسٍ والثاني على
 «فِعْلان» نحو صُرِدَ — صِرْدَانٍ والبواقي على القياس نحو قَرَسَ — أَقْرَاسٍ،
 كَتِفَ — أَكْتِافٍ، عَضُدَ — أَعْضَادٍ، جَبْرَ — أَحْبَابٍ، عَتَبَ — أَعْتَابٍ،
 إِبِلَ — أَبَالٍ، قُفِلَ — أَقْفَالٍ، عُنُقَ — أَعْنَاقٍ.

وإن كان صِفَةً فَفَعَلَ وفُعِلَ إطرّده جَمَعُهُمَا على «فِعَال» نحو صَعَبَ
 — صِعَابٍ، حَسَنَ — حِسَانٍ وفَعِلَ وفُعِلَ وفَعَلَ وفُعِلَ وفُعِلَ على
 «أفعال» كما لو كانت موصوفات — نحو نَكِدَ — أَنْكَادٍ، يَفْظَ — أَيْقَاطٍ،
 جِلْفَ — أَجْلَافٍ، حُرَّ — أَحْرَارٍ، جُنُبَ — أَجْنَابٍ ولا إطرّادَ في البواقي .
 وأمّا الثلاثي المزيّد فيه فإن كان الزائد فيه مَدَّةً قَبْلَ اللّامِ وكان موصوفاً
 إطرّده جَمَعُهُ على «أفعلة» نحو زَمَانَ — أَزْمَنَةً، عَمُودَ — أَعْمِدَةً، رَغِيفَ —
 أَرْغِفَةً ولا إطرّادَ لِجَمْعِهِ إن كان وصفاً نحو جَبَانَ — جُبْنَاءٍ، جَوَادَ — جِيَادٍ،
 شُجَاعَ — شَجْعَانَ، شَرِيفَ — أَشْرَافٍ. إلا ما كان منه على «فَعِيل» الدالّ
 على بليّةٍ فَيَطْرُدُ جَمَعُهُ على «فَعْلَى» نحو قَتِيلَ — قَتْلَى، جَرِيحَ — جَرْحَى،
 مَرِيضَ — مَرَضَى. ومثلُ فَعِيلٍ كُلُّ وَصْفٍ دَلَّ على هَذَا الْمَعْنَى نحو زَمَانَ
 — زَمْنَى، هَالِكَ — هَلَكَى، مَيّتَ — مَوْتَى، أَحْمَقَ — حَمَقَى، سَكْرَانَ
 — سَكْرَى.

هذا إذا تَجَرَّدَ عَنْ تَاءِ التَّأْنِيثِ فَإِنْ اشْتَمَلَ عَلَيْهَا إطرّده جَمَعُهُ على
 «فَعَائِل» نحو رِسَالَةَ — رِسَائِلٍ، صَحِيفَةَ — صَحَائِفٍ .

ثُمَّ الإِطْرَادُ فِي الْأَوْزَانِ الْأُخْرَى مِنَ الثَّلَاثِيِّ الْمَزِيدِ فِيهِ هَكَذَا:
 فَعَلَّةٌ تُجْمَعُ على «فِعَال» نحو قَصَعَةٌ — قِصَاعٍ وَفَعْلَةٌ تُجْمَعُ على «فِعَل»
 نحو قِطْعَةٌ — قِطَعٍ وَفَعْلَةٌ تُجْمَعُ على «فَعَل» نحو جُمْلَةٌ — جُمَلٍ وَلَا فَرَقَ فِي

هذه الثلاثة بين كَوْنِ الْمُفْرِدِ وَصِفَاً أَوْ مَوْصُوفَاً.

فَاعِلٌ إِنْ كَانَ مَوْصُوفَاً يُجْمَعُ عَلَى «فَوَاعِلِ» نَحْوِ خَوَاتِمٍ ← خَوَاتِمِ،
ذَانِقٌ ← ذَوَانِقٌ وَإِنْ كَانَ صِفَةً جُمِعَ عَلَى «فُعَالِ» وَ«فُعَلِ» وَ«فَعَلَةٍ» أَوْ بَعْضِ هَذِهِ
الثَلَاثَةِ نَحْوِ جَاهِلٍ ← جُهَاًلٍ، جُهَلٌ، جَهْلَةٌ وَكَافِرٍ ← كَفَارٌ، كَفَرَةٌ. هَذَا
فِي مَا صَحَّ لِأَمِّهِ فَإِنْ اعْتَلَّ اللَّامُ جُمِعَ عَلَى «فَعَلَةٍ» نَحْوِ قَاضِيٍّ ← قُضَاةٍ،
دَاعِيٍّ ← دُعَاةٍ.

فَاعِلَةٌ تُجْمَعُ عَلَى «فَوَاعِلِ» وَصِفَاً كَانَتْ أَوْ مَوْصُوفَاً نَحْوِ كَاثِبَةٍ (إِسْمٌ لِمَا
بَيَّنَّ كَتَفَى الْقَرْسِ) ← كَوَاتِبِ، ضَارِبَةٌ ← ضَوَارِبِ، وَفِي حُكْمِهَا حَامِلٌ
← حَوَامِلِ، حَائِضٌ ← حَوَائِضِ.

أَفْعَلٌ إِنْ كَانَ صِفَةً مُشَبَّهَةً جُمِعَ عَلَى «فُعَلِ» نَحْوِ أَخْضَرَ ← خُضْرٍ وَإِنْ
كَانَ لِلتَّفْضِيلِ جُمِعَ عَلَى «أَفَاعِلِ» نَحْوِ أَفْضَلٍ ← أَفْضَالِ.
فُعَلَى إِنْ كَانَ لِلتَّفْضِيلِ جُمِعَ عَلَى «فُعَلِ» نَحْوِ كُبْرَى ← كُبْرٍ وَإِلَّا
جُمِعَ عَلَى «فَعَالِيٍّ» نَحْوِ خُنْثَى ← خَنَثَائِيٍّ.

فَعَلَى إِنْ كَانَ مُوْتَشَأً لِفَعْلَانٍ جُمِعَ عَلَى «فِعَالِ» نَحْوِ عَطَشَى ←
عِطَاشٍ وَإِلَّا جُمِعَ عَلَى «فَعَالِيٍّ» وَ«فَعَالِيٍّ» نَحْوِ قَتَوَى ← قَتَاوَى وَفَتَاوَى.
فَعَلَاءٌ إِنْ كَانَ صِفَةً مُشَبَّهَةً جُمِعَ عَلَى «فُعَلِ» نَحْوِ خَضْرَاءَ ← خُضْرٍ
وَإِلَّا جُمِعَ عَلَى «فِعَالِ» أَوْ «فَعَالِيٍّ» وَ«فَعَالِيٍّ» نَحْوِ بَطْحَاءَ ← بَطْحَاحٍ، صَخْرَاءَ
← صَخْرَاحِيٍّ وَصَحَارِيٍّ.

فَعْلَانٌ بِتَثْلِيثِ الْفَاءِ إِنْ كَانَ مَوْصُوفَاً جُمِعَ عَلَى «فَعَالِيَيْنِ» نَحْوِ:
سِرْحَانٍ (وَهُوَ الذَّنْبُ) ← سِرْحَانِيْنِ، سُلْطَانٌ ← سُلْطَانِيْنِ وَإِنْ كَانَ
صِفَةً ← وَلَا يَكُونُ حَيْثُئِذٍ إِلَّا مَفْتُوحَ الْفَاءِ جُمِعَ عَلَى «فِعَالِ» أَوْ «فَعَالِيٍّ»
نَحْوِ عَظْشَانٍ ← عِطَاشٍ، سَكْرَانٌ ← سَكَارِيٍّ. وَأَمَّا نَحْوُ كُسَالَى جَمْعاً
لِكُسْلَانٍ وَسَكَارِيٍّ جَمْعاً لِسَكْرَانٍ فَنَادِرٌ.

وأما الرباعي والخماسي مجردتين كانا أم مزيدا فيهما، موصوفين كانا أم صفتين فيظهر جمعهما على «فعالين» بحذف اللام الثالث من الخماسي وحذف الزائد منهما مطلقاً نحو درهم ← دراهم، غصنفر ← غصافر، سفرجل ← سفارج، خندير ← خنادير ويشتني من ذلك الرباعي المزيد فيه الذي قبل لامه الأخيرة مده فإنه يجمع على «فعالين» نحو قرطاس ← قراطيس.

والمماثل للرباعي والخماسي من الثلاثي المزيد فيه يجمع على مماثل فعال بشرط أن لا يشمله حكم من الأحكام السالفة. والمراد بالمماثل هو الموافق في عدد الحروف والحركة والسكون، لا في الأصالة والنزادة ولا في نوع الحركة نحو جوهر ← جواهر، سلم ← سلايم، مضدر ← مصادر، مشرق ← مشارق، مسألة ← مسائل، منبر ← منابر وكذلك المماثل لنحو قرطاس يجمع على مماثل فعالين نحو مفتاح ← مفاتيح، مسكين ← مساكين، مظمورة ← مظامير، كرسي ← كراسي، أسلوب ← أساليب، حلقوم ← حلاقيم، أزجوزة (قصيدة من الرجز) ← أراجيز.

تنمة: يكثر الخروج عن الإطراد في الجمع المكسر ومثله: فلس ← أفلس، صوم ← صيام، نور ← ثوران، ثوب ← ثياب، جمل ← جمال، حجر ← ججارة، ساق ← سوق، تاج ← تيجان، أخ ← إخوان، نمر ← نمر ونمور، سبع ← سباع، رجل ← رجال، رجل ← أرجل، علم ← علوم، حشن ← محاسن، ريع ← رياح، قرء ← قروء، رمح ← رماح، حوت ← حيتان، رطب ← أرطاب، فلك ← فلك، فلك ← فلك، صديق ← أصدقاء، طريق ← طرق، كسرى ← أكاسرة، غلام ← غلمة (ويأتي أغلمة وغلما أيضاً)، كريم ← كرماء و...

تنبيه: الجمع المكسر يُرَدُّ الأشياء إلى أصولها نحو: حال — أخوال، ناب — أتياب، دينار (أصله دينار) — دنانير، أخ — إخوة وإخوان، أب — آباء، إسم — أسماء، ماء — مياه، نار — نيران، دار — دُور و أدُور.

• السُّؤال والتمرين •

- ١ — أَلْجَمْعُ الْمَكْسَرُ مَا هُوَ؟
- ٢ — مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَكْسَرِ وَالسَّالِمِ فِي الدَّلَالَةِ عَلَى الْجَمْعِيَّةِ؟
- ٣ — مَا هِيَ الْأَوْزَانُ الْمَشْهُورَةُ فِي جَمْعِ الثَّلَاثِي الْمَجْرَدِ وَمَا هِيَ مُفْرَدَاتُ تِلْكَ الْأَوْزَانِ؟ أَعْطِ أَمْثِلَةً.
- ٤ — إِجْمَعِ الْكَلِمَاتِ الثَّلَاثِيَّةَ جَمْعَ التَّكْسِيرِ: حَوْلٌ، قَوْلٌ، عِلْمٌ، سَهْمٌ، هَرَمٌ، حَنْلٌ، قَلَمٌ، سِرٌّ، رَبٌّ، عُدْرٌ، سُوءٌ، نَعَمٌ، قَذِرٌ، ثِقَلٌ، سُؤَالٌ، مَتَاعٌ، طَعَامٌ، دُعَاءٌ، سَفِيرٌ، عَزِيزٌ، سَفِينَةٌ، جَرِيمَةٌ، عَلَامَةٌ، كَتِيبَةٌ، كَاتِبٌ، سَائِلٌ، عَالِمَةٌ، عَالِمٌ، دَاعِيٌ، رَامِيَةٌ، قَافِيٌ، سَاعِيٌ، بَاكِيَةٌ، حَامِيٌ، أَصْفَرٌ، أَصْفَرٌ، أَبْيَضٌ، أَكْبَرٌ، أَعْظَمٌ، أَقْرَبٌ، أَنْثَى، كَثِيرٌ، عَظْمِيٌّ، سَكْرِيٌّ، غَضْبِيٌّ، دَعْوَى.
- ٥ — إِجْمَعِ جَمْعَ التَّكْسِيرِ: عَذْرَاءٌ، زَهْرَاءٌ، بَيْضَاءٌ، حَوْرَاءٌ، عَمِيَاءٌ، مَيْدَانٌ، دِيوَانٌ (أَصْلُهُ دِيْوَانٌ)، حَيْرَانٌ، نَدْمَانٌ، سَلْمَانٌ، يَفْظَانٌ، رَيْحَانٌ، مَسْجِدٌ، مَقْبَرٌ، مَحْمَدَةٌ، مَكْرَمَةٌ، مَغْصِيَةٌ، مَعِيْشَةٌ، مَضْرَفٌ، مَحْرَمٌ.
- ٦ — إِجْمَعِ جَمْعَ التَّكْسِيرِ: مَغْدِرَةٌ، مَقْدِرَةٌ، مَسْعَى، مَرْحَمَةٌ، مَقْضَى، مَغْزَى، مَسْلَخٌ، مَزْجَرٌ، مَيْسِرَةٌ، مَغْرِبٌ، أُسْبُوعٌ، أُعْجُوبَةٌ، صُورَةٌ، عُزْفَةٌ، حُجْرَةٌ، عَيْبَةٌ، سِدْرَةٌ، سَوْرَةٌ، صَيْغَةٌ، شُعْبَةٌ، حِكْمَةٌ، قَلْعَةٌ، فَضْلَةٌ، عُقْدَةٌ، عُثْمَةٌ، غَيْضَةٌ، صَيْحَةٌ، أُسْطُورَةٌ، جَلِيَّةٌ، ثُلْمَةٌ، حَوْزَةٌ.
- ٧ — إِجْمَعِ جَمْعَ التَّكْسِيرِ: جَحْمَرٌ، جُحْدَبٌ، ثَغْلَبٌ، حَوْذَجٌ، حَيْدَرٌ، صَفْدَرٌ، قُدْعِيْلٌ، قَلْنَسُوءٌ، مَكْتَبٌ، مِخْلَبٌ، مُوسَى، دِينَارٌ (أَصْلُهُ دِنْنَارٌ)، غِرْبَالٌ.
- ٨ — رُدِّ الْجُمُوعَ الثَّلَاثِيَّةَ إِلَى مُفْرَدَاتِهَا وَبَيِّنْ كَلًّا مِنْهَا أَنَّهُ مِنَ الصَّيْغِ الْمَطْرَدَةِ أَوْ مِنْ غَيْرِهَا: قَوَارِيرٌ، حَوَادِثٌ، مَرَاجِمٌ، سَلَابِلٌ، قَرَائِنٌ، دِيَالِمَةٌ، حُورٌ، عِيدَانٌ، أَسْوَاقٌ، أَقْبِيْسَةٌ، أَبْسَالٌ، أَعْضَاءٌ، رُقْبَاءٌ، مَرَاتِيٌّ، مَبَادِيٌّ، أَيَادِيٌّ، أَيْدِيٌّ، غَيْبٌ، نَوَامِيْسٌ،

قراطيس، سُرقاء، صُبْر، أمالي، دَعَاوى، قَتَاوى، مَدَائِح، أَجَانِب، أوائل، أناعيم،
قَبَائِل، قِرب، طِمان، حُقر، خُضْر، أَهرام، قُبور، بَدُور، قَرَاعِئَة، قِتن، رِياض، حِجَل،
مَعَارِج، أسامي، أسماء، سَمَاوات، أراضى، رُعماء، بَراهين، قَوَانِين، غِضَاب،
يِكَّار، صُفْر، أَصَاغِر، صُفْر، مَعَادِن، مَرَضَى، قَدَائِم، جَحَاير، حَنَائِد، أَقِيدَة،
بَنَائِد، أَنهَم، يِهام، أَظافير، أساطير.

الْبَحْثُ ٤- القِلَّةُ وَالكَثْرَةُ: جَمْعُ التَّكْسِيرِ عَلَى نَوْعَيْنِ: ١- أَلْقِلَّةٌ وَهُوَ مَادَّةٌ عَلَى الثَّلَاثَةِ إِلَى الْعَشْرَةِ وَلَهَا أَرْبَعُ صِيغٍ مَشْهُورَةٌ هِيَ: أَفْعَلَةٌ، أَفْعُلٌ، فِعْلَةٌ، أَفْعَالٌ^١ نَحْوِ أَغْلِمَةٍ، أَشْهُرٍ، غِلْمَةٍ، أَفْرَاسٍ. ٢- أَلْكَثْرَةُ وَهُوَ مَادَّةٌ عَلَى الثَّلَاثَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَصِيغُهُ مَا عَدَا الْأَرْبَعَةَ الْمَذْكُورَةَ - لِيَجْمَعَ الْقِلَّةُ - مِنْ صِيغِ جَمْعِ التَّكْسِيرِ^٢.

هذا وَالْجَمْعُ السَّالِمُ يُسْتَعْمَلُ فِي الثَّلَاثَةِ فَمَا فَوْقَهَا مُطْلَقاً وَإِنْ لَمْ يُطْلَقْ عَلَيْهَا جَمْعُ الْكَثْرَةِ. وَكَذَا صِيغَةُ الْقِلَّةِ تُسْتَعْمَلُ فِي أَكْثَرِ مِنَ الْعَشْرَةِ مَعَ الْقَرِينَةِ.

————— * التَّمْرِين * —————

- ١- مَبْرَ الْقِلَّةِ عَنِ الْكَثْرَةِ فِي الْجُمُوعِ الْمَذْكُورَةِ فِي التَّمْرِينِ السَّابِقِ.
٢- عَرَّفِ الْقِلَّةَ وَالْكَثْرَةَ.

الْبَحْثُ ٥- مُنْتَهَى الْجُمُوعِ:

قَدْ يُجْمَعُ بَعْضُ الْجُمُوعِ جَمْعاً مُكَسَّراً أَوْ سَالِماً فَيُقَالُ لَهُ «جَمْعُ الْجَمْعِ»
نَحْوَ أَكْلَبٍ (جَمْعُ كَلْبٍ) - أَكَايِبٍ، أَقْوَالٍ (جَمْعُ قَوْلٍ) - أَقَاوِيلٍ، بِيُوتٍ
(جَمْعُ بَيْتٍ) - بِيُوتَاتٍ.

١. قَالَ ابْنُ مَالِكٍ:

أَقِيلَةٌ أَفْعُلٌ ثُمَّ فِعْلَةٌ ثُمَّ أَفْعَالٌ، جُمُوعٌ قِيلَةٌ
٢. فَتَرْتَبِعُهُمُ الْكَثْرَةَ بِمَا يُسْتَعْمَلُ فِي الْعَشْرَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَالْأَشْهُرُ مَا ذُكِرَ فِي التَّمْنِ.

فإن جُمِعَ الْجَمْعُ جَمَعَ تَكْسِيرِ قِيلَ لَهُ «جَمَعُ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ» أَيْضاً وَلَهُ وَزْنَانٍ: «أَفَاعِيلُ» نَحْوَ أَكَالِبَ وَ «أَفَاعِيلُ» نَحْوَ أَقَاوِيلَ.

هَذَا وَيُقَالُ لِلمُطَلَقِ الْجُمُوعِ المُمَاثِلَةِ لَوَزْنِي جَمَعَ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ «صَيْغَةُ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ» وَلَوْ لَمْ يَكُنْ جَمَعَ الْجَمْعِ كـ «مَفَاعِيلُ وَمَفَاعِيلُ» وَ «فَوَاعِيلُ وَ فَوَاعِيلُ» نَحْوَ مَسَاجِدَ وَمَصَابِيحَ، نَوَاجِذَ وَنَوَامِيسَ. فَصَيْغَةُ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ هِيَ «كُلُّ جَمْعٍ مُكْسَرٍ بَعْدَ أَلِفٍ تَكْسِيرِهِ حَرْفَانِ مُتَحَرِّكَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ أَحْرَافٍ أَوْسَطُهَا يَاءٌ سَاكِنَةٌ» وَقَدْ يُعَدُّ مِنْهَا نَحْوُ سِرَاوِيلَ مَعَ كَوْنِهِ مُفْرَدًا. ثُمَّ أَقْلٌ مَدْلُولٌ جَمَعَ الْجَمْعِ تِسْعَةً لِمَا لَا يَخْفَى.

• التمرين •

- ١ - مَيِّزْ جُمُوعَ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ فِي التَّمْرِينِ ٨ لِلْبَحْثِ (٣).
- ٢ - مَيِّزْ صَيْغَةَ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ فِي التَّمْرِينِ المَذْكُورِ وَأذْكَرِ الفَرْقَ بَيْنَ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ وَ بَيْنَ صَيْغَتِهِ، ثُمَّ الفَرْقَ بَيْنَ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ وَ جَمَعَ الْجَمْعِ.

الْبَحْثُ ٦ - إِسْمُ الْجَمْعِ وَاسْمُ الْجِنْسِ الْجَمْعِيُّ:

إِسْمُ الْجَمْعِ مَا دَلَّ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ اثْنَيْنِ وَلَا مُفْرَدَ لَهُ مِنْ لَفْظِهِ نَحْوَ قَوْمٍ وَ جَيْشٍ. وَاسْمُ الْجِنْسِ الْجَمْعِيُّ مَا لَهُ مُفْرَدٌ يُشَارِكُهُ فِي لَفْظِهِ وَ يَمْتَازُ بِتَاءِ تَأْنِيثٍ أَوْ يَاءِ التَّسْبِغِ نَحْوَ تَمْرٍ وَ تَمْرَةٍ، مَجُوسٍ وَ مَجُوسِيٍّ.

• التمرين •

عَرِّفِ اسْمَ الْجَمْعِ وَ اسْمَ الْجِنْسِ الْجَمْعِيِّ وَ اذْكَرِ الفَرْقَ بَيْنَهُمَا وَ عَيْنَهُمَا فِي الكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: عَسْكَرٌ، قَطِيعٌ، قَارٌ، شَجَرٌ، ضَرْبٌ، نُبَّةٌ، فَيْئَةٌ، فِكْرٌ.

الفصل ٣ - المنسوب:

هُوَ الْمُلْحَقُ بِآخِرِهِ يَاءٌ مُشَدَّدَةٌ لِتَذَلُّ عَلَى نِسْبَتِهِ إِلَى الْمَجْرَدِ عَنْهَا نَحْوُ «إِيرَانِي» الْمُنْسُوبِ إِلَى «إِيرَانٍ». وَيَاءُ النَّسْبِ تَكْسِيرٌ مَا قَبْلَهَا مُطْلَقاً وَلِلنَّسْبَةِ قَوَاعِدٌ خَاصَّةٌ إِلَيْكَ فِيمَا يَلِي بَيَانُهَا:

١ - الثَّلَاثِيُّ الْمَحذُوفُ مِنْهُ بَعْضُ أَصُولِهِ إِنْ كَانَ الْمَحذُوفُ مِنْهُ فَاءَ الْفِعْلِ وَجَبَ رَدُّهُ إِنْ اعْتَلَّ لِأَمَّةٍ نَحْوِ شَيْبَةَ (عَلَامَةٌ) — وَشَوَيْ وَإِلَّا لَا يُرَدُّ نَحْوَ عِدَّةٍ — عِدِّي وَإِنْ كَانَ الْمَحذُوفُ مِنْهُ لَامُ الْفِعْلِ وَجَبَ رَدُّهُ إِنْ كَانَ يُرَدُّ فِي الثَّنِيَّةِ أَوْ الْجَمْعِ السَّالِمِ نَحْوَ أَبِي — أَبِي، أَخ — أَخَوِي، سَنَّة — سَنَوِي، عَصَاً (بِالتَّنْوِينِ) — عَصَوِي، فَتَى — فَتَوِي وَإِلَّا جَازَ الرُّدُّ وَعَدَمُهُ نَحْوَ دَمِي — دَمَوِي، إِبْن — إِبْنِي وَبَنَوِي، إِشْم — إِشْمِي وَسَمَوِي.

٢ - الْبِلَائِيُّ الْمَكْسُورُ الْعَيْنِ يُخَفَّفُ بِفَتْحِ عَيْنِهِ نَحْوَ نَيْرٍ — نَيْرِي، إِبِل — إِبِلِي، دُئِيلٌ — دُئِيلِي. وَمَا قَبْلَ آخِرِهِ يَاءٌ مُشَدَّدَةٌ مَكْسُورَةٌ يُخَفَّفُ بِحَذْفِ الْيَاءِ الثَّانِيَةِ نَحْوَ طَيْبٍ — طَيْبِي، أَسِيدٌ (مُصَغَّرُ أَسْوَدٍ) — أَسِيدِي.

٣ - الْمَخْتُومُ بِنَاءِ التَّأْنِيثِ يُحَذَفُ عَنْهُ تَأْوُهُ عِنْدَ النَّسْبِ نَحْوَ بَصْرَةٍ — بَصْرِي، كُوفَةٍ — كُوفِي، فَإِنْ كَانَتِ الْمُنْسُوبُ مُؤَنَّثًا لِحَقَّتْهُ تَاءُ التَّأْنِيثِ تَقُولُ فَتَاهُ بَصْرِيَّةٌ وَجَمَاعَةٌ كُوفِيَّةٌ.

٤ - الْمَقْصُورُ تُقْلَبُ أَلْفُهُ وَاوًا إِنْ كَانَتْ ثَالِثَةً نَحْوَ الرَّبَا — الرَّبَوِي وَكَذَا فِيمَا إِذَا كَانَتْ رَابِعَةً وَسَكَنَ الثَّانِي نَحْوَ الدُّنْيَا — الدُّنْيَوِي فَإِنْ تَحَرَّكَ الثَّانِي، حُذِفَتِ الْأَلْفُ نَحْوَ بَرْدِي — بَرْدِي وَكَذَا إِذَا كَانَتْ خَامِسَةً فَصَاعِدًا نَحْوَ الْخُبَارِي — الْخُبَارِي، الْمُصْطَفِي — الْمُصْطَفِي وَقَدْ يَنْقَلِبُ وَاوًا نَحْوُ

الْمُرْتَضَىٰ — الْمُرْتَضَوِي، الْمُضْطَفِي — الْمُضْطَفَوِي.

٥ — الْمَمْدُودُ حُكْمٌ هَمَزَتِهِ هُنَا حُكْمُهَا فِي التَّشْبِيهِ نَحْوَ قَرَاءِ — قَرَائِي،
صَخْرَاءِ — صَخْرَاوِي، سَمَاءِ — سَمَائِي وَسَمَاوِي، جِرْبَاءِ — جِرْبَائِي
وَجِرْبَاوِي.

٦ — الْمَتَقَوِّصُ حُكْمُهُ هُنَا حُكْمُ الْمَقْصُورِ نَحْوَ الْعَمِي (ذَوَالْعَمِي) —
الْعَمَوِي، الثَّانِي — الثَّانَوِي، الْمُعْتَدِي — الْمُعْتَدَوِي.

٧ — الْمَخْتُومُ بِالْيَاءِ الْمَشَدَّةِ إِنْ كَانَتْ يَأُوهُ الْمَشَدَّةُ بَعْدَ حَرْفٍ وَاحِدٍ
قَلِبَتْ الْيَاءُ الثَّانِي وَأَوَّ رُدَّ الْأُولَى إِلَى أَصْلِهَا نَحْوَ حَيَّ — حَيَوِي، طَيَّ —
ظَوَوِي وَإِنْ كَانَتْ بَعْدَ حَرْفَيْنِ حُذِفَتْ إِحْدَيْهُمَا وَقَلِبَتْ الْأُخْرَى وَأَوَّ نَحْوَ عَلِيَّ
— عَلَوِي وَإِنْ كَانَتْ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ أَوْ أَكْثَرَ حُذِفَتْ رَأْسًا نَحْوَ كُرْسِيَّ —
كُرْسِيَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ إِحْدَى الْيَاءَيْنِ أَصْلِيَّةً فَيَبْقَاءُ الْأَصْلِيُّ وَقَلْبُهَا وَأَوَّ أَحْسَنُ مِنْ
حَذْفِهَا نَحْوَ مَعْنَى — مَعْنَوِي، مَهْدَى — مَهْدَوِي.

٨ — الْمُشْتَى وَالْجَمْعُ يُنْسَبُ إِلَى مُفْرَدِهِمَا نَحْوَ يَدَانِ — زَيْدِي،
مَسَاجِدَ — مَسْجِدِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَلَمِينَ فَيُنْسَبُ إِلَى أَنْفُسِهِمَا نَحْوَ كَأَطْمِينِ
— كَأَطْمِينِي، أَنْصَارَ — أَنْصَارِي.

٩ — الْمُرْكَبُ الْمَرْجِسِيُّ وَالْإِسْنَادِيُّ يُنْسَبُ إِلَى صَدْرِهِمَا غَالِبًا نَحْوَ
بَعْلَبَك — بَعْلِي وَتَأَبَّطَ شَرًّا — تَأَبَّطِي وَأَمَّا الْإِضَافِيُّ فَيُنْسَبُ إِلَيْهِ بِرُمَّتِهِ
أَوْ إِلَى صَدْرِهِ أَوْ عَجْزِهِ مُرَاعِيًا رَفَعَ الْإِلْتِبَاسِ فَ: عَيْنِ إِبِلَ — عَيْنِ إِبِلِي،
إِمْرُؤَالْقَيْسِ — إِمْرِي، عَبْدُ مَنْأَفَ — مَنْأَفِي.

١٠ — فَعِيلَةٌ — فَعَلِيٌّ وَفُعَيْلَةٌ — فُعَلِيٌّ بِشَرْطِ أَنْ يَكُونَ صَحِيحِي
الْعَيْنِ غَيْرَ مُضَاعَفَيْنِ نَحْوَ مَدِينَةٍ — مَدِينِي، جُهَيْنَةٍ (قَرْنَةٌ بِالْعِرَاقِ مِنْ نَوَاحِي
مُوصِلَ) — جُهَيْنِي وَأَمَّا الْأَجُوفُ أَوِ الْمُضَاعَفُ مِنْهُمَا فَيُنْسَبُ إِلَى لَفْظِهِ — بَعْدَ
حَذْفِ التَّاءِ — نَحْوَ طَوِيلَةٍ — طَوِيلِي، جَلِيلَةٍ — جَلِيلِي، نُؤِيرَةٌ (مُصَغَّرُ نَارِ)
— نُؤِيرِي فَعَدَمُ حَذْفِ الْيَاءِ فِي طَبِيعِي وَرُدِّي مُنْسُوبِينَ إِلَى طَبِيعَةٍ وَرُدِّيَّةٍ

(إمْرَأَةٌ اِسْتَهْرَتْ بِتَقْوِيمِ الرَّمَاحِ) شَادُّ عَلَى الْمَشْهُورِ.
تَكْمِلَةٌ: إِذَا وَقَعَتْ وَأَوْ مُنْقَلِبَةٌ قَبْلَ يَاءِ النَّسَبِ فُتِحَ مَا قَبْلَهَا كَمَا مَرَّفَى
الْأَمْثِلَةَ مِنْ نَحْوِ دُنْيَوِي، عَمَوِي، عَلَوِي، مَهْدَوِي و... بِخِلَافِ غَيْرِ الْمُنْقَلِبَةِ نَحْوِ
دَلَوِي وَعَدُوِي.

وَقَدْ يَجِي الْمُنْسُوبُ شُدُودًا عَلَى غَيْرِ مَا ذُكِرَ نَحْوًا مِثَّةً — أَمَوِي، مَرُو
— مَرُوزِي، يَمَن — يَمَان وَيَمَانِي، رَي — رَازِي، رَب — رَبَانِي، رُوح
— رُوحَانِي، بَحْرَيْن — بَحْرَانِي، بَادِيَةَ — بَدَوِي، قُرَيْش — قُرَيْشِي،
هُذَيْل — هُذَيْلِي.

تَنْبِيْهُ: أَوْزَانُ «فَعَالٍ»، «فَاعِلٍ» وَ «فَعِيلٍ» قَدْ تَدُلُّ عَلَى النَّسَبِ مِنْ دُونِ
لُحُوقِ الْيَاءِ بِآخِرِهَا وَذَلِكَ إِذَا قُصِدَ مِنْهَا صَاحِبُ الشَّيْءِ نَحْوَ تَمَارِ أَي صَاحِبِ
التَّمْرِ وَلاِبْنِ أَي صَاحِبِ اللَّبَنِ وَطَعِيمُ أَي صَاحِبِ الطَّعَامِ وَ مِنْ ذَلِكَ ظَلَامٌ فِي
قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَا رَبَّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (٣٦-نزلت) وَقَدْ تُسَمَّى الْأَوْزَانُ الثَّلَاثَةُ «صَيْغَ
النَّسَبِ» فَتَنْبِيْهُ.

• التَّنْمِيْن •

١ — عَرِّفِ النَّسَبَ وَالْمُنْسُوبَ وَالْمُنْسُوبَ إِلَيْهِ وَادْكُرْ أَثْبَلَةَ لِنَدْلِكِ.
٢ — اِنْسِبْ إِلَى الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: عِلْمٌ، بَيْتٌ، أَخٌ، ائْحَتٌ، ذِيَّةٌ، اِبْنٌ، اِشْمٌ، قِيَمَةٌ،
ذُنَيْلٌ، قَمٌ، حَمٌ، اِبِلٌ، سَنَةٌ، صِلَةٌ، سَيِّدٌ، مَيِّتٌ، عَادَةٌ، مَائَةٌ، جِلَّةٌ، صَبَا، رَبَا، عَلِيَا،
مُرْتَضِي، جِبَا، لَوَاءٌ، مُسْتَشْفَى، صَحْرَاءٌ، زَهْرَاءٌ، بَيْضَاءٌ، رَبَضَةٌ، عِلْبَاءٌ، مُجْتَبَى، غَرَاءٌ،
حَامِي، وَافِي، عَالِي، مُشْتَرَى، مُوسَوِي، رَي، غَي، غَنِي، رَدِي، جَيْدٌ، مَرْضِي، كَبِدٌ،
كَيْفٌ.

٣ — اِنْسِبْ إِلَى الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: بَحْرَيْنٌ، عَابِدِيْن، عَلِيُون، قَزْوِيْن، اِبْلَانٌ، عَرَفَاتٌ،
أَوْلَادٌ، نِسَاءٌ، جَارِيَاتٌ، الْعَادِيَاتٌ، قَوَانِيْن، عَبْدُاللَّهِ، اِبْرَانْشَهْرٌ، اِبْنُ عِرْسٍ، بَيْتٌ
لَحْمٌ، قَيْضُ الْاِسْلَامِ، زَيْنُ الْعَابِدِيْن، رِبَاطٌ، سَكِيْتَةٌ، سَفِيْتَةٌ، كَلِيْلَةٌ، رُقِيَّةٌ، اَمِيْرٌ،
حُسَيْنٌ، شَرِيْفٌ، قَضِيَّةٌ، شَلْحَفَاءَةٌ، عَلِيَّةٌ، عَوِيْلٌ، جِنَايَةٌ، رِيَاضَةٌ، جَعَالَةٌ، حُتَيْنٌ،

صَفِيٍّ، صَفِيَّةً، غُرُوبٌ، صُعُوبَةٌ، حَرَارَةٌ، بَرُودَةٌ، كَفِيلٌ.
 ٤ - جَرَّدَ الْكَلِمَاتِ الْآيَةَ عَنِ عِلَاقَةِ النَّسَبِ: غَرَوِيٌّ، مَدَنِيٌّ، شُرْطِيٌّ، أَهْلِيٌّ، حَلِّيٌّ،
 قَاضِيٌّ، ثَانِيٌّ، فَاطِيٌّ، ظُطَاوِيٌّ، خَبَازٌ، بَقَالٌ، سَافِرٌ، بَدَوِيٌّ، فَرَنْسَوِيٌّ، وَلايِيٌّ،
 عَمِّيٌّ، عَمَوِيٌّ، مَعْدِيٌّ كَرَبِيٌّ، رَازِيٌّ، سَيْيٌّ.

الفصل ٤ - المُصغَر:

المُصغَرُ إسمٌ زِيدَتْ بَعْدَ حَرْفِهِ الثَّانِي يَاءٌ سَاكِنَةٌ لِيَدَّلَ عَلَى تَقْلِيلِ وَهَذَا
 الْمَعْنَى بِالنَّسَبِ إِلَى الْجِثَّةِ تَصْغِيرٌ نَحْوُ جُبَيْلٍ أَيْ جَبَلٌ صَغِيرٌ وَرُجَيْلٌ أَيْ رَجُلٌ
 قَصِيرٌ، وَإِلَى الشَّانِ تَحْقِيرٌ نَحْوُ عُبَيْدٍ أَيْ عَبْدٌ ذَلِيلٌ وَرُجَيْلٌ أَيْ رَجُلٌ حَقِيرٌ، وَإِلَى
 الْعَدَدِ تَقْلِيلٌ نَحْوُ دَرَاهِمَاتٍ أَيْ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَإِلَى الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ تَقْرِبٌ
 نَحْوُ قُبَيْلِ الظُّهْرِ وَبُعَيْدِ الْجِدَارِ.

وَقَدْ يَجِيءُ لِلْحُنُوِّ وَالْإِشْفَاقِ نَحْوُ بَيْتِي وَأَخِي قَالَ تَعَالَى «يَا بَيْتِي لَا
 تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (نساء-١٣) وَمِنَ الْغَرِيبِ مَجِيئُهُ لِلتَّعْظِيمِ
 كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

فَوَيْقَ جُبَيْلٍ شَاهِقِ الرَّأْسِ لَمْ تَكُنْ لِيَسْبُلْغُهُ حَتَّى تَكِيلَ وَتَعْمَلَا
 هَذَا وَلِتَصْغِيرِ الْإِسْمِ قَوَاعِدُ خَاصَّةٌ نَبَّيْنَاهَا فِيمَا يَلِي:

الأول: إِذَا كَانَ الْإِسْمُ ذَا ثَلَاثَةِ أَحْرَافٍ ضُمَّ أَوَّلُهُ وَفُتِحَ ثَانِيهِ وَزِيدَتْ
 الْيَاءُ - يَاءُ التَّصْغِيرِ - بَعْدَ حَرْفِهِ الثَّانِي نَحْوَ حَسَنٍ - حُسَيْنٍ، أَوْسٍ -
 أَوْيسٍ وَإِنْ كَانَ الْإِسْمُ ذَا أَرْبَعَةِ أَحْرَافٍ فَصَاعِدًا جَرَى فِيهِ مَا سَبَقَ وَانْكَسَرَ مَا بَعْدَ
 الْيَاءِ نَحْوُ دِرْهَمٍ - دُرَيْهَمٍ إِلَّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَارِدَ:

١ - فِيمَا كَانَ مَا بَعْدَ يَاءِ التَّصْغِيرِ مُتَّصِلًا بِعِلَاقَةِ التَّأْنِيثِ نَحْوُ: سُبْحَةٍ -
 سُبْحِيَّةٍ، سَلْمَى - سَلْمِيٍّ، حَمْرَاءَ - حُمَيْرَاءَ.

٢ - فِيمَا كَانَ مُتَّصِلًا بِأَلِفِ «أَفْعَالٍ» - مِنْ أَوْزَانِ جَمْعِ الْمَكْسَرِ - نَحْوُ

أطفال ← أَطْفَال، أو أَلْفٍ «أَفْعَل» في التَّفْصِيلِ مِنَ التَّقْصِصِ نحو أَشْهَى ←
 أَشْهَى (وَمِثْلُهُ أَفْعَلُ التَّعْجُبِ مِنَ التَّقْصِصِ كَمَا أَحْلَاهُ ← مَا أَحْيَاهُ) .
 ٣ - فيما كَانَ مُتَّصِلًا بِـ «ان» فَعْلَان - بِتَثْلِيثِ الْفَاءِ - بِشَرْطِ كَوْنِهِ
 عَلَمًا أَوْ وَضْفًا نحو سَلْمَان ← سُلَيْمَان، سَكْرَان ← سُكْرَان بِخِلَافِ غَيْرِ
 الْعَلَمِ وَالْوَصْفِ ← وَهُوَ اسْمُ الْجِنْسِ - نحو فُنْجَان ← فُنْجِين .
 ٤ - فيما كَانَ مُتَّصِلًا بِعَلَامَةِ الْمُتَنِيٍّ أَوْ الْجَمْعِ السَّالِمِ نحو حَسَنَيْنِ ←
 حُسَيْنَيْنِ، بَكْرُونَ ← بُكَيْرُونَ، هِنْدَات ← هُنَيْدَات .
 الثَّانِي: الثَّلَاثِيُّ المَحذُوفُ بِعَظْمِ أَصُولِهِ يُرَدُّ حَرْفُهُ المَحذُوفُ عِنْدَ
 التَّصْغِيرِ سِوَا لَمْ يُعَوِّضَ عَنْهُ بِشَيْءٍ نحو «أَب» أَوْ عَوِّضَ عَنْهُ بِالْهَمْزَةِ نحو «إِبْن»
 أَوْ بِالْمِيمِ نحو «قَم» أَوْ بِتَاءِ التَّانِيثِ نحو «زَنَّة» أَوْ بِتَاءِ الْمَبْسُوطَةِ نحو «أَخْت» وَ
 «بِثْت» - أَصْلُهُمَا أَخُو وَبَنُو^١ إِلَّا أَنَّ الْيَعْوِضَ إِنْ كَانَ هَمْزَةً أَوْ مِيمًا حُذِفَ وَ
 إِنْ كَانَ تَاءً تَأْنِيثٌ بَقِيَ وَ إِنْ كَانَ تَاءً مَبْسُوطَةً تَبَدَّلَ تَاءً مَرْبُوطَةً نحو أَب ←
 أُبَى، إِبْن ← بُنَى، قَم ← قُوَيْه، زَنَّة ← وُزَيْتَه، أَخْت ← أُخِيَّة .

الثَّالِثُ: الثَّلَاثِيُّ المَزِيدُ فِيهِ حَرْفَانِ، يُحذَفُ أَحَدُهُمَا عِنْدَ التَّصْغِيرِ
 وَالمَزِيدُ فِيهِ ثَلَاثَةٌ يُحذَفُ إِثْنَانِ مِنْهَا - أَى مِنَ الزَّوَائِدِ - وَالرُّبَاعِيُّ المَزِيدُ فِيهِ
 تُحذَفُ زَوَائِدُهُ مُطْلَقًا وَالخُمَاسِيُّ المَجْرَدُ يُحذَفُ آخِرُهُ وَالخُمَاسِيُّ المَزِيدُ فِيهِ
 يُحذَفُ زَائِدُهُ وَآخِرُهُ. أَمِثْلُهُ ذَلِكَ: مُنْطَلِق ← مُطْلِق، مُسْتَخْرِج ← مُخْرِج،
 مُدْخِرَج ← دُخْرِج، سَفَرَجَل ← سُفْرِج، خَنْدَرِيس ← خُنَيْدِر .

تَنْبِيْهٌ: لَا يُحذَفُ الزَّائِدُ الْوَاقِعُ فِي أَوَّلِ الثَّلَاثِيِّ المَزِيدِ فِيهِ حَرْفَانِ أَوْ

١. وَمِنْ ذَلِكَ هَلَّتْ، كَحَيْت، دَيْت، أَصْلُهَا: هَتُو، كَحَيَّ، دَتَّى، كَلَّهَا كِنَايَاتٌ كَمَا سَيَأْتِي وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ
 يَثْنَانِ وَأَصْلُهَا يَثْنَانِ .

ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ أَبَدًا بَلَّ يُحَذَفُ غَيْرُهُ نَحْوَ مُنْطَلِقٍ ← مُطَلِّقٍ، مُسْتَخْرِجٍ ←
مُخَيَّرِجٍ وَإِنْ كَانَ الزَّائِدَانِ أَوْ الزَّوَائِدُ فِي غَيْرِ الْأَوَّلِ حَذَفَتْ أَيًّا شِئَتْ نَحْوَ قَلْبُوسَةٍ
← قَلْبَيْسَةٍ وَقَلْبَيْسِيَّةٍ.

الرَّابِعُ: يُسْتَشْنَى مِنْ حَذْفِ الزَّائِدِ مَا إِذَا كَانَ الزَّائِدُ لِينًا رَابِعَةً فَصَاعِدًا أَوْ
تَبَاءً تَأْنِيثًا أَوْ أَلْفَهُ أَوْ الْأَلِفَ وَالنُّونَ أَوْ عَلَامَتِي الْمُثَنَّى وَالْجَمْعَ السَّالِمَ أَوْ يَاءَ
النَّسَبِ، وَيَجْرَى حُكْمُ الزِّيَادَةِ عَلَى غَيْرِهَا نَحْوَ مُصْبِحٍ ← مُصْبِيحٍ، تِمْلَاقٍ
(بِكَسْرِ الْأَوَّلِ وَالشَّانِي وَتَشْدِيدِ اللَّامِ مَصْدَرٌ تَمَلَّقَهُ أَيْ تَوَدَّدَ إِلَيْهِ) ← تُمْلِيقٍ،
مُسْلِمَةٍ ← مُسْلِمَةٍ، خُنْفَسَاءَ ← خُنْفِيسَاءَ، زَلْزَلَةٌ ← زُلْزِلَةٌ، زَعْفَرَانٍ ←
رُزْعِفَرَانٍ، رَجُلَانٍ ← رُجَيْلَانٍ، بَكَرُونَ ← بَكَيْرُونَ، مَرِيَمَاتُ ← مَرِيَمَاتُ،
مَشْهَدِيٌّ ← مَشْهَدِيٌّ، سَلَمِيٌّ ← سَلِيمِيٌّ.

الخَامِسُ: الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ إِنْ كَانَ جَمَعَ قَلَّةً صَغَرَ عَلَى صُورَتِهِ نَحْوَ غِلْمَةٍ
← غُلَيْمَةٍ، أَقْبِدَةٌ ← أَقْبِيدَةٌ، أَكْلَبٌ ← أَكْلِبٌ، أَفْرَاسٌ ← أَفْرَاسٌ. وَ
إِنْ كَانَ جَمَعَ كَثْرَةً صَغَرَ مُفْرَدُهُ ثُمَّ جُمِعَ جَمَعَ السَّلَامَةِ، فَإِنْ كَانَ لِمُذَكَّرٍ عَاقِلٍ
جُمِعَ جَمَعَ الْمَذَكَّرِ وَإِلَّا جُمِعَ جَمَعَ الْمُؤَنَّثِ سَوَاءً كَانَ مَذَكَّرًا غَيْرَ عَاقِلٍ أَمْ مُؤَنَّثًا
نَحْوَ رَجَالٍ ← رُجَيْلُونَ، كُتُبٌ ← كُتَيْبَاتٌ، ضَوَارِبٌ (جَمْعُ ضَارِبَةٍ) ←
ضَوَيْرِيَّاتٌ. ثُمَّ غَيْرُ الْمَكْسَرِ مِنَ الْجُمُوعِ وَكَذَا الْمُثَنَّى يُصَغَّرُ كُلُّ عَلَى
صُورَتِهِ نَحْوَ ضَارِبُونَ ← ضَوَيْرِبُونَ، مَرِيَمَاتُ ← مَرِيَمَاتُ، قَوْمٌ ← قَوِيمٌ،
نَخْلٌ ← نَخِيلٌ، رَجُلَانٍ ← رُجَيْلَانٍ.

السادسُ: الْمُرَكَّبُ الْإِسْنَادِيُّ لَا يُصَغَّرُ وَأَمَّا الْمَرْجِيُّ وَالْإِضَافِيُّ فَيُصَغَّرُ
صَدْرُهُمَا وَيَبْقَى الْعَجْزُ عَلَى حَالِهِ نَحْوَ عَبْدِ اللَّهِ ← عُيَيْدُ اللَّهِ، حَسَنَتُ عَلِيٍّ ←
حُسَيْنَتُ عَلِيٍّ.

السابع: الْمَوْتُ الْمَعْتَوِي إِذَا كَانَ ثَلَاثِيًّا تَظَهَّرُ فِي مُصَغَّرِهِ تَاءُ التَّائِيثِ
نَحْوُ هِنْدٍ ← هُنَيْدَةٌ، شَمْسٍ ← شَمَيْسَةٌ، بِخِلَافِ غَيْرِ الثَّلَاثِيِّ نَحْوِ عَقْرَبٍ ←
عَقْرِبٍ، مَرَّيْمٍ ← مَرَّيْمٌ. وَمَا خَالَفَ ذَلِكَ مِنْ نَحْوِ عُرَيْسٍ مُصَغَّرُ عَيْرِسٍ وَأَصْبِيَعَةٍ
مُصَغَّرُ إِصْبَعٍ شَاذٌ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ.

• التفرین •

١ - صَغَّرَ الْكَلِمَاتِ التَّابِعَةَ: حُجْرٌ، حُجْرَةٌ، بَيْتٌ، بَابٌ، دَارٌ، دَوْرَةٌ، بَرٌّ، قَرَضَةٌ،
كِتَابٌ، أَسَدٌ، غَضَنَفَرٌ، تَعَلَبٌ، جِمَارٌ، نَاقَةٌ، بَعِيرٌ، صَحْرَاءٌ، قَبْضَةٌ، أُسْرَانٌ، بَصْرَةٌ، عِدَّةٌ،
دَيْسَةٌ، قَاتِلٌ، مَقْتُولٌ، مُسْتَشْفَى، مَسْجِدٌ، مَعْبَرٌ، أَطْرَافٌ، غِرْبَالٌ، سِرْبَالٌ، عُثْمَانٌ،
عِمْرَانٌ، يَقْظَانٌ، طَهْرَانٌ، سَامَرَاءٌ، كُبَيْرَى، مُوسَى، صَفْرَاءٌ، رِذَاءٌ، كِسَاءٌ، رِوَايَةٌ، قُبَّةٌ،
كَرَّةٌ، سَفِينَةٌ، خَزِيرَةٌ، جَرِيدَةٌ.

٢ - صَغَّرَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ: قُضَاةٌ، عَابِدَاتٌ، عَرَفَاتٌ، كَاظِمِينَ، بَحْرَيْنَ،
أَخٌ، أُمٌّ، أُخْتٌ، إِشْمٌ، قَلِيلٌ، دَلِيلٌ، وَعَدٌ، رِيَّةٌ، سِيَمَةٌ، غَالِبٌ، مَغْلُوبٌ، مُنْتَظَرٌ،
مُضْطَرَبٌ، مُخْمَارٌ، مُسْتَوْجِشٌ، مُسْتَوَلِيٌّ، قِرْفِزٌ، صُورَةٌ، قُدْعَمِيلٌ، قِرْطَبٌ، سَلْسَبِيلٌ،
قِرْطَاسٌ، دَوَاةٌ، جَوْرَبٌ، إِزَارٌ، عُفْرَانٌ، مَسْبَعَةٌ، حَمْرَاءٌ، زَلْخَاءٌ، هِنْدَاتٌ، مَهْدَوِيٌّ، عَلَوِيٌّ،
أَكْبَادٌ، أَغْلِيَمَةٌ، سَادَةٌ، شَجْرَةٌ، شَجْرٌ، جَيْشٌ، قَطِيعٌ، أَرْضٌ، قَدْرٌ، نَفْسٌ، كَأْسٌ، بَرٌّ،
أَرْزَبٌ، أَمِيٌّ.

تَكْمِلَةٌ فِي شَوَازِ التَّصْغِيرِ وَتَصْغِيرِ التَّرْخِيمِ: يَخْتَصُّ التَّصْغِيرُ بِالْأَسْمَاءِ
الْمُعْرَبَةِ وَقَدْ يُصَغَّرُ بَعْضُ الْمَبْنِيَّاتِ وَلَا تُرَاعَى فِيهَا الْقَوَاعِدُ السَّالِفَةُ وَمِنْ ذَلِكَ:
ذَا ← دَيَّا. تَا ← تَيَّا. الَّذِي... ← الَّذِيَا، اللَّذَيَانِ، الَّذِيُونَ. الَّتِي... ← الَّتِيَا،
الَّتِيَانِ، الَّتِيَاتِ. أَوْلَى ← أَوْلِيَا. أَوْلَاءٌ ← أَوْلِيَاءِ. مَا أَفْعَلٌ (لِلتَّعَجُّبِ) ←
مَا أَفْعِلٌ نَحْوَمَا أَمْلَحَهُ ← مَا أَمْلِيحَهُ. ذَيْتٌ ← ذِيٌّ. كَيْتٌ ← كِيٌّ.

وَلَهُمْ نَوْعٌ مِنَ التَّصْغِيرِ يُسَمَّى تَصْغِيرَ تَرْخِيمٍ وَهُوَ أَنْ يُحَدَفَ جَمِيعُ زَوَائِدِ

الاسم ثُمَّ يُصَغَّرُ نحو أحمد، حامد، محمود، محمد و... — حَمِيدٌ وَالإِتْيَاسُ
يُلْفَعُ بِالْقَرِينَةِ.

تَبَيَّنَتْ فِي إِعْلَالِ الْمُصَغَّرِ: الْإِسْمُ الْمَعْلُومُ يُرَدُّ إِلَى أَصْلِهِ عِنْدَ التَّصْغِيرِ ثُمَّ
يُصَغَّرُ ثُمَّ يُعْلَلُ الْمُصَغَّرُ حَسَبَ مَا تَقْتَضِيهِ قَوَاعِدُ الْإِعْلَالِ نَحْوُ بَابِ — بُوَيْبٌ،
نَابٌ — نَيْبٌ، مِيزَانٌ — مُوَيِّزِينَ، مِيقَاتٌ — مُوَيِّقَاتٌ و... وَمِنْ هُنَا اشْتَهَرَ
أَنَّ التَّصْغِيرَ — كَالتَّكْسِيرِ — يُرَدُّ الْأَشْيَاءَ إِلَى أَصُولِهَا.

وَالْمُصَغَّرُ قَاعِدَتَانِ هُمَا:

- (١) إِذَا كَانَ الثَّلَاثُ مِنْ حُرُوفِ الْإِسْمِ أَلِفًا زَائِدَةً أَوْ مُنْقَلِبَةً قَلِيَّتْ يَاءٌ
وَأُدْغِمَتْ يَاءُ التَّصْغِيرِ فِيهَا نَحْوَ كِتَابٍ — كُتَيْبٌ، مُصَابٍ — مُصَيْبٌ.
- (٢) إِذَا وَقَعَ يَاءٌ بَعْدَ يَاءِ التَّصْغِيرِ فَاجْتَمَعَتْ ثَلَاثَةُ يَاءَاتٍ حَذِفَتْ
الْأَخِيرَةُ مِنْهَا نَحْوَ صَبِيٍّ — صَبِيٍّ، عَطَاءٍ — عَطَايَ، مُعَاوِيَةَ — مُعَايَةَ.

• التَّنْبِيْهُ •

- ١ — كَبُرَ الْمُصَغَّرَاتِ الْآتِيَةِ: دَوَيْبَةٌ، دَوَيْبَةٌ، دَوَيْبَةٌ، دَوَيْبَةٌ، دَوَيْبَةٌ، دَوَيْبَةٌ، دَوَيْبَةٌ،
مُوَيْبِرٌ، سَكَيْرَانٌ، كُبَيْرٌ، فُرَيْسٌ، قُدَيْرٌ، قُدَيْمَةٌ، عُرَيْبَةٌ، رُحَيْبَةٌ، أُصَيْبَةٌ، نَعَيْبَةٌ، سَفَيْبَةٌ،
فُرَيْبِسٌ، دَلَيْبَةٌ، جُهَيْبَةٌ، أَوْلِيَا، دُيَيْبٌ، جُحَيْبَةٌ.
- ٢ — لَمْ نَخُصَّ قَوَاعِدَ التَّصْغِيرِ وَبَيْنَ الْإِعْلَالِ الْمُخْتَصِّ بِالْمُصَغَّرِ وَأَدْرَكُوا أَمِثْلَهُ لِذَلِكَ
الْإِعْلَالِ.

الْمَبْحَثُ الْخَامِسُ

الْمَعْرِفَةُ وَالنِّكَرَةُ

مقدمة:

الْمَعْرِفَةُ اسْمٌ دَلَّ عَلَى مُعَيَّنٍ مَعْلُومٍ نَحْوُ مُحَمَّدٍ، مَكَّةَ، هُوَ، هَذَا... وَ
النِّكَرَةُ اسْمٌ دَلَّ عَلَى غَيْرِ مُعَيَّنٍ نَحْوُ رَجُلٍ، كِتَابٍ...^١
ثُمَّ النِّكَرَةُ قِسْمٌ وَاحِدٌ وَعَلَامَتُهَا أَنْ تَقْبَلَ أَلِ التَّعْرِيفِ نَحْوُ رَجُلٍ أَوْ
تَكُونَ بِمَعْنَى كَلِمَةٍ هِيَ تَقْبَلُ ذَلِكَ نَحْوُ دُوْبِمَعْنَى صَاحِبِ وَالْمَعْرِفَةُ عَلَى سَبْعَةِ
أَقْسَامٍ: الْعَلَمُ، الْمُعْتَرَفُ بِأَلِ، الضَّمِيرُ، إِسْمُ الْإِشَارَةِ، الْمَوْصُولُ، الْمُضَافُ،
الْمُنَادَى. وَلَا بُدَّ مِنْ تَوْضِيحٍ لِهَذِهِ الْأَقْسَامِ فِي فُصُولٍ:

١. تَدُلُّ النِّكَرَةُ عَلَى فَرْدٍ وَاحِدٍ مِنْ أَفْرَادِ جَنْبِيهِ إِلَّا إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ نَفْيٍ أَوْ نَهْيٍ أَوْ اسْتِثْنَاءٍ فَتَدُلُّ إِذَا عَلَى اسْتِغْرَاقِ الْجِنْسِ نَحْوُ «مَا رَأَيْتُ رَجُلًا»، «لَا تَضْرِبُ أَحَدًا»، «هَلْ رَأَيْتَ إِنْسَانًا» وَقَدْ يُسْتَفَادُ الْمُعْمُومُ مِنَ النِّكَرَةِ فِي غَيْرِ تِلْكَ التَّوَارِدِ نَحْوُ: «عَلِمْتُ نَفْسَ مَا أَحْضَرْتُ» (١٤ - التَّكْوِينِ) لِكَيْلِهِ قَلِيلٌ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ.

الفصل ١ - العلم:

وهو ما ذكَّ على واحدٍ مُعَيَّنٍ بالوَضْعِ نحو مُحَمَّدٍ وَمَكَّةَ ١.
وَالْعِلْمُ تَقْسِيمَاتٌ لِأَنَّهُ:

١ - إِمَّا مُفْرَدٌ نَحْوُ: «زَيْدٍ» وَإِمَّا مُرَكَّبٌ. وَالْمُرَكَّبُ إِمَّا إِضَافِيٌّ نَحْوُ: «بَيْتِ اللَّهِ» وَ «عَبْدِ اللَّهِ» وَإِمَّا إِسْنَادِيٌّ نَحْوُ: «تَأَبَّطُ شَرًّا» وَإِمَّا مَزْجِيٌّ نَحْوُ: «سَيَّوِيهِ».

٢ - وَأَيْضاً إِمَّا إِسْمٌ وَهُوَ مَا تَبَّأَ عَنِ الْمُسَمَّى فَقَطَّ نَحْوُ «زَيْدٍ» وَإِمَّا كُنْيَةٌ وَهِيَ مَا تَصَدَّرَتْ لِإِفَادَةِ التَّعْظِيمِ بِأَبٍ أَوْ أُمٍّ نَحْوُ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» وَ «أُمِّ كُثَيْبٍ». وَ جَعَلَ مِنْهَا بَعْضُهُمْ مَا تَصَدَّرَتْ بِ «إِبْنٍ» أَوْ «بِنْتٍ» نَحْوُ «إِبْنِ جَلَالٍ» وَ «بِنْتِ الشَّاطِئِ». وَإِمَّا لَقَبٌ وَهُوَ مَا أَفَادَ الْمَدْحَ أَوِ الذَّمَّ نَحْوُ «صَادِقٍ» وَ «بَطَّطٍ» ٢.

٣ - وَأَيْضاً إِمَّا مُرْتَجَلٌ غَيْرُ مَا أُخِذَ عَنْ شَيْءٍ - مِنْ إِرْتَجَالِ الْأَمْرَآئِ إِخْتِرَاعُهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ قَائِماً عَلَى رِجْلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقَعُدَ مُتَأَنِّياً فِيهِ - نَحْوُ «أَدَدٍ» (إِسْمٌ رَجُلِيٌّ) وَإِمَّا مَنْقُولٌ وَالْمَنْقُولُ مَا نُقِلَ عَنْ اسْمِ ذَاتٍ نَحْوُ «أَسَدٍ» وَ «حَاتِمٍ» أَوْ عَنْ اسْمٍ مَعْنَى نَحْوُ «فَضْلٍ» أَوْ عَنْ فِعْلٍ مَاضٍ نَحْوُ «شَمَّرَ» (لِقَرَسٍ) أَوْ عَنْ

١. لَا يَنْتَقِضُ هَذَا التَّعْرِيفُ بِالْأَعْلَامِ الْمُشْتَرَكَةِ مِنْ نَحْوِ «زَيْدٍ» مَثَلًا إِذَا كَانَ إِسْمًا لِفَرْدَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ، إِذْ لِكُلِّ وَاحِدٍ وَضَعٌ عَلَيْهِ جِدَّةٌ. ثُمَّ هُنَاكَ أَسْمَاءٌ وَضِعَتْ لِأَجْنَاسٍ مَعَانِيهَا بِالْأَسْرَسَمُوها «أَعْلَامُ الْأَجْنَاسِ» لِوُجُودِ آثَارِ الْعِلْمِ اللَّفْظِيَّةِ (مِنْ مَنَعِ الصَّرْفِ وَعَدَمِ قَبُولِ «أَلٍ» وَالتَّوْصِيفِ بِالمَعْرِفَةِ) فِيهَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَغْلَامًا مِنْ جِهَةِ مَعَانِيهَا وَهِيَ قَلِيلَةٌ مَعْدُودَةٌ مِنْهَا «أَسْمَاءَةٌ» وَ «أَبُو الْحَارِثِ» لِأَنَّ «أَسَدًا» «أُمَّ عَامِرٍ» وَ «أُمَّ عَزِيزَةَ» لِلْمَقْرَبِ، «شُعُوبٌ» وَ «أُمَّ قُشَعَمٍ» لِلْمَعْنِيَّةِ، «بَرَّةٌ» لِلْمَبْرَةِ... قِيلَ وَمِنْهَا «سُبْحَانَ» لِلتَّسْبِيحِ.

٢. أَلَلَّقْتُ يُؤَخَّرُ عَنِ الْأَسْمِ إِذَا جِيَءَ بِهِ مَعَهُ نَحْوُ «قَالَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ (ع)» وَأَمَّا بَيْنَ الْإِسْمِ وَالْكُنْيَةِ وَبَيْنَ الْكُنْيَةِ وَاللَّقَبِ فَلَا يَلْزَمُ تَرْتِيبٌ نَحْوُ «قَالَ عَلِيُّ أَبُو الْحَسَنِ (ع)» أَوْ «قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ (ع)».

مُضَارِعٍ نَحْوُ «تَغْلِبُ» (لِقَبِيلَةٍ) أَوْ عَنِ فِعْلِ أَمْرٍ نَحْوُ «قُمْ» أَوْ عَنِ التَّثْنِيَةِ أَوِ الْجَمْعِ نَحْوُ «كَاطِمَيْنِ» وَ «عَرَفَاتٍ» - بِنَاءِ عَلِيٍّ كَوْنِهِ جَمْعاً لِعَرَفَةٍ لَامْفَرِداً مُلْحَقاً بِالْجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ - أَوْ عَنِ اسْمِ جِنْسٍ نَحْوُ «الْتَجَمُ» (لِنَجْمٍ خَاصِّ) وَ «الْمَدِينَةُ» (لِمَدِينَةِ النَّبِيِّ ص)¹.

٤- وَ يَنْقَسِمُ أَيْضاً إِلَى «عَلِمَ الشَّخْصِ» وَ «عَلِمَ الْجِنْسِ» وَ قَدْ مَرَّ أَنْ «عَلِمَ الْجِنْسِ لَيْسَ بِالْعَلِمِ حَقِيقَةً».

تَنْمِيَةٌ: مِنَ الْعَلْمِ مَا يُقَالُ لَهُ «الْعَلْمُ بِالْغَلْبَةِ» وَهُوَ كَمَا يَظْهَرُ مِنْ عُتْوَانِهِ مَا لَمْ يَكُنْ عِلْماً فِي أَضَلِّ الْوَضْعِ بَلْ صَارَ عِلْماً بِغَلْبَةِ الْإِسْتِعْمَالِ نَحْوُ «إِبْنُ عَبَّاسٍ» وَ «أُمُّ الْبَنِينَ» وَ «الْمَدِينَةُ».

نَسْبِيَةٌ: مِنَ خَوَاصِّ الْعَلْمِ أَنَّهُ لَا يُضَافُ إِلَى شَيْءٍ وَلَا يُثَنَّى وَلَا يُجْمَعُ وَ لَا يَدْخُلُهُ لَمْ التَّعْرِيفِ وَ قَدْ يُتَكْرَرُ الْعَلْمُ وَ ذَلِكَ فِيمَا إِذَا أُطْلِقَ عَلَى فَرْدٍ أَوْ أَفْرَادٍ إِشْتَرَكُوا فِي إِسْمٍ وَاحِدٍ فَحَيْثُ يُضَافُ وَ يُثَنَّى وَ يُجْمَعُ وَ يَدْخُلُهُ أَلِ التَّعْرِيفِ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

عَلَا زَيْدُنَا يَوْمَ النَّقَا رَأْسَ زَيْدِكُمْ بِأَبْيَضِ مَاضِي الشَّفَرَتَيْنِ يَمَانٍ
وَ نَحْوُ «جَاءَنِي الزَّيْدَانِ وَالْبَكْرُونَ».

***** السَّوَالُ وَ التَّمْرِينُ *****

١ - عَيَّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ التَّكْرِرَ فِي الْكَلِمَاتِ التَّابِعَةِ: قَلْبٌ، قَلْعَةٌ، قُمْ، قَوْمٌ، قُرَيْشٌ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (ص)، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع)، عَلِيٌّ، حَسَنٌ، حُسَيْنٌ بْنُ عَلِيٍّ (ع)، كِتَابٌ، قُرْآنٌ، قَامُوسٌ، نَافُوسٌ، إِبْنِي، أُمُّكَ، أَبِيهِ، نَحْنُ، هَذَا، يَارَ جُلُّ، رَجُلٌ،

١. أَلِ الدَّاخِلَةُ عَلَى الْعَلْمِ لَيْسَتْ لِلتَّعْرِيفِ لِأَنَّ الْعَلْمَ مَعْرِفَةٌ بِنَفْسِهِ بَلْ هِيَ زَائِدَةٌ وَ تَأْتِي النَّحْثَ عَنْهَا.

- رجال، رُجِيل، إنجيل، عيسى، نصران، سلطان، عثمان، غلمان، عمر بن عبد العزيز، سلمان الفارسي، أبوذر الغفاري.
- ٢ - ماهو علامة التكررة وكم هي أقسام المعرفة وما هو تعريفها؟
- ٣ - أذكر لكل من أقسام المعرفة خمسة أمثلة من غير ما ذكر.
- ٤ - ألقم ماهو وما هو الفرق بينه وبين التكررة؟
- ٥ - كم قسمة تكون للعلم وكم قسماً يكون له أعط على كل قسم أمثلة من غير ما ذكر.
- ٦ - عتین نوع العلم فيمايلي: أم عريظ، ابن اللبون، ابن عرس، معاوية، صديق، سالم، مرتضى، زهراء، عزيز، أبو عبد الله، سجاد، باقر، رضا، جواد، تقي، تقي، أحمد، علي، محمد، فاطمة، زينب.

الفصل ٢ - المُعرّف بـ «أل»:

أل على ثلاثة أقسام موصولة وزائدة وحرف تعريف. أما الموصولة فسيأتي البحث عنها. والزائدة ما ليست بموصولة ولا للتعريف^١. وما للتعريف على قسمين:

الأول ما تُفيد التعريف الحقيقي وهي ما إذا كانت للعهد وتسمى «لام العهد» والعهد على ثلاثة أقسام: حضوريّ كقولك «ضربني الرجل» إذا كان حاضراً بين يديك وذكوريّ كقوله تعالى: «كما أرسلنا إلى فرعون رسولاً

١. ألي الزائدة على ضربين لازمة وغير لازمة. فاللازمة تراذ في ثلاثة مواضع: (١) في «الآن» (٢) في الموصولات نحو الذي وفروعه على القول بأن الموصولة مابعد أل (٣) في الأعلام المترجلة نحو «السؤال» (إسم شاعر) و المنقولة المصحوبة متها حين النقل نحو «اللات» و «الغزى» وغير اللازمة في ثلاثة مواضع أيضاً: (١) في الأعلام بالعلبة نحو «الرسول» لمحمد بن عبد الله (ص) و «المدينة» لمدينة النبي (ص). (٢) في الأعلام المنقولة التي تصحبها بعد النقل نحو الفضل، الحسن وذلك موقوف على السماع فلا يقال للمحمد، العلي. (٣) في ضرورة الشعر كما في أو تر في قوله:

ولقد جئتُك أكرمًا وعاقلاً

ولقد نهيتُك عن بنات الأوس

فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» (١٦-الزَّن) وَذَهْنِي كَقَوْلِكَ «إِشْتَرَيْتُ الْكِتَابَ» فِيمَا تُرِيدُ كِتَابًا مَعْهُدًا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْمُخَاطَبِ.

وَالثَّانِي مَا تُفِيدُ التَّعْرِيفَ اللَّفْظِيَّ وَهِيَ مَا إِذَا كَانَتْ لِلجِنْسِ وَتُسَمَّى «لَامُ الجِنْسِ» وَهِيَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَيْضًا: «لَامُ الْحَقِيقَةِ» وَهِيَ مَا تَدُلُّ عَلَى نَفْسِ الْحَقِيقَةِ وَالْمَاهِيَّةِ وَلَا دِلَالَةَ فِيهَا عَلَى كَمِّيَّةِ الْأَفْرَادِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (١٧-العَاشِيَةِ) وَ«لَامُ الْإِسْتِفْرَاقِ» وَهِيَ مَا تَدُلُّ عَلَى جَمِيعِ أَفْرَادِ الْمَاهِيَّةِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (٢-العَمْرِ) أَيْ كُلِّ إِنْسَانٍ وَ«لَامُ تَدُلُّ عَلَى بَعْضِ مَجْهُولٍ مِنَ الْمَاهِيَّةِ» كَقَوْلِهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ» (١٣-يُوسُفَ) وَكَمَا فِي قَوْلِكَ «رَكِبْتُ السَّيَّارَةَ».

هَذَا وَبَدِيهَةٌ أَنَّ الْمُعْرَفَ بِلَامِ الجِنْسِ لِادِلَالَةِ فِيهِ عَلَى مُعَيَّنٍ بَلْ هُوَ نَكْرَةٌ فِي الْمَعْنَى وَالْحَقِيقَةِ.

تَنْبِيْهُ: فِي لُغَةِ جَمِيْرٍ وَنَفَرٍ مِنْ طَيْئٍ يُبَدَلُ الْمِيمُ مِنْ لَامٍ أَنْ يُقَالُ «أُمٌّ» فَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ أَحَدَهُمْ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ (ص): «أَمِيرٌ أَمْصِيَامٌ فِي أَمْسَفَرٍ؟» فَأَجَابَهُ (ص) عَلَى لُغَتِهِمْ وَقَالَ: «لَيْسَ مِنْ أَمِيرٍ أَمْصِيَامٌ فِي أَمْسَفَرٍ».

* السُّؤَالُ وَالتَّمْرِيْنُ *

- ١- بَيِّنْ أَقْسَامَ أَلِ الدَّخَلَةِ عَلَى الْعَلَمِ وَمَوَارِدَ أَلِ الرَّائِدَةِ.
- ٢- كَمْ قِسْمًا لِأَلٍ؟ اذْكُرْهَا.
- ٣- لِمَ لَا يَكُونُ عَلَمُ الجِنْسِ عَلَمًا حَقِيقَةً وَلِمَ يُسَمَّى عَلَمًا؟
- ٤- عَيِّنِ الْأَعْلَامَ فِي الْآيَاتِ التَّابِعَةِ وَعَيِّنْ نَوْعَهَا: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَلَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ، وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْثَقْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ، وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ، لِابِلَافٍ قُرَيْشٍ إِبِلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ، تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ.

- ٥ - متى تُفيدُ أُل التعريفِ الحَقِيقِيّ؟ وما الفرقُ بينَ التعريفِ الحَقِيقِيّ واللفظِيّ؟
- ٦ - عَيَّنْ نَوْعَ أُن فِي الآيَاتِ التَّالِيَةِ: يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ، وَالْمَعْرُ إِنِّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ، إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، أَلَيْكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ.
- ٧ - أَلتَّعْرِيفُ فِي عِلْمِ الْجِنْسِ لَفِظِيٌّ أَمْ حَقِيقِيٌّ؟

ألفصلُ ٣ - الضمير:

ما وُضِعَ لِلغَائِبِ أَوْ الْمُخَاطَبِ أَوْ الْمُتَكَلِّمِ نَحْوُ: هُ، كَ، نِي، هُوَ، أَنْتَ، أَنَا. وَالضَّمِيرُ عَلَى قِسْمَيْنِ: مُتَّصِلٌ وَهُوَ مَا يَتَّصِلُ بِكَلِمَةٍ أُخْرَى وَ يَكُونُ كَجُزْءٍ مِنْهَا نَحْوُ: ضَرَبْتُهُ، غُلَامُكَ، إِنِّي، وَنَحْوُ «إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ» (٧-القمصن) وَمُنْفَصِلٌ وَهُوَ مَا لَا يَتَّصِلُ بِشَيْءٍ ١. وَلِكُلِّ مِنْهُمَا أَرْبَعٌ عَشْرَةَ صِيغَةً، سِتٌّ لِلغَائِبِ وَسِتٌّ لِلْمُخَاطَبِ وَإِثْنَتَانِ مِنْهَا لِلْمُتَكَلِّمِ.

تُصَنَّفُ الْمُنْفَصِلُ عَلَى قِسْمَيْنِ مَرْفُوعٍ وَمَنْصُوبٍ. وَالْمُتَّصِلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: مَرْفُوعٍ وَمَنْصُوبٍ وَمَجْرُورٍ.

أَلْمُتَّصِلُ الْمَرْفُوعُ قَدْ يَكُونُ بَارِزاً وَقَدْ يَكُونُ مُسْتَتِراً. وَالْمُسْتَتِرُ عَلَى صَرَبَيْنِ وَاجِبِ الْإِسْتِتَارِ وَجَائِزِ الْإِسْتِتَارِ. وَأَمَّا الْمُنْفَصِلُ فَلَا يَكُونُ إِلَّا بَارِزاً.

فَتَحَصَّلَ لِلضَّمِيرِ سَبْعَةٌ أَقْسَامًا:

١ - الْمُنْفَصِلُ الْمَرْفُوعُ وَلَهُ أَرْبَعٌ عَشْرَةَ صِيغَةً وَهِيَ: هُوَ، هُمَا، هُمْ، هِيَ،

١. مِنْ خَوَاصِّ الْمُنْفَصِلِ أَنَّهُ يَصِيحُ أَنْ يَقَعَ فِي الْبِدَاءِ الْكَلَامِ وَأَنْ يَقَعَ بَعْدَ «إِلَّا» وَاجْتِمَاعًا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (٢٢-الحشر).

تَيْمَمَةٌ فِي بَيَانِ مَرْجِعِ الضَّمِيرِ: لِأَبْدُ فِي الضَّمِيرِ الْغَائِبِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى مَا تَقَدَّمَ لَفْظًا أَوْ تَقْدِيرًا أَوْ مَعْنَى أَوْ حُكْمًا.

الأولُ نحو «ضَرَبَ زَيْدٌ غُلَامَهُ» وَمِنْ ذَلِكَ «إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (٨-الماندة) فَإِنَّ مَرْجِعَ الضَّمِيرِ هُنَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ ضِمْنًا لَا صِرَاحَةً وَهُوَ الْعَدْلُ الَّذِي يَتَضَمَّنُهُ إِعْدِلُوا.^١

والثاني نحو «ضَرَبَ غُلَامَهُ زَيْدٌ» فَإِنَّ ضَمِيرَ «غُلَامَهُ» يَرْجِعُ إِلَى «زَيْدٍ» وَزَيْدٌ لِكَوْنِهِ فَاعِلًا فِي تَقْدِيرِ التَّقَدُّمِ عَلَى الْمَفْعُولِ لِتَقَدُّمِ رُتْبَتِهِ عَلَيْهِ.

وَالثَالِثُ هُوَ أَنْ يَسْبِقَ الضَّمِيرُ شَيْءًا مَعْنَوِيًّا يَدُلُّ عَلَى مَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ هَذَا الضَّمِيرُ كَأَنْ تَتَّجِعَ إِلَى الشَّرْقِ صَبَاحًا فَتَقُولَ «أَشْرَقَتْ» أَوْ تَتَّجِعَ إِلَى الْغَرْبِ آخِرَ النَّهَارِ فَتَقُولَ «غَرَبَتْ» وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (١-القدر) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» (٣٢-ص) وَنَحْوُ ذَلِكَ.

٢ - مِيمٌ ثُمَّ سَاكِنَةٌ إِذَا وَقَعَ بَعْدَهَا ضَمِيرٌ مَثْبُوبٌ فَتَضَمُّ وَتُشْبِعُ ضَمْنَهُ حَتَّى يَتَوَلَّدَ مِنْهَا وَأَوْ نَحْوَ ضَرَبْتُمُوهُ. ٣ - يَاءُ الْمُتَكَلِّمِ يَجِبُ فِيهِ الْفَتْحُ إِذَا اتَّصَلَ بِمَا فِي آخِرِهِ أَيْفُ أَوْ يَاءُ نَحْوَعَصَائِ وَمَوْلَائِ وَمُعَلَّمِيٍّ وَمُعَلِّمِيٍّ وَإِذَا اتَّصَلَ بِمَا فِي آخِرِهِ يَاءٌ أَنْ تُحذَفَ إِخْدَى الْيَاءَيْنِ وَتُدْغَمَ الْأَخْرَى فِي يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ نَحْوَبُنْتِي — بُنْتِي وَأَخْتِي — أَخْتِي وَيَجِبُ فِيهِ السُّكُونُ إِذَا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ أَوْ بِالْخُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِهِ — وَهِيَ إِنْ، أَنْ، كَأَنَّ، لَيْتَ، لَكِنَّ، لَعَلَّ — أَوْ بَيْنَ أَوْعَنْ أَوْ لَدُنْ أَوْ قَطُّ أَوْ قَدْ نَحْوَبَصْرِيَّانِي، إِنِّي ... وَيَجُوزُ فِيهِ الْأَفْرَانِ فِي غَيْرِ ذَلِكَ نَحْوِغَلَامِيٍّ وَغَلَامِيٍّ، لِيٍّ وَلِيٍّ ...

تَيْمَمَةٌ: يَفْصِلُ بَيْنَ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ وَبَيْنَ مَا إِذَا اتَّصَلَ بِآخِرِهِ يَجِبُ فِيهِ السُّكُونُ، نُونُ تَسْمِيٍّ «نُونُ الْوَقَايَةِ» — لِأَنَّهُ يَتَّبِعُ آخِرَ الْكَلِمَةِ مِنْ دُخُولِ الْكَمَرَةِ — وَذَلِكَ وَاجِبٌ إِذَا اتَّصَلَ بِفِعْلٍ لَا يَكُونُ فِيهِ النُّونُ الْإِعْرَابِيَّةُ أَوْ اتَّصَلَ بَيْنَ أَوْعَنْ نَحْوَضَرَبْتِي، يَصْرِيٍّ، لَمْ يَصْرِيَّانِي، يَتَّبِعُ، عَنِّي وَجَائِزٌ فِي غَيْرِ ذَلِكَ نَحْوَأَنْتِي، لَدُنِّي وَكَذَلِكَ ... ٤ - إِذَا وَقَعَ «نَا» بَعْدَ مَا فِي آخِرِهِ نُونَانِ مِثْلَ إِنْ، أَنْ، كَأَنَّ وَكَذَلِكَ يَجُوزُ حَذْفُ إِخْدَى النُّونَاتِ نَحْوِإِنَّا، لَكِنَّا وَكَذَلِكَ ...

٥ - إِذَا اتَّصَلَ ضَمِيرٌ بِأَلِيٍّ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ لَدَى أَيْدِيٍّ أَيْفُهَا يَاءٌ سَاكِنَةٌ نَحْوِإِلَيْهِ، عَلَيْكَ، لَدُنِّي.

٦ - إِذَا وَقَعَ هُوَ أَوْ هِيَ بَعْدَ الْوَاوِ أَوْ الْفَاءِ يَجُوزُ إِشْكَانُ هَاتِيهِمَا نَحْو: وَهُوَ، فَهِيَ.

٧ - كَثِيرًا مَا يَدْخُلُ هَاءُ التَّنْبِيهِ عَلَى الضَّمَائِرِ الْمُتَفَصِّلَةِ نَحْو: هَا أَنْتَ، هَا أَنْتُمْ ...

١. عَدَّ بَعْضُهُمْ ذَلِكَ الْيَشَاكُ وَنَحْوَهُ مِنَ التَّقَدُّمِ الْمَعْنَوِيِّ وَلَعَلَّ الْحَقَّ مَا تَقَرَّرَ لَنَا رَاجِعِ النَّحْوِ الْوَالِفِي ج ١ ص ٢٣١.

والرابع هو أن يرجع الضمير إلى متأخر لفظاً ورتبة إنكته نحو «نعم رجلاً زيداً» فالضمير في «نعم» يرجع إلى «رجلاً» فإن المتكلم في مثل ذلك يتصور المفسر أي مرجع الضمير ويقضه ثم يأتي بالضمير ويرجعه إليه عند نفسه ثم يأتي بالمفسر ويصرح به، وفي ذلك توضيح بعد الإبهام، وهو يفيد التفخيم، ويكون الكلام معه أوقع في نفس المخاطب. فتسمية مرجع الضمير في مثل ذلك بالمتقدم حكماً إما لأن التأخر لإفادته هذه الفائدة في حكم التقلّم وإما لأن ما تصوّر المتكلم وأرجع الضمير إليه في حكم المذكور المتقلّم.

وهذا النوع من التقلّم في موارد منها باب نعم وبس كما مرّ ومنها المجرور برّب نحو ربّه رجلاً ورُبّه صديقاً ومنها ضمير الشأن والقصة نحو «قل هو الله أحد» و«إنها لا تعنى الأبصار ولكن تعنى القلوب التي في الصدور» (٤٦-الحج).

السؤال والتدريب

- ١- الضمير ما هو وما هو الفرق بينه وبين التلم؟
- ٢- استعمال كلاً من صيغ المتفعل المرفوع والمنصوب في جملة.
- ٣- صل المتصل المنصوب بالماضي المعلوم من الضرب واستعمل صيغ المتصل المجرور في جملات.
- ٤- أوضح كيفية الضمير في الماضي والمضارع والأمر أنه في أي صيغه يبرز وفي أية يستتر والمستتر ما هو؟ وكيف هو؟ ونحو ذلك.
- ٥- كيف الحركة والشكون في ياء المتكلم؟ وما هي موارد نون الوقاية وما هو حكمه؟
- ٦- أرسم جدولاً يحتوى جميع الأقسام السبعة للضمير واكتب نجاه كل قسم أرقام صيغه.
- ٧- بين أقسام المرجع للضمير الغائب وأذكر وجه تسمية المتقلّم الحكيم بهذا الاسم وبين مواردّه.

الفصل ٤ - اسمُ الإِشارة:

هو مادَّةٌ على مُعَيَّنٍ بِإِشارةٍ نحو: ذَا، تَا، هُنَا و... وهو على قِسْمين: الأَوَّل: ما يَشترِكُ بينَ المَكانِ وغيرِهِ. والثَّاني: ما يَخْتَصُّ بِالإِشارةِ إلى المَكانِ. فالأَوَّلُ على ثَلَاثَةِ أَقسامٍ:

القِسْمُ الأَوَّلُ - ما يُستَعْمَلُ في القَريبِ ولَهُ سِتُّ صِيغٍ هي: (١) ذَا لِلْمُفْرَدِ المَذْكَرِ (٢) ذَانِ أَوْ ذَيْنِ لِلْمُثَنَّى المَذْكَرِ (٣) أُولى وَأولَاءٌ لِلجَمعِ المَذْكَرِ (٤) تَا وتِي وتِيونِيه وذي وذِيه لِلمُفْرَدِ المُوْثَبِ (٥) تَانِ أَوْ تَيْنِ لِلْمُثَنَّى المُوْثَبِ (٦) أُولى وَأولَاءٌ لِلجَمعِ المُوْثَبِ. وتَدْخُلُ هَذِهِ الصِّيغَةُ هاءُ التَّنْبِيهِ كَثيراً فيقالُ هَذَا هَذَانِ هَذَيْنِ...

القِسْمُ الثَّانِي - ما يُستَعْمَلُ في الإِشارةِ إلى المُتَوَسِّطِ ولَهُ سِتُّ صِيغٍ هي: (١) ذَاكَ (٢) ذَانِكَ أَوْ ذَيْنِكَ (٣) أولِيكَ (٤) تَانِكَ وَتِيكَ (٥) تَانِكَ أَوْ تَيْنِكَ (٦) أولِيكَ. وَالمَعْنَى كَمَا مرَّ. وَقَدْ يَدْخُلُ ذَاكَ وَتِيكَ هاءُ التَّنْبِيهِ وَيُقَالُ هَذَاكَ، هَاتِيكَ.

القِسْمُ الثَّالِثُ - ما يُستَعْمَلُ في البَعِيدِ ولَهُ أيضاً سِتُّ صِيغٍ هي: (١) ذَلِكُ (٢) ذَانِكَ (٣) أولِيكَ (٤) تَلِكُ (٥) تَانِكَ (٦) أولِيكَ وَمورِدُ كُلِّ كَمَا مرَّ. فَتَبَيَّنَ أنْ إِذَا اتَّصَلَ بِاسْمِ الإِشارةِ القَريبِ كَأَفِ الخِطَابِ دَلَّ عَلَى المُتَوَسِّطِ وَإِذَا اتَّصَلَ بِهِ لِأَمِّ مَعَ الكَافِ دَلَّ عَلَى البَعِيدِ. وَالكَافُ هَذِهِ حَرفُ خِطَابٍ وَلِذَا بَخْتَلِفُ بِاخْتِلافِ المُخاطَبِ كَكَافِ الصَّمِيرِ يُقالُ: ذَاكَ

يَارْجُلُ، ذَاكِ يَا امْرَأَةً، ذَاكُمْ يَارِجَالُ، ذَلِكِ يَارِجُلُ، ذَلِكِ يَا امْرَأَةً، قَالَ تَعَالَى:
فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ (٣٢-يوسف).

وأما الثاني: أي المختص بالمكان فعلى ثلاثة أقسام أيضاً: ١- أقرب وهو هنا وكثيراً ما يتصل به هاء التثنية ويقال: هي هنا ٢- المتوسط وهو هنا ٣- البعيد وهو هنا، ههنا، ههنا، ههنا، ثم وثمة.
تنبية: قليلاً ما يُشارُ بهُنَايْكَ وههنا إلى الزمان كقوله تعالى: «هنايكَ
الولاية لله الحق» (٤٤-الكهف) وكقول الشاعر: «حنت نوار ولات ههنا حنت» ١.

* السؤال والتمرين *

- ١- إسم الإشارة ماهو وكم قسماً يكون له و كم قسماً يكون له هذه الأقسام؟ وما هي الفاعلة وما هو مورد كل لفظ؟ أرسم - إن استطعت - جدولاً يحتوى جميع ذلك.
- ٢- ماهو الكاف الملحوق بإسم الإشارة؟ وما هو حاله في التغيير؟ أعط على ذلك أمثلة توضح المراد.

الفصل ٥- الموصول:

الموصول ما وُضِعَ لِيُسْتَعْمَلَ فِي مُعَيَّنٍ يُعَيَّنُ بِجُمْلَةٍ بَعْدَهُ نَحْوَ الَّذِي فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ...» (١-الملك) وهو على قسمين مُخْتَصٌّ وَمُشْتَرَكٌ. الموصول المختص ما يختص بالمفرد أو المثنى أو الجمع والمذكر أو المؤنث. فله ستة صيغ هي: الذي للمفرد المذكر، اللذان واللتين للمثنى المذكر، الأولي والأولاء للجمع المذكر، التي للمفرد المؤنث، اللتان واللتين للمثنى المؤنث، اللات، اللاتي، اللواتي، اللائ، اللاتي واللواتي للجمع المؤنث

١. قوله «حنت» أي إشتاقت و«نوار» بنت عمرو بن كلثوم أم الشاعر و«لات» حرف نفي.

نحوز يدُ الذى... زيدان اللذان... ألقوم الذين... هندا التى وهكذا...^١
وأما الموصول المُشترَك فهو ما يُستعملُ فى المذكِرِ والمؤنثِ وفى
المفردِ والتثنيةِ والجمعِ وله سِتَّةُ ألفاظٍ هى: مَنْ، ما، أَل، أَيْ، ذَا، ذُو نحو قوله
تعالى: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (الحج - ١٨) و...^٢

١. الموصول المختصُّ يُستعملُ فى العاقلِ وغيره نحو «القاضى الذى حَكَمَ والحُكْمُ الذى صدَرَ» إلا «الذى» فإنه
يختصُّ بجمعِ المفعولِ ويُستعملُ «التى» فى جمعِ غيرِ المفعولِ نحو: «... ولكن تغمى القلوبُ التى فى الصدورِ»
(٤٦- الحج).

٢. «من» يختصُّ بالعاقلِ نحو «من كتب، من كتباً، من كتبوا، من كتبت...» ويُستعملُ فى غيره معِ القرينةِ
كقوله تعالى: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنِ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» (٤٥- النور).

«ما» يختصُّ بغيرِ العاقلِ نحو «أعجبتى ما قال زيد» ويُستعملُ فى العاقلِ معِ القرينةِ نحو «صاحب ما
سُتت من الرجال».

«أل» يختصُّ بالدُّخولِ على اسمي الفاعلِ والمفعولِ قيل والصفةُ المُشبهةُ أيضاً وذلك إذا لم يكن لعمدٍ
تأتى للمعاقلِ وغيره نحو: «هو الله الخالقُ البارى...» (٢٤- الحشر) أى الذى خلقَ ونحو «نارُ الله الموقدة»
(٦- الهمزة) أى التى تُوقدُ بخلافِ نحو «جاءنى ضاربٌ فأكرمتُ الضارب».

والدليلُ على موصولةِ ألِ الداخلةِ على الصفاتِ أمران: الأولُ أن الصفةَ لمُشابهةِ المفعولِ فى توصيفِ حالِ
الإسمِ قد تمَّتْ عملُ الفعلِ ويُعطفُ عليها نحو «زيد الضاربُ بكراً» ونحو «والعادياتُ صباحاً... فأثرتنَّ به
تغماً» (العاديات- ١) فلو كانت ألِ الداخلةُ عليها حرفَ تعريفٍ - وهو من خواصِّ الإسمِ - لَتعدتِ الصفةُ عن
شبهِ المفعولِ وما عملتِ عملهَ وما جازَ عطفتُ الفعلُ عليها معَ أنها تعملُ ويُعطفُ عليها. والثانى رُجوعُ الضميرِ
المُستترِ فى الصفةِ، أو الظاهرِ إليه نحو «الضاربُ زيدٌ والممرورُ به عمرو» فلا محالة تكونُ «أل» إسمًا موصولًا لأنَّ
الضميرَ لا يَرجعُ إلا إلى الإسمِ.

«ذا» يختصُّ بالوُجوعِ بعدَ من أو ما الإسميَّتين - فمعَ الأولِ يُستعملُ فى العاقلِ ومعَ الثانى فى غيرِ
العاقلِ - نحو «من ذا رأيت؟» أى من الذى رأيت؟ و«ما ذا قلت؟» أى ما الذى قلتَ وهكذا... ويُشترطُ فى
كونِهِ موصولًا ثلاثةُ شروطٍ: ١ - أن يقعَ بعدَ من أو ما الإسميَّتين كما مرَّ. ٢ - أن لا يُركَّبَ معَهُما فيكونَ
التجسُّعُ أداةً اشتيفهماً نحو «من ذا الصرْفُ وماذا الصرْفُ؟» وصلةُ قوله تعالى «من ذا الذى يقرضُ الله قرضاً
حسنًا» (٢٤٥- البقرة). ٣ - أن لا يكونَ اسمَ إشارةٍ وعلامةُ «ذا» الإشاريَّةُ دُخوله على المفردِ نحو: «من ذا
الشاعر؟» و«ماذا الكنا ب؟» فإنَّ الموصولَ يجبُ وُجوعُ الجملةِ بعدهُ كما مرَّ.

«ذو» يختصُّ بلفظِ الظنِّ ويُستعملُ فى العاقلِ وغيره كقولِ شاعرهم «فولاً لهذا المروءِ دُجاءٌ ساعياً هلمُّ فإنَّ
المشرفىَ الفرائضُ». (قوله «دُجاء» أى الذى جاء. و«هلمُّ» أى أسرع) و«المشرفى» أى السيفُ المنسوبُ
إلى «مشارف» وهى قرى باليمنِ سببُها مشهورَةٌ وقوله «الفرائضُ» أى ملازماتُ لنا. وقولِ آخر: «وبسرى ذو
حفرتُ ودو علوتُ» (علوتُ البسرى ببيتها بالحجارة).

«أئى» يُستعملُ فى العاقلِ وغيره نحو «سبَّسندُ أيهم مُجد»، «إشترى أياً أنفعَ من الكُتُبِ» وهكذا... ولاكثرُ
هذه الكلماتِ (الموصولاتُ المُشتركةُ) معانٍ آخرَ - غيرِ الموصولةِ - تُذكرُ فى محلِّها.

• السؤال والتمرين •

- ١ - الموضوع ما هو وكم قسماً يكون له وما هي ألفاظ كل قسم؟ وما هو مورد كل لفظ؟ اؤسّم لذلك جدولاً - إن استطعت -
- ٢ - اذكر لكل من الكلمات التالية ما يصلح له من اسم الإشارة المشترك و الموضوع المختص: رجلان، أبوين، زيد، هندات، زيتيين، مريمان، فاطمة، زيدون، قاصدين، أميرين، غلام، سكران، غضبي، أفضل، صغرى، كبريات، الفضليان، غصرتين، صغرتين، نجوم، سماء، قطام، واليتين، أولاد، أخوات، إخوة، عزلة، سهام، شرو، قيون، يتين، مرققين، حاجبان، رجلين.

الفصل ٦ - المضاف:

الإضافة هي انتساب شئ إلى شئ في نوع انتساب يُسمى الأول مضافاً والثاني مضافاً إليه نحو: غلام زيد، صلاة الليل، خاتم فضة وضارب زيد. والإضافة على قسمين: معنوية ولفظية.

المعنوية ما أفادت كون المضاف إليه مالِكاً للمضاف نحو «غلام زيد» أو ظرفاً له نحو «صلاة الليل» أو جنساً له نحو: «خاتم فضة».

واللفظية هي إضافة الصفة إلى معمولها نحو: «زيد ضارب بكر».

الإضافة اللفظية لا تفيد إلا التخفيف في لفظ المضاف بإسقاط التنوين منه أو ما عوّض من التنوين وأما المعنوية فتفيد تعريف المضاف بشرط أن تضاف تكملة إلى معرفة نحو «غلام زيد» وأما إذا أضيفت تكملة إلى مثلها نحو «ثوب رجل» فتفيد الإضافة التخصيص لا التعريف. فتبين أن من المعارف: التكملة المضافة إلى المعرفة إضافة معنوية. هذا وإشباع البحث عن الإضافة في علم النحو.

السؤال والتمرين *

- ١ - ماهي الإضافة وكم قسماً يكون لها؟ وأيها يُفيد التعريف؟
- ٢ - أرئتم جدولاً لبيان أقسام الإضافة وأنواع كل قسم مع أمثلة جليّة.

الفصل ٧ - المنادى:

المُنَادَى ما وَقَعَ بَعْدَ أَحْرَفِ التَّدَاءِ وَهِيَ يَا، آيَاو... وَهُوَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ:

- ١ - الْمُنَادَى الْمُضَافِ نَحْوُ «يَا عَبْدَ اللَّهِ».
 - ٢ - الْمُفْرَدُ الْمَعْرِفَةُ نَحْوُ «يَا زَيْدٌ».
 - ٣ - التَّنْكِيرَةُ غَيْرُ الْمَقْصُودَةِ كَقَوْلِ الْأَعْمَى «يَا رَجُلًا».
 - ٤ - التَّنْكِيرَةُ الْمَقْصُودَةُ كَقَوْلِكَ «يَا شَرِيطِي».
- وَالْقِسْمُ الْأَخِيرُ وَهُوَ التَّنْكِيرَةُ الْمَقْصُودَةُ يَصِيرُ مَعْرِفَةً بِوُقُوعِهِ مُنَادَى فَأَحَدُ الْمَعَارِفِ هُوَ الْمُنَادَى إِجْمَالًا وَتَفْصِيلُ الْكَلَامِ فِي التَّحْوِ.

السؤال والتمرين *

- ١ - ما هو المنادى و ماهي أقسامه وأيها يُفيد التعريف؟ ٢- أذكر لهذا القسم خمسة أمثلة ولكل من غيره مثالاً من غير ما ذكر.
- ٣ - عرف المعرفة والتنكير.

المعرب والمبنى

مقدّمة:

الْعِلْمُ الْبَاحِثُ عَنِ الْإِعْرَابِ هُوَ التَّحْوِيلُ - لَا الصَّرْفُ - إِلَّا أَنَّ الْإِعْرَابَ وَالْإِسْمَاءَ لِمَكَانٍ تَأْثِيرِهِمَا فِي آئِنِيَّةِ بَعْضِ الْكَلِمَاتِ لَا بُدَّ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِهَذَا قَدْرٌ مَا يَهْمُنَا فِي بَحْثِنَا الصَّرْفِيِّ. وَلَا سِيَّمَا أَنَّ مَا يَتَدَاوَلُ مِنْ كُتُبِ التَّحْوِيلِ تَتَعَرَّضُ لِمَا نَحْنُ بِصَدْدِهِ، فَتَقُولُ: الْمُعْرَبُ مَا يَقْبَلُ الْإِعْرَابَ (أَيُّ مَا يَخْتَلِفُ آخِرُهُ بِاخْتِلَافِ الْعَوَامِلِ) وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَقْبَلُهُ^١.

وَلِلْإِعْرَابِ أَنْوَاعٌ وَلِلْمَبْنِيِّ طَوَائِفٌ يُنَحِّثُ عَنْهَا فِي فُصُولٍ:

الفصل ١ - في أنواع الاعراب وعلائمه:

إِعْرَابُ الْإِسْمِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ: الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ وَالْجَرُّ. وَلَهُ - أَيْ

١. حَقَّ الْإِسْمُ أَنْ يَكُونَ مُعْرَبًا لِاخْتِلَافِ أَحْوَالِهِ بِوُقُوعِهِ فَاعِلًا وَمَفْعُولًا وَدُخُولِ الْجَارِ عَلَيْهِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْمَعَانِي يَقْتَضِي عِلَامَةً خَاصَّةً وَرَمْزًا مُعَيَّنًا فَلَا بُدَّ أَنْ تَتَغَيَّرَ الْعِلَامَةُ فِي آخِرِ الْإِسْمِ وَمَا شَدَّ عَنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ يُسَمَّى بِالْمَبْنِيِّ كَمَا سَيَأْتِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

لِلْإِعْرَابِ — عَلَامَتَانِ: أَضْلِيَّةٌ وَفَرْعِيَّةٌ. الْأَضْلِيَّةُ هِيَ الضَّمَّةُ لِلرَّفْعِ وَالْفَتْحَةُ لِلنَّصْبِ
وَالْكَسْرَةُ لِلجَرِّ نَحْوُ: جَاءَ زَيْدٌ، رَأَيْتُ زَيْدًا، مَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَالْفَرْعِيَّةُ هِيَ مَا تَنْوِبُ
عَنِ الْأَضْلِيَّةِ وَهِيَ خَمْسٌ:

١ — الْوَاوُ وَتَنْوِبُ عَنِ الضَّمَّةِ فِي الْأَسْمَاءِ السِّتَّةِ وَجَمْعِ الْمَذَكَّرِ السَّالِمِ
نَحْوُ: جَاءَنِي أَبُوكَ وَنَحْوُ: فَازَ الْمُسْلِمُونَ.

٢ — الْبَاءُ وَتَنْوِبُ عَنِ الْكَسْرَةِ فِي الْأَسْمَاءِ السِّتَّةِ وَفِي الْمُثَنَّى وَجَمْعِ
الْمَذَكَّرِ السَّالِمِ وَعَنِ الْفَتْحَةِ فِي الْآخِرِينَ نَحْوُ: مَرَرْتُ بِأَبِيكَ، مَرَرْتُ بِرَجُلَيْنِ،
مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمِينَ . وَنَحْوُ: رَأَيْتُ رَجُلَيْنِ وَرَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ.

٣ — الْآلِفُ وَتَنْوِبُ عَنِ الْفَتْحَةِ فِي الْأَسْمَاءِ السِّتَّةِ وَعَنِ الضَّمَّةِ فِي
الْمُثَنَّى نَحْوُ: رَأَيْتُ أَبَاكَ وَجَاءَنِي رَجُلَانِ.

٤ — الْكَسْرَةُ وَتَنْوِبُ عَنِ الْفَتْحَةِ فِي جَمْعِ الْمَوْثِقِ السَّالِمِ نَحْوُ: رَأَيْتُ
الْمُسْلِمَاتِ.

٥ — الْفَتْحَةُ وَتَنْوِبُ عَنِ الْكَسْرَةِ فِي غَيْرِ الْمُتَصْرِفِ نَحْوُ: مَرَرْتُ بِأَحْمَدٍ.

١. تَوْضِيحَاتُ: ١ — الْأَسْمَاءُ السِّتَّةُ هِيَ: أَبٌ، أَخٌ، حَمٌّ، هُنٌّ، فَمٌّ، ذُو (بِمَعْنَى صَاحِبٍ). وَ يُشْتَرَطُ فِي إِعْرَابِ هَذِهِ
بِمَا مَرَّ أَنْ تَكُونَ مُفْرَدَةً (لَا مُثَنَّى وَلَا جَمْعًا) مُكْتَبَةً (لَا مُتَصَرِّفَةً) مُضَافَةً إِلَى غَيْرِ بَاءِ الْمُتَكَلِّمِ وَأَنْ يَكُونَ الْمِيمُ مِنْ فَمٍّ
مَخْدُوفَةً وَلَا لَا تُقَرَّبُ بِمَا سَبَقَ نَحْوُ: رَأَيْتُ أَبَوَيْنِ، جَاءَ أَخِيكَ، حَاءُ أَبِي، يَتَطَلَّقُ فَمُّكَ الْجَمْعَةَ، وَكَقَوْلِ الشَّاعِرِ:
أَبُونَا أَبٌ لَوْ كَانَ لِلنَّاسِ كَلِمَتُهُمْ
أَبَا وَاحِدًا أَغْنَاهُمْ بِالْمَنَاقِبِ

٢ — الْمُلْحَقُ بِالْمُثَنَّى — وَهُوَ: إِثْنَانٍ، إِثْنَانِ، إِثْنَانِ، كِلَا، كِلْتَا — حُكْمُهُ حُكْمُ الْمُثَنَّى فِي الْإِعْرَابِ.
وَ يُشْتَرَطُ فِي كِلَاوِ كِلْتَاوِ الْإِضَافَةُ إِلَى ضَمِيرِ الْمُثَنَّى نَحْوُ: جَاءَ زَيْدٌ وَتَكْرُرُ كِلَاهُمَا، رَأَيْتُ كِلَيْهِمَا وَقُلْتُ لِكِلَيْهِمَا.
وَالْأَلَا لَا يُعْرَبَانِ بِمَا مَرَّ نَحْوُ: جَاءَ كِلَا الرَّجُلَيْنِ، رَأَيْتُ كِلَا الرَّجُلَيْنِ، مَرَرْتُ بِكِلا الرَّجُلَيْنِ.

٣ — الْمُلْحَقُ بِجَمْعِ الْمَذَكَّرِ السَّالِمِ حُكْمُهُ حُكْمُ الْجَمْعِ فِي الْإِعْرَابِ وَ كَذَا الْمُلْحَقُ بِجَمْعِ الْمَوْثِقِ السَّالِمِ
حُكْمُهُ حُكْمُهُ فِي إِعْرَابِهِ.

٤ — غَيْرُ الْمُتَصْرِفِ إِشْمٌ مُعَرَّبٌ لَا يَدْخُلُهُ الْكَسْرَةُ وَلَا التَّنْوِينُ، تَنْوِينُ التَّمَكُّنِ وَ أَشْبَابُ مَتَعِ الصَّرْفِ أَرْبَعَةٌ
هِيَ الْعَلِيَّةُ وَ الْوَضِيعَةُ وَ الْوَيْفُ التَّائِبُ وَ صِبْغَةُ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ. ثُمَّ الْفُ التَّائِبُ تَمْتَعُ الصَّرْفِ مُطْلَقًا وَ الْبَوَاقِي
مَشْرُوطَةٌ كَمَا يَلِي:

الف — تَوْجِبُ الْعَلِيَّةُ عَدَمَ انْصِرَافِ الْإِشْمِ بِشَرَطِ: ١ — أَنْ يَكُونَ مَخْتَوْمًا بِالْفِ وَ نُونِ زَائِدَتَيْنِ نَحْوُ: عُثْمَانُ

٢ — أَوْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ الْفَعْلِ نَحْوُ: أَحْمَدُ وَيَزِيدُ ٣ — أَوْ يَكُونَ مُرَكَّبًا تَرْكِيْبَ مَرْجٍ وَلَمْ يَكُنْ مَبْنِيًّا نَحْوِ بَعْلِكَ وَبَيْتِ لَحْمٍ دُونَ
←

* السؤال *

- ١ - ما هو الْمُعْرَبُ وَ الْإِعْرَابُ وَ الْمَبْنِيُّ وَ الْبِنَاءُ؟
- ٢ - ما هو حَقُّ الْإِسْمِ؟ الْإِعْرَابُ أَوْ الْبِنَاءُ؟ وَ لِمَاذَا؟
- ٣ - كَيْفَ هِيَ أَنْوَاعُ إِعْرَابِ الْإِسْمِ وَ مَا هِيَ؟ وَ مَا هِيَ الْعَلَائِمُ الْأَصْلِيَّةُ لِإِعْرَابِهِ وَ مَا هِيَ الْعَلَائِمُ الْفَرَعِيَّةُ لَهُ؟ وَ مَا هِيَ مَوَارِدُ كُلِّ مِنَ الْفَرَعِيَّةِ؟
- ٤ - غَيْرُ الْمُنْصَرِفِ مَا هُوَ وَ بِمِ تَصْيِيرِ الْإِسْمِ غَيْرَ الْمُنْصَرِفِ وَ مَتَى يَنْصَرِفُ غَيْرُ الْمُنْصَرِفِ؟

سببونه وقولونه ٤ - أو يكون ممدولاً نحو: عَمَرَ فَاثَمَهُ مَمْدُولٌ عَنْ عَامِرٍ وَمِثْلُهُ كُلُّ مَا كَانَ عَلَى وَزْنِهِ. وَمَعْنَى الْمَدْلُ أَنْ يُشْتَقَّ كَلِمَةٌ مِنْ أُخْرَى مَعَ اتِّحَادِ الْمَعْنَى فِيهِمَا ٥ - أَوْ يَكُونُ مُؤَنَّنًا نَحْوَ مُزَيَّمٍ وَجُوزٍ (اسمٌ بِلْتَمَةِ) وَسَقَرٍ. أَلَا إِذَا كَانَ ثَلَاثِيًّا سَاكِنٌ الْوَسْطِ غَيْرَ أَجْمَعِي نَحْوِ هَيْدٍ فَيَجُوزُ فِيهِ الصَّرْفُ وَعَدَمُهُ ٦ - أَوْ يَكُونُ أَعْجَبِيًّا زَائِدًا عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْرَفٍ نَحْوُ: إِبْرَاهِيمَ وَيَعْقُوبَ.

ب - تُوجِبُ الصَّيْفَةُ مَتَعِ الصَّرْفِ بِشَرْطِ: ١ - أَنْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ فَعْلَانٍ - مِمَّا يُؤْتَى بِالْأَلِفِ لَا بِالنَّوْءِ - نَحْوَ سَكْرَانٍ ٢ - أَوْ يَكُونَ عَلَى وَزْنِ أَفْعَلٍ نَحْوَ أَحْمَرَ وَأَفْضَلَ ٣ - أَوْ يَكُونُ مَعْدُولًا وَالْوَصْفُ الْمَعْدُولُ فِي مَوْضِعَيْنِ: الْأَوَّلُ الْأَعْدَادُ عَلَى وَزْنِ «فُعَالٍ» أَوْ «مَفْعَلٍ» وَ ذَلِكَ مَعْدُولٌ مِنَ الْوَاحِدِ إِلَى الْعَشْرَةِ نَحْوَ «أَحَادٍ» أَوْ «مَوْحَدٍ» أَيْ «وَاحِدٍ وَوَاحِدٍ» وَهَكَذَا «نُسَاءٍ» أَوْ «مَشْنِيٍّ» إِلَى «عُشَارٍ» أَوْ «مَعَشَرٍ» قَالَ تَعَالَى: أُولَى أَخِيحَةَ مَشْنِيٍّ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ (١ - فَاطِرُ الشَّانِي لَفْظُهُ «أَخْرَ» بِمَعْنَى «غَيْرٍ» مَعْدُولٌ عَنْ «أَخْرَ» بِمَعْنَى الْخَاءِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: فَعِلَّةٌ مِنْ أَيَّامِ أَخْرَ (١٨٤ - البقرة).

وَ إِنَّمَا عُدُّوا «أَخْرَ» مَعْدُولًا عَنْ «أَخْرَ» لِأَنَّ قِيَاسَ أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ الْمُجْرَدِ مِنْ أَلٍ وَ الْإِضَافَةِ أَنْ يُشْتَمَلِ مُضْرَدًا مَذْكَرًا مُطْلَقًا كَمَا سَبَقَ لِكَيْفِهِمْ حَيْثُ رَأَوْا قَوْلَ الْقَرَبِ «رَجُلَانِ أَخْرَانِ وَ رَجَالٌ آخِرُونَ وَ امْرَأَةٌ أُخْرَى وَ امْرَأَتَانِ أُخْرِيَانِ وَ نِسَاءٌ أُخْرَى» عُدُّوا كُلَّ هَذِهِ مَعْدُولَاتٍ عَنْ أَخْرَ وَ إِنَّمَا خَصُّوا «أَخْرَ» بِالذِّكْرِ لِأَنَّ «أَخْرَانِ وَ آخِرُونَ وَ أُخْرِيَانِ» تَقَرَّبَ بِالْحُرُوفِ فَلَا تَكُونُ مَوَارِدَ يَمْتَلِعُ الصَّرْفُ وَ «أُخْرَى» فِيهَا أَلِفٌ الثَّانِيَّةُ وَ بِهَا مُبْتَعٌ مِنَ الصَّرْفِ وَ «أَخْرَ» لِأَنَّ فِيهِ وَامْتِنَحَ مِنَ الصَّرْفِ لِيُوضَعَ فِيهِ وَ الْوَزْنُ فِيهِ «أَخْرَ» لِلذِّكْرِ. وَأَمَّا الْأَوَاخِرُ وَالْآخِرَاتُ فَلَا يَسْتَمْلَانِ إِلَّا مَعَ اللَّامِ أَوْ مَعَ الْإِضَافَةِ إِلَى مَا فِيهِ اللَّامُ وَفَقًا لِلْقَاعِدَةِ فِي اسْمِ التَّفْضِيلِ.

هَذَا وَقَدْ تَكُونُ لَفْظُهُ «أَخْرَ» جَمْعًا لِأُخْرَى مُؤَنَّنًا بِكسْرِ الْخَاءِ مُقَابِلَ أَوَّلِ فَتَكُونُ مَضْرُوفًا لِأَنَّهُ غَيْرُ مَعْدُولٍ (انظر جامع الدروس ج ٢ ص ٢٢٥).

ج - أَلِفُ الثَّانِيَّةِ مَقْصُورًا كَمَا أَنَّ مَمْدُودًا يَمْتَلِعُ الصَّرْفُ بِأَلَا شَرْطِ نَحْوِ سَلَمَى وَ عَدْرَاءَ وَ سَكْرَى وَ حَفْرَاءَ.
د - صِبْغَةُ مُشْتَهَى الْجُمُوعِ تَمْتَلِعُ الصَّرْفُ بِشَرْطِ أَلَا تَلَحُّهَا النَّوْءُ: أَرَامِلُ وَ أَسَانِيدُ بِخِلَافِ أَرَامِلَةٍ وَ أَسَانِيدَةٍ.

تَشْبِيهُ: الْمَمْتَلِعُ مِنَ الصَّرْفِ إِذَا أُصِيفَ أَوْ دَخَلَهُ أَلٌ - مُطْلَقًا - يَنْصَرِفُ نَحْوُ: «صَلَّ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَسَلِّمَ عَلَى الْوَصِيِّ الْأَفْضَلِ»، وَقَدْ يَدْخُلُهُ التَّنْوِينُ لِلإِضْطِرَارِ أَوْ الشَّائِبِ وَ نَحْوَهُ كَقَوْلِهِ: تَبَعَّرَ خَلِيلِي هَلْ تَرَى مِنْ ظَعْمَانِي (جَمْعُ ظَعْمَانِي وَ هِيَ الْهَوْدَجُ) وَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْبِيَةٍ مِنْ فَضِيَّةٍ وَ أَمْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا» (١٥ - الْأَنْسَان).

الفصل ٢ - الاعراب التقديرى:

قَدْ يُقَدَّرُ الْإِعْرَابُ فِي الْإِسْمِ وَلَا يَظْهَرُ عَلَى لَفْظِهِ وَذَلِكَ فِي سَبْعَةِ

مَوَاضِعٍ:

١ - الْمُنْقُوصُ، وَيُقَدَّرُ فِيهِ حَرَكَتَانِ الضَّمَّةُ وَالْكَسْرَةُ نَحْوُ: الْخُلُقُ الْعَالِيُ سِلَاحٌ لِصَاحِبِهِ فَتَمَسَّكَ بِالْخُلُقِ الْعَالِيِ وَتَظْهَرُ الْفَتْحَةُ نَحْوُ: إِنَّ الْخُلُقَ الْعَالِيَّ سِلَاحٌ لِصَاحِبِهِ.

٢ - الْمَقْصُورُ، وَيُقَدَّرُ فِيهِ جَمِيعُ الْحَرَكَاتِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى «إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ» (٧٣-آل عمران) و«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» (١١-العلق).

٣ - الْمُضَافُ إِلَى يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ، وَيُقَدَّرُ فِيهِ جَمِيعُ الْحَرَكَاتِ نَحْوُ: هَذَا كِتَابِي، قَرَأْتُ كِتَابِي، انْتَفَعْتُ بِكِتَابِي.

٤ - مَا وَقَفَ عَلَيْهِ، وَيُقَدَّرُ فِيهِ جَمِيعُ الْحَرَكَاتِ نَحْوُ: قَالَ الْأُسْتَاذُ، رَأَيْتُ الْأُسْتَاذَ، انْتَفَعْتُ بِدَرْسِ الْأُسْتَاذِ.

٥ - الْأَسْمَاءُ السَّتَّةُ، وَتُقَدَّرُ فِيهَا الْأَحْرُفُ الْإِعْرَابِيَّةُ عِنْدَ الْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ نَحْوُ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ، رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ، فُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ.

٦ - الْمُثَنَّى، وَيُقَدَّرُ فِيهِ الْأَلِفُ الْإِعْرَابِيَّةُ عِنْدَ الْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ نَحْوُ: يَوْمَا الْعِيدِ حَرَامٌ صَوْمُهُمَا.

٧ - جَمْعُ الْمُدَّكَّرِ السَّلَامِ، وَيُقَدَّرُ فِيهِ الْوَاوُ عِنْدَ الْإِضَافَةِ إِلَى يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ نَحْوُ «عَلَّمَنِي مُعَلِّمِي» وَالْوَاوُ وَالْيَاءُ عِنْدَ الْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ نَحْوُ: عَامِلُو الْخَيْرِ وَعَامِلِي الْخَيْرِ وَهَذَا الْأَخِيرُ فِيمَا إِذَا لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُمَا - أَيْ قَبْلَ الْوَاوِ وَالْيَاءِ - فَتُحَقَّقُ وَالْأَخْرَاجُ بِالْحَرَكَةِ الْمُنَاسِبَةِ نَحْوُ: مُضْطَفُّوا الْقَوْمَ وَمُضْطَفِّي

السؤال *

كَمْ هِيَ وَ مَا هِيَ أَقْسَامُ الْمَبْنِيِّ وَلِمَ يُبْنَى الْإِسْمُ وَيُعَدُّ فِيهِ عَنِ الْإِعْرَابِ الَّذِي هُوَ حَقُّهُ؟

١ - الضمير: إِنَّ جَمِيعَ الصِّيغِ مِنَ جَمِيعِ أَقْسَامِ الضَّمِيرِ مَبْنِيَةٌ وَ بَدِيَةٌ أَنَّ مَا يُرَى مِنَ الْحَرَكَةِ فِي هَاءِ الضَّمِيرِ وَغَيْرِهِ لَيْسَ بِإِعْرَابٍ لِأَنَّهَا لَا تَكُونُ مِنْ جَهَةِ اخْتِلَافِ الْعَوَامِلِ كَمَا مَرَّ.

٢ - اسمُ الإشارة: وَيُعْرَبُ مِنْهُ الْمُشْتَبَاتُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْمَتَوَسِّطِ، وَالْبَاقِي مَبْنِيٌّ كَمَا سَبَقَ.

٣ - الموصول: وَيُعْرَبُ الْمُشْتَبَاتُ مِنْهُ وَالْبَاقِي مَبْنِيٌّ كَمَا مَرَّ. وَمِنْ الْمَوْصُولَاتِ الْمُشْتَرَكَةِ أَيْضاً يُبْنَى «أَيُّ» فِي بَعْضِ الْحَالَاتِ. تَوْضِيحُ ذَلِكَ أَنَّهُ يُبْنَى عَلَى الضَّمِّ إِذَا أُضِيفَ وَكَانَتْ صِلَتُهُ جُمْلَةً إِسْمِيَّةً صَدْرُهَا - أَيْ جُزُؤُهَا الْأَوَّلُ - ضَمِيرٌ مَخْدُوفٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ثُمَّ لَنْ نَزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (٦٩- مريم) وَيُعْرَبُ إِذَا فُقِدَ بَعْضُ تِلْكَ الشَّرُوطِ، كَأَن يَكُونَ صَدْرُ صِلَتِهَا مَذْكُوراً نَحْوُ: سَيَسْعَدُ أَيُّهُمْ هُوَ مُجِدٌّ وَحَسَنٌ أَيُّهُمْ هُوَ مُجِدٌّ وَأَذْعُ لِأَيُّهُمْ هُوَ مُجِدٌّ، أَوْ يَكُونَ غَيْرَ مُضَافَةٍ نَحْوُ: سَيَسْعَدُ أَيُّ مُجِدٍّ أَوْ أَيُّ هُوَ مُجِدٌّ وَهَكَذَا...

السؤال والتمرين *

هَلِ الْمَبْنِيُّ مِنَ الضَّمِيرِ وَالْمَوْصُولِ وَاسْمِ الْإِشَارَةِ جَمِيعُ الْفَاعِلِهَا؟ بَيِّنْ ذَلِكَ وَمَثَلْ عَلَيْهَا.

٤ - اسمُ الشرط: أسماءُ الشرطِ أحدَ عشرَ هي: مَنْ، ما، متى، أيُّ، آتى، أين، كيفما، حيثُما، مَهْمَا وإدما نحو: مَنْ يَعْمَلْ سَوْءًا يُجْزِئْهُ (١٢٣- النساء) وَمَاتَفَعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (٢١٥- البقرة). وَأَسْمَاءُ الشَّرْطِ مَبْنِيَةٌ كُلُّهَا إِلَّا «أَيُّ» فَإِنَّهُ يُعْرَبُ مُطْلَقًا^١.

٥ - اسم الاستفهام: أسماءُ الاستفهامِ أيضاً أحدَ عشرَ وهي: مَنْ، ما، متى، أيُّ، آتى، أين، كيف، كم، مَنْ ذَا وماذا نحو: مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ (٦١- عنكبوت) و: مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ؟ (٨- الحديد) وهكذا... وَأَسْمَاءُ الاستفهامِ أيضاً مَبْنِيَةٌ كُلُّهَا إِلَّا «أَيُّ» فَإِنَّهُ يُعْرَبُ مُطْلَقًا^٢.

السؤال والتمرين *

- ١ - اتَّجِدْ أَسْمَاءَ الشَّرْطِ مَعَ أَسْمَاءِ الاستفهامِ أَمْ تَخْتَلِفُ أَمْ يَتَّحِدُ بَعْضٌ وَيَخْتَلِفُ بَعْضٌ؟ بَيِّنْ ذَلِكَ.
- ٢ - أَيُّنِي جَمِيعُ أَسْمَاءِ الشَّرْطِ وَالاستفهامِ أَمْ بَعْضُهَا؟ بَيِّنْ ذَلِكَ.

٦ - الظرف: ٣ الظُّرُوفُ الْمَبْنِيَّةُ سِتَّةٌ عَشَرَ وَهِيَ: حَيْثُ، لَدُنْ، لَدَى، آيْنِ، هُنَا وَآخَوَاتُهُ، إِذْ، إِذَا، أَمْسٍ، مُسَدُّ، مُنْدُ، قَطُّ، لَمَّا، مَتَى، آيَانِ، الْآنَ، آتِي^٣.

١. مَنْ إِسْمٌ شَرْطٌ لِلْعَاقِلِ وَمَا وَمَهْمَا لِيَغْيِرَ الْعَاقِلِ وَمَتَى وَآيَانٌ وَإِذَا مَا لِلزَّمَانِ وَآتَى وَآيْنٌ وَحَيْثُمَا لِلْمَكَانِ وَكَيْفَمَا لِلْكَثِيَّةِ وَمَعْنَى أَيُّ بِحَسَبِ الْقَرِيْنَةِ نَحْوُ: أَيًّا تَضْرِبُ أَضْرَبُ، أَيًّا تَلْبَسُ الْبَيْسَ وَ... .
٢. وَفِي الاستفهامِ أَيْضاً يَكُونُ مِنَ الْعَاقِلِ وَمَا لِيَغْيِرَ الْعَاقِلِ وَمِثْلُهُمَا مَنْ ذَا وَمَاذَا كَمَا تَرَوْنَ وَمَتَى وَآيَانٌ لِلزَّمَانِ إِلَّا أَنَّ آيَانٌ يَخْتَصُّ بِالزَّمَانِ الْمُسْتَقْبَلِ وَآيْنٌ لِلْمَكَانِ وَآتَى وَكَيْفٌ لِلْكَثِيَّةِ وَكَمْ لِلتَّعَدُّدِ وَمَعْنَى أَيُّ بِحَسَبِ الْقَرِيْنَةِ نَحْوُ: «أَيْبُكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا» (١٢٤- التوبة)، «فِي أَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ؟» (٦- الجاثية) وهكذا... .
٣. الظُّرُوفُ هُوَ مَا كَانَ زَمَانًا لِشَيْءٍ أَوْ مَكَانًا لَهُ.
٤. الْخَمْسَةُ الْأَوَّلُ لِلْمَكَانِ وَالتَّعَشْرَةُ بَعْدَهَا لِلزَّمَانِ وَالْآخِرُ وَهُوَ آتَى مُشْتَرِكٌ بَيْنَهُمَا نَحْوُ: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلًا وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» (١٥٠- البقرة) «وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ

نسبة: يُعْرَبُ «أَمْسٍ» إِذَا دَخَلَهُ «أَل» أَوْ أَرِيدَ بِهِ مُطْلَقُ الْيَوْمِ الْمَاضِي لِأَلْسَابِقُ عَلَى الْيَوْمِ الْحَاضِرِ نَحْوُ: كَانَ الْأَمْسُ أَوَّلَ الشَّهْرِ، وَنَحْوُ: كُلُّ يَوْمٍ يَصِيرُ أَمْسًا. وَالظَّرْفُ الْمَبْنِيُّ يُقَالُ لَهُ «غَيْرُ الْمُتَصَرَّفِ» كَمَا يُقَالُ لِلْمُعْرَبِ مِنْهُ «الْمُتَصَرَّفِ»^١.

السؤال *

ما هو المتصرف وغير المتصرف من الظروف وما هي ألفاظ كل منهما؟

٧ - الكناية: وَهِيَ التَّعْبِيرُ عَنْ شَيْءٍ مَعْلُومٍ عِنْدَ الْمُتَكَلِّمِ بِلَفْظٍ غَيْرِ صَرِيحٍ لِسَلَايَتَعَيَّنَ عِنْدَ الْمُخَاطَبِ وَالْمَبْنِيُّ مِنْهَا خَمْسَةٌ هِيَ: كَمَ، كَأَيَّ (كَأَيِّنْ)، كَذَا، كَيْتَ، ذَيْتَ.

يُكْتَبِي بِكُمْ عَنِ الْعَدَدِ نَحْوُ: كَمَ رَجُلٍ رَأَيْتَ وَكَمْ كُتِبَ قَرَأْتَ وَكَمْ مِنْ يَوْمٍ آتَيْتَ. وَكَمْ هَذِهِ تُسَمَّى بِكُمْ الْخَبَرِيَّةُ يُرَادُ بِهَا الْإِفْخَارُ وَالتَّكْثِيرُ وَهِيَ غَيْرُكُمْ الْإِسْتِفْهَامِيَّةُ.

وَيُكْتَبِي بِكَأَيَّ أَيْضًا عَنِ الْعَدَدِ نَحْوُ: وَكَأَيَّ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيبُونَ

كثير (١٤٦/آل عمران).

وَيُكْتَبِي بِكَذَا عَنِ الْعَدَدِ وَغَيْرِهِ وَتُسْتَعْمَلُ إِذَا مُفْرَدَةً نَحْوُ: عِنْدِي كَذَا ذِرْهَمًا أَوْ مُرَكَّبَةً نَحْوُ: قَرَأْتُ كَذَا كِتَابًا أَوْ مَعْطُوفًا عَلَيْهَا نَحْوُ: قُلْتُ كَذَا وَكَذَا.

وَيُكْتَبِي بِكَيْتَ عَنِ الْقَوْلِ أَوْ الْفِعْلِ وَتُسْتَعْمَلُ إِذَا مُرَكَّبَةً أَوْ مَعْطُوفًا

عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَغْدَاءَ فَآلَتْ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (١٠٣- آل عمران)، «آتَى جُنْتُ» بِمَعْنَى مَتَى جُنْتُ، «آتَى تَذَهَبُ أَذْهَبُ» بِمَعْنَى آتَى تَذَهَبُ أَذْهَبُ. وَقَدْ يَكُونُ «آتَى» بِمَعْنَى «مِنْ آتَى» كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «يَا مَرْيَمُ آتَى لَكَ هَذَا»، (٣٧- آل عمران).

١. الظرف المتعرب (أي المتصرف) هي: يوم، مدة، سنة، فوق، تحت، يمين، يسار، قدام، وراء، بيت ونحوها من الأمكنة و الأزمان.

عَلَيْهَا، وَمِثْلَهَا ذَيْتٌ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ نَحْوُ قَالَ كَيْتٌ كَيْتٌ، فَعَلَ ذَيْتٌ وَذَيْتٌ ١.

السؤال *

ماهي ألفاظ الكيناية وعمّا يُكنّى بكلّ منهما؟

٨ - اسم الفعل: هو ما ناب عن الفعل معنّى وعملاً ولا نظير له في اوزان الافعال أو يقبل بعض خواصّ الاسم إن كان له نظير من وزن الفعل فيقال له الاسم من جهة عدم تصرفه تصرف الأفعال وقبوله بعض خواصّ الأسماء و يُقال له الفعل من جهة المعنى والعمل. ويُقسم من حيث المعنى إلى ثلاثة:

الف) الماضي: وله خمسة ألفاظ هي: «هيهات» (بتثليث التاء) و «شتان» بمعنى بُعد، «سرعان» (بتثليث السين) و «وشكان» (بتثليث الواو) بمعنى أسرع، «بطآن» بمعنى أبطأ ويجب أن يكون فاعل «شتان» مثنى و يقع بعده إما بلفظ نحو «شتان الرجّالين» أو مع فظلي «ما» أو «مايين» نحو «شتان ما يزيد و بكر» أو «شتان ما بينهما».

ب) المضارع: وله خمسة عشر لفظاً وهي: «آه» و «أوه» و «أوه» (بفتح الواو وكسره) بمعنى اتوجّع، «أف» بمعنى أتضجّر، «بجل» و «قد» و «قط» (و كثيراً ما يُزاد عليه فاء للزينة ويُقال «فقط») بمعنى يكفى، «بخ» و «بخ» و «به» بمعنى أمدح أو أتعجب، «زه» بمعنى أستحسن، «وا» و «واها» و «وي» و «ويك» بمعنى أتلهّف.

١. ولهم ألفاظ مغرّبة أيضاً للكيناية منها «بضع» و «بضعة» للعدّ من الثلاثة إلى التسعة كقوله تعالى: «عليت الزوم... فسي بضع سينين» (١ - الزوم) ومنها «نئيف» بتشديد الياء وقد يُسكّن ويقال «نئيف» - لما بين عدّتين من العدّ نحو: عشرون و نئيف، ثلاثون و نئيف وهكذا... ومنها «فلان» للمذكّر العاقل و «فلانة» للعاقلة وهذا يجرى القلم فلا يدخلها آل ولا تتصرف «فلانة» للعلية والتأنيث.

ج) الامر: وَلَهُ مَا يُقْرَبُ مِنْ ثَلَاثِينَ لَفْظَةً هِيَ: «إِلَيْكَ» بِمَعْنَى أُبْعُدُ إِذَا عُدْتِي بِ «عَنْ» نَحْوُ «إِلَيْكَ عَنِّي» وَبِمَعْنَى خُذْ إِذَا عُدْتِي بِنَفْسِهِ نَحْوُ «إِلَيْكَ الْكِتَابَ» أَيْ خُذْهُ، «عَلَيْكَ» بِمَعْنَى الزَّمْ، «أَمَامَكَ» بِمَعْنَى إِحْذَنْ «أَمِينَ» بِمَعْنَى اسْتَجِبْ، «رُؤَيْدٌ» (وَقَدْ تَلَحُّقَهُ كَافُ الْخِطَابِ وَيُقَالُ «رُؤَيْدَكَ» بِمَعْنَى أَمْهَلْ، «صَه» (وَقَدْ تَلَحُّقَهُ تَنْوِينُ التَّنْكِيرِ وَيُقَالُ «صَه») بِمَعْنَى أَشْكُتْ، «مَه» (وَقَدْ يُقَالُ «مَه» مُلْحَقًا بِهِ تَنْوِينُ التَّنْكِيرِ) بِمَعْنَى أَكْفُفْ، «عِنْدَكَ» وَ «دُونَكَ» وَ «لَدَيْكَ» وَ «هَا» وَ «هَاكَ» بِمَعْنَى خُذْ، «بَلَه» بِمَعْنَى دَعْ وَ اْتَرُكْ، «حَى» وَ «حَيْهَلْ» وَ «حَيْهَلَا» (وَقَدْ يُقْرَأُ الْآخِرُ مُتَوَابًا وَ يُقَالُ «حَيْهَلَا») بِمَعْنَى أَقْبِلْ وَ عَجَلْ، «هَيَا» وَ «هَيَاهِيَا» وَ «هَلُمَّ» (وَقَدْ يُصْرَفُ هَلَمْ وَ يُقَالُ: هَلُمَّ هَلُمَّ هَلُمَّوا هَلُمَّي هَلُمَّا هَلُمَّنْ) وَ «هَيْتَ» (بِفَتْحِ الْهَاءِ وَ كَسْرِهِ وَ بَتْلِيثِ التَّاءِ) بِمَعْنَى أَسْرِعْ وَ قَدْ تَسْتَعْمَلُ «هَلُمَّ» مَتَعَدِيَةً فَتَكُونُ بِمَعْنَى أُخْضِرْ وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى «هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ» (١٥٠-الانعام)، «أَيه» بِمَعْنَى اِمْضِ فِي حَدِيثِكَ أَوْ فِعْلِكَ، «أَرَأَيْتَكَ» بِمَعْنَى أَخْبِرْنِي، «وَرَاءَكَ» بِمَعْنَى تَأَخَّرْ، «مَكَانَكَ» بِمَعْنَى اثْبُتْ وَ... وَ مِنْهَا وَزْنُ «فَعَالٍ» مِنْ أَكْثَرِ الْأَفْعَالِ الثَّلَاثِيَّةِ نَحْوُ «نَزَالَ» بِمَعْنَى انْزَلَ، «قَتَالَ» بِمَعْنَى أَقْتَلَ، وَ شَدَّ مِنْ مَزِيدِ الثَّلَاثِيَّةِ نَحْوُ «دَرَاكَ» بِمَعْنَى أَدْرَكَ وَ «بَدَارِ» بِمَعْنَى بَادِرْ وَ هَكَذَا...

تنبيهان: ١- مَا اخْتَمَّ بِكَافِ الْخِطَابِ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَفْعَالِ يَتَبَدَّلُ فِيهِ حَرْفُ الْخِطَابِ بِبِتَبَدُّلِ الْمُخَاطَبِ يُقَالُ: إِلَيْكَ إِلَيْكُمَا إِلَيْكُمْ... عَلَيْكَ عَلَيْكُمَا عَلَيْكُمْ... وَ هَكَذَا...

٢- عَدَّ بَعْضُهُمْ مِنْ أَسْمَاءِ الْأَفْعَالِ نَحْوُ «تَعَالَى» بِمَعْنَى جِئْ وَ أَسْرِعْ وَ «هَاتِ» وَ «هَاءِ» بِمَعْنَى آيْتِ بِهِ «هَاءِ» بِمَعْنَى خُذْ، «هَيَّ» بِمَعْنَى أَسْرِعْ وَ كُلُّهَا أَفْعَالٌ غَيْرُ مُتَصَرِّفَةٍ بِنَاءٍ عَلَى مَا اخْتَرْنَا مِنْ تَعْرِيفِهِمَا.

* السؤال والتمرین *

١ - ما هي أقسام اسم الفعل وكم هي ألفاظ كل؟ أدرج من كل قسم خمسة ألفاظ في جملات.

٢ - ترجم الجمل التالية: إبه أيها الفكا هي، هاك جزاء الأمانة، وراءك يا غلام، مكاتك وإلا تضرع صرعة هوان، آه من هذه المصيبة الفادحة، هيهات بين الحيو المجنون، شتان بين القرين في الندى، أمامك لا تخش ملامة لائم، يا سرعان ما كان طرسي عند لقاءك، هاك ما عثدي، هيا إلى نادي الكرام، أفي من هذه الدنيا الفدارة، إليك عني أيها المداين، إليك رشمي يا عثمان الوفاء، هيوابنا إلى حيث الأوسي والصفاء، رويد أخاك في السفر، بله التواني أنه أفة الفلاح، فونك العلم فهو خير جلي، عليك يا أخي النصيح في آونة الميحن، عليك أخاك إنه مؤرد عزائك في السدايد، زه يا قارئ القرآن، بدارأيها الطلاب (إقباس من مبادئ العربية ج-٤).

٩ - المركب: والمراد به هـ هنا المركب المزجي
فإنه إن كان عدداً (وهو من «أحد عشر» إلى «تسعة عشر») بُني جزءه على الفتح إلا الجزء الأول في مؤردين:

(١) في «إحدى عشرة» و «حادي عشر» و «ثاني عشر» فإنه في هذه المواضع الثلاثة يُبنى على السكون.

(٢) في «اثنا عشر» و «إثنتا عشرة» فإنه فيهما يُعرب إعراب المُثنى! وإن كان - المركب المزجي - غير العدد فالجزء الأول يُلفظ على ما ركب عليه، والثاني يُبنى على الكسر إن كان «ويه» ويُعرب إعراب غير المنصرف إن كان غيره نحو «بعلبك» و «نيويورك».^٣

١. كلمة «ما» قبل «يتين» مقدره هنا (انظر لسان العرب وتاج العروس مبدأ «شت»).

٢. وفي حكم الإثني الثنان مطلقاً.

٣. يُناسب المحل تحت عن العدد فتقول: العدد على قسمين أصلي ورتبي فالأصلي ما دل على عدد الأشياء نحو واحد، إثني، ثلاثة... والتربي ما دل على مرتبتها نحو أول، ثاني، ثالث... وكل منهما على أربعة أقسام: ١ - المفرد وهو من الواحد إلى العشرة في الأصلي ومن الأول إلى العاشر في الرتبي وكذا المائة و

الألف فيهما ٢ - المُرْكَب وَهُوَ مِنْ أَحَدِ عَشَرَ إِلَى تِسْعَةِ عَشَرَ فِي الْأَصْلِيِّ وَمِنْ حَادِي عَشَرَ إِلَى تَابِعِ عَشَرَ فِي التَّرْتِيبِيِّ ٣ - الْعَدَدُ وَهُوَ عِشْرُونَ وَثَلَاثُونَ إِلَى تِسْعِينَ فِي الْأَصْلِيِّ وَالتَّرْتِيبِيِّ مِنْ دُونِ فَرْقِي ٤ - الْمَعْطُوفُ وَهُوَ مِنْ وَاحِدٍ وَعِشْرِينَ إِلَى تِسْعَةِ وَتِسْعِينَ فِي الْأَصْلِيِّ وَمِنْ حَادِي وَعِشْرِينَ إِلَى تَابِعِ وَتِسْعِينَ فِي التَّرْتِيبِيِّ. وَلَا بُدَّ مِنْ ذِكْرِ مَعْدُودٍ مَعَ الْعَدَدِ إِمَّا قَبْلَهُ نَحْوَ «السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ» (٨٦- المؤمنون) أَوْ بَعْدَهُ نَحْوِ سَبْعِ سَمَوَاتٍ (٣- الملك) وَالتَّوْحِيدِ لِمَا لِحَاظِ حَالِ الْعَدَدِ وَالْمَعْدُودِ فِي جِهَاتٍ ثَلَاثٍ هُنَّ: (١) الْأِعْرَابُ (٢) الْإِفْرَادُ وَالْجَمْعُ (٣) التَّذْكِيرُ وَالتَّنَائِيثُ فَتَقُولُ فِي الْعَدَدِ الْأَصْلِيِّ:

إِذَا ذُكِرَ الْمَعْدُودُ بَعْدَ الْعَدَدِ - وَيُسَمَّى إِذَا بِالتَّفْظِيرِ - فَحُكْمُهُمَا مَا يَتْلَى:

أَوَّلًا (مِنْ جِهَةِ الْأِعْرَابِ) يُجْرَى الْمَعْدُودُ مَعَ الثَّلَاثِ إِلَى الْعَشْرِ وَمَعَ الْمِائَةِ وَالْأَلْفِ وَمُنْتَهَاهُمَا وَجْمِعُهُمَا وَيُخَصَّبُ فِي غَيْرِهِمَا مُطْلَقًا (وَلِيَلَّا حَظَّ أَنْ لَا مَعْدُودَةٌ بَعْدَ الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ فِي كَلِمَتِهِمْ بَلَّ يَقُولُونَ ذَلِكَ) «الرَّجُلُ الْوَاحِدُ» مِثْلًا «الْمَرَاتَانِ الْإِثْنَتَانِ» وَنَحْوِ ذَلِكَ) وَتَأْتِي الْأَمْثَلَةُ عَنْ قَرِيبٍ فِي الْجِهَةِ الثَّالِثَةِ.

ثَانِيًا (مِنْ جِهَةِ الْإِفْرَادِ وَالْجَمْعِ) يُجْتَمَعُ الْمَعْدُودُ مَعَ الثَّلَاثِ إِلَى الْعَشْرِ إِلَّا إِذَا كَانَ الْمَعْدُودُ «مِائَةً» وَ يُفْرَدُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ مُطْلَقًا وَالْأَمْثَلَةُ تَأْتِي فِي الْجِهَةِ الثَّالِثَةِ.

ثَالِثًا (مِنْ جِهَةِ التَّذْكِيرِ وَالتَّنَائِيثِ) فَالْعَدَدُ إِذَا كَانَ مُفْرَدًا كَانَ بِالْعَكْسِ مِنَ الْمَعْدُودِ نَحْوَ ثَلَاثَةِ رِجَالٍ وَ ثَلَاثِ نِسَاءٍ قَالَ تَمَالِي: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ (٧- الحاقة) وَإِنْ كَانَ مُرْكَبًا فَالْجُزْءُ أَيْنَ فِي أَحَدِ عَشَرَ وَإِثْنَيْ عَشَرَ يُؤَافِقَانِ الْمَعْدُودَ وَأَمَّا الْبُتُوقِي فَالْجُزْءُ الْأَوَّلُ يُخَالِفُ الْمَعْدُودَ وَالثَّانِي يُؤَافِقُهُ نَحْوَ أَحَدٍ عَشَرَ كَوَكْبًا (٤- يوسف) إِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا (٦٠- البقرة) وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَثَلَاثَ عَشْرَةَ امْرَأَةً. وَإِنْ كَانَ عَقْدًا كَانَ عَلَى حَالِ وَاحِدٍ وَكَذَا الْمِائَةُ وَالْأَلْفُ وَمُنْتَاهُمَا وَجْمَعُهُمَا نَحْوَ عِشْرُونَ رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً، يَأْتِي رَجُلٌ أَوْ امْرَأَةٌ، أَلْفٌ رَجُلٌ أَوْ امْرَأَةٌ، مِائَتَانِ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ، أَلْفًا رَجُلًا أَوْ امْرَأَةً. وَ إِنْ كَانَ مَعْطُوفًا فَالْجُزْءُ الْأَوَّلُ يُذَكَّرُ وَيُؤنَّثُ عَلَى حَدِّ مَا ذُكِرَ فِي الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنَ الْمُرْكَبِ وَحُكْمُ الثَّانِي حُكْمُ الْمَعْدُودِ نَحْوَ ثَلَاثَةِ عِشْرُونَ كَيْشًا وَتِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْبَةً.

فَقَدْ ظَهَرَ أَنَّا نَحْكُمُ عَلَى الْمَعْدُودِ بِمَا اقْتَضَاهُ الْعَدَدُ الْأَصْلِيُّ فِي الْجِهَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ وَنَعْكِسُ الْأَمْرَ فِي الْجِهَةِ الثَّالِثَةِ، هَذَا إِذَا جِيءَ بِالْمَعْدُودِ بَعْدَ الْعَدَدِ فَإِنَّ قَدَمَ عَلَيْهِ تَوَافَقًا فِي الْأِعْرَابِ وَفِي الْإِفْرَادِ وَالتَّنَائِيثِ وَالْجَمْعِ. وَأَمَّا مِنْ جِهَةِ التَّذْكِيرِ وَالتَّنَائِيثِ فَيُرَاعَى فِيهِمَا مَا ذُكِرَ آنفًا فِي تَأَخُّرِ الْمَعْدُودِ عَنِ الْعَدَدِ. وَلِيَلَّا حَظَّ أَنَّهُمَا يَتَوَافَقَانِ أَيْضًا فِي التَّعْرِيفِ وَالتَّذْكِيرِ مُطْلَقًا تَقُولُ: رَجُلٌ وَاحِدٌ، مَرَاتَانِ اثْنَتَانِ، الْخُلَفَاءُ الثَّلَاثُ، الْأَدَّةُ الْارْبَعَةُ، الْعِصَلَاتُ الْخَمْسُ، الرِّكَامَاتُ الْوَاحِدَةُ وَالْخَمْسُونَ وَهَكَذَا...

وَأَمَّا التَّرْتِيبِيُّ فَإِنَّ ذِكْرَ الْمَعْدُودِ قَبْلَ الْعَدَدِ تَوَافَقًا فِي الْجِهَاتِ الثَّلَاثِ - لِأَنَّهَا بِمَثَرَةِ التَّعْبِ وَالتَّمَثُّوْبِ - عَدَا الْمَعْدُودَ وَالْمِائَةَ وَالْأَلْفَ وَمُنْتَاهُمَا وَجْمِعُهُمَا فِي التَّذْكِيرِ وَالتَّنَائِيثِ تَقُولُ قَرَأْتُ الدَّرْسَ الْأَوَّلَ، كَتَبْتُ الْمَقَالَةَ الْخَمْسِينَ، الْفَضْلُ الْخَمْسِينَ عَشَرَ، الدُّوْرَةُ الثَّالِثَةُ عَشْرَةَ، الْبَابُ الثَّانِي وَالْعِشْرُونَ، أَلْسِنَةُ الثَّالِثَةُ وَالْخَمْسُونَ، الْيَوْمُ الْأَرْبَعُونَ، أَلْسِنَةُ الْأَرْبَعُونَ، الْعَامُ الْمِائَةُ، أَلْسِنَةُ الْأَلْفِ، وَ... وَإِنْ ذُكِرَ الْمَعْدُودُ بَعْدَ الْعَدَدِ ف:

١) جُرَّ بِإِضَافَةِ الْعَدَدِ إِلَيْهِ إِذَا كَانَ مُفْرَدًا وَبِ «مِنْ» إِذَا كَانَ مُرْكَبًا أَوْ عَقْدًا أَوْ مَعْطُوفًا.

* السؤال والتمرین *

١ - ماهی أقسام المركب وما هو حكمها في الإعراب والبناء؟

- (٢) هو - ای المعدود - جمع أو اسم جمع دائماً.
- (٣) توافقاً في التذكير والتانيث دائماً تقول: أَوَّلُ الْقَوْمِ، أَوَّلَى النِّسَاءِ، عَاشِرُ الرِّجَالِ، الْخَامِسَ عَشَرَ مِنَ الرِّجَالِ، الْتَّاسِعَةَ عَشْرَةَ مِنَ النِّسَاءِ، الْثَالِثُ وَالْمِشْرُونَ مِنْ رَهْطَانٍ وَهَكَذَا... وَقَدْ يُقَالُ «ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ» مِثْلًا أَيْ أَحَدُ الثَّلَاثَةِ قَالَ تَعَالَى: «ثَانِيَهُنَّ اثْنَتَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْفَارِ» (٤٠-التوبة).
- هذا وكَيْلًا حِطَّ أَنَّ إِعْرَابَ التَّمْيِيزَاتِ مِنَ الْأَعْدَادِ كَثِيرٌ مَا تَحْتَلِي وَهِيَ نَوْعٌ مِنَ الْإِعْرَابِ يُبَيِّنُ فِي عِلْمِ النَّحْوِ تَبْيَهَات:
- (١) وأجدة وأجدة تُسْتَعْمَلَانِ، مُفْرَدًا وَمَعْطُوفًا تَقُولُ «رَجُلٌ وَاجِدٌ وَامْرَأَةٌ وَاجِدَةٌ»، «وَاجِدٌ وَعِشْرُونَ» وَ «وَاجِدَةٌ وَعِشْرُونَ». وَأَحَدٌ وَإِخْدَى تُسْتَعْمَلَانِ مُرَكَّبًا تَقُولُ «أَحَدٌ عَشْرٌ» وَ «إِخْدَى عَشْرَةٌ» وَتُسْتَعْمَلُ إِخْدَى خَاصَّةً فِي الْمَعْطُوفِ أَيْضًا تَقُولُ «إِخْدَى وَعِشْرُونَ».
- (٢) فِيمَا إِذَا كَانَ الْمَعْدُودُ مُؤَنَّثًا مَعْتَوِيًّا نَحْوِ دَارٍ أَوْ كَانَ مِمَّا يَجُوزُ فِيهِ التَّذْكِيرُ وَالتَّانِيثُ مَعًا نَحْوِ طَرِيقٍ جَازٍ فِي عَدِيدِهِ وَجِهَانٍ: التَّذْكِيرُ وَالتَّانِيثُ تَقُولُ «ثَلَاثٌ أَوْ ثَلَاثَةٌ أَذُورٌ أَوْ طُرُقٌ» مِثْلًا.
- (٣) إِذَا كَانَ الْعَدْدُ مُفْرَدًا وَهُوَ مَعْدُودَانِ طَابِقَ أَشْبَهَهُمَا فِي التَّذْكِيرِ وَالتَّانِيثِ تَقُولُ «ثَلَاثَةٌ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ» أَوْ «ثَلَاثُ نِسَاءٍ وَرِجَالٌ» وَإِنْ كَانَ مُرَكَّبًا طَابِقَ أَفْضَلَهُمَا تَقُولُ «خَمْسَةٌ عَشْرَ جَارِيَةٍ وَعَبْدًا» وَ «خَمْسَ عَشْرَةَ جَمَلًا وَجَارِيَةً» فَإِنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَهُمَا أَفْضَلِيَّةٌ طَابِقَ أَشْبَهَهُمَا أَيْضًا كَقَوْلِكَ «خَمْسَ عَشْرَةَ نَاقَةً وَ جَمَلًا» وَ «خَمْسَةَ عَشْرَ جَمَلًا وَنَاقَةً». وَالْمَعْطُوفُ هُنَا كَالْمُرَكَّبِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْجُزْءِ الْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ مِنْهُ فَتَبَه.
- (٤) إِذَا كَانَ الْمَعْدُودُ إِسْمَ جَمْعٍ أَوْ اسْمَ جِنْسٍ كَثُرَ جُزْءُهُ بَيْنَ تَقُولُ «رَأَيْتُ أَرْبَعَةَ مِنَ الْقَوْمِ» وَ «فِي حَدِيثِنَا ثَلَاثٌ أَوْ ثَلَاثَةٌ مِنَ الثُّخْلِ» قَالَ تَعَالَى: «فَخُذْ أَرْبَعَةَ مِنَ الطَّيْرِ»، «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةٌ رَهْطٌ».
- (٥) يَضَعُ وَبِضْعَةٌ لِمَا بَيْنَ الثَّلَاثَةِ وَالتَّاسِعَةِ وَحُكْمُهُمَا حُكْمُ تِلْكَ الْأَعْدَادِ فِي الْإِفْرَادِ وَالتَّرْكِيبِ وَالتَّقْلُفِ - تَقُولُ: «بِضْعَةُ رِجَالٍ» وَ «بِضْعُ نِسَاءٍ»، «بِضْعَةُ عَشْرَتِيَوْمًا» وَ «بِضْعُ عَشْرَةَ لَيْلَةً»، «بِضْعَةٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا» وَ «بِضْعٌ وَتِسْعُونَ امْرَأَةً».
- (٦) تَيْفٌ (بِتَشْدِيدِ الْيَاءِ وَكسرها وَقَدْ يُسَكَّنُ مُتَخَفَّةً وَيُقَالُ تَيْفٌ) لِمَا بَيْنَ عَقْدَيْنِ وَلَا تَسْتَعْمَلُ إِلَّا بَعْدَ عَقْدٍ أَوْ لِيَامَةٍ أَوْ الْأَلْفِ تَقُولُ «عِشْرُونَ وَتَيْفٌ»، «يَامَةٌ وَتَيْفٌ» وَ...
- (٧) شَيْئٌ عَشْرٌ سَاكِنَةٌ فِي الْمَفْرُودِ وَمَفْتُوحَةٌ فِي الْمُرَكَّبِ وَشَيْئٌ عَشْرَةٌ مَفْتُوحَةٌ فِي الْمَفْرُودِ جَائِزَةٌ الْوَجْهَيْنِ فِي الْمُرَكَّبِ.
- (٨) فِي سَرْدِ الْأَعْدَادِ تُقَدَّمُ الْأَلُوفُ عَلَى الْمِائَاتِ وَالْمِائَاتُ عَلَى الْأَحَادِ وَالْأَحَادُ عَلَى الْعَشْرَاتِ تَقُولُ: «أَحَدٌ عَشْرَ رَجُلًا»، «تِسْعٌ وَتِسْعُونَ امْرَأَةً»، «يَامَةٌ وَخَمْسَةٌ وَسِتُونَ رَجُلًا»، «ثَلَاثَةُ آلَافٍ وَخَمْسِيَانَةٌ وَأَرْبَعٌ وَثَمَانُونَ امْرَأَةً» (جَامِعُ الْمَقْدَمَاتِ ص ٢٠٠).
- (٩) إِذَا أَرَدْتَ تَعْرِيفَ الْعَدَدِ بـ «أَلٍ» فَالْمَفْرُودُ يُعْرَفُ نَفْسَهُ أَوْ مُتَمَيِّزُهُ تَقُولُ: «مَا قَعَلْتُ بِالْعَشْرَةِ دِرَاهِمًا أَوْ عَشْرَةَ الدِّرَاهِمِ» وَالمُرَكَّبُ يُعْرَفُ جُزْءَهُ الْأَوَّلَ تَقُولُ «الْأَلِيْمَةُ الْاِثْنَى عَشَرَ» وَالمَعْطُوفُ يُعْرَفُ جُزْءَهُ كَقَوْلِكَ: قَرَأْتُ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ الْقُرْآنِ.

٢ - كم قِسْماً يكونُ لِلْعَدَدِ وَ كَمْ هِيَ أَقْسَامُ كُلِّ؟ اذْكُرِ الْأَقْسَامَ وَأَعْطِ عَلَى كُلِّ قِسْمٍ خَمْسَةَ أَثْنَيْتَةَ.

٣ - اذْكُرِ الْأَعْدَادَ الْمُنَاسِبَةَ مَكَانَ الْأَرْقَامِ: ١١ كوكباً، ٩٩ نَشِجَةً، ٧ سِنِينَ، ٧ بَقَرَاتٍ، ٨ أَزْوَاجٍ، ٧ لَيَالٍ، ٨ أَيَّامٍ، ٣٠ لَيْلَةً، ٢ يَوْمًا، ٤ أَيَّامٍ، ١٢ عَيْشًا، ١٠٠٠ سَنَةً، ٥٠ عَامًا، ٢٧ رَجُلًا، ٧٢ امْرَأَةً، ١١٦ كِتَابًا، ٥١٩ وَرَقَةً، ٨ أَقْلَامًا، ٦ أَقْدَامًا، ٨١٠ أَشْجَارًا، ٦٤ مَتَا، ٥٦ أُسْبُوعًا.

٤ - ضع مكان الأرقام أسماء عدد ترتيبي: الصحيفة ٢٢، الدرس ١٥، العظة ١٨، النافذة ١٢، الباب ٦، البحث ٥، المطلب ٢، الفِئَة ٢، الفَصيلة ٢١، المَقَالَة ١، الشَّارِع ١١، البَيْت ٥١، الطَبَقَة ١٣، المَجَلَة ٤، الجُزء ١٢، الفصل ١٩١، المرحلة ٩، زَلَّة ٦، نصيحة ١، خطاب ٢ (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٥٨).

١٠ - اسمٌ لِلنَّفْيِ الْجِنْسِ: إِذَا وَقَعَتْ نَكِيرَةٌ مُفْرَدَةٌ بَعْدَ لَا الَّتِي لِنَفْيِ الْجِنْسِ بُنِيَتْ عَلَى الْفَتْحِ. وَالْمُرَادُ بِالْمُفْرَدِ هُنَا مَا يُقَابَلُ الْمُضَافِ فَيَشْمَلُ التَّثْنِيَّةَ وَالْجَمْعَ فَيُبَيِّنَانِ عَلَى مَا يَقُومُ مَقَامَ الْفَتْحِ نَحْوُ: لَا رَجُلَ فِي الدَّارِ، لَا رَجُلَيْنِ فِي الدَّارِ وَهَكَذَا..... وَتَفْصِيلُ الْكَلَامِ فِي التَّحْوِ.

١١ - المُنَادَى الْمَفْرَدُ الْمَعْرِفَةُ: الْمُنَادَى عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ - كَمَا مَرَّ - فَإِذَا كَانَ مُفْرَدًا مَعْرِفَةً أَوْ نَكِيرَةً مَقْصُودَةٌ بُنِيَ عَلَى الضَّمِّ - أَوْ مَا يَقُومُ مَقَامَهُ - نَحْوُ يَا زَيْدُ، يَا شَرِيطِي، يَا رَجُلَانِ وَ... وَالتَّفْصِيلُ فِي التَّحْوِ.

السؤال

متى يبنى اسمٌ لا ينفى الجنس وكيف البناء فيه وأيُّ مُنَادَى يُبْنَى؟

١٢ - الْحِكَايَةُ: وَالْمُرَادُ مِنْهَا حِكَايَةُ الْأَصْوَاتِ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْمَخِيكِيَّ مَبْنِيٌّ عَلَى مَا يُصَادُّ بِهِ نَحْوُ: صَاحَتِ الدَّجَاجَةُ «فَاق»، نَعَبَ الْغُرَابُ «غَاق»، طَارَ الدُّبَابُ «خَازِبَازِ»، وَقَعَ السَّيْفُ «قَب»، وَقَعَتِ الْجِجَارَةُ «طَلَق» وَهَكَذَا.....

وَيَسْلَحُ بِالْحِكَايَةِ اسْمُ الصَّوْتِ وَهُوَ مَا يَصُوتُ بِهِ الْإِنْسَانُ لِلْخِطَابِ مَعَ
غَيْرِ الْعَاقِلِ مِنَ الْحَيَوَانِ أَوْ الطِّفْلِ فَإِنَّهَا أَيْضاً مَبْنِيَّةٌ عَلَى مَا يُصَاتُ بِهِ كَمَا يُقَالُ
لِيَزْجِرِ الْفَرَسَ «هَلَاهَلًا» أَوْ «هَلَاهَالًا» وَ لِلْإِبِلِ إِذَا أَرَادُوا مِنْهَا الْإِنَاخَةَ «نِيخًا» وَ
لِتَثْوِيمِ الطِّفْلِ «لَالًا» وَ...

• السؤال •

ما هو المراد من الحكاية ومن اسم الصوت وكيف يكون البناء فيهما؟

١٣ - ما يُبْنَى لِعَدَمِ التَّرْكِيبِ: إِذَا أُرِيدَ إِزْدَادُ كَلِمَاتٍ مُفْرَدَةٍ مِنْ
غَيْرِ تَرْكِيبٍ بَيْنَهَا يُنْبَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى السُّكُونِ لِقَدَمٍ مُوجِبٍ لِلِإِغْرَابِ
نَحْوُ: زَيْدٌ، بَكَرٌ، خَالِدٌ، وَنَحْوِ آيَفَ، بَاءٌ، تَاءٌ...

١٤ - الْمُتَفَرِّقَاتُ: مِنْهَا كُلُّ عَلَمٍ عَلَى «فَعَالٍ» فَهِيَ مَبْنِيَّةٌ عَلَى الْكُسْرِ
نَحْوُ: قَطَامٍ وَحَذَامٍ (إِسْمَا امْرَأَتَيْنِ) وَمِنْهَا «قَبْلُ» وَ «بَعْدُ» وَ «حَسْبُ»
وَ «غَيْرُ» وَ «أَوَّلُ» كُلُّ هَذِهِ يُبْنَى عَلَى الضَّمِّ إِذَا قُطِعَتْ عَنِ الْإِضَافَةِ وَ نُوبَى
مَعْنَى الْمُضَافِ إِلَيْهِ نَحْوُ: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (٤/ الزوم) أَيْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ
وَ مِنْ بَعْدِهِ. وَ هَكَذَا...

• السؤال •

ما هو المراد من التنيى لعدم التركيب وما هي التنيئات المتفرقة؟

خاتمة

فِي مَبَاحِثَ شَتَّى

يُعَنُونَ فِي الْخَاتِمَةِ هَذِهِ مَا لَا يَخْتَصُّ بِالْفِعْلِ وَلَا بِالِاسْمِ بَلْ يَجْرِي فِي
الْكَلِمَةِ مُطْلَقًا وَيَعُمُّ الْقِسْمَيْنِ كِلَيْهِمَا — بَلْ قَدْ يَجْرِي فِي الْحَرْفِ أَيْضًا كَمَا
سَيَأْتِي — وَفِيهَا فصول:

الفصل ١

فِي الْقِرَاءَةِ وَالكِتَابَةِ وَفِيهِ أَرْبَعَةُ أَبْحَاثٍ: ١

أَلْبَحْثُ ١ — فِي الْكِتَابَةِ: تُكْتَبُ أَنْ وَالْبَاءُ وَالنَّاءُ وَالْكَافُ وَاللَّامُ
وَالْفَاءُ وَالسِّينُ مِنْ حُرُوفِ الْمَعَانِي وَأَحْرُفُ الْمُضَارَعَةِ عِدا الهمزة منها مُتَّصِلَةٌ
بِمَا بَعْدَهَا نَحْوُ: الْكِتَابِ، بِاللَّهِ، تَاللَّهِ، كَرَيْدٍ، لَيْكِرٍ، وَاللَّهِ لِأَذْهَبَنَّ، لِيَذْهَبَ،
قَدْذَهَبَ، سَيَذْهَبُ.

١. راجع شرح الرضوي (ره) على الشافيه ج ٣ ص ٣١٢.

تُكْتَبُ «أن» المصدرية مُتَّصِلَةٌ بـ «لا» الواقعة بعدها كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (٤٠-يوسف) بِخِلَافِ «أن» الْمُخَفَّفَةِ مِنَ الثَّقِيلَةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَحَسِبُوا أَنْ لَا تَكُونُ فِتْنَةً» (٧١-الماندة) عَلَى قِرَاءَةِ رَفْعِ «تَكُونُ» وَ«أَنْ» التفسيرية كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» (٧٨-الانبيا).

تُكْتَبُ «إِذْ» مُتَّصِلَةٌ بِمَا أُضِيفَ إِلَيْهَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (٤-الزلزلة).

تُكْتَبُ الضَّمائِرُ الْمُتَّصِلَةُ وَنُونُ التَّوَكِيدِ وَيَاءُ النَّسَبِ وَهَاءُ السُّكُوتِ مُتَّصِلَةٌ بِمَا قَبْلَهَا كَقَوْلِكَ «أَنَا مُسْلِمٌ شَيْعِيٌّ» وَقَوْلِهِ تَعَالَى: «هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيهِ» (١٩-العاقه) وَبَاقِي الْأَمْثَلَةِ ظَاهِرٌ.

تُكْتَبُ «مَا» الْحَرْفِيَّةُ مُتَّصِلَةٌ بِمَا قَبْلَهَا نَحْوِ «كَيْفَمَا»، «لَيْتَمَا»، «إِنَّمَا» وَ...

تُكْتَبُ «مَا» وَ«مَنْ» الْإِسْمِيَّتَانِ مُتَّصِلَتَيْنِ بـ «مِنْ» وَ«فِي» وَ«عَنْ» الْوَاقِعَةَ قَبْلَهُمَا تَقُولُ: «مِمَّا» وَ«فِيمَا» وَ«عَمَّا» وَ«مِمَّنْ» وَ«فِيْمَنْ» وَ«عَمَّنْ». وَفِي سِوَى مَا مَرَّرْتُكَتَبُ كُلُّ كَلِمَةٍ مُتَّفَصِّلَةٌ عَمَّا سِوَاهَا.

يُكْتَبُ الْمُشَدَّدُ حَرْفًا وَاحِدًا إِذَا كَانَ الْمُدْغَمُ وَالْمُدْغَمُ فِيهِ فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ نَحْوُ: شَدَّ، أَمَلَّ، إِذْ كَرَو... وَبِصُورَةِ حَرْفَيْنِ إِذَا كَانَ فِي كَلِمَتَيْنِ نَحْوُ: اللَّحْمِ، الرَّجُلِ... وَاسْتُنْتِجِي مِنْ ذَلِكَ مَوَارِدٌ مَعْدُودَةٌ هِيَ: الَذَى، الَذِينَ، الَّتِي، مِمَّ، أَمَا، آلا، آمَنَ وَنَحْوُهَا. هَذَا وَقَدْ مَرَّاجْمَالُ الْبَحْثِ عَنِ الْإِذْغَامِ فِي هَامِشِ بَحْثِ الْمُضَاعَفِ وَالتَّفْصِيلِ فِي الْمُفْصَّلَاتِ.

تُكْتَبُ تاءُ التَّانِيثِ بِصُورَةِ «ت» إِذَا لَحِقَتْ آخِرَ الْفِعْلِ نَحْوُ: ضَرَبْتَ وَ عَلِمْتَ أَوْ آخِرَ جَمْعِ الْمَوْنِثِ نَحْوُ: ضَارِبَاتٍ وَعَالِمَاتٍ وَيُقَالُ لَهَا «الْمَبْسُوطَةُ» وَ بِصُورَةِ الْهَاءِ الْمُنْقُوطَةِ «ة» إِذَا لَحِقَتْ الْإِسْمَ الْمُفْرَدَ نَحْوُ: عَالِمَةٌ أَوْ الْجَمْعَ

المُكسَّر نحو: قُضَاةٌ وَيُقَالُ لَهَا «الْمَرْبُوطَةُ»^١.

تُكْتَبُ الْأَلِفُ الْوَاقِعَةُ فِي آخِرِ الْأِسْمِ الْمُعْرَبِ وَالْفِعْلِ بِصُورَةِ الْيَاءِ نَحْوُ رَحِيٍّ، قَتِيٍّ، صُغْرِيٍّ، رَمِيٍّ، يَرْضَى... إلَّا إِذَا كَانَتْ قَبْلَهَا يَاءٌ أَوْ كَانَتْ ثَالِثَةً مُنْقَلِبَةً عَنِ الْوَاوِ فَتُكْتَبُ حِينَئِذٍ بِصُورَةِ الْأَلِفِ نَحْوُ: دُنْيَا، غُلْيَا، عَصَا، غَزَا... وَأَمَّا الْوَاقِعَةُ آخِرَ الْحَرْفِ أَوْ الْأِسْمِ الْمَبْنِيِّ فَتُكْتَبُ بِصُورَةِ الْأَلِفِ مُطْلَقًا إِلَّا فِي نَحْوِ مَتِيٍّ وَلَدِيٍّ وَأَتَىٍّ وَبَلَىٍّ وَعَلَىٍّ وَحَتَّىٍّ وَإِلَىٍّ فَتُكْتَبُ بِصُورَةِ الْيَاءِ كَمَا تَرَى. هَذَا وَقَدْ تُكْتَبُ أَيْضًا صَلَاةٌ وَزَكَاةٌ وَحَيَاةٌ وَمِشْكَاةٌ وَرَبَا بِصُورَةِ الْوَاوِ تَفْخِيمًا لِلْأَلِفِ وَتُكْتَبُ أَيْضًا هِيَهُنَا بِصُورَةِ الْيَاءِ - الْيَاءِ الصَّغِيرَةِ - وَيَجُوزُ حَذْفُهَا رَأْسًا.

تَبَيَّنَ فِي كِتَابَةِ الْهَمْزَةِ الْمَبْدُوءِ بِهَا وَالْمُتَوَسِّطَةِ وَالْمُنْتَظَرَةِ:

الْهَمْزَةُ الْمَبْدُوءُ بِهَا تُكْتَبُ بِصُورَةِ الْأَلِفِ مُطْلَقًا نَحْوُ: أَنْمَلَةٌ (بِتَثْبِيثِ الْهَمْزَةِ وَالْمِيمِ)، إِضْبَعٌ، أُسْطُوَانَةٌ. وَلَا يُغَيَّرُ هَذَا الْحُكْمُ دُخُولَ حَرْفٍ عَلَيْهَا نَحْوُ: لِأَنَّ الْأُسْطُوَانَةَ... نَعَمَ شَاعَ كِتَابَتُهُ «لَيْلًا» وَ«لَيْنًا» وَ«حَيْثِيذًا» بِصُورَةِ الْيَاءِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ.

وَالْمُتَوَسِّطَةُ تُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَتِهَا إِنْ كَانَتْ مُتَحَرِّكَةً نَحْوُ: سَأَلَ، سَيِّمَ، لَوِّمَ، يَسْأَلُ، يَلْوِمُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ مَفْتُوحَةً بَعْدَ ضَمٍّ أَوْ كَسْرٍ فَتُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَتِهَا مَاقْبَلَهَا نَحْوُ: مُؤَنَّثٌ، سُؤَالٌ، ذِنَابٌ^٢.

وَتُكْتَبُ - أَيُّ الْمُتَوَسِّطَةِ - بِحَرْفِ حَرَكَتِهَا مَاقْبَلَهَا إِنْ كَانَتْ سَاكِنَةً نَحْوُ: بَأْسٌ، يَيْسَسٌ، بُؤْسٌ إِلَّا أَنْ تَكُونَ بَعْدَ هَمْزَةِ الْوَصْلِ، فَتُكْتَبُ مَعَ سُقُوطِ الْهَمْزَةِ فِي الدَّرَجِ بِصُورَةِ مَا كَانَتْ تُكْتَبُ بِهَا مَعَ الْهَمْزَةِ نَحْوُ: «يَارِجُلُ ائْذَنِي الَّذِي أُوتِينَنَ عَلَيْهِ».

^١ أَلْتَاءُ الْمُنْتَظَرَةِ إِذَا كَانَتْ مِنْ أَصُولِ الْكَلِمَةِ نَحْوَ قَتَتْ أَوْ بِمَثَلِهَا الْأَضْلَى نَحْوَ أَخْتِ وَبَيَّتْ تُكْتَبُ مُتَوَسِّطَةً وَ يُقَالُ لَهَا «الْمُجَرَّدَةُ».

^٢ فَتَضْوِيرُهَا بِصُورَةِ الْيَاءِ فِي نَحْوِ «مَشْئَلَةٌ» وَ «مَشْئُولٌ» كَمَا قَدِيرِي خَطَأً.

وَالْمُتَطَرِّفَةُ تُكْتَبُ بِحَرْفِ حَرَكَةِ مَا قَبْلَهَا إِنْ تَحَرَّكَ مَا قَبْلَهَا سِوَاءِ اتِّصَالِ بِهَا شَيْءٍ كَالضَّمِيرِ وَتَاءِ التَّانِيثِ أَوْ لَمْ يَتَّصِلْ نَحْوُ: قَرَأَ، بَرِيءٌ، جَرُّوْهُ وَنَحْوُ: رَدَّاهُ، وَطَيْهَا، فَيْتُهُ، لَوْلُوهُ.

وَتُكْتَبُ بِصُورَةِ الْهَمْزَةِ إِنْ سَكَنَ مَا قَبْلَهَا وَلَمْ يُلْحَقْهَا شَيْءٌ نَحْوُ: جُزْءٌ، ضَوْءٌ، وَضَوْءٌ. فَإِنْ لَحِقَتْهَا عَلَامَةُ التَّانِيثِ فَإِنْ كَانَ مَا قَبْلَهَا صَحِيحاً سَاكِناً كُتِبَتْ بِصُورَةِ الْأَلِفِ نَحْوُ: نَشَأَتْ وَمَرَأَةٌ وَإِنْ كَانَ لِيناً أَوْ مَدّاً كُتِبَتْ بِصُورَةِ الْيَاءِ بَعْدَ الْيَاءِ وَ بِصُورَةِ الْهَمْزَةِ بَعْدَ الْأَلِفِ وَالْوَاوِ نَحْوُ: خَطِيئَةٌ، جَاءَتْ، سَوْءَةٌ، قِرَاءَةٌ، مُرُوءَةٌ، سُوءٌ. وَإِنْ لَحِقَتْهَا ضَمِيرٌ غَيْرُ الْيَاءِ كُتِبَتْ بِحَرْفِ حَرَكَةِ نَفْسِهَا نَحْوُ: بَقَاؤُكَ، جُزْؤُهُ، بِنَائِهِمْ، إِقْرَؤُوا إِلَّا إِذَا تَحَرَّكَتْ بِالْفَتْحِ فَتُكْتَبُ بِالْهَمْزَةِ لَا بِالْأَلِفِ نَحْوُ: جَاءَكَ، جُزْءُهُ، بَقَاءَهُمْ وَكَذَا إِذَا اتَّصَلَ بِهَا مَا أُوجِبَ فَتَحَهَا كَعَلَامَةِ الْمُشْتَبِ نَحْوُ: جُزْءَيْنِ وَجُزْءَانِ (١) وَإِنْ لَحِقَتْهَا يَاءُ الضَّمِيرِ أَوْ يَاءُ التَّنْسِبِ كُتِبَتْ بِصُورَةِ الْهَمْزَةِ أَوْ بِصُورَةِ الْيَاءِ نَحْوُ: رِدَائِي وَرِدَائِي، الْجُزْءِي وَالْجُزْئِي وَإِنْ كَانَتْ الْأُولَى فِي الْأَوَّلِ أُولَى وَالثَّانِيَةُ فِي الثَّانِي.

تنبيه: لِلْقُرْآنِ الْكَرِيمِ كِتَابَةٌ خَاصَّةٌ بِالتَّنْسِبِ إِلَى بَعْضِ الْحُرُوفِ وَالكَلِمَاتِ فَلْيُرَاجِعِ الطَّالِبُ مَوَاضِعَهَا.

البحث ٢ - فيما يُكْتَبُ وَلَا يُقْرَأُ: يُكْتَبُ الْأَلِفُ وَلَا يُقْرَأُ فِي خَمْسَةِ

مَوَاضِعَ:

١ - تَعَدُّ وَاوِ الْجَمْعِ الْمُتَطَرِّفَةِ فِي الْفِعْلِ نَحْوُ: عَلِمُوا، أَنْ يَعْلَمُوا، إِعْلَمُوا بِخِلَافِ غَيْرِ الْمُتَطَرِّفَةِ نَحْوُ ضَرَبُوهُ، وَفِي الْمُتَطَرِّفَةِ فِي الْإِسْمِ وَجِهَانٍ نَحْوُ سَاكِنُوا الدَّارَ وَ سَاكِنُوا الدَّارَ.

٢ - بَعْدَ تَنْوِينِ الْفَتْحِ فِي غَيْرِ الْمَقْصُورِ وَالْمَمْدُودِ وَالْمُؤْتَبِ بِالتَّاءِ نَحْوُ: رَجُلًا. بِخِلَافِ فَتَى وَكِسَاءً وَغُرْفَةً وَنَحْوِهَا وَيَلْحَقُ بِالتَّنْوِينِ هُنَا نَوْنُ

(١) إِلَّا إِذَا أَصِيبَتِ الْمُشْتَبِ وَحُذِفَ مِنْهُ التَّوْنُ فَتُكْتَبُ الْهَمْزَةُ إِذَا بِحَرْفِ حَرَكَةِ نَفْسِهَا أَيْ بِالْأَلِفِ حَسَبًا سَبَقَ نَحْوُ: «جُزْأِي الْجُمْلَةُ» مَثَلًا.

«أنا» - ضمير المتكلم وحده - يُكْتَبُ بَعْدَهَا أَلِفٌ وَلَا يُقْرَأُ. وَيَلْتَقِ بِالتَّنْوِينِ هُنَا
المختوم بالهمزة المكتوبة بصورة الألف نحو نَحْوُ نَحْطًا وَإِنْرًا وَنَحْوِيَا.

٣ - مَكَانَ هَمْزَةِ الْوَصْلِ بَعْدَ سُقُوطِهَا فِي أَثْنَاءِ الْكَلَامِ نَحْوُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ

اجْلِسْ وَأَنَا ابْنُ فُلَانٍ.

٤ - عِنْدَ الْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ نَحْوُ: كِتَابًا الْأُسْتَاذِ وَقَتِي وَهَدِي.

٥ - فِي مِائَةٍ وَمِائَتَانِ.

وَكَذَلِكَ الْوَاوُ يُكْتَبُ وَلَا يُقْرَأُ فِي خَمْسَةِ مَوَاضِعَ:

١ - فِي «عَمْرُو» فِي حَالَتِي الْجَرِّ وَالرَّفْعِ يُمَيِّزُ مِنْ «عَمْرٍ» نَحْوُ: جَاءَ
عَمْرُو وَمَرَزْتُ بَعْمُرِي وَأَمَّا فِي حَالَةِ النَّصْبِ فَلَا يَلْعَمُ اللَّبْسُ فَإِنَّ جُودَ الْأَلْفِ فِي
«عَمْرًا» يُمَيِّزُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُمَرَانَ عُمَرَ غَيْرُ مُنْصَرِفٍ - لِلْعَلَمِيَّةِ وَالْعُدُولِ -
وَلَا يَدْخُلُهُ التَّنْوِينُ.

٢ - عِنْدَ الْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ نَحْوُ: مُعَلِّمُوا الْأَخَوَاتِ.

٣ - فِي أَوْلُو وَأُولَاتٍ بِمَعْنَى صَاحِبُونَ وَصَاحِبَاتٍ.

٤ - فِي بَعْضِ أَسْمَاءِ الْإِشَارَةِ وَهِيَ: أَوْلَى، أَوْلَاءٌ، أَوْلِيكَ، أَوْلِيكَ.

٥ - فِي بَعْضِ الْمَوْصُولَاتِ وَهُوَ: الْأَوْلَى وَالْأَوْلَاءُ.

وَكَذَلِكَ الْيَاءُ يُكْتَبُ وَلَا يُقْرَأُ عِنْدَ الْتِقَاءِ السَّاكِنَيْنِ نَحْوُ: نَاصِرِي
الْإِسْلَامِ.

البحث ٣ - فِيمَا يَقْرَأُ وَلَا يَكْتَبُ: يُقْرَأُ الْأَلِفُ وَلَا يُكْتَبُ فِي أَرْبَعَةِ

مَوَاضِعَ:

١ - بَعْدَ هَمْزَةٍ مَكْتُوبَةٍ بِصُورَةِ الْأَلْفِ نَحْوُ: سَامَةٌ بِخِلَافِ مُوَانَسَةٍ وَ

نَحْوِهَا.

٢ - فِي اسْمِ الْجَلَالَةِ وَهُوَ «اللَّهُ»، وَكَذَلِكَ فِي رَحْمَنِ وَاللَّهِ.

٣ - فِي بَعْضِ أَسْمَاءِ الْإِشَارَةِ وَهِيَ: هَذَا، هَذَانِ، هَذَيْنِ، هُوَئِلَاءِ،

ذَلِكَ، أُولَئِكَ.

٤ - في كَلِمَاتٍ مُتَّفَرِّقَةٍ هِيَ: هَكَذَا، لَكِنَّ، لَكِنَّ، اِبْرَاهِيمَ، اِسْمَعِيلَ، اِسْحَاقَ، هَارُونَ، سُلَيْمَانَ، مَلَكِيَةَ، سَمَوَاتٍ، ثَلَاثَ، ثَلَاثِينَ وَ اِنْ حَسُنْتَ كِتَابَتُهُ فِي غَيْرِ الثَّلَاثَةِ الْاَوَّلِ.

وَ كَذَلِكَ الْوَاوُ يُقْرَأُ وَلَا يُكْتَبُ فِي مَوْرِدَيْنِ:

١ - بَعْدَ هَمْزَةٍ مَكْتُوبَةٍ بِصُورَةِ الْوَاوِ نَحْوُ: رُؤْسٌ^١.

٢ - بَعْدَ وَاوٍ مَضْمُومَةٍ مَسْبُوقَةٍ بِالْفِ نَحْوُ: دَاوُدُ، طَاوُسٌ وَ... .

وَ اَيْضًا يُقْرَأُ الْمُدْغَمُ وَلَا يُكْتَبُ إِذَا كَانَ الْمُدْغَمُ وَالْمُدْغَمُ فِيهِ فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ نَحْوُ: شَدٌّ وَ... . وَ اِلَّا يُقْرَأُ وَيُكْتَبُ نَحْوُ: اللَّحْمُ وَالرَّجُلُ، اِلَّا إِذَا كَانَ لَامًا وَاقِعًا بَيْنَ لَامَيْنِ اُخْرَيَيْنِ نَحْوُ: لِلْحَمِّ فِيهِ اَيْضًا يُقْرَأُ الْاَوَّلُ وَلَا يُكْتَبُ.

البحث ٤- فيما لا يُقْرَأُ وَلَا يُكْتَبُ (يُخَذَفُ كَثْبًا وَ لَفْظًا): وَ هُوَ

هَمْزَةُ الْقَطْعِ مِنْ اِسْمِ الْجَلَالَةِ اَعْنَى: «اللَّهِ» اَضْلُهُ الْاِلَهِ عَلَى قَوْلٍ وَ هَمْزَةُ الْوَصْلِ فِي خَمْسَةِ مَوَاضِعَ:

١ - مِنْ الْبِسْمَلَةِ الشَّرِيفَةِ - بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - تُخَذَفُ مِنْهَا لِكَثْرَةِ اسْتِعْمَالِهَا وَ لِذَا لَا تُخَذَفُ مِنْ «بِاسْمِ اللّٰهِ» اَوْ «بِاسْمِ الرَّحْمٰنِ».

٢ - مِنْ «اِنَّ» إِذَا وَقَعَ بَيْنَ عَلَمَيْنِ وَ لَمْ يَتَقَعِ اَوَّلُ السَّطْرِ نَحْوُ: عَلِيُّ بْنُ اِبِي طَالِبٍ (ع) بِخِلَافِ يَا اِبْنَ اٰدَمَ وَ نَحْوِهِ وَ بِخِلَافِ الْوَاقِعِ اَوَّلِ السَّطْرِ.

٣ - مِنْ «اَل» إِذَا وَقَعَ بَعْدَ اللَّامِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ»، (٧-النساء) وَ «لِلدَّارِ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ» (٣٢-الانعام).

٤ - فِيمَا إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ هَمْزَةٍ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ...» (٦-المنافقون) اَضْلُهَا اِسْتَغْفَرْتَ. هَذَا فِي غَيْرِ الْمَفْتُوحَةِ وَ اَمَّا فِيهَا فَيَجُوزُ الْقَلْبُ اِلَى الْاَلِفِ اَيْضًا نَحْوُ: «اللّٰهُ اٰذِنٌ لَكُمْ»؟ (٥٩-يونس) اَضْلُهُ

١. وَ قَدْ لَا يُرَاعَى هَذَا الْاَصْلُ وَيُكْتَبُ «رُؤُوسٌ» وَ نَحْوُهُ.

اللَّهُ^١ وَيُحَدِّفُ أَيْضاً أَلِفٌ مَا الْإِسْتِفْهَامِيَّةَ إِذَا وَقَعَتْ بَعْدَ حَرْفِ الْجَرَ نَحْوُ «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ؟» (١-الباء) «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟» (٢-الفت) و...
 ٥ - في الأمر إذا كانت بعد الواو أو الفاء وقبل الهمزة نحو «وَأَذَنْ لِي» و «فَأْتِنِي».

* التمرين *

١- أضليح الأغلظ السالية: يَوْمٌ إِذْ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا، فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْا حُلُقُومٌ وَأَنْتُمْ حِينَ يَذُتْظُرُونَ، أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، لِأَنَّ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، سَلِّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْبَشَرِ أَنْعَمْنَا عَلَى الْبَشَرِ، لَا تَنْسَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُوسِ قُنُوطًا، وَ أَمَّا السَّاءِلَ فَلَا تَنْهَرُ، وَيُأْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، رُزْءٌ، رَبِيعَةٌ، إِذْنٌ، مُأَخَّرٌ، وَطَسَةٌ، إِشَارَةٌ، وَفَائِدَةٌ، مُنَانَسَةٌ، مَرْتَبِيٌّ، مَرَاتِيٌّ، مَأْبَدٌ، رَزِيَاءَةٌ، يُهْرَاءٌ، رِدَاءُكَ، سَمِيمٌ، بَسَسٌ، بِاسٌ، بِأَرْ، مَسَاءَةٌ، يَشْرَتَانِ، فِائَاتٌ، بَرَاءَةٌ، مِرْءَاتٌ، مِرْءَاتٌ، وَلَايَاكَ، لُسْلُوءٌ، لَنَالِيٌّ، وَدَائِعٌ، بَرِيئِيٌّ، رَأُوفٌ، رَتْفَةٌ، هُدَاتٌ، فُضَاتٌ، صَابِرَةٌ، مُؤْمِنَةٌ، حَيَاتٌ، سَمَاوَةٌ، كُبْرَاءٌ، فُضْلًا، يَسْعَا، دَعَى، حَوَا، الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، أَلَيْكَ، أَلْأَلِيٌّ، قُتِلَ عَمْرُؤُ عَبْدِي وَبَيْدِ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ (ع)، بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْأَهْلُكُمْ إِلَهُ وَاجِدٌ، فَاسْأَلْ بِهِ خَيْرًا، لِأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا. ٢- أَرَسَمُ جَدولًا وَبَيَّنُّ فِيهِ كِتَابَةَ الْهَمْزَةِ.

الفصل ٢

فِي التِّقَاءِ السَّاكِنِيْنِ: ^٢ يَجُوزُ التِّقَاءُ السَّاكِنِيْنِ (وَهُوَ أَنْ يَتَجَاوَرَ حَرْفَانِ سَاكِنَانِ) فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعٍ وَهِيَ:

١ - فِي الْوَقْفِ عَلَى كَلِمَةٍ مَا قَبْلَ آخِرِهَا سَاكِنٌ نَحْوُ كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (١٨٥-آل عمران) .

١. الْوَاقِعَةُ بَعْدَ هَمْزَةِ الْإِسْتِفْهَامِ إِذَا كَانَتْ هَمْزَةً قَطْعٍ يَجُوزُ فِيهَا الْحَدْفُ وَالْإِتْقَاءُ نَحْوُ: أَنْتَ زَيْدٌ؟ - أَصْلُهُ أَنْتَ زَيْدٌ؟ وَنَحْوُ: أَنْتَ قُلْتُ لِلنَّاسِ...؟
 ٢. رَاجِعِ شَرْحَ الرِّضِيِّ (ر) ج ٢ ص ٢١٠.

٢ - فیما بُئِیَ لِعَدَمِ التَّرْکِیْبِ وَ مَاقِبَلِ آخِرِهِ سَاكِنٌ نَحْوُ: زَیْدٌ، بَکْرٌ، بَاءٌ، تَاءٌ... وَ یَلْحَقُ بِذَلِكَ نَحْوُ: آءٌ وَ اَوْءٌ مِنْ اَسْمَاءِ الْاَفْعَالِ.

٣ - فی لامِ اَلٍ مَعَ هَمْزَتِهِ الْمَقْلُوبِ اِلْفَاً بَعْدَ هَمْزَةِ الْاِسْتِفْهَامِ نَحْوُ: اَللّٰهُ؟، اَلْحَسَنُ؟، اَلْاَن؟

٤ - فیما كَانَ اَوَّلُ السَّاكِنَتَيْنِ حَرْفَ لَیْنٍ وَالثَّانِیَ مُدْغَمًا وَهُمَا فی کَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ نَحْوُ: ضَالِّیْنَ، دَابَّةٌ، دُوَيْبَّةٌ، اُتْحَا جُونِی. وَحُمِلَ عَلَیْهِ نَحْوُ یَضْرِبَانِ مَعَ کُونِهِمَا فی کَلِمَتَيْنِ احْتِرَازًا عَنِ الْاِیْتِیَاسِ بِالْمُفْرَدِ.

وَیَمْتَنِعُ فی غَیْرِهَا وَ ذَلِکَ فی سِتَّةِ مَوَاضِعَ:

١ - فیما كَانَ اَوَّلُ السَّاكِنَتَيْنِ حَرْفَ عِلَّةٍ وَهُمَا فی کَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَ لَمْ یَسْکُونَا مِنْ الْمَوَاضِعِ السَّالِفَةِ فَتُحْدَفُ حَرْفُ الْعِلَّةِ اِذْنًا نَحْوُ: یَزْمِیُونَ - یَزْمِیُونَ - یَزْمِیُونَ، لَیْقُومَ - لَیْقُمَ، قُومَ - قُلُ.

٢ - فیما كَانَ اَوَّلُ السَّاكِنَتَيْنِ حَرْفَ عِلَّةٍ وَهُمَا فی کَلِمَتَيْنِ فَيَحْرُکُ الْاَوَّلُ بِحَرَكَةِ تُجَانِسِهِ اِنْ كَانَ لِنَا نَحْوُ: «اِخْشِی اللّٰهَ وَ لَا تَخْشَوْا الْقَوْمَ» وَ یُحْدَفُ لَفْظًا لِاِخْطَا اِنْ كَانَ مَدًّا نَحْوُ: اُدْعُوا النَّاسَ، دَاعِی الْقَوْمِ، قَاضِیَا الْمَدِیْنَةِ.

٣ - فیما كَانَ اَوَّلُ السَّاكِنَتَيْنِ نونَ «مِنْ» فَيَفْتَحُ مَعَ لامِ اَلٍ نَحْوُ «مِنْ الْمُؤْمِنِیْنَ رِجَالًا» (٢٣- الاحزاب) ، وَ یُكْسَرُ مَعَ غَیْرِهَا كَقَوْلِ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ: «سِرْرْتُ مِنْ اِحْتِیَاطِکَ عَلٰی صَلَاتِکَ».

٤ - فیما كَانَ اَوَّلُ السَّاكِنَتَيْنِ ذَاکَ «مُدَّ» اَوْ مِیْمٌ ضَمِیرِ الْجَمْعِ فَيَضَمُّ نَحْوُ: لَا اَقُولُ کَذَا مُدَّ الْیَوْمَ، «اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلٰی اللّٰهِ» (١٥- فاطم) ، هُمْ الْمُفْلِحُونَ (٥- البقرة).

٥ - فیما كَانَ السَّاكِنَانِ مِثْلَیْنِ وَ قَدْ سَكَّنَ الْاَوَّلُ لِلدَّغَامِ فَيَحْرُکُ الثَّانِیَ بِاِحْدٰی الْحَرَکَاتِ عَلٰی مَا مَرَّ فی بَابِ الْمَضَاعِفِ نَحْوُ: لَیْمُدُّ «بِثَلَاثِ الدَّالِ».

٦ - فیما كَانَ اَوَّلُ السَّاكِنَتَيْنِ غَیْرَ مَا مَرَّ فَيُكْسَرُ نَحْوُ: لِمَنِ الْمُلْکُ

(١٦-غافر) قُلِ اللَّهُ (١٧٦-النساء)، أم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً (٢٤-الأنبياء)، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (٢-النساء) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ (٤-الملك) ونحو ذلك.
فائدة هامة: لا يُعْبَوُ بِالْحَرَكَةِ الْمُجْتَلِبَةِ دَفْعاً لِإِتِّقَاءِ السَّاكِنَتَيْنِ فَلَا يُعَلُّ نَحْوُ «إِخْشَى اللَّهَ» وَ «إِرْعَوْا الْعَهْدَ» وَ لَا يُرَدُّ الْمَحذُوفُ فِي نَحْوِ «قُلِ الْحَقُّ» وَ «سَلِ الْعَالِمَ».

الفصل ٣

فِي الْوَقْفِ وَالْإِبْتِدَاءِ بِهَمْزَةِ الْوَصْلِ وَفِيهَا بَخْثَان: ١

البحث ١- في الوقف: الْوَقْفُ هُوَ السُّكُوتُ عَلَى آخِرِ الْكَلِمَةِ لِجَعْلِهَا آخِرَ الْكَلَامِ وَ الْغَرَضُ مِنْهُ التَّخْفِيفُ وَ الْإِسْتِرَاحَةُ. وَ الْمَشْهُورُ مِنْ وُجُوهِ سِتَّةٍ: ١- الْإِسْكَانَ ٢- الْإِسْمَامَ ٣- التَّضْعِيفَ ٤- الْإِبْدَالَ ٥- الْحَذْفَ ٦- الْإِحَاقُ هَاءِ السُّكُوتِ. وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مَوْرِدٌ يَخْصُ بِهِ:
فَالْإِسْكَانُ إِمَّا بِاسْقَاطِ الْحَرَكَةِ وَ هُوَ أَكْثَرُ وُجُوهِ الْوَقْفِ وَ جَارٍ فِي جَمِيعِ الْكَلِمَاتِ إِلَّا الْمُتَوَّنَّ الْمَنْصُوبَ كَمَا سَيَأْتِي، وَ لَا يُكْتَفَى بِسُكُونِ نَوْنِ التَّنْوِينِ فِي الْمُتَوَّنِّ الْمَرْفُوعِ وَ الْمَجْرُورِ بَلْ يُسْقَطُ التَّنْوِينُ وَ يُسَكَّنُ الْحَرْفُ نَحْوُ: «هَذَا زَيْدٌ» وَ إِمَّا بِنَقْلِ الْحَرَكَةِ إِلَى مَا قَبْلَهَا وَ هُوَ قَلِيلٌ وَ يُشْتَرَطُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ مَا قَبْلَ الْآخِرِ صَاحِباً سَاكِناً وَ يَخْتَصُّ بِالْكَسْرِ وَ الضَّمِّ نَحْوُ: «هَذَا بَكْرٌ» وَ «قُلْتُ لِيَكْرٌ». فَلَا يَجْرِي فِي رَأْيِ الْبَكْرِ وَقَالَ الْأَمِيرُ وَ هَذَا صُرْدٌ.
وَ الْإِسْمَامُ يَخْتَصُّ بِالضَّمِّ وَ هُوَ تَضْوِيرُ الْقِيمِ عِنْدَ حَذْفِ الضَّمِّ بِالصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْرِضُهُ عِنْدَ التَّلْفِظِ بِهَا.

١. راجع لتفصيل هذين البحثين شرح الرضى (ره) ج ٢ ص ٢٥٠ و ٢٧١.

وَالتَّضْعِيفُ هُوَ أَنْ يُضَعَّفَ - أَيْ يُكْرَّرَ - الْحَرْفُ الْآخِرُ بَعْدَ حَذْفِ حَرَكَتِهِ وَيُشْتَرَطُ فِيهِ أَنْ لَا يَكُونَ هَمْزَةً وَلَا مِنْ حُرُوفِ الْعِلَّةِ نَحْوُ: «هَذَا جَعْفَرٌ».

وَالْإِبْدَالُ لِلْوَقْفِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ: ١- إبدالُ تَنْوِينِ الْمُتَوَنِّ الْمَفْتُوحِ أَلْفًا نَحْوُ: «رَأَيْتُ زَيْدًا» ٢- إبدالُ نُونِ «إِذَنْ» وَنُونِ التَّكْثِيرِ الْخَفِيفَةِ الْمَفْتُوحِ مَا قَبْلَهَا أَلْفًا نَحْوُ: «دَخَلْتُ فِي الصَّفِّ فَإِذَا»، «يَا زَيْدُ اضْرِبْ بَا» ٣- إبدالُ تَاءِ التَّانِيثِ الْمَرْبُوطَةِ هَاءً كَمَا سَيَأْتِي نَحْوُ: «هَذَا بَيَاتٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ».

وَالْحَذْفُ يَكُونُ فِي يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ إِذَا كَانَتْ سَاكِنَةً وَلِحَقِّ الْفِعْلِ نَحْوُ: «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي... فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي» (١٥ و ١٦- الفجر) أَوْ الْأِسْمِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى «فَذَكَرَ الْقُرْآنَ مِنْ يَخَافُ وَعِيدٍ» (٤٥- ق) وَقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذِيرِي» (٣٧ و ٣٩- القمر) وَقَوْلِهِ تَعَالَى «فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِي» (١٧- الملك).

وَالْحَاقُ هَاءُ السَّكْتِ لِلْوَقْفِ لِأَنَّهُ لَزِمَ فِيمَا بَقِيَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ نَحْوُ: قِ وَفِ - قِي وَفِي وَجَائِزٌ فِيمَا حُذِفَ مِنْهُ بَعْضُ حُرُوفِهِ وَبَقِيَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ حَرْفٍ نَحْوُ: لَمْ يَدْعُهُ وَلَمْ يَخْشَهُ، وَفِيمَا كَانَ حَرْفًا وَاحِدًا مُتَّصِلًا بِغَيْرِهِ بِحَيْثُ صَارَ كَجُزْءٍ مِنْهُ نَحْوُ: لَمَهُ، كِتَابِيَّةً، حِسَابِيَّةً، ضَرْبُوكَهُ، وَفِيمَا نَوَلَاهُ لِأَنَّ تَقِي سَاكِنَانِ نَحْوُ: إِنَّهُ، كَيْفَهُ، لَيْتَهُ، وَفِي كَلِمَاتٍ أُخْرَى نَحْوُ: هُوَ وَهِيَ١.

البحث ٢ - فِي الْإِبْتِدَاءِ بِهَمْزَةِ الْوُضَلِ: كَمَا لِأَيُّوقُفِ الْإِعْلَى سَاكِنِ لَا يُبْتَدَأُ إِلَّا بِمُتَحَرِّكِ فَإِنْ سَكَنَ الْحَرْفُ الْأَوَّلُ مِنْ كَلِمَةٍ جِيءَ بِهَمْزَةٍ مُتَحَرِّكِه٢

١. وَمِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ... يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (أَيِ التَّنَادِ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَجَنَّاتٍ كَالْجَوَابِ (أَيِ الْجَوَابِ) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى (أَيِ الْمُتَعَالَى) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَاللَّيْلُ إِذَا تَنَسَّرَ (أَيِ تَنَسَّرَ). وَ يَجْرِي الْإِسْكَانُ أَيْضًا فِي هَذِهِ الْمَوَارِدِ بَعْدَ الْحَذْفِ كَمَا لَا يَخْفَى. وَسَمِعَ حَذْفَ الْيَاءِ فِي غَيْرِ الْوَقْفِ أَيْضًا كَقَوْلِهِ تَعَالَى: يَوْمَ تَأْتِي (أَيِ تَأْتِي) وَقَوْلُهُ تَعَالَى: مَا كُنَّا نَبِيحُ (أَيِ نَبِيحُ).

٢. الْخَاطِئُ فِي آتَا وَقَفًا بِأَنْ يُسْأَلَ أَنَّهُ قَلِيلٌ بَلِ الْغَايِبُ أَنْ يُرَادَ فِيهِ أَلِفٌ عِنْدَ الْوَقْفِ وَلِذَا قُرِءَ «لِكُنَّا هُوَ اللَّهُ» بِالْأَلِفِ، أَصْلُهُ: لَكِنْ آتَا. نُقِلَتْ حَرَكَةُ الْهَمْزَةِ إِلَى التَّوْنِ وَحُذِفَتِ الْهَمْزَةُ وَأُذْغِمَتِ التَّوْنُ فِي التَّوْنِ وَالْحَقِّقُ أَلِفٌ بِأَخِيرِ الضَّمِيرِ لِلْوَقْفِ، ثُمَّ التَّرَمُّ وَجُودُهُ فِي الْوَضَلِ أَيْضًا إِذَا نَأَى بِأَنَّهُ «لَكِنْ آتَا» لَا «لَكِنْ» الْمُسَدَّدَةُ.

في أولها تُسَمَّى «هَمْزَةُ الْوَصْلِ» وَذَلِكَ فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ:

١ - فِي عَشْرَةِ أَشْمَاءٍ هِيَ: إِيْن، إِيْنَتَه، إِيْنْتُمْ، إِسْم، إِسْت، إِمْرُوْءٌ، إِمْرَأَةٌ، إِثْنَانٌ، إِثْنَتَانِ، أَيْمُنُ اللّهِ. وَفِي مِثْنِيَّاتِ السَّبْعَةِ الْأَوَّلِ مِنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

٢ - فِي مَصَادِرٍ أَحَدَ عَشَرَ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْمَزِيدِ فِيهِ وَأَفْعَالِهَا الْمَاضِيَّةِ وَالْأَمْرُ وَهِيَ: إِفْتَعَالَ وَانْفَعَالَ وَافْعَلَالَ وَاسْتَفْعَالَ وَافْعِلَالَ وَافْعِلَلًا (نَحْوُ إِفْعِيْنَسَاسٍ) وَافْعِيْنَلَاءِ (نَحْوِ اسْلِقَاءِ) وَافْعِيْوَالَ (نَحْوِ اجْلَوَازٍ) وَافْعِيْعَالَ (نَحْوِ اغْشِيْشَابٍ) وَافْعِيْنَلَالٍ (نَحْوِ اخْرِيْنَجَامٍ) وَافْعِلَلَالٍ (نَحْوِ اقْشِيْعْرَانٍ) - الْتَّسْعَةُ الْأَوَّلُ مِنْ الثَّلَاثِيَّ وَالْأَخِيْرَانِ مِنَ الرَّبَاعِيَّ - وَقَدْ يُؤْتَى بِهَمْزَةِ الْوَصْلِ فِي بَابِي تَفْعَلُ وَتَفَاعَلُ أَيضاً وَذَلِكَ إِذَا أُذِغِمَ تَاءُ هُمَا فِي فَاءِ الْفِعْلِ نَحْوِ اصْطَقَ وَاصْطَقَ وَفُرُوْعُهُمَا.

٣ - فِي الْأَمْرِ الْمُخَاطَبِ مُطْلَقاً إِذَا كَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضَارَعَةِ مِنْ مُضَارِعِهِ سَاكِناً نَحْوِ اضْرِبْ، إِذْهَبْ، أَقْتُلْ، إِكْتَسِبْ وَ... إِلاَّ الْأَمْرُ مِنْ بَابِ «إِفْعَالَ» فَإِنَّ هَمْزَتَهُ هَمْزَةٌ قَطْعٌ كَمَا سَبَقَ.

٤ - فِي «أَل» مُطْلَقاً وَيَلْحَقُ بِهِ: الْأَذَى وَالَّتَى وَفُرُوْعُهُمَا وَفِي حُكْمِهِ أَمْ عَلَى لَفَةِ طَيِّئٍ.

ثُمَّ حَرَكَةُ هَمْزَةِ الْوَصْلِ كَسْرَةٌ - وَفَقاً لِلْقَاعِدَةِ فِي تَحْرِيكِ أَحَدِ السَّاكِنَتَيْنِ - إِلاَّ فِي لَامِ التَّعْرِيفِ وَأَيْمُنُ فَتُفْتَحُ، وَإِلاَّ فَيُكْسَرُ سَاكِنُهُ ضَمَّةً أَصْلِيَّةً فَتُضَمُّ، نَحْوُ: أَقْتُلْ وَاسْتُخْرِجْ وَفِي حُكْمِهِ أُغْرِيْ، بِخِلَافِ الضَّمَّةِ غَيْرِ الْأَصْلِيَّةِ نَحْوُ: إِرْمُواوْ إِمْرُوْءٍ وَإِيْنْتُمْ^٢.

ثُمَّ إِنَّ هَمْزَةَ الْوَصْلِ يُؤْتَى بِهَا فِي الْإِبْتِدَاءِ خَاصَّةً وَآمَّا إِذَا اتَّصَلَتْ

١. لا تزداد همزة الوصل في فعل مضارع.

٢. عند أصلية الحركة في نحو «إرْمُوا» ظاهر و أماني «إمْرُوْءٌ» و «إِيْنْتُمْ» فَلِأَنَّ حَرَكََةَ الرَّاءِ فِي الْأَوَّلِ وَحَرَكََةَ التَّوْنِ فِي الثَّانِي تَتَّبِعُ الْحَرَكََةَ الْإِعْرَابِيَّةَ فِي لَامِ الْفِعْلِ يُقَالُ: إِمْرُوْءٌ، إِمْرَأٌ، إِمْرِيْءٌ وَهَكَذَا فِي إِيْنِمِ.

الكَلِمَةُ بِشَيْءٍ قَبْلَهَا أَوْ وَقَعَتْ فِي دَرْجِ الْكَلَامِ فَلَا، وَبِعِبَارَةٍ أُخْرَى: هَمْزَةُ الْوَصْلِ هِيَ الَّتِي تُلْفِظُ فِي الْإِبْتِدَاءِ وَتَسْقُطُ فِي الْإِثْنَاءِ - أَثْنَاءِ الْكَلَامِ - إِلَّا فِي الضَّرُورَةِ وَفِيمَا يُوجِبُ حَذْفُ اللَّبَسِ، الْأَوَّلُ كَقَوْلِهِ:

كُلُّ حَرْفٍ جَاوَزَ الْإِثْنَيْنِ شَاعَ كُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فِي الْقِرْطَاسِ ضَاعَ
الْثَانِي كَمَا فِي: أَحْسَنَ (ع) أَفْضَلُ أُمِّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ؟ وَآيْمُنُ اللَّهُ
يَمِيئُكَ؟ وَنَحْوِ ذَلِكَ.

نَبِيَّةٌ: مَرَفَى بِابِ الْفِعْلِ إِشَارَةٌ إِلَى قِسْمِي الْهَمْزَةِ: الْوَصْلِ وَالْقَطْعِ، وَتَبَيَّنَ
هُنَا مَعْنَى هَمْزَةِ الْوَصْلِ وَمَوَاضِعُهَا وَأَمَّا هَمْزَةُ الْقَطْعِ فَهِيَ الَّتِي تُلْفِظُ حَيْثُمَا
وَقَعَتْ - فِي الْإِبْتِدَاءِ أَوْ فِي الْإِثْنَاءِ أَوْ فِي الْإِنْتِهَاءِ - وَمَوَاضِعُهَا الْمَشْهُورَةُ سَبْعَةٌ:
١ - الْهَمْزَةُ الْأَصْلِيَّةُ نَحْوُ: آذِنَ، سَأَلَ، أَلْمَرَ، إِنَّ، هَمْزَةُ التَّدَاءِ وَ
الِاسْتِفْهَامِ.

٢ - الزَّائِدَةُ فِي الْمَضَارِعِ - الصَّيغَةُ ١٣ - نَحْوُ: أَضْرِبُ. وَيَتَفَرَّغُ
عَلَيْهِ الْأَمْرُ نَحْوُ: لِأَضْرِبُ.

٣ - الزَّائِدَةُ فِي بَابِ إِفْعَالٍ (مَاضِيهِ وَآمُرُهُ وَمَضْرَبُهُ) كَمَا مَرَّ.

٤ - الزَّائِدَةُ فِي الْجُمُوعِ نَحْوُ: أَغْلِمَةَ، أَشْهَرَ، أَنْيَابَ، أَكَاسِرَةَ وَهَكَذَا...

٥ - الزَّائِدَةُ فِي الْأَسْمَاءِ الْجَوَامِيدِ - غَيْرِ الْعَشْرَةِ السَّابِقَةِ - نَحْوُ: إِضْبَعُ،

أَرْتَبَ، أَقْعَى، أُسْطَوَانَةٌ، أُسْلُوبٌ وَ...

٦ - الزَّائِدَةُ فِي أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ وَالصَّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ نَحْوُ: زَيْدٌ أَفْضَلُ

مِنْ... وَنَحْوُ زَيْدٌ أَبْلَجُ.

٧ - الزَّائِدَةُ فِي آخِرِ الْكَلِمَةِ نَحْوُ: حَمْرَاءَ، صَخْرَاءَ، حُنْفَسَاءَ، بَلْجَاءَ.

* السؤال والتمرين *

- ١ - ماهو حُكْمُ السَّاكِنَيْنِ إِذَا التَّقِيَا وَمَاهِي وَجُوهُ الْوَقْفِ وَأَيُّ مِنْهَا أَكْثَرُ مَوْرِدًا أُعْطِيَ عَلَى كُلِّ وَجْهِ ثَلَاثَةَ أَثْبَلَةٍ.
- ٢ - كَمْ هِيَ أَقْسَامُ الْهَمْزَةِ وَمَاهِي مَوَاضِعُ كُلِّ قِسْمٍ وَمَاهِي حَرَكَةُ هَمْزَةِ الْوَضَلِ وَمَتَى يُسْتَفْتَى عَنِ هَذِهِ الْهَمْزَةِ؟ أُعْطِيَ عَلَى ذَلِكَ أَثْبَلَةٌ.

الفصل ٤

في الابدال: ^١الْإِبْدَالُ جَعَلَ حَرْفَ مَكَانٍ آخَرَ نَحْوُ: إِوتَعَدَ - إِتَعَدَ وَهُوَ أَعْمٌ مِنَ الْقَلْبِ لِأَنَّ الْقَلْبَ يَخْتَصُّ فِي اضْطِلَاحِهِمْ بِحُرُوفِ الْعِلَّةِ وَالْهَمْزَةِ، وَأَخَصُّ مِنَ التَّعْوِيضِ لِأَنَّ التَّعْوِيضَ لَا يَلْزِمُ فِيهِ جَعْلُ الْعَوَضِ مَكَانَ الْمُعَوَّضِ عَنْهُ نَحْوُ: وَزْنَ - زَنَةً، بِخِلَافِ الْإِبْدَالِ. وَبِالْجُمْلَةِ آخِرُفُ الْإِبْدَالِ (أَيِ الْحُرُوفِ الَّتِي تَقَعُ بَدَلًا عَنْ غَيْرِهَا أَحْيَانًا لِادَائِمًا) عَشْرَةٌ وَهِيَ: هـ، د، ع، ت، م، و، ط، ي، ا، ص^١. بَيَانُ ذَلِكَ:

تُبْدَلُ الْهَاءُ مِنَ التَّاءِ الْمَرْبُوطَةِ عِنْدَ الْوَقْفِ عَلَيْهَا نَحْوُ: «هَذَا بَيَانٌ لِلتَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ».

تُبْدَلُ الدَّالُ مِنَ التَّاءِ فِي بَابِ الْإِفْتِعَالِ إِذَا كَانَ فَاءُ الْفِعْلِ دَالًا أَوْ ذَالًا أَوْ زَايَاً كَمَا مَرَّ نَحْوُ: إِدْرَأْ، إِذْذَكَرْ، إِزْدَجَرَ.

تُبْدَلُ الْهَمْزَةُ مِنَ الْوَاوِ وَالْيَاءِ وَالْهَاءِ نَحْوُ: قَاوِلٌ - قَائِلٌ، بَايِعٌ - بَائِعٌ، مَاهٌ - مَاءٌ (بِدَلِيلِ مِيَاهٍ وَهَذَا سَمَاعِيٌّ).

١. راجع لبحث الابدال شرح الرضى (ره) ج ٣ ص ١٩٧.

٢. تَجَمُّعٌ غَيْرُ الْآخِرِ: «هَدَأْتُ مُوْطِيَا» ثُمَّ إِنَّ بَعْضَهُمْ اقْتَصَرَ عَلَى هَذِهِ التَّشْبِهِ وَبَعْضُهُمْ زَادَ أَرْبَعَةَ أُخْرَى: ن ح، ل، ن، وَلَا كَثِيرَ فَائِدَةٍ فِي ذِكْرِهَا كَمَا لَا يَتَّبِعِي تَرْكُ الصَّادِ عَلَى مَا سَبَقَتْ.

تُبدلُ التاءُ مِنَ الواوِ وَالْيَاءِ فِي بَابِ الْإِفْتِعَالِ نَحْوُ: إِوتَعَدَ — اِتَّعَدَ، وَ
اِيَتَسَرَ — اِتَّسَرَ وَفِي كَلِمَاتٍ أُخْرَى سَمَاعِيَّةٍ وَهِيَ: وُجَاهٌ — تُجَاهٌ، وَهَمَّةٌ
— تُهَمَّةٌ، وَقَوَى وَوَقَاةٌ — تَقَوَى وَنُقَاةٌ، وَتَرَى — تَثْرَى (مِنَ الْمُوَاتَرَةِ وَ
هِيَ الْمُتَابَعَةُ قَالَ تَعَالَى: ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى)، وَوَرَاةٌ — تَوَرَاةٌ
(مِنَ التَّوْرَى)، وَوَأَمٌ — تَوَأَمٌ (مِنَ التَّوَامِ وَهُوَ الْوِفَاقُ)، أَخُو — أُخْتٌ، بِنُو —
بِنْتٌ وَغَيْرُ ذَلِكَ.

تُبدلُ الميمُ مِنَ الواوِ وَمِنَ اللَّامِ عَلَى لُغَةِ نَحْوِ: فَو (أَضَلَّهُ قَوَهُ) — قَم، وَنَحْوِ: أَل — أَم عَلَى
لُغَةِ طَيْبٍ.

تُبدلُ الواوِ مِنَ أُخْتَيْهَا وَمِنَ الْهَمْزَةِ نَحْوِ: ضَارَبَ — ضُورِبَ، مُبَيِّنٌ —
مُوقِنٌ، أَعْمِنَ — أُوْمِنَ.

تُبدلُ القاءُ مِنَ التَّاءِ فِي بَابِ الْإِفْتِعَالِ إِذَا كَانَ فَاءُ الْفِعْلِ صَاداً أَوْضاداً
أَوْطَاءً أَوْطَاءً كَمَا مَرَّ نَحْوِ: اِضْطَبَّرَ — اِضْطَبَّرَ.

تُبدلُ الباءُ مِنَ أُخْتَيْهَا وَمِنَ الْهَمْزَةِ وَمِنَ لَامِ الْفِعْلِ مِنْ مَضاعِفِ
بَابِ التَّفْعُلِ نَحْوِ: مِفْتَاحٌ — مَفَاتِيحٌ، مِوَقَاتٌ — مِيقَاتٌ، اِئْتِ — اِيْتِ،
تَطَنَّنَ — تَطَنَّنِي.

تُبدلُ الألفُ مِنَ أُخْتَيْهَا وَمِنَ الْهَمْزَةِ نَحْوِ: قَوْلٌ — قَالَ، بَيْعٌ — بَاعٌ،
أَدَمٌ — آدَمٌ^١.

تُبدلُ الصادُ مِنَ السَّيْنِ إِذَا كَانَ بَعْدَهَا — وَلَوْ بِالْفَصْلِ الْقَلِيلِ — خاءٌ
أَوْغَيْنٌ أَوْطَاءً أَوْقَافٌ نَحْوِ: سَلَخَ — صَلَخَ، أَصْبَغَ — أَصْبَغَ، يَبْسُطُ —
يَبْصُطُ، سَقَرَ — صَقَرَ.

١. أُخْتُفِيَتْ فِي أَصْلِ «آل» قَلِيلٌ: أَلٌ وَقِيلَ: أَهْلُ قَهِيٍّ عَلَى الْأَوَّلِ مِنْ أُمَّيْلَةٍ إِندَالِ الْأَلْفِ مِنَ الْهَمْزَةِ وَعَلَى الثَّانِي
مِنْ إِندَالِ الْأَلْفِ مِنَ الْهَاءِ فَيَكُونُ مُؤَرِّداً رَابِعاً لِإِندَالِ الْأَلْفِ.

تنبيهان:

- (١) الإبدال في التمريد الأخير آي الصاد من السين جائزٌ وسبق حكمُ البواقي من هذه الجهة في تضاعيف الكتاب.
- (٢) اضطلح الصرقيون أن يجعلوا حروف الإبدال تلك العشرة وأنت خبيرٌ بأنّها لا تنحصر فيها ويتجلى لك الأمر بالمراجعة إلى القواعد الخاصة للإبدال في أبواب الإفعال والتفعل والتفاعل.

الفصل ٥

في الاسم المزيد فيه: قد حصل بالآبحاث السابقة أن كلاً من الفعلِ و الاسمِ على نوعين: مُجرّدٍ ومزيدٍ فيه وأن لا إشكالَ في معرفة المُجرّدِ إسمًا كانَ أو فعلًا لأنّ له أوزاناً مُعيّنة. وكذلك المزيدُ فيه من الأفعال. فالمُشكِلُ معرفة الاسمِ المزيدِ فيه وتمييزُ حرفه الزائد عن الاصلِ إذ ليس للمزيدِ فيه من الأسماءِ أوزانٌ مضمبوطة. فنقول: يُعرفُ الزائدُ بالاشتقاق فإن فُقدَ فبوجودِ بعضِ الزوائد في الكلمة وإن لم تكن فبحرُ وجهانِ: أبنية الأصول^١. فهنا ثلاثةُ آبحاث:

البحث ١ - في الاشتقاق: المرادُ بالاشتقاق كونُ إحدى الكلمتين مأخوذةً من الأخرى أو كونُهُما مأخوذتَينِ من ثالثٍ^٢ فبانطباقِ بعضِ المشتقات

١. راجع شرح الرضى (ره) ج ٢ ص ٣٣٣ و ٣٥٦.

٢. قال المُشَقُّ بوافقِ الاصلِ في الحروفِ الأصليةِ وأصلِ المعنى ويُخالِفُه غالباً في الوزنِ وخصوصيةِ المعنى. هذا و عن بعضهم أنّ الاشتقاقَ على ثلاثةِ أقسام: الصغيرِ والكبيرِ والأكبرِ (وقد يقالُ للاول «اصغر» وللثاني «صغير» وللثالثِ «كبير» كما قد يقالُ للاول «أصغر» وللثاني «أوسط» وللثالثِ «أكبر» فلا تشبِه). فالمرادُ بالاول ما إذا اشتقَّ كلمةٌ من أخرى معَ انجفاظِ ترتيبِ الأصولِ (الحروفِ الاصليةِ) فهما نحو: الضربُ - ضربتُ، تضربتُ، ضاربٌ، مضروبٌ و...

على بعض يُعَرَّفُ الْمَزِيدُ فِيهِ وَيُعَرَّفُ الْحَرْفُ الزَّائِدُ أَيْضاً. وَهَذَا يُقَالُ «عِرْصَنَةً» (وَهِيَ مِشْيَةٌ تَأْخُذُ عَرَضَ الطَّرِيقِ مِنَ التَّيْشَاطِ) يُوزَنُ «فِعْلَتَةً» لِلْقِيَاسِ مَعَ الْعَرَضِ وَغَيْرِهِ وَتَوَلَّى الْإِشْتِقَاقُ لَكَانَ كَقِمَطْرٍ.^١
 ثُمَّ إِنَّ رَجَعَتِ الْكَلِمَةُ إِلَى اشْتِقَاقَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ رُجِّحَ الْأَظْهَرُ وَذَلِكَ نَحْوُ «مَلَاكٍ» (وَهُوَ أَضَلُّ مَلِكٍ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ: «وَلَسْتُ لِأَنبِيٍّ وَلَكِنْ لِمَلَاكِيهِ» تَنَزَّلَ مِنْ جَوِّ السَّمَاءِ يَصُوبُ) وَبَدِيلِ جَمْعِهِ عَلَى مَلَائِكَةٍ، فَالْتَرَمُّوا فِيهِ التَّخْفِيفُ بِحَذْفِ الْهَمْزَةِ لِكَثْرَةِ اسْتِعْمَالِهِ قِيلَ إِنَّهُ مَأْخُودٌ مِنَ «الْأَلْوَكَةِ» (وَهِيَ الرِّسَالَةُ) وَقِيلَ مُشْتَقٌّ مِنْ «لَاكٍ» (أَيَّ أَرْسَلَ)، وَالْآخِرُ أَوْلَى لِاسْتِزَامِ الْأَوَّلِ الْقَلْبِ دُونَ الثَّانِي. فَمَلَاكٌ مَصْدَرٌ مِمَّا اسْتُعْمِلَ فِي مَعْنَى الْمَفْعُولِ. وَإِنْ تَسَاوَى

وَالْمُرَادُ بِالثَّانِي مَا لَمْ يَتَحَفِظْ فِيهِ ذَلِكَ وَمَثَلُوهُ بِاشْتِقَاقِ كُلِّ مِنْ «كَلِمٍ» بِمَعْنَى الْجَرِّحِ وَ«لَكُمْ» بِمَعْنَى الضَّرْبِ بِالْيَدِ وَ«كَمَلٍ» بِمَعْنَى الْكَمَالِ وَ«مَلِكٍ» بِمَعْنَى الْعَلِيَّةِ وَالسُّلْطَنَةِ وَالْجَامِعُ بَيْنَ الْكُلِّ مَعْنَى السُّطُوَّةِ وَالشُّكَّةِ.

وَالْمُرَادُ بِالثَّلَاثِ مَا إِذَا تَبَدَّلَ بَعْضُ أَصُولِ الْمُشْتَقِّ مِنْهُ بِحَرْفٍ آخَرٍ فِي الْمُشْتَقِّ وَمَثَلُوهُ بِالْقَضْمِ وَالْفَقْمِ وَالْفَقْلِ وَالْجَامِعُ مَعْنَى الْكُثْرِ وَالْقَطْعِ (رَاجِعٌ شَرْحُ سِيدِ عَلِيخَانَ ص ٣٥٠ وَكِتَابُ الْإِشْتِقَاقِ).

١. وَمِنْ أَمَثِلَةِ ذَلِكَ «مَعَدَّةٌ» فَإِنَّهُ يُوزَنُ «فَعْلٌ» لِتَجْمَعُ تَمَعَّدَةٌ (قَالَ عُمَرُ: «إِخْتَشَوْشُوا وَتَمَعَّدُوا» أَيْ تَشَبَّهُوا بِمَعَدَّةٍ، وَهُوَ مَعَدَّةٌ بِنُ عَسَدَانَ أَبُو الْعَرَبِ أَيْ دَعَا التَّعَمُّمَ وَزَيَّ الْعَجَمِ) وَتَوَلَّى الْإِشْتِقَاقُ لِحَكِيمٍ بِزِيَادَةِ الْمِيمِ كَمَا هُوَ الْغَالِبُ فِي أَشْبَاهِهِ. وَمِنْ ذَلِكَ «خَفْفِيْقٌ» (وَهُوَ الذَّاهِيَةُ) فَإِنَّهُ عَلَى وَزْنِ «فَعْلَعِلٌ» لِتَجْمَعُ وَالْحَفَقُ وَالْحَفَقَانُ وَتَوَلَّى الْإِشْتِقَاقُ لِحَاوَرِ اخْتِمَالِ أَهْلِيَّةِ التُّونِ وَزِيَادَةِ الْمَلَوِّ وَالتَّضْعِيفِ.

٢. وَمِنْ أَمَثِلَةِ ذَلِكَ «إِنْسَانٌ» قِيلَ إِنَّهُ مَأْخُودٌ مِنَ «الْأَنَسِ» بِدَلِيلِ أَنَّهُ يَأْتِي بِخِلَافِ الْوَحْشِ. وَقِيلَ مَأْخُودٌ مِنَ «الْإِنْبَاسِ» وَهُوَ الْإِنْبَارُ - وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى جِكَايَةُ عَنْ مُوسَى (ع) إِنِّي آتَيْتُ نَاراً - وَوَجْهُهُ أَنَّهُ يُؤْتَسُّ أَيْ يُبْصَرُ وَلَا يَجْتَسُّ بِخِلَافِ الْجِنِّ. وَقِيلَ إِنَّهُ مَأْخُودٌ مِنَ «الْإِنْسَانِ» بِدَلِيلِ أَنَّ أَضَلَ الْإِنْسَانَ أَدَمَ (ع) وَقَالَ تَعَالَى فِيهِ: «فَنَسِيَ» وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَرْضاً. هَذَا وَقَدْ رُجِّحَ بَعْضُ الْمُفْعُولِ - وَهُوَ الْعَلَامَةُ الْمُحَقَّقُ رَضِيَ الدِّينُ الْأَشْرَبَابَادِيُّ رِجْمَةُ اللَّهِ - الْإِشْتِقَاقَ الْأَوَّلَ وَحَمَلَ الْآخِرَ فِي غَاةِ الْبُحْدِ.

وَمِنْ ذَلِكَ «مَوْتَةٌ» قِيلَ هُوَ مَأْخُودٌ مِنَ «مَانَ يَمُوتُ» (مَانَةٌ أَيْ اخْتَمَلَ مَوْتَتَهُ وَقَامَ بِكَيْفَاتِيهِ) فَأَضَلَّهُ «مَوْتَةٌ» فُلِبَّتِ الْوَاوُ هَمْزَةً. وَقِيلَ بَلْ هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ «الْأَوْنِ» وَهُوَ أَحَدُ الْعِدْلَتَيْنِ (بِكُثْرِ الْعَيْنِ) لِأَنَّ الْمَوْتَةَ تُقْبَلُ كَالْعِدْلِ فَهَمْزَتُهُ أَصْلِيَّةٌ وَأَضَلَّهُ «مَأْوَةٌ». هَذَا وَالْآخِرُ مُرْجُوخٌ مِنْ جِهَةِ الْمَعْنَى لِأَنَّ الْيَقْلَ مِنْ لَوَازِمِ الْمَوْتَةِ، مَعَ أَنَّهُ لَا زِمَّ غَالِبِيٌّ لِأَدَائِمِيٍّ. وَمِنْ ذَلِكَ أَيْضاً «مَتَجَنِّقٌ» فَإِنَّهُ يُحْتَمَلُ اشْتِقَاقُهُ مِنَ «جَتَقٌ» (بِمَعْنَى رَمَى) فَيَسْكُوهُ «مَتَقَعِلٌ» لِكَيْتَهُ مُرْجُوخٌ لِأَنَّ زِيَادَةَ حَرْفَيْنِ فِي أَوَّلِ الْإِسْمِ غَيْرُ الْجَارِي عَلَى الْفِعْلِ نَادِرٌ بِخِلَافِ الْجَارِي عَلَى الْفِعْلِ كَمُنْظِلِقٌ وَنَحْوِهِ كَمَا مَرَّ - وَيُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ «فَتَقَعِلٌ» بِدَلِيلِ جَمْعِهِ عَلَى «مَجَانِيقٌ» فَإِنَّ سُقُوطَ التُّونِ دَلِيلٌ زِيَادَتِهِ فَإِذَا نُسِبَتْ زِيَادَةُ التُّونِ فَالْمِيمُ مَحْكُومٌ بِالْأَصَالَةِ لِأَنَّ لَوَازِمَ زِيَادَةَ حَرْفَيْنِ فِي أَوَّلِ الْإِسْمِ. هَذَا وَلِكُنْ

الإشتقاقَاتُ فِي الظُّهُورِ اِخْتِمَالِ الْجَمِيعِ نَحْوُ «أَوْلَى» بِمَعْنَى الْجُنُونِ فَإِنَّهُ يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ «فَوْعَلٌ» بِدَلِيلِ مَأْلُوقٍ وَأَنْ يَكُونَ «أَفْعَلٌ» بِدَلِيلِ مَوْلُوقٍ (يُقَالُ رَجُلٌ مَأْلُوقٌ أَوْ مَوْلُوقٌ أَي مَجْنُونٌ) وَلَا تَرْجِيحَ لِأَحَدٍ هِمَا عَلَى الْآخَرِ.

البحث ٢ - في الزوائد: للزيادة عشرة حروف تسمى حروف

الزيادة - أو الزيادة أو الزوائد - هي: س، ع، ل، ت، م، و، ن، ي، هـ، ا (تجمعها سأ لتؤمنيتها)^١. وليس معنى زيادة هذه الحروف أنها لا تكون إلا زائدة بل المعنى أن المزيد في الكلمة لا يكون إلا من هذه الحروف إلا أن يكون المزيد تضعيفاً فيكون من جميع حروف الهجاء أي من حروف الزيادة كعلم و من غيرها كقطع. ثم لزيادة كل من تلك الحروف في الكلمة مواضع خاصة تكثر زيادتها فيها إليك فيما يلي بيانها:

السين تظردُ زيادته في باب الإشتغال.

الهمزة تغلبُ زيادتها في موضعين: ١- أول الكلمة إذا كان بعدها ثلاثة أصول نحو: «أفكل» (وهو رعدة تعرض الإنسان من برد أو خوف) فوزنه «أفعل» بخلاف ما إذا كان بعدها أكثر من ثلاثة أصول فتكون أصلية نحو: «إضطبل» وزنه «فعلل» إلا ما كان جارياً على الفعل نحو: إخرنجام وأقشعرار.

٢- في أحسر الكلمة بشرط أن تقع بعد ألف زائدة قبلها ثلاثة أصول فصاعداً نحو: علباء، سؤداء، إخبسطاء (كأخرنجام، من الحبسطين: القصير البطين) بخلاف وقاء وملاء ونحوهما.

اللام زائدة في بعض أسماء الإشارة نحو: ذلك، تلك، هنالك، أولئك.

^١ الأزج أن يكون «فعلليل» كسلسيل و برقعيد وغيرهما لأن الأصل أن لا يحكم بزيادة حرف إلا بضرورة.

١. نقل العلامة الرضي (ره) في شرحه على الشافية ج ٢ ص ٣٣١ أن تلميذاً سأله يوماً شيخه عن حروف الزيادة فقال له الأستاذ «سألتسونيها» فظن التلميذ أنه أحاله على ما أجابهم به قبل ذلك فقال: «ماسألتك الأهديه القوية» فقال الشيخ: «اليوم نساه» فقال التلميذ «والله لا نساه» فقال الشيخ «قد اجبتك يا احمق مرتين».

التاء تَطْرُدُ زِيَادَتَهُ أَوَّلًا فِي بَابِ التَّفْعِيلِ وَنَحْوِهِ وَوَسَطًا فِي الْإِفْتِعَالِ وَنَحْوِهِ وَآخِرًا فِي الْمُؤَنَّثِ وَالْجَمْعِ.

الميم يَغْلِبُ زِيَادَتَهُ أَوَّلَ الْكَلِمَةِ إِذَا كَانَ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ أَصُولٌ نَحْوُ: «مَقْتَلٌ» بِخِلَافِ مَا كَانَ بَعْدَهُ أَكْثَرَ نَحْوُ: «مَرَزَزَ نَجُوشٌ» (نَبَتْ) فَهَوَ «فَعَلْنَا لَوْلَ»، إِلَّا مَا كَانَ جَارِيًا عَلَى الْفِعْلِ نَحْوُ: «مُدْحَرِجٌ» وَ«مُخْرَجٌ» وَنَحْوِهِمَا.

الواو يَطْرُدُ زِيَادَتَهُ فِي غَيْرِ الْأَوَّلِ مَعَ ثَلَاثَةِ أَصُولٍ فَصَاعِدًا نَحْوُ: «عُرُوضٌ»، «عُضْفُورٌ»، «قَرَطْبُوسٌ» وَ«حِطَّأُو» (عَظِيمُ الْبَطْنِ) بِخِلَافِ «وَرَنْتَلٌ» (الْأَمْرُ الْعَظِيمُ).

التون يَطْرُدُ زِيَادَتَهُ فِي بَابِي الْإِنْفِعَالِ وَالْإِفْعِلَالِ وَنَحْوِهِمَا وَيَغْلِبُ زِيَادَتَهُ فِي مَوْضِعَيْنِ:

١ - فِيمَا إِذَا وَقَعَ آخِرَ الْكَلِمَةِ بَعْدَ أَلِفٍ زَائِدَةٍ قَبْلَهُمَا ثَلَاثَةٌ أَصُولٍ فَصَاعِدًا نَحْوُ: «سَكْرَانٌ» وَ«قَبَانٌ» (دُوَيْبَةٌ) وَزَعْفَرَانٌ.

٢ - مَا إِذَا وَقَعَتْ ثَالِثَةٌ سَاكِنَةٌ، بَعْدَهَا حَرَفَانِ أَوْ أَكْثَرُ نَحْوُ: «شَرَبْتُ» (الْقَبِيحُ، الْأَسَدُ)، «قَلَسُو» وَ«جَعِظَارٌ» (قَصِيرُ الرَّجُلَيْنِ عَظِيمُ الْجِسْمِ). بِخِلَافِ «عُرْنُدٌ» (الشَّدِيدُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) فَإِنَّ نَوْنَهُ وَإِنْ كَانَتْ زَائِدَةً وَلَكِنْ يُسْعَرُ زِيَادَتُهَا مِنْ جِهَةِ الْإِشْتِقَاقِ لِأَنَّهُ مِنْ «الْعُرْدِ» (بِمَعْنَى الصُّلْبِ) لَا مِنْ جِهَةِ غَلْبَةِ زِيَادَتِهَا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ.

الياء يَغْلِبُ زِيَادَتَهُ إِذَا كَانَ مَعَ ثَلَاثَةِ أَصُولٍ فَصَاعِدًا نَحْوُ: «يَلْمَعُ» (بِمَعْنَى السَّرَابِ) وَ«فُلَيْقٌ» (بِمَعْنَى بَاطِنِ عُنُقِ الْبَعِيرِ) وَ«خَيْتَمُورٌ» (بِمَعْنَى السَّرَابِ أَيْضًا) وَ«لِيَالِي» وَ«سَلْسِيلٌ».

الهاء زِيدَتْ فِي جَمْعِ أُمٍّ — أُمَّهَاتٍ وَفِي بَابِ إِرَاقَةٍ — أَهْرَاقَ يُهْرِيقُ إِهْرَاقَةً (بِمَعْنَى أَرَاقٍ يُرِيقُ إِرَاقَةً) وَفِي الْوَقْفِ، عَلَى مَا مَرَّ.

أَلَيْفٍ يَسْطَرِدُّ زِيَادَتُهُ فِي غَيْرِ الْأَوَّلِ مَعَ ثَلَاثَةِ أَصُولٍ فَصَاعِدًا نَحْوُ: «جِمَار»، «سِرْدَاح» (بِمَعْنَى الضَّخْمِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) وَ «أَرْطَى» (شَجَرٌ تَبَيَّنَتْ فِي الرَّمْلِ) وَ «قَبَعْتَرَى» (بِمَعْنَى الْعَظِيمِ الشَّدِيدِ).

البحث ٣- الخروج عن الاصول: إذا كَانَ بَعْضُ الزَّوَائِدِ فِي كَلِمَةٍ وَ لَمْ يَسْكُنْ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي تَغْلِبُ زِيَادَتُهُ فِيهِ وَ كَانَ الْأَمْرُ بِحَيْثُ لَوْ حُكِمَ بِأَصَالَةِ ذَاكَ الْحَرْفِ لَخَرَجَتِ الْكَلِمَةُ عَنِ ابْتِيَةِ الْإِسْمِ الْمُجَرَّدِ، حُكِمَ بِزِيَادَتِهِ. وَ ذَلِكَ مِثْلُ التَّاءِ فِي «تَرْتُب» (بِمَعْنَى الثَّابِتِ) وَ «تَثْفُل» (وَلَدُ الثَّغْلَبِ) وَ مِثْلُ التَّوْنِ فِي «كُنْتَال» (الْقَصِيرِ) وَ «كَنْهَبَل» (شَجَرٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَادِيَةِ) لِعَدَمِ وَزْنِ «فَعْلَل» فِي الرَّبَاعِيِّ الْمُجَرَّدِ وَ «فَعْلَل» وَ «فَعْلَل» فِي الْخُمَاسِيِّ الْمُجَرَّدِ (فَالْأَوْلَانِ مَزِيدَا الثَّلَاثِيِّ وَالْآخِيرَانِ مَزِيدَا الرَّبَاعِيِّ) بِخِلَافِ كَنْهَوْرٍ (وَ هُوَ الْعَظِيمُ مِنَ السَّحَابِ) فَإِنَّهُ كَسَفَرَجَلٍ. وَقَسَّ عَلَى ذَلِكَ غَيْرَ مَا ذُكِرَ مِنْ الْأَمْثَلَةِ.

تنمئة: إذا كَانَ فِي كَلِمَةٍ ثَلَاثَةُ أَصُولٍ فَصَاعِدًا وَضَوْعَتْ بَعْضُ أَصُولِهِ آئِي كُرَّرَ، فَالْمُكْرَرُ زَائِدٌ غَالِبًا نَحْوُ: «قَرَدَد» (وَ هُوَ الْأَرْضُ الْمُسْتَوِيَّةُ) أَضْلُهُ قَرِدٌ وَ «مَرْمَرِيس» (وَ هُوَ الدَّاهِيَةُ) أَضْلُهُ مَرِسٌ وَ نَحْوُ: «عَصَبَصَب» (بِمَعْنَى الشَّدِيدِ) أَضْلُهُ عَصَبٌ وَ نَحْوُ ذَلِكَ. بِخِلَافِ «زَلْزَلَةٌ» وَ نَحْوِهِ إِذْ لَا يَبْقَى فِيهِ بَعْدَ حَذْفِ الْمُضَاعَفِ ثَلَاثَةُ أَصُولٍ. ثُمَّ التَّضْعِيفُ يَكُونُ لِلْإِلْحَاقِ غَالِبًا فَلْتَبْحَثْ عَنِ الْإِلْحَاقِ وَ أَحْكَامِهِ بِالْإِجْمَالِ.

الفصل ٦

فى اللاحق واحكامه: اللاحق زيادة حرف أو حرفين فى كلمة يتلحق بكلمة أخرى أكثر خروفاً وتصير مثلها فى عدد الحروف ونوع الحركات و يشتملها حكمها من كيفية تصرف الماضى والمضارع والأمر واسمى الفاعل والمفعول والمصدر وغيره إن كانا فعلين، ومن التصغير والتكسير وغيرهما إن كانا اسمين والملحق به اسم رباعى^١. وللاحق ثلاثة أحكام:

- ١ - تكون الزيادة للاحق إذا لم تكن تلك الزيادة فى ذلك الموضع مظهرية لإفادة معنى. فلا تكون زيادة الهمزة فى أفعال التفضيل وزيادة الميم فى المصدر وأسماء الزمان والمكان والآلة للاحق وإن صارت الكلمة بهما كالرباعى فى الحركات والسكنات والتصغير والجمع وغير ذلك.
- ٢ - حَقُّ اللاحق أن يكون بالمجرد. فالثلاثيُّ يُزادُ فيه حرفٌ واحدٌ و يُلحقُ بالرباعى أو حرفانٍ و يُلحقُ بالخماسيِّ نحو: «كوتِر» و «الندد» (بمعنى الشديد الخصومة)^٢ والرباعىُّ يُزادُ فيه حرفٌ واحدٌ و يُلحقُ بالخماسيِّ نحو: «بحثفل» (الغليظ). نعم يجوزُ اللاحقُ بالمريد فيه أيضاً بشرط أن يُزادَ

١. راجع لتفصيل البحث عن اللاحق واحكامه شرح الرضى ج ١ ص ٥٢.

٢. وأما إن كان الملحق به اسماً خماسياً فلا يُقصَدُ من اللاحق إلا المماثلة هذا والابواب غير المشهورة من الفعل الثلاثي التزديد فيه بعضها ملحق بفعلل وبعضها بعفعلل وبعضها يافعلل وبعضها يافعلل من الرباعى المُجرَّد والتزديد فيه فراجع وعيس كل فرقة منها.

٣. ومن أمثلة القسم الأول: كوكب، زيتب، جدول، عالم، خاتم، أرطى، زعثن (المرثيش)، عرشته (نوع من المشى)، سببته (مئة من الزمان)، حنفس (بمعنى خنفساء وهى دويبة) ونحو ذلك ومن الثانى: صمختم (الشديد القوى)، عفتجج (الضخم الأحمق)، عثول (الكثير اللحم)، هبيج (الذى لاخير فيه) ونحو ذلك.

فِي الْمُلْحَقِ مَا زِيدَ فِي الْمَزِيدِ فِيهِ بِعَيْنِهِ نَحْوُ: «شَيْطَنٌ — تَشَيْطَنٌ» الْإِحَاقُ بِتَدْخُرَجٍ^١.

٣ — الْمُلْحَقُ لَا يَدُخُلُهُ الْأِذْغَامُ وَلَا الْإِعْلَالُ لِأَنَّ كِسَا رِالِوَرِنِ مَعَهُمَا الْمَوْجِبُ لِزَوَالِ الْغَرَضِ. فَلَا يُدْغَمُ نَحْوُ قَرَدَدٍ وَمَهْدَدٍ (اسم امرأة) وَالْتَدَدُ (الشديد) وَيَلْتَدَدُ (بمعنى ألتدد) وَلَا يعلّ نحو جَهْوَرٍ وَتَرْهُوَكٍ. وَأَمَّا أُعِلُّ نَحْوُ قَلْسِي لِأَنَّ الْإِعْلَالَ جَرَى عَلَى آخِرِهِ وَلَا يَفُوتُ الْوِزْنَ بِإِعْلَالِ الْآخِرِ قَلْبًا وَتَسْكِينًا كَمَا أَنَّهُ قَدْ يُسَكَّنُ بِالْوَقْفِ بِأَبْسٍ. وَمِمَّا يَتَفَرَّغُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ نَحْوَ «قُمْدٌ» (القوى الشديد) غَيْرُ مُلْحَقٍ.

نسبة: لَا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ لِأَضْلِ الْمُلْحَقِ مَعْنَى كَمَا لَا مَعْنَى لـ «كَكَبٌ» وَ «زَنَبٌ» فِي كَوَكَبٍ وَزَيْتَبٍ مُلْحَقَيْنِ بِالرُّبَاعِيِّ.

نمّة: لَا يَكُونُ فِي أَصُولِ الرُّبَاعِيِّ وَالْخُمَاسِيِّ تَضْعِيفٌ لِثِقَلِيهِمَا وَثِقَلِ التَّضْعِيفِ إِلَّا إِذَا فَصَلَ بَيْنَهُمَا — أَيْ بَيْنَ الْمِثْلَيْنِ — حَرْفٌ أَضْلَى نَحْوُ: «زَلْزَلَةٌ» وَ «سَلْسِيلٌ» وَ «حُدْرَدٌ» (اسم رجلٍ) وَ «دَرْدَبَيْسٌ» (الذاهية). فَإِذَا التَّقَى مِثْلَانِ فِي رُبَاعِيِّ أَوْ خُمَاسِيِّ فَأَحَدُهُمَا زَائِدٌ لِمَحَالَّةِ، ثُمَّ إِنَّ عَرَضَهُمَا الْأِذْغَامَ لَمْ يَكُنِ الزَّائِدُ لِلْإِلْحَاقِ نَحْوُ: «قَتَبٌ» (ضَرْبٌ مِنَ الْكَتَانِ) وَ «عَلْكَدٌ» (الشديد) وَ «قِرْشَبٌ» (سَيِّءُ الْحَالِ) وَإِلَّا فَهُوَ لِلْإِلْحَاقِ نَحْوُ: مَهْدَدٍ وَغَيْرِهِ.

١. يَتَشَبَّهُ مِنَ الْجِشَالِ أَنَّ الْمُلْحَقَ قَدْ يُلْحَقُ ثَانِيًا فَإِنَّ شَيْطَنَ أَضْلَهُ شَطَنٌ أُذِجِلَ فِيهِ الْيَاءُ الْإِحَاقُ بِتَدْخُرَجٍ ثُمَّ الْجِقُّ شَيْطَنٌ بِتَدْخُرَجٍ كَمَا مَرَّ.

* السُّؤال والتمرین *

- ١ - ما هي طرقُ معرفةِ الإسمِ التّزديد فيه وما هي حروفُ الزيادةِ أعطي على كُلِّ مثالٍ.
- ٢ - (رُجوعٌ إلى ما سبق) ما هي أقسامُ المُضدِّ وما هو التناظُّ في صوغِ كُلِّ ما هو اسْمُ المُضدِّ وما هو الفرقُ بين المُضدِّ والفعلِ وبينهُ وبين الإسمِ؟
- ٣ - الجامدُ ما هو وما هو المُشتقُّ وما هي أقسامُه عرّف كُلًّا منها وأعطِ عليه مثالاً.
- ٤ - المُوصوفُ ما هو وما هي الصِّفةُ وما هي مواضعُ كُلِّ منهما؟
- ٥ - بيّن ما يلي: أقسامُ المُذكَّرِ والمؤنثِ، كَيْفِيَّةُ معرفةِ المؤنثِ المعنويِّ، علاماتُ التّانيثِ ومواردُ كُلِّ منها، مواضعُ ما لا تُفيدُ التّاءُ والآلِفُ تانيثاً.
- ٦ - ما هي الأمورُ التي يثبتُ بها التّصرفُ في الإسمِ؟ بيّن كُلًّا منها بالإجمالِ.
- ٧ - ما هي أقسامُ المُعرِّفِ؟ عرّف كُلًّا منها.
- ٨ - كم هي أقسامُ التّنيبِ؟
- ٩ - ما هي حروفُ الإبدالِ؟ وما هي طرقُ معرفةِ الإسمِ التّزديد فيه؟ وما هي حروفُ الزيادةِ؟ وما هو الإلحاقُ؟ وما هي أحكامُه؟
- ١٠ - الصّرفُ ما هو؟ وما هو موضوعُه؟

نَمَّ الكَلَامُ بِعَوْنِ اللَّهِ المَلِكِ العَلَمِ، اَلتَّانِ اَلْمُسْتَعْمَدِ وَبِنِعْمَةِ التَّوْفِيقِ وَوَلَهُ اَلْاِثْنَانِ
وَلَا عَوْنَةَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ العَلِيِّ العَظِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَاللُّغْنُ الدَّائِمَةُ عَلَي اَعْدَائِهِمُ اَجْتَمَعِينَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.